شرح دعای

مکارم الاخلاق

اصغر صادقی

بسم الله الرحمن الرحیم

شرح دعای مکارم الاخلاق

نویسنده:

اصغر صادقی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شرح دعای مکارم الاخلاق

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی : دعای مکارم الاخلاق .شرح

عنوان و نام پدیدآور : شرح دعای مکارم الاخلاق/اصغر صادقی .

مشخصات نشر : تهران: نبآ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۴۱۲ ص.

شابک : :۹۷۸-۹۶۴-۸۳۲۳-۸۰-۱ ۳۷۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : دعای مکارم الاخلاق -- نقد و تفسیر

موضوع : اخلاق اسلامی

شناسه افزوده : صادقی، اصغر، ۱۳۲۴ - ۱۳۸۷.

رده بندی کنگره : BP۲۷۰/م ۲۲‌۴۰‌۷ص۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۳۳۰۳۹

ص:۱

اشاره

شرح دعای مکارم الاخلاق

اصغـر صادقـی

« شرح دعای مکارم الاخلاق »

مؤلف : اصغرصادقی/لیتوگرافی: نور/ چاپ : الوان/ چاپ اول : ۱۳۸۹

شم_ارگ_ان ۱۰۰۰: ن_سخ_ه / قیم_ت : ۵۸۰۰۰ ری_ال / ک_د : ۱۳۵ / ۲۰۱

ناش_ر: انتش_ارات نب_أ / ته_ران، خیابان شریعت_ی، روب_روی ملک،

خیاب_ان شبست_ری، خیابان ادیبی شماره۲۶ تلفکس۷۷۵۰۶۶۰۲: _ ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک : ۸ _ ۸۱ _ ۸۳۲۳ - ۹۶۴ _ ۸ - ۸۱ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ :ISBN۹۷۸

ص:۲

سخنی در آغاز

سالیانی پیشتر از این، به انگیزه ی یافتن نظرگاه پیشوایان دین پیرامون واژه ی «تعصّب» سر در میان نهج البلاغه آوردم و جویای رأی و کلام مولایم علی علیه السلام در این زمینه شدم. پس از کنکاشی کوتاه بخشی از خطبه ی ۲۳۴ حضرتش (خطبه ی قاصعه) را یافتم. آن را نوشتم و در آن زمینه ی خاصّ مورد نیاز به کار گرفتم. از آن زمان به بعد، هر چند موضوع را به ظاهر تمام شده دانستم؛ ولی در هر جا مناسبتی پیش می آمد، این سخن را به میان می آوردم تا آن جا که از آن بهره ها به فراوانی بردم. خلاصه ی مطلب چنان بود که به خلاف تصوّر اوّلیّه که انتظار نفی تعصّب را داشتم، حضرتش کاربرد آن را به بیان شیوای خود در «مکارم اخلاق»، «محامد افعال» و «محاسن امور» روا دانسته بودند، سه تعبیر که در یک کلام همان «اخلاق پسندیده ی عملی» را در خاطر زنده می کرد. پیش از آن، همواره واژه ی تعصّب در ذهن من بار منفی داشت. ادبیّات رایج روزنامه ای نیز بر این باورِ نه چندان صحیح دامن می زد و یک صدا فرد را به فرار از آن فرا می خواند؛ امّا ژرفای سخن مولا را به گونه ای دیگر یافتم. به هرحال، آن روزها به همین مقدار بسنده

نموده کلام را پی نگرفتم؛ چرا که نیازم را در آن زمینه ی مورد نظر به همین مختصر مرتفع دیده بودم.

سال ها گذشت و تنها بهره ی من از این خطبه و کلام نورانی همان بود که بدان اشاره رفت. این زمان نیازی دیگر مرا به مطالعه ی دعای «مکارم اخلاق» کشانید. در همان آغاز، آن را دریایی بی کرانه یافتم که صدف های ناسفته در اعماق آن به فراوانی غلتان بود. به مصداق «آب در کوزه و ما تشنه لبان گِرد جهان می گردیم»، بر این همه دوری و مهجوری که تا آن زمان برایم پیش آمده بود، تأسّفی فراوان خوردم و رنجی به غایت بردم؛ به ویژه که شاهد کاستی های فراوانی در خود و اطرافیانم در زمینه های اخلاق عملی بودم. چنین شد که حسّاس شدم و پیش رفتم. هر چه تاختم، میدان را گسترده تر یافتم. بر هر بلندا که جای گرفتم، چشم اندازی دیگر بر من رخ نمود. هر پهنه که دَرنَوَردیدم، به پای قلّه ای سر به فلک کشیده رسیدم و آن گاه که در اندیشه ی پایان راه به فراز قلّه برآمدم، پهن دشتی دیگر در نظر آمد. این بود و بود تا سرانجام چنان شد که با «بضاعت مزجاه» به راه افتادم. یادم از کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمد که پیش از این خاطره اش را آوردم. دیگر بار روی بدان کردم؛ امّا نه چون سابق که تنها جویای واژه ی «تعصّب» بودم؛ بلکه با این نیاز که حال که حضرتش اخلاق را زمینه ای شایسته ی تعصّب ورزی دانسته، خود چه تعریفی بر آن دارد و چه حوزه ای را بر آن می شناسد و خلاصه چگونه داد سخن داده است.

در نگرش آغازین دیدم که کلام مولایم گویی تعاریف خشک و بی روح معمول ذیل واژه ی اخلاق را در هم ریخته و از یاد می برد و خود حوزه ی گسترده ای را زیر عنوان اخلاق آورده که در فکر کسی نمی گنجد. علمای اخلاق با همه ی زحمت ها که کشیده اند، هرگز این چنین پای در میدان ننهاده اند که امام علی علیه السلام در آن پیروزمندانه فَرَس رانده است. دیدم که در بینش این بزرگ مرد الاهی، اخلاق گاهی با تاریخ پیوند می خورد و گاهی با شخصیّت های آن درمی آمیزد. به سرعت از حوزه ی فردی و صِرف کنش و واکنش های درونی پای بیرون نهاده مرزهای جامعه را درمی نوردد. دیدم اخلاق، آن سان که حضرتش تعریف می کند اوج و حضیض تمدّن ها را موجب می شود و بنای عبرت تاریخی را برپامی دارد. تا آن زمان ندیده و نشنیده بودم که اخلاق در کار بقا و فنای ملّت ها مؤثّر افتد. امّا در سیر کلام آن عزیز دیدم که اخلاق با اعتقاد و عقل، دست در دست هم نهاده و پیوند گرفته اند. خلاصه دیدم آن چه را در ظرف محدود خویش توانِ دیدن و دریافتن داشتم. حیفم آمد کار را رها کنم. جمعی شیفته را یافتم و در دوره ای بالنّسبه طولانی یافته های خود از این طرح جامع و زیبای اخلاقی را به مرور با آنان در میان نهادم و به بحث گذاشتم. این گفت وگوها حاصل را پُربارتر می نمود و شور و شوق آن عزیزان مرا هم بر سر کار آورد و نهایت چنان شد که این دفتر فراهم آمد. این مجموعه با نقل و توضیح بخشی از خطبه ی ۲۳۴ نهج البلاغه ـ که آن را «قاصعه» نامیدند؛ چرا که در کار کوبیدن و تحقیر شیطان شکل گرفته ـ آغاز می شود. آن گاه تلخیصِ یافته هایی از آن، خود مقدّمه برای توضیح دعای «مکارم اخلاق» صحیفه سجادیه می گردد.

در طول این مطالعه و تحقیق و تدوین، چه بسیار که اندوهی جان کاه درونم را در کام خود فرو می برد که چرا ما ـ که به مراتب در پیروی این عزیزان، از دیگران شایسته تریم ـ این چنین از تعالیم آنان به دور مانده ایم؟ چرا رنگ و بوی آنان را نداریم و تا چند باید که بانگ و رنگ این و آن، ما را به خود مشغول دارد و از حقیقت دین ـ که به تعبیر پیشوایانمان، جز اخلاق نیست ـ دور بدارد؟ مگر ما پیرو آن دین نیستیم که بنیان گزار آن، اساس رسالتش را تکمیل

مکارم اخلاق دانسته و یارانش نیز، از رهگذر تربیت او دین را جز اخلاق ندانسته اند؟

در آن میانه که سر در سودای طرح و بحث این مسائل داشتم، عزیزی مرا گفت که ما در دانستن کم نداریم؛ بلکه در میدان عمل کم می آوریم. گفتمش که این نیز میوه ی تلخ نهال مهجوری از واقعیّت آموخته های دینی ماست که پیوند میان علم و عمل را ــ آن سان که شاید و باید ــ برپایمان اصولی و محکم نساخته است. نتیجه آن که از دانش و روش در دو وادیِ دور از هم بی هیچ ارتباط به یکدیگر، سخن می رانیم! چه بسیارند سخن دانانی که در پهنه ی سخن، سوارانی تیزتک و در صحنه ی عمل، پیادگانی از راه مانده اند! حال آن که این مؤمنانند ــ و نه کافران ــ که خدایشان خطاب می فرماید :

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لاتَفْعَلُونَ؟)

و آنان را هشدار می دهد که :

(کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا ما لاتَفْعَلُونَ)(۱)

این نکته شایان دقّت است که نام کامل همین دعای امام سجّاد علیه السلام ــ که به شرح و بسطش پرداخته ایم ــ «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» است.

آموزگاران الاهی ما، از همان آغاز خواستند که چنین باشیم. آنان کوشیدند تا از سر مِهر، بساط تربیتی جامعی برپایمان بگسترانند تا در هیچ یک از دو زمینه کم نیاوریم؛ ولی ما هر یک با ترفندهایی ویژه ــ برخاسته از دنیاگراییِ خویش ــ راهی دیگر پیش گرفته و نغمه ای دیگر ساز نمودیم. شگفتا! با آن که در عمل سر در راهی دیگر نهاده ایم، باز هم به زبان، سخن از آنان می رانیم.

بگذریم، من این گام را برداشتم. لنگ لنگان با آن پدر و این نواده ی گرامی و بس عزیز حضرتش همراه شدم. جای جای کلامشان را برگرفتم. کوشیدم تا نه از خود، بلکه به یاری کلام خودِ آنان و فرزندان پاکشان زبان توضیح برگشایم و راهی را که آنان خواسته اند، در حدّ توان خویش بنمایانم.

در این باب تا چه حد توفیق یافته ام؟ پرسشی است که خواننده ی گرامی عهده دار تعیین میزان آن است. باشد که کاستی های اخلاقی ما کاهش یابد و واقعیّت های اعتقادی از ورای عملکرد روشن و صحیح ما چهره بنمایاند. در این صورت است که خردورزان با نظاره ی ما، به نشان فروتنی و سرسپاری، سرِ تسلیم در پیشگاه پیشوایانمان فرود می آورند و از سر صدق می گویند: «آنان بوده اند که اینان را ساخته اند».

خدا را! که این مهم، جز با مدد الاهی و تلاشی فراگیر برخاسته از عمق جان فراهم نیاید؛ و امید که چنین گردد.

در پایان این مقال، بیان نکته ای را ضروری می دانم. بنا به طبیعت و بافتِ کلام، گاهی سخن رنگ و آهنگ پند به خود می گیرد و زبان به نصیحت گشاده می گردد و باید و نبایدها و شاید و نشایدها در میان می آید. آشنایان بر من خُرده مگیرند که «رطب خورده منع رطب چون کند؟» و نگویند که آشنای با این تعالیم، چرا خود چنین تهی دست و

۱- صف (۶۱): ۲ _ ۳.

بی مایه مانده است؟ چرا که زبان قال و حال صاحب این قلم هم نوا با خواجه ی شیراز است که :

سیاه نامه تر از خود کسی نمی بینم چگونه چون قلمم دود دل به سر نرود؟

از این روست که خود را نیز به جدّ، نیازمندِ پندپذیری و بهره گیریِ عملی از این رهنمودها می دانم. در راستای عهدی درونی بر جبران کاستی هاست که آن امام همام را از سرِ درد و رنج و طلب و شوق و شور و تعب، به جان می خوانم و به آستان بلندش عرضه می دارم که :

تو کز «مکارم اخلاق» عالَمی دگری وفای عهد من از خاطرت به در نرود

والسّلام

اصغر صادقی

نوروز سال ۱۳۸۰ ه ــ ش

آغاز سال ۱۴۲۲ ه ــ ق

متن کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره تعصّب و پیوند آن با مکارم اخلاق

اشاره

متن کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره تعصّب و پیوند آن با مکارم اخلاق(۱)

«[۱] فَإنْ کانَ لابُدَّ مِنَ الْعَصَبیَّهِ، فَلْیَکُن تَعَصُّبُکُمْ لِمَکارِمِ الْخِصالِ، وَ مَحامِدِ الْأفْعالِ، وَ مَحاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتی تَفاضَلَتْ فیهَا الْمَجْداءُ وَ النَّجْداءُ مِنْ بُیُوتاتِ الْعَرَبِ وَ یَعاسیبِ الْقَبائِلِ بِالْأخْلاقِ الرَّغیبَهِ، وَ الْأحْلامِ العَظیمَهِ، وَ الْأخْطارِ الْجَلیلَهِ، وَ الْآثارِ الْمَحْمُودَهِ،

[۲] فَتَعَصَّبُوا لِخِلالِ الْحَمْدِ: مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوارِ، وَ آلْوَفاءِ بِالذِّمامِ، وَ الطّاعَهِ لِلْبِرِّ، وَ الْمَعْصِیَهِ لِلْکِبْرِ، وَ الْأخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْکَفِّ عَنِ الْبَغْیِ، وَ الْإعْظامِ لِلْقَتْلِ، وَ الْإنْصافِ لِلْخَلْقِ، وَ الْکَظْمِ لِلْغَیْظِ، وَ آجْتِنابِ الْفَسادِ فِ ی الْأرْضِ.

[۳] وَ آحْذَرُوا ما نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَکُمْ مِنَ الْمَثُلاتِ بِسُوءِ الْأفْعالِ، وَ ذَمیمِ الْأعْمالِ، فَتَذَکَّرُوا فِ ی الْخَیْرِ وَ الشَّرِّ أحْوالَهُمْ، وَ آحْذَرُوا أنْ تَکُونُوا أمْثالَهُمْ.

[۴] فَإذا تَفَکَّرْتُمْ فی تَفاوُتِ حالَیْهِمْ فَالْزَمُوا کُلَّ أمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّهُ بِهِ شَأْنَهُمْ، وَ زاحَتِ الْأعْداءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَ مُدَّتِ الْعافِیَهُ فیهِ عَلَیْهِمْ، وَ آنْقادَتِ النِّعْمَهُ لَهُ مَعَهُمْ، وَ وَصَلَتِ الْکَرامَهُ عَلَیْهِ حَبْلَهُمْ: ۲

[۵] مِنَ الْاجْتِنابِ لِلْفُرْقَهِ، وَ اللُّزُومِ لِلْأُلْفَهِ، وَ التَّحاضِّ عَلَیْها، وَ التَّواصِ ی بِها، وَ آجْتَنِبُوا کُلَّ أمْرٍ کَسَرَ فِقْرَتَهُمْ، وَ أوْهَنَ مُنَّتَهُمْ، مِن تَضاغُنِ الْقُلُوبِ، وَ تَشاحُنِ الصُّدُورِ، وَ تَدابُرِ النُّفُوسِ، وَ تَخاذُلِ الْأیْدِی.

[۶] وَ تَدَبَّرُوا أحْوالَ الْماضینَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ قَبْلَکُمْ، کَیْفَ کانُوا فی حالِ الْتَّمحیصِ وَ الْبَلاءِ؟

[۷] أَلَمْ یَکُونُوا أثْقَلَ الْخَلائِقِ أعْباءً، وَ أجْهَدَ الْعِبادِ بَلاءً، وَ أضْیَقَ أهْلِ الدُّنْیا حالا؟ اَتَّخَذَتْهُمُ الْفَراعِنَهُ عَبیداً، فَسامُوهُمْ سُوءَ الْعَذابِ، وَ جَرَّعُوهُمُ الْمُرارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحالُ بِهِمْ فی ذُلِّ الْهَلَکَهِ، وَ قَهْرِ الْغَلَبَهِ: لایَجِدُونَ حیلَهً فِ ی امْتِناعٍ، وَ لا سَبیلا إلی دِفاعٍ،

[۸] حَتّی إذا رَأی اللهُ ـ سُبْحانَهُ ـ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَی الْأذی فی مَحَبَّتِهِ، وَ الْإحْتِمالِ لِلْمَکْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضایِقِ الْبَلاءِ فَرَجاً، فَأبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَکانَ الذُّلِّ، وَ الْأمْنَ مَکانَ الْخَوْفِ، فَصارُوا مُلُوکاً حُکّاماً، وَ أئِمَّهً أعْلاماً، وَ قَدْ بَلَغَتِ الْکَرامَهُ مِنَ اللهِ لَهُمْ، ما لَمْ تَذْهَبِ الْآمالُ إلَیهِ بِهِمْ،

[۹] فَانْظُرُوا كَيْفَ كانُوا حَيْثُ كانَتِ الأمْلاءُ مُجْتَمِعَهً، وَ الْاهْواءُ مُوْتَلِفَهً، وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَهً، وَ الْايْدِی مُتَرادِفَهً، وَ السُّيُوفُ مَتَناصِرَهً، وَ الْبَصائِرُ نافِذَهً، وَ الْعَزائِمُ واحِدَهً؟! أَلَمْ يَكُونُوا أرْباباً فی أقْطارِ الْارَضينَ، وَ مُلُوكاً عَلی رِقابِ الْعالَمينَ؟ فَانْظُرُوا إلی ما صارُوا إلَيهِ فی آخِرِ أُمُورِهِمْ حينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَهُ، وَ تَشَتَّتِ الْاُلْفَهُ: وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَهُ وَ الْافْئِدَهُ، وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفينَ، وَ تَفَرَّقُوا مُتَحارِبينَ، قَدْ خَلَعَ اللّهُ عَنْهُمْ لِباسَ كَرامَتِهِ، وَ سَلَبَهُمْ غَضارَهَ نِعْمَتِهِ، وَ بَقِیَ قَصَصُ أخْبارِهِمْ فيكُمْ عِبْرَهً لِلْمُعْتَبِرينَ مِنْكُمْ.»(۲)

ص:۷

۱- شماره هایی که در متن آمده، ناظر به شرح و توضیح بخش های مختلف کلام علوی توسطاستاد فقید است. این تقسیم برای بهره گیری بیشتر از متن به آن افزوده شده است. (ویراستار)

۲- نهج البلاغه، قسمتی از خطبه ی ۲۳۴.

[۱] و اگر قرار است تعصبی در کـار باشـد بایـد به خاطر اخلاق پسـندیده، افعال نیک، و کارهای خوب باشـد، همان افعال و اموری که افراد باشخصیت و شجاعان خاندان عرب و سران قبائل در آنها بر یکدیگر برتری می جستند.

یعنی اخلاق پسندیده، اندیشه های بزرگ، مقامهای بلند و آثار ستوده (در اینها تعصب به خرج دهید).

[۲] تعصب های شـما برای خصلت های ارزشمند، حفظ حقوق همسایگان؛ وفا به پیمانها؛ اطاعت کردن نیکی ها، سرپیچی از تکبر، جود و بخشـش داشـتن، خودداری از سـتم، وحشت از قتـل نفس، انصـاف دربـاره مردم؛ فرو خوردن خشم ... و دوری و اجتناب از فساد در زمین باشد.

[۳] بنابراین از کیفرهائی که در اثر کردار بد و کارهای ناپسـند بر امت های پیشـین واقع شده برحذر باشـید، و حالات آنها را در خوبی ها و سختی ها همواره به یاد آرید. نکند شما مانند آنان باشید:

[۴] پس آنگاه که در تفاوت حال آنان به هنگامی که در خوبی بودند و زمانی که در شـر و بدی قرار داشـتند اندیشه نمودید به سـراغ کارهائی روید که موجب عزت و اقتدار آنان شد، دشمنان را از آنان دور نموده، عافیت و سلامت به آنها روی آورد، نعمت را در اختیارشان قرار داد؛ و کرامت و شخصیت باعث پیوند اجتماعی آنان شد.

[۵] یعنی از تفرقـه و پراکنـدگی اجتنـاب ورزیدنـد و بر الفـت و هـم گـامی همت گماشـتند، و یـک دیگر رابه آن توصـیه و تحریص نمودند.

از هر کـاری که سـتون فقرات آنها را در هم شـکست و قـدرت شان را سـست کرد اجتناب ورزیـد، یعنی از کینه های درونی، بخل و حسادت و پشت کردن به هم و ایجاد فتوروسستی بین جامعه سخت دوری گزینید.

[۶] درشرح حال مؤمنان پیشین تدبیر کنید که چگونه در حال آزمایش و امتحان بودند!

[۷] آیا بیش از همه، مشـکلات بر دوش آنان نبود؟ و آیا بیش از همه مردم در شدت و زحمت نبودند؟ و آیا از همه جهانیان در تنگنـای بیشـتری قرار نداشـتند؟ فرعونهـا آنـان را برده خویش سـاخته بودنـد و همواره در بـدترین شـکنجه هـا قرار داشـتند تلخیهای روزگار را به آنها چشاندند، و این همچنان با ذلت هلاکت و مقهوریت ادامه داشت.

نه راهی داشتند که از این وضع سرباز زنند، و نه طریقی برای دفاع از خود می یافتند.

[۸] تـا آنگـاه که خداونـد، جـدیت و اسـتقامت و صـبر در برابر ناملایمـات بخـاطر محبتش و تحمـل نـاراحتی هـا از خوف و خشـیتش را در آنهـا یافت، در این موقع از درون حلقه های تنگ بلا، راه نجاتی برایشان گشود و ذلت را به عزت و ترس را به امنیت تبدیل کرد، یعنی آنها را حاکم، زمامدار و پیشوا گردانید. آن قدر کرامت و احترام از ناحیه خداوند به آنان رسید ...

که حتی خیال آن را هم در سر نمی پروراندند.

[۹] بنگرید آنها چگونه بودند هنگامی که جمعیتهایشان متحد، خواسته ها متفق، قلبها و اندیشه ها معتدل، دستها پشتیبان هم، شمشیرها یاری کننده یکدیگر، دیدها نافذو عزمها و مقصودهاشان همه یکی بود، آیا آنها مالک و سرپرست اقطار زمین نگردیدند؟ و آیا زمامدار و رئیس همه جهانیان نشدند؟!

از آنطرف به پایان کار آنان را نیز نگاه کنید: آن هنگام که پراکندگی در میان آنها واقع شد، الفتشان به تشتت گرائید، اهداف و دلها

ص:۸

اختلاف پیدا کرد؛ به گروهها متعددی تقسیم شدند، و در عین پراکندگی با هم به نبرد پرداختند، (در این هنگام بود) که خدا لباس کرامت و عزت از تنشان بیرون کرد، و وسعت نعمت را از آنان سلب نمود، تنها آنچه از آنها باقی مانده سرگذشت آنان است که در بین شما به گونه درس عبرتی برای آنها که بخواهند عبرت گیرند دیده می شود.

[۱] _ نگاهی کلّی

نگاهی کلّی(۱)

امام علی علیه السلام در آغاز این بخش از خطبه، سخن از تعصّب به میان می آورد و یادآور می شود که اگر چاره ای جز کاربرد آن نبود، تلاش کنید تا تعصّب خویش را در زمینه ی ویژگی های اخلاقی پسندیده جهت دهید و در آن راستا هدایت نمایید.

واژه ی تعصّب عیناً در قرآن نیامده؛ امّا مشتقّات و کلمات مرتبط با آن جمعاً در پنج آیه ی قرآنی به کار رفته است (چهار بار به صورت عُصبه به معنی نیرومند و یک بار به صورت عصیب به معنی سخت و به هم پیچیده). ریشه ی این لغت «عَصَبْ» می باشد که به معنی «رگ» در لغت آمده است.

در مجموع، این لغت بیانگر نوعی تلاش سخت و به هم آمده و شدید در کارها را نشان می دهد، به حدّی که انسانِ دارای چنین حالتی را «متعصّب» می گویند. آیا واژه ی تعصّب، آن چنان که در فرهنگ ما جلوه دارد، در منطق دین نیز منکوب است؟ پاسخ این است که این امر مطلق نیست؛ بلکه اگر این شدّت و حدّت در زمینه های مثبت به کار گرفته شود، ممدوح و در غیر این صورت مذموم است. امیرالمؤمنین علیه السلام در قسمت های پیشین همین خطبه به گونه ای تعصّبات بی مورد و ناروای طبقاتی از مردم را برشمرده و آن را نکوهش کرده است.

در بیان دیگری آن حضرت می فرمایند :

«إنْ کُنْتُم لا مَحالَه متعصّبین فَتَعَصَّبُوا لنصرَه الحق و إغاثَه الملهوف.»(۲)

«اگر ناگزیر باید متعصّب باشید، برای یاری حق و کمک به ناتوان تعصّب ورزید.»

این کلمات بیانگر این حقیقت انکارناپذیر است که انسان متعصّب، نوعاً زمام کار را از دست داده به، بیراهه کشانیده می شود. از این رو، امام در آن خطابه می فرمایند : اگر چاره ای جز کاربرد تعصّب در میان نبود، آن را مهار کنید و به این نیرو جهت درست بدهید و آن را در زمینه هایی از قبیل اخلاق پسندیده، رفتار شایسته، کارهای نیکویی به کار گیرید که بزرگان و برگزیدگان طوایف مختلف عرب بدان ها بر یکدیگر برتری می جستند. آن گاه حضرتش این موارد برتری را زیر عناوین اخلاق برتر، عقل های سرآمد، مراتب بلند، آثار پسندیده، یاری حق و سرانجام پناه دادن به بی پناهان مطرح می نماید.

۱- این عنوان و عناوین مشابه دیگر در سراسر این کتاب، در متن کتاب نبوده و برای بهره گیریبیشتر از متن کلام استاد فقید، بدان افزودیم. (ویراستار)

۲- غرر و درر آمدی، حدیث ۳۷۳۸.

در قرآن مجید، واژه ی مشابه دیگری در این باب به کار رفته است. این واژه، کلمه ی «حمیّت» می باشد که تا حدود زیادی به لحاظ مفهوم و کاربرد و امکان جهت دادن مثبت و منفی به آن، با واژه ی تعصّب هم خوانی دارد. قرآن مجید می فرماید :

(إذْ جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبهم الحَمیَّه حَمیَّه الجاهِلیَّه.)(۱)

«زمانی که کافران در دلهای خود، «حمیت» قرار دادند، حمیت جاهلی.»

قید جاهلیّت در کنار این واژه جنبه ی مذموم آن را نشان می دهد.(۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید :

«مَنْ تَعَصَّب أوْ تُعَصِّب لَهُ فَقَد خَلَع ربقه الإیمان مِن عُنقِه.»(۳)

«کسی که تعصّب ــ بی منطق ــ ورزد یا ــ بی دلیل ــ برای او تعصّب ورزند، قید ایمان را از گردن خود به در آورده است.»

عبارت «ربقه الإیمان» در این روایت، بیانگر این واقعیّت است که دین برای دیندار، همانند زمامی است که او را در اختیار گرفته و خلع از این ربقه یعنی رهاشدن انسان به حال خود که خطری عظیم است.(۴) هم ایشان در بیان دیگری به ثمره ی اخروِی کاربردِ

تعصّب مذموم اشاره نموده و می فرماید :

«مَن کانَ فی قَلْبِهِ حَبَّه مِن خَرْدل مِنْ عَصبیّهٍ بَعثه الله تعالی یَوْمَ القیامَه مَعَ أعراب الجاهِلیَّه.»(۵)

کسی که در دل، به اندازه یک دانه خردل عصبیّت داشته باشد، خدای تعالی در روز قیامت، او را با اعراب جاهلی بر می انگیزد.»

در روایات معصومین علیهم السلام شیطان به عنوان «امام المتعصّبین» معرّفی شده؛ چرا که به فخرفروشی بر آدم همّت گماشت و بدین سان پایه گذار عصبیّت جاهلی گردید.

(فَافْتَخَرَ عَلی آدَم بِخَلْقِه وَ تَعَصَّبَ عَلَیهِ لِاصْلِهِ.)

«پس بر آدم به خلقت خود فخر فروخت و به دلیل اصل خود نسبت به او تعصّب ورزید.»

مولای متّقیان علیه السلام در این زمینه می فرمایند :

۱- فتح (۴۸): ۲۶.

۲- در کتـاب بحارالأنوار، ج ۷۳، بـاب «مساوی الأخلاق» باب ۱۳۳ ذیـل عنوان العصبیه و الفخر والتّکـاثر، احادیثی در موضوع تعصّب را گِرد آورده است.

۳- بحارالأنوار :۷۳ ۲۸۳.

۴- مرحوم مجلسی ذیل همین روایت در بیان خود به طرح هر دو حالت تعصّب مذموم و ممدوحپراخته است.

۵- بحارالأنوار :۷۳ ۲۸۴.

«فَعدو الله إمام المـُتعصّبین... الَّذی وَضَعَ العَصبیه.»(۱)

«پس دشمن خدا (ابلیس) پیشوای متعصّبان است ... که عصبیّت را بنا نهاد.»

یعنی که بنیان گزار این عصبیّت مذموم، همان شیطان است و ریشه ی آن فخرفروشی می باشد.

از امام سجّاد علیه السلام پیرامون عصبیت پرسیدند. حضرتش مطالبی به این شرح مطرح فرموده اند :

«العصبیه الَّتی یاثم علیها صاحبها أن یَری الرَّجل شرار قومه خیراً مِن خیارِ قوم آخرین. وَ لَیسَ مِن العَصبیه أن یحبّ الرَّجل قومه، و لکن مِن العصبیه أن یعین قومه علی الظّلم.»(۲)

«آن عصبیّت که صاحبش بدان گنهکار می شود، همان است که انسان، افراد بدکارِ گروه خود را از نیکان گروه دیگر، بهتر بداند. اگر انسان گروه خود را دوست بدارد، در شمار عصبیّت نیست. بلکه در شمار عصبیّت، آن است که انسان، گروه خود را بر ظلم، یاری رساند.»

روشن است که حضرت سجاد علیه السلام در قسمت اوّل و بخش پایانی روایت، عصبیّت جاهلی و مذموم را تعریف می کنند که دارنده خود را به وادی گناه و ظلم می کشاند. این که او از رهگذر آن تعصّب، طایفه ی خود را بهتر از نیکان قوم دیگری بداند و این که صرفاً به جهت همین وابستگی با قوم خویش همراه شده و ستم پیشه نماید. در عین حال اگر کسی طایفه ی خویش را دوست داشت، به این دوستی تعصّب گفته نمی شود.

هم چنین است حمیّت مذموم که به بیان امام صادق علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز، از آن به خدا پناه می برده است.

«کانَ رَسُول الله یَتعوّذ فی کُلّ یَوْم مِن سِتّ: من الشَّک وَ الشِّرک وَ الحمیّه و الغضب و البغی و الحسد.»(۳)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که هر روز از شش مورد به خدا پناه می برد : شک، شرک، حمیّت، خشم، تجاوز به حقوق دیگران و حسد.»

باید دانسته شود که این رذائل اخلاقی در بسیاری موارد از همدیگر مایه و پایه گرفته، یکی دیگری را به دنبال خود می آورد و در نتیجه انسان از دامن یکی به دامن دیگری می افتد. مثلا انسان فخرفروش به ورطه ی تعصّب مذموم می افتد. انسان حسود به بغی و تجاوز و تعدّی مبتلا می گردد. انسانی که حمیّت و تعصّب ناروا به کار می برد، دچار غضب و تندی ناروا می گردد. از این رو، انسان باید به گونه ای عمل کند که اساساً ریشه ها و مقدّمات بروز این پلیدی های اخلاقی را در خود بخشکاند؛ چرا که رفتن در این وادی ها، لغزش و گرفتاری در ورطه های دیگر را به دنبال خواهد داشت.

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۳۴.

۲- بحارالأنوار :۷۳ ۲۸۸.

۳- بحارالأنوار :۷۳ ۲۸۹.

نکته ی جالب توجه آن است که مرحوم مجلسی موضوع «مساوی الأخلاق» را در کتاب ایمان و کفرِ مجموعه ی ارزنده ی بحارالأنوار جای داده است. چرا که این سیّئات اخلاقی می تواند انسان مؤمن را تا مرز کفر به دنبال خود بکشاند. این نکته نشان دهنده ی اهمّیّت و ارج و قدر مباحث اخلاقی است که پای بندی به اصول آن می تواند انسان را در بلندای ایمان قرار دهد و بدین سان اعتقادات او را محافظت نماید. این خود به روشنی نشان از پیوند میان دو مقوله ی اخلاق و اعتقادات در مکتب نورانی اسلام دارد.

[۲] _ بایسته های تعصّب

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه می فرماید :

«فَتَعَصَّبُوا لِخِلالِ الْحَمْدِ: مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوارِ، وَ آلْوَفاءِ بِالذِّمامِ، وَ الطّاعَهِ لِلْبِرِّ، وَ الْمَعْصِیَهِ لِلْكِبْرِ، وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْبَغْیِ، وَ الْإِعْظامِ لِلْقَتْلِ، وَ الْإِنْصافِ لِلْخَلْقِ، وَ الْكَظْمِ لِلْغَیْظِ، وَ آجْتِنابِ الْفَسادِ فِی الْأَرْضِ.»

در این بخش، امام علیه السلام یازده زمینه را شایسته ی تعصّب ورزی برمی شمارد که با توجّه به مطالب بیان شده، نمونه هایی از تعصّب ممدوح است. این سرفصل ها عبارتند از :

۱_ خلال الحمد : خصلت های پسندیده و ارزشمند.

۲_ الحفظ للجوار : رعایت حقوق همسایه.

۳_ الوفاء بالذمام : وفای به عهد.

۴_ الطّاعه للبرّ : فرمان بریِ نیکان.

۵_ المعصیه للکبر : عصیانِ گردن کشان.

۶_ الأخذ بالفضل : فراگیریِ احسان.

۷_ الکفّ عن البغی : خود نگه داری از سرکشی و تجاوز.

۸ _ الاعظام للقتل : مهم دانستن قتل و خون ریزی.

۹_ الإنصاف للخلق : به انصاف با مردم عمل نمودن.

۱۰_ الکظم للغیظ : خشم را فروبردن.

۱۱_ اجتناب الفساد فی الأرض : دوری جستن از تباه کاری در زمین.

بـا نگرش به زمینه هـایی که مولاـ علی علیه السـلام از آن سـخن به میان آورده انـد، موارد زیر را به روشـنی می توان به دسـت آورد :

ه اخلاق و عمل به شدّت با هم مرتبط و به هم آمیخته است.

ه اخلاق فردی و جمعی توأماً مطرح می شود.

ه اخلاق پسندیده صرفاً عمل شخصی نیست و این تلقّی نادرست از اخلاق می باشد.

ه اخلاق پسندیده ضرورتاً افتادگیِ بی حساب و هدف نیست؛ بلکه تلاش، مبارزه، معارضه و مقاومت را نیز می طلبد.

ه تمام جنبه های منفی می تواند در زمینه های مثبت بروز کند و باید که چنین باشد.

ه همه ی این ها بایـد مقدّمه ای برای پرهیز از تباهی در زمین قرار گیرد. ضـرورت این واقعیت را قرآن مجید یادآور شده و می فرماید :

ص:۱۲

(فَلَوْلا کانَ مِنَ القُرون مِن قَبْلکَم أولوا بقیَّه ینهُونَ عَنَ الفساد فی الْاَرْض إلّا قلیلا ممَّن أنجینا منهُم.)(۱)

یعنی که صاحبان اخلاق پسندیده ــ با مفهومی آن چنان گسترده که بدان اشاره رفت ــ در منطق قرآن خردمندانی هستند که خود پیش قراولان مبارزه ی بی امان با گسترش تباهی در زمین می باشند. این خود از یک سو تعریف جامعی از اخلاق به دست می دهد و از سویی دیگر اثر و نقش آن را در جامعه آشکار می سازد.

با اندک دقّت می توان گستره و واقع نگری در این کلام نورانی را به خوبی به دست آورد. برای نمونه اگر وفای بر عهد به عنوان عرصه ای در زمینه ی اخلاق پسندیده بیان شده، گستره ای فراگیر دارد، از وفاداری نسبت به پیمان های متداول میان اشخاص و پای بندی به قراردادها تا بلندای (أَلَم أعهد إلیکُم یا بَنی آدَم أَلّا تَعبدُوا الشَّیطان)(۲) .

فرمان برِی نیکان ضرورت شناختِ نیکی و نیکان را یادآور می شود که «اعرف الحق تعرف أهله»(۳) . روی دیگر سکّه عصیان و رویارویی با گردن کشانِ متکبر و نفی تکبّر،

پیام «التَّکبّر مَع المتکبّر عباده» را زنده می کند.

در این عبارات، دو واژه ی برّ و کبر به جای بارّ و متکبّر نشسته، تا نیکوییِ مجسّم و تکبّرِ مجسّد را در خاطر آورد. خود نگه داری از تجاوز و سرکشی توصیه شده، امّا در عین حال، آن جا که لازم باشد در راه برقراری صلح و صفا میان دو گروه از مؤمنان باید چنین بود و چنین کرد که :

(فَإن بغت إحداهُما عَلَی الْاخری فَقاتلُوا الَّتی تبغی حتَّی تفیء إلی أمرِ الله...)(۴)

«اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری دست تجاوز دراز کرد، با تجاوزگر بجنگید تا به امر خدا بازگردد.»

حرمت خون انسان ها مورد تأکید قرار گرفته، امّا در عین حال مقابله با دشمنان خدا ــ آن جا که هیچ منطق و بیانی سدّ راه تجاوز و تعدّی آنان نگردد ــ به فطرت انسانی و فرمان عقل، و دستور (قاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکُم کافه)(۵) امری کاملا منطقی،

طبیعی و روشن نماید.

همین سان فروبردن خشم، نه توصیه ی همگانی و همه جایی بی هیچ مراعات سمت و سوی آن است؛ چرا که می بینیم گوینده ی همین کلام، یار فداکارش ــ ابوذر غفاری ــ را در هنگام تبعید به رَبَذه ــ علی رغم قدغن سازی نظام خلافت ــ بدرقه می نماید، آنگاه با جمله ی: «إنَّکَ غَضبت لِلّه فارج من غضبت له» مواضع سخت و خشمگینانه ی او را در رویارویی با انحرافات نظام و کارگزار اصلی آن ــ عثمان ــ تأیید می کند.

۱- هود (۱۱): ۱۱۶.

۲- یس (۳۶): :۶۰ (آیا با شما پیمان نبستم _ ای فرزندان آدم _ که شیطان را نپرستید؟)

۳- طرائف :۱ ۱۳۶؛ روضه الواعظین :۱ ۳۱؛ ارشاد القلوب :۲ ۲۹۶؛ بحارالانوار :۴۰ :۱۲۵ حق رابشناس تا اهل آن را بشناسی.

۴- حجرات (۴۹): ۹.

۵- توبه (۹): :۳۶ (با تمام مشرکان بجنگید، همان گونه که تمام آنان با شما می جنگند.)

این همه بـدان روی آورده شـد که روشن شود کـاربرد اصول اخلاقی در زنـدگی فردی و اجتماعی لزوماً افتادگیِ بی جهت و بی تفاوتی نسبت به مسائل اجتماعی و تنها اکتفا به خود را نمی طلبـد؛ بلکه اخلاق، عرصه ی گسترده ای است که تمام فکر و عمل انسانِ متخلّق به این اصول را پوشش می دهد.

[۳] _ از گذشتگان عبرت بگیرید!

امام علیه السـلام در ادامه ی سخن، با گشودنِ راهی به گذشته و گذشتگان؛ ضرورت مطالعه، الهام و عبرت گیری از سرنوشت آنان را در دو زمینه ی اخلاق و عمل یادآور شده، می فرمایند :

«وَ آحْـذَرُوا ما نَزَلَ بِالْاُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمـَثُلاتِ بِسُوءِ الْاَفْعالِ وَ ذَميمِ الْاَعْمالِ، فَتَـذَكَّرُوا فِ ى الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أحْوالَهـُمْ، وَ آحْذَرُوا أنْ تَكُونُوا أمْثالَهـُمْ.»

«بر حـذر باشـید از آنچه پیش از شـما بر امّت ها فرود آمـد، از کیفرها به کردارهای بد و کارهای نکوهیده. پس در خیر و شـرّ احوال آنها را یاد آورید، هشدار که مانند آنها نباشید.»

می بینیم که با این که موضوع بحث اخلاق است، امّا امام علیه السـلام بسـیار فراتر از این حوزه رفته، گام به سوی تاریـخ برمی دارد و موضوع «مَثُلات» یعنی عبرت گیری را مطرح می نماید. این نکته قابل توجّه است که اخلاق در این مکتب، مجموعه ای دستورالعمل و تذکّر خشک و ساده نیست؛ بلکه سیاق و راه و روش تربیتیِ فراگیر در تمام حوزه های فرد و اجتماع است.

«مَثُله» در لغت به معنی عقوبت و نیز کاری که بدان عبرت گیرند، معنی شده است.(۱)

امـام علیه السـلام در نهـج البلاـغه، علاـوه بر این مورد در سه موضع دیگر نیز این لغت را به کار برده که دقّت در آن ها شایان توجّه است.

در خطبه ی دوم، از جمله ابزار کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شیوه های تبلیغی آن حضرت را تکیه بر این امر دانسته و می فرماید که کار حضرتش «تحذیراً بِالآیات وَ تَخویفاً بِالمـثلات» «هشدار دادن به آیات و در امان نداشتن از کیفرها.» بود.

در خطبه ی شانزدهم، مصون ماندن از لغزش و سقوط را در پیوند با موضوع عبرت گیری از حوادث دانسته و می فرمایند :

«مَن صرحت لَه العبر عمّا بَینَ یَدَیه مِنَ المـثلات حجزته التّقوی عَن تقحّم الشّبهات.»

«کسی که عبرت ها برایش به صراحت، کیفرها را بیان دارد، تقوا او را از ورود در شبهاها باز می دارد.»

در خطبه ی یـک صـد و چهـل و هفت، در بیـان رسـالت پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و آورده های حضـرتش در جهت هشدار مردم معاصر خویش، می فرماید که آن حضرت به مردم نشان داد که :

«کَیفَ محق من محق بالمـثلات و احتصد من احتصد بالنَّقمات.»

«چگونه کسانی به کیفرها نابود شدند و به عذاب ها درو گردیدند.»

ص:۱۴

۱- بحارالانوار :۸۶ ۳۰۴.

از این مطالب به دست می آید که باید :

اوّلا: تاریخ گذشته و اقوام آن را به دقّت مطالعه کنیم.

ثانیآ: نقاط ضعف و قوّت تمدّن ها را شناسایی کنیم.

ثالثآ: از آن چه بر ایشان رفته عبرت گیریم.

رابعآ: تلاش کنیم تا همانند آنان نبوده و خود موجب عبرت آیندگان نباشیم.

با توجّه به موارد چهار گانه ی بالا، از گفتار حضرت چنین به دست می آید که نتیجه ی این عبرت گیری، مصون ماندن از سرنوشت بد آنان است.

به این نکته نیز باید توجّه داشت که این عبرت گیری صرفآ در موارد منفی نیست؛ بلکه برداشت و دریافت صحیح از کارهای خیر را نیز در بر می گیرد. به مصداق جمله ی «فَتَذَکَّرُوا فی الخیر و الشَّر أحوالهُم» باید از این دیدگاه نیز تاریخ گذشتگان را مورد مطالعه قرار داد.

[۴] ـ زمینه های مثبتِ عبرت گیری

آن گاه امام علیه السلام در ادامه ی سخن به آموزش عملی دقیق در این زمینه پرداخته و می فرمایند :

«فَإذا تَفَکَّرْتُمْ فی تَفاوُتِ حالَیْهِمْ، فَالْزَمُوا کُلَّ أمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّهُ بِهِ شَأْنَهُمْ، وَ زاحَتِ الاْعْداءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَ مُدَّتِ الْعافِیَهُ فیهِ عَلَیْهِمْ، وَ آنْقادَتِ النِّعْمَهُ لَهُ مَعَهُمْ، وَ وَصَلَتِ الْکَرامَهُ عَلَیْهِ حَبْلَهُمْ.»

«وقتی بیندیشید در تفاوت حالات آنها، پس ملتزم شوید به هر کاری که عزّت با شأن آنها همراه شد، دشمنان را از آنان دور ساخت، در آن دوره عافیت بر آنها دوام یافت، نعمت به آنها تسلیم شد، و کرامت رشته خود را به گردن آنها آویخت.»

نخستین مطلبی که در سیاق کلّی عبارت به چشم می خورد، پیوند تفکّر و تعهّد است که با دقّت در دو واژه ی «تفکّرتم» و «الزمُوا» (فکر کنید و پای بند شوید) به دست می آید. امام علی علیه السلام در این عبارت ضرورت کاربرد اندیشه در دو روی سکّه ی حیات اجتماعی انسان ها را به منظور عبرت گیری یادآور می شود.

نکته ی دیگری که قبلا هم به آن اشاره رفته، آن است که با توجّه به راستای بحث، مجدّدآ این واقعیّت را می بینیم که اخلاق از آن حالت فردی و درونی به مراتب فراتر رفته و تا مرز تاریخ پیش می رود.

امام علیه السلام در بیان زمینه های اصلی این عبرت گیری، بعد از تفکّر موارد پنج گانه ی زیر را برمی شمارد و سرانجام، فرد را به تعهّد بر کاربرد پس از شناخت آن عوامل فرا می خواند. آن موارد عبارت اند از :

۱ــ شناخت موجبات عزّت آن اقوام.

۲ــ دریافت عواملی که دشمن را از آنان قرار می داد.

۳ــ عواملی که سلامت و دوام آن مردم را سبب می شد.

۴ــ شناخت عواملی که سبب وفور نعمت برای آنان گردید.

۵ــ دقّت در آن چه برای ایشان وحدت و سربلندی به دنبال آورد.

دست آورد این عبرت گیری، آن گاه که به راستی با دو عنصر تفکّر و عمل همراه شد، آن است که فرد عزّت یافته، دشمن از او خواهد گریخت، از سلامت برخوردار گردد، غرق نعمت می شود و سرانجام سربلندی و کرامت، نصیب

او خواهد گردید.

[۵] ــ زمینه های منفی عبرت گیری

آن چه گذشت، جنبه های مثبت این عبرت گیری و پی آمد آن بود. در مقابل، عوامل منفی نیز وجود دارد که باید از آن ها برحذر بود. تنها در این حالت است که دو نیروی مکش و رانش ــ که نتیجه ی آن حرکت تعادلی است ــ در رفتار فردی و جمعی آشکار گردیده و اثرگذار می شود. امام علی علیه السلام این عوامل را چنین برمی شمارد :

«مِنَ الْاجتِنابِ لِلْفُرْقَهِ، وَ اللُّزُومِ لِلْأُلْفَهِ، وَ التَّحاضِّ عَلَیْها، وَ التَّواصِ ی بِها، وَ آجْتَنِبُوا کُلَّ أمْرٍ کَسَرَ فِقْرَتَهُمْ، وَ أوْهَنَ مُنَّتَهُمْ.»

پرهیز از جدایی، تعهّد بر همراهی، ترغیب به اُلفت، توصیه به وحدت، دوری از عوامل شکست آفرین و پرهیز از عوامل سستی زا، راه گریز و بر حذر ماندن از عوامل منفی اثرگذار را نشان می دهد. حضرتش آن گاه که می خواهد عناصر سستی زا را بیان فرماید، آن را در چهار مورد کینه توزی، دشمنیِ درونی، روی گردانی از هم، دست به دست هم ندادن خلاصه می نماید، بدین ترتیب که :

«مِن تَضاغُنِ الْقُلُوبِ، وَ تَشاحُنِ الصُّدُورِ، وَ تَدابُرِ النُّفُوسِ، وَ تَخاذُلِ الْایْدِی.»

آن چه در این بخش از کلام مولای متّقیان علیه السلام مطرح گردیده، می توان در موارد پنج گانه ی زیر خلاصه کرد :

۱ــ پیوند تفکّر و عمل و بی حاصلیِ یکی بدون دیگری.

۲ــ ضرورت عبرت گیری.

۳ــ شناخت زمینه های این عبرت و حرکت در آن مسیر.

۴ــ توجّه به دست آوردهای مثبت این عبرت.

۵ــ شناخت زمینه های شکست و سستی زا در این راستا.

چنین مردمی را با این ویژگی ها در کجا می توان دید؟ مراجعه به تاریخ پیشینیان و بررسی احوال گذشتگان، زمینه ی روشنی برای دیدن هر دو روی سکّه ی توفیق و شکست، سعادت و شقاوت، رفاه و تنگ دستی، امنیّت و ناامنی، آرامش و طغیان و... به دست می دهد. قرآن مجید به این حقیقت گویاست، آن جا که می فرماید :

(وَ ضَرَبَ الله مَثَلاـ قَرِیَهً کانت آمنه مطمئنّه یَأتیها رزقها رغداً مِن کُلّ مَکان فَکفرت بانعم الله فَأذاقها الله لباس الجوع و الخوف بِما کانُوا یصنعُون.)(۱)

«و خداوند، مثل می زند: قریه ای امن و آرام، که روزیِ آن پیوسته از هرجا می رسید. آنان به نعمت های الهی کفر ورزیدند.

پس آنگاه خداوند، طعمِ گرسنگی و ناامنی را به آنان چشانید، به دلیل کارهایی که مرتکب می شدند.»

و نیز می فرماید :

(أَلَم تَرَ إِلَی الَّذینَ بَدّلُوا نعمتَ الله کُفرآ و أحلُّوا قومهم دار البَوار.)(۲)

ص:۱۶

۱- نحل (۱۶): ۱۱۲.

۲- ابراهیم (۱۴): ۲۸.

«آیا نمی نگری به کسانی که نعمت خدا را دگرگون ساختند به کفران، و گروه خود را در جایگاه هلاکت (دوزخ) جای دادند؟»

بنا به تفاسیر مختلف (از جمله کشّاف و بیضاوی) مراد از این آیه، دو روی تاریخ مکّه در هنگام ظهور اسلام و دوران هجرت پیامبر از آن شهر است که آن ایّام مرکز جذب سرمایه و افراد و اموال بود و سپس به علّت کفران نعمت، از جمله معارضه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دچار انواع گرفتاری ها و ذلّت و یک دوره جنگ و خون ریزی و ناامنی گردید.

[۶] _ آزمون ها

سیّدالوصیّین علیه السلام با چنین زمینه ای به بیان خویش ادامه می دهد و می فرماید :

«وَ تَدَبَّرُوا أحْوالَ الْماضینَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ قَبْلَكُمْ، كَیْفَ كانُوا فی حالِ التَّمحیصِ وَ الْبَلاءِ.»

«در احوال گذشتگان مؤمن پیشین تدبّر کنید، چگونه در حال آزمون و ابتلا بودند. »

باید حال و روز مؤمنان ایّام گذشته را مورد مطالعه قرار داد و به درستی دریافت که آنان در دو حالت «تصفیّه و آزمایش» چگونه بودند.

در این جا مناسب چنان است که درباره ی دو واژه ی تمحیص و بلاء، با تفصیل افزون تری دقّت نظر شود تا آگاهی بیشتری در زمنیه ی تدبّری که مورد توصیه ی حضرت امیر علیه السلام قرار گرفته، به دست آید.

«تمحیص» : این واژه در لغت به معنی تقطیر و تصفیه آمده است. به بیان امام حسین علیه السلام مؤمن همواره در معرض این جداسازی و ابتلا قرار دارد، آن جا که می فرمایند :

«النّاس عبید الدّنیا، وَ الدّین لعق علی السنتهم، یحوطونه ما درّت به معایشهم. فإذا محّصوا بالبلاء قلّ الدّیانون.»(۱)

مردم بندگان زرخرید دنیایند و دین چونان بار اضافی بر زبان آنان نشسته است. مادام که این دین دکان زندگی و تأمین معاش آنان باشد، بدان پای بندند و آن گاه که بساط آزمون و جداسازی گسترده آید، دین داران واقعی بسیار اندك اند.

امام علی علیه السلام خود در بیانی دیگر، ثمرات و آثار این تمحیص و تصفیه را به تفصیل بیان می نماید آن جا که می فرماید :

«وَ اعلَمُوا ان عبادالله المُستحفظین علمه یصونون مصونه و یفجّرُونَ عیونه و یتواصلون بالولایَه و یتلاقُونَ بالمحبّه و یتساقون بکأس رویه و یجدرون بریّه لاتشوبهم الریبه و لا تُسرع فیهم الغیبه علی ذلک عقد خلقهم و أخلاقهم، فعلیه یتحابّون و به یتواصلون، فکانوا کتفاضل البذر ینتقی فیوخَذُ منه و یُلقی قد میزّه التخلیص و هذّبه التمحیص...»(۲)

آگاه باشید که نگاهبان علم الاهی چنین هستند :

ه حافظان آثار ارزشمندی هستند که باید محفوظ بماند.

ه تلاشی وافر در نمود هرچه بیشتر این علوم و آثار دارند.

ه بر اساس دوستی و محبّت با دیگران رابطه برقرار می سازند.

ص:۱۷

۱- بحارالأنوار :۴۴ ۳۸۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۵.

ه هم خود بهره می برند و هم به دیگران بهره می رسانند.

ه از شکست و تردید و بدگمانی، خویش را ایمن می سازند.

ه از هجوم غیبت و بدگویی خود را محفوظ می دارند.

ه این ملکات فاضله با خُلق و خلق آنان در هم آمیخته است.

ثمره ی این خُلق و خوی ارزنده آن خواهد شد که :

ث به انتشار فرهنگ دوستی و محبّت می پردازند.

ث به گسترش رابطه و آمیزش اجتماعی مبادرت می ورزند.

ث به بلندای برگزیدگی واصل می گردند.

ث و سر بلند از عرصه ی تخلیص و تمحیص (پاکی و تصفیه) بیرون می آیند.

در یک نگاه ساده و اوّلیّه به سرفصل های بالا، به خوبی ارزش هایی چون تعهّد و عمل، مقبولیّت در جامعه، دستیابی به آرامش و سکونت خاطر و خیال و سرانجام احساس ایمنی برای طرف مقابل خود را نشان می دهد. مهم تر آن که به بیان آن حضرت «عَلی ذلِکَ عقد خلقهم و أخلاقهم» (اینان خلق و اخلاقشان این چنین شکل گرفته است.) این جمله نیز بار دیگر ریشه داشتن عرصه ی گسترده ی اخلاق در درون و ارائه ی بیرونی آن را به روشنی یادآور می گردد.

آن چه در این بخش گفته آمد، در راستای تمحیص یعنی تصفیه و پاک شدن و خالص گردیدن بود که خود عرصه ی گسترده ای در حصول و وصول به اخلاق پسندیده است. بدین ترتیب تدبّر در احوال اقوام مؤمن پیشین، از یک سو توان ارزیابی آنان در مواجهه با دو پدیده ی تصفیه و آزمون را به بار می آورد و از دیگر سوی، رابطه ی محاسن اخلاقی با وصول به بلندای تخلیص و تصفیه را می رساند. این عبارات در مجموع بر ضرورت استقرار ریشه ای ملکات اخلاقی در کُنه وجود انسان تأکید می نماید.

بلاء: مراد از این واژه و نقش آن در بررسی احوال گذشتگان چیست، که امام علیه السلام در کنار واژه ی تمحیص بیان می فرمایند؟

ریشه ی این کلمه، بَلیَ به معنی فرسوده شدن است و در معانی امتحان، غم و اندوه به کار رفته است. این سه معنی هر یک به عنایتی و با بازگشت به همان معنی اوّلیّه در کتب لغت مطرح گردیده است. به معنی امتحان به کار رفته، از آن جهت که ممتحن فرد امتحان شونده را از بسیارِ آزمون فرسوده می نماید. به معنی غم و اندوه آمده، بدان علّت که غم، بدن را کهنه و فرسوده می نماید. و سرانجام به معنی تکلیف آمده، چرا که بر بدن گران می آید و آن را می فرساید. قرآن مجید با همین

نگرش می فرماید :

(وَ بَلَوناهم بِالحَسنات وَ السَّيِّئات لَعَلَّهُم يرجعون.)(۱)

«آنها را باحسنات و سیئات آزمودیم، باشد که بازگردند.»

۱- أعراف (۷): ۱۶۸.

و نیز می فرماید :

(و نبلوکم بِالشَّر و الخیر فتنه و إلینا تُرجعون.)(۱)

«و شما را با شرّ و خیر می آزماییم، و به سوی ما بازگردانده می شوید.» یعنی که آزمون توأمان به نعمت و نقمت در جهان، امری جاری است و انسان باید ظرفیّت برخورد در هر دو زمینه را در خویش به بار آورد. این هدف جز با تلاش وافر در درون و پرداختن به ملکات سازنده ی اخلاقی و تجلّی دادن آن در بیرون، امکان پذیر نخواهد بود.

واژه ی «فتنه» بیان دیگری از همان بلاـ و ابتلاـ است که پرداختن به آن نیز می تواند تا حدودی حوزه ی مطلب را روشن تر نماید. فتنه در لغت به معنی امتحان و فَتَنَ در اصل یعنی: گذاشتن طلاـ در آتش برای گرفتن ناخالصی ها و به دست آوردن طلای خالص. سه واژه ی فتنه، امتحان و اختبار، نظیر هم هستند.

قرآن مجید، اموال و اولاد را فتنه تلقّی کرده و می فرماید: (إنَّما أموالکم و أولادکم فتنه)(۲) این بدان جهت است که مشکلات ناشی از این دو عامل، می تواند نقش اساسی

در زمینه ی آزمون و نهایتاً تخلیص انسان ــ در صورت سربلند بیرون آمدن از میدان آزمایش ــ ایفا نماید. در بیان دیگر قرآن، از این افتنان به عنوان سنّت جاری الاهی یاد می شود، آن جا که می فرماید:

(أ حَسبَ النّاس أن یُترکُوا أن یَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لایفتنون وَ لَقَدْ فَتنّا الَّذینَ مِن قَبلهم...)(۳)

«آیا مردم پنداشتند که وقتی گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و آزموده نمی شوند؟ ما به راستی پیشینیان آنان را آزمودیم ...»

قرآن، گستره ی هستی و نعمت های دنیوی را موضوع این آزمون بر می شمارد :

(إنّا جَعلنا ما علی الْأرض زینهً لَها لنبلوهم أیّهم أحسَن عَملا.)(۴)

«ما تمام آنچه را که بر روی زمین است، زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کردار کدام یک از آنها نیکوتر است.»

واژه ی بلا و مشتقّاتش در کلام امام علیه السلام فراوان به کار رفته است. دقّت در برخی از آن ها خالی از لطف نیست و بسیار آموزنده می باشد.

«مَن عَظِم صَغائر المصائب، ابتلاهُ الله بِکبارها.»(۵)

«آن کس که مصائب کوچک را بزرگ بشمارد، خداوند او را به گرفتاری های بزرگتر مبتلا می نماید (می آزماید).»

یعنی انسان باید در خود، توان و تحمّل به بار آورد و از مواجهه با مصیبت و رنج، هراسی به خود راه ندهد. روشن

۱- انبیاء (۲۱): ۳۵.

۲- انفال (۸): ۲۸.

۳- عنکبوت (۲۹): ۲.

۴- کهف (۱۸): ۷.

۵- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ی ۴۴۸.

است که این توان و تحمّل، امری درونی و از جمله ملکات اخلاقی است. هم چنین می فرمایند که خداوند متعال:

«قَدَّر الاْرزاق، فکثّرها و قلّلها و قسّمها عَلَی الضیق و السعه، فَعدّل فیها لیبتلی من أراد بمیسورها و معسورها و لیختبر بذلک الشّکرَ و الصَّبرَ من غنیّها و فقیرها.»(۱)

«خداوند متعال، روزی ها را اندازه گرفت، برخی از آنها را زیاد و پاره ای را اندک قرار داد. و آنها را به تنگی و گشایش تقسیم کرد، آنها را تعدیل کرد تا کسانی را که می خواهد، به آسان و دشوارِ آن بیازماید و به این کار، از شکر و صبرِ غنیّ و فقیر آنها آگاه شود.»

براساس این حدیث، خداوند به گشادگی و تنگ دستی، انسان ها را می آزماید. در این جا نیز آن چه می تواند انسان را از سرکشی و عصیان در گشاده دستی و کفران در تنگ دستی مصون بدارد، توان اخلاقی است.

حضرتش در بیان دیگر، حقیقتی انکارناپذیر را یادآور می شوند که بروز تنگناها در زندگی، نوعاً نتیجه ی عمل نادرست و گناه کارانه است؛ چرا که :

«إنَّ الله یبتلی عباده عند الأعمال السّیِّئه بنقص الثمرات و حَبس البرکات.»(۲)

«خداوند، بندگان خود را در هنگام ارتکاب کارهای زشت، به کاهش ثمره ها و حبس برکت ها می آزماید.»

به بیان حضرتش، امتحان، به منظور جداسازی سره از ناسره همواره جریان دارد و موضوع امتحان در بسیاری از موارد بر انسان مشخّص نیست. از جمله اموری است که در بیانی دیگر می فرماید :

«وَ لکن الله سبحانه یبتلی خلقه ببعض ما یجهلون اصله تمیزاً بالاختبار لهم.»(۳)

«ولی خدای سبحان، آفریدگان خود را می آزماید به پاره ای از آنچه اصل آن را نمی دانند، تا آنها را به اختیار (آزمون)، متمایز سازد.»

نتیجه ی طبیعی این امر، ضرورت آمادگی مداوم برای حضور در صحنه ی امتحان را در پی خواهد داشت. از این رو امام علیه السلام در نامه ی خود به معاویه یادآور می شوند که :

«وَ قد ابتلانی الله بِکَ وَ ابتلاکَ بی، فَجَعَلَ أحدنا حجّه عَلَی الاْخر.»(۴)

«خداوند، مرا به تو و تو را به من آزمود، و هرکدام از ما را حجّت بر دیگری قرار داد.»

در منطق حضرت علی علیه السلام دنیا «دارٌ بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه»(۵) تعریف

شده و متّقین به یکسانیِ حال در گرفتاری و آسودگی های آن توصیف شده اند که :

«نزلت أنفسهم منهم فی البلاء کالَّتی نزلت فی الرَّخاء.»(۶)

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۹۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۳.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

۴- نهج البلاغه، نامه ی ۵۵.

۵- خطبه ی :۲۱۷ خانه ای پیچیده در آزمون که به بی وفایی شناخته شده است.

۶- خطبه ی ۱۹۳.

«حالشان در دشواری و آسایش، یکسان است.»

در این منطق، اجر و بلا ـ با هم پیوند دارند. چه بسا که سیل بلا از آنجا بر سر انسان سرازیر گردد که مورد عنایت و محبّت خداست :

«إنَّ عظیم الأجر مقارن عظیم البلاء، فَإذا أحَبَّ الله سبحانه قوماً ابتلاهم.»(۱)

«پاداش بزرگ، با آزمون بزرگ همراه است. وقتی خدای سبحان گروهی را دوست بدارد، آنها را می آزماید و گرفتار می کند.»

همچنین موج بلا با هدف بیدارسازی تلقّی می گردد که :

«إذا رَأیت الله سبحانه یتابع علیک البلاء، فقد ایقظک.»(۲)

«وقتی دیدی که خدای سبحان پیوسته بر تو بلا می فرستد، ـ بدان که ـ تو را بیدار می کند.»

و سرانجام، کمال ایمان پیوندی ناگسستنی با تلقّی صحیح از آسایش و گرفتاری دارد که :

۲«لایکمُلُ إیمانُ المؤمن حتَّی یَعُدِّ الرَّخاء فتنهً وَ البلاء نعمهً.»

«ایمان مؤمن کامل نمی شود مگر آن که آسایش را آزمون ببیند و گرفتاری را نعمت بداند.»

بدان معنی که فرد، چنان توان و تحمّل اخلاقی در خود فراهم آورد که آسایش روزگار را زمینه ی امتحان بدان و گرفتاری در آن را برای خود نعمت به شمار آورد.

خلاصه ی این بخش آن که بنا به فرموده ی امیرالمؤمنین علیه السلام در مطالعه ی احوال پیشینیان، باید آنان را در دو حالت تمحیص و بلا مورد نظر قرار داد. دقّت در این بخش به ما می آموزد که :

۱ــ امتحان و ابتلا سنّت جاری حق متعال است.

۲ــ این سنّت در هر دو حالت نعمت و نقمت جاری است.

۳ــ تقویت بنیه ی اخلاقی، ظرفیّت رویارویی با همه گونه امتحان را به بار می آورد.

۴ــ بروز تنگناها در زندگی چه بسا که ثمره ی طبیعی آلودگی ها باشد.

۵ــ همواره باید آمادگیِ حضور در صحنه های مختلف آزمون را داشت.

۶ــ نشان کمال ایمان، تلقّی صحیح از فتنه و بلاست.

۷ــ بیداری ثمره ی طبیعی تحمّل بلاست.

۸ ــ میان اجر و بلا و محبوبیّت نزد خداوند، نوعی رابطه برقرار است.

[۷] ــ ویژگی های کلّی

ص:۲۱

۱- غرر و درر، ح ۳۵۰۷.

۲- همان، ح ۴۰۴۶.

باید توجّه داشت که اساساً نگرش امام علی علیه السلام در مطالعه ی احوال گذشتگان، نگرشی خاص است و حضرتش روی نکات ویژه ای پافشاری دارد که ضمن آموزندگی، حاوی نکات ارزنده ای در مقوله ی مردم شناسی و جامعه شناسی می باشد.

امام امیر المؤمنین علیه السلام با گذر بر احوال پیشینیان، برخی حوادث و وقایع را در سه زمینه ی کلّی بر می شمارد: ویژگی عمده ی مردم، ویژگی عمده ی نظام و پیدایش بن بست در چاره جویی و رهایی. می فرماید :

«أَلَم یَکُونُوا أثقل الخلائق أعباءً و اجهد العباد بلاء و اضیق أهل الدّنیا حالا؟ أتخذتهم الفراعنه عبیداً، فساموهم سوء العذاب و جرّعوهم المرار، فلم تبرح الحال بهم فی ذل الهلکه و قهر الغلبه، لایجدون حیله فی امتناع و لا سبیلا إلی دفاع...»

سیمای آن جامعه چنین بود: زندگی در زیر انواع مختلف فشارهای اجتماعی، قرار گرفتن مداوم در معرض بلا و ابتلا، دشواریِ گذران حیات در مقایسه ی با مردم دیگر نقاط گیتی، اسارت در دست زورمداران، تحمّل انواع درد و عذاب و رنج ها، تحمّل تلخی های پی درپی و مداومِ روش و منش نظام حاکم بر آنان؛ به گونه ای که زیستن در خواریِ هلاکت گونه و تحمّل قهر و غلبه، توان هر نوع چاره جویی و رهیابی به دفاع از خود را از ایشان گرفته بود.

[۸] _ گره گشایی

اینان به انگیزه ی محبّت الاهی، شکیبایی و صبوری راستین پیشه نموده و به انگیزه ی خوف الاهی به تحمّل ناملایمات پرداختند. سرانجام این دو عامل _ که دقیقاً ریشه در اخلاق فردی دارد_ به یاری آنها شتافت و سبب شد تا گشایش چشم گیری پس از آن دوره ی تحمّل درد و رنج برای ایشان فراهم آید.

«حتَّی إذا رأی الله سبحانه جد الصّبر منهم علَی الأذی فی محبَّته وَ الاحتمال للمکروه من خوفه، جعلَ لَهُم مِن مضایق البلاء فَرَجاً.»

محبّت خدا در آنان امید را زنده ساخت و خوف از خدا در ایشان، بیم به بار می آورد؛ یعنی همان دو عامل سازنده ای که اساس رسالت پیامبران را تشکیل می داد که :

(وَ ما نُرسل المـُرسَلینَ إلّا مُبشّرین و منذرین.)(۱)

«ما پیامبران را نمی فرستیم، مگر آنکه بشارت دهنده و هشدار دهنده باشند.»

سرانجام این دو عامل مؤثّر افتاد و این دو نیروی مکش و رانش _ که دقیقاً اموری درونی و اخلاقی است _ کارساز شد و نشانه های این گشایش در زندگی اجتماعی آن مردم آشکار گردید. در نتیجه به زودی ذلّت جای خود را به عزّت داد، امنیّت جایگزین ناامنی گردید و برای این مردم صبور و خداترس، قدرت و پیشوایی به بار آورد :

«فَأَبْدَلَهـُمُ الْعِزَّ مَکانَ الذُّلِّ، وَ الْاَمْنَ مَکانَ الْخَوْفِ، فَصارُوا مُلُوکاً حُکّاماً، وَ أَئِمَّـهً أعْلاماً.»

در این جا مناسب چنان است که اشاره شود: حسّاسیّت شدید این موضع قدرت و پیشوایی یافتن، خود به گونه ای

ص:۲۲

۱- انعام (۶): ۴۸.

همان قرارگرفتن در بوته ی آزمون الاهی است که موضعی بسیار سخت و حسّاس می باشد.

قرآن مجید می فرماید :

(ثُمَّ جَعَلناکُم خلائف فی الْأرض من بعدهم لننظر کیف تعملون.)(۱)

«سپس شما را، پس از آنان در زمین جانشین گرداندیم تا ببینیم چگونه رفتار می کنید.»

قرآن با صراحت افزون تر یادآور می شود که :

(وَ هُوَ الَّذی جَعَلَکُم خلائف الْأرض وَ رَفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکُم فیما آتاکم.)(۲)

«و اوست که شما را جانشین زمین قرار داد، و برخی را بر پاره ای دیگر برتری داد، تا شما را بیازماید در مورد آنچه (نعمت) به شما بخشیده است.»

خلاصه این که امّت ها در این جایگزینیِ نظام ها به شدّت زیر نظر تیزبین الاهی قرار دارند تا معلوم شود چگونه عمل می کنند و در بوته ی امتحان سنجیده شوند که آیا راه و رسم الاهی و انسانی را در پیش می گیرند، یا این که پس از تسلّط به سرعت به همان راه و روش پیشینیان خطاکار و ستمگر خویش باز می گردند.

امام علیه السلام در ترسیمی زیبا ابتدا عطایای خداوندی را بر آن مردم شکیبا و خداترس برمی شمارد و می فرماید :

«وَ قَدْ بَلَغَتِ الْکَرامَهُ مِنَ اللهِ لَهـُمْ، ما لَمْ تَذْهَبِ الْامالُ إلَیهِ بِهِمْ.»

آنان مشمول کرامت خداوندی شدند، بر بلندای آن کرامت استقرار یافتند و تمامی آرزوهای آنان ــ به مراتب بیش از پیش بینی و احتمال خودشان ــ محقّق گردید.

[۹] ــ دو روی سکّه

امام علیه السلام در دنباله ی مطلب، ابتدا ویژگی های مردم را در یک جامعه ی سالم یادآور می شود، انسان ها را به مطالعه و دقّت در احوال آنان فرا می خواند و سپس عواملی را که موجب سلب این عزّت و نعمت از آنان گردید، یادآور می شود. این بخش از خطبه، ترسیم بسیار زیبا و گویایی از دو روی سکّه ی حیات مردم در چنین جامعه ای به دست می دهد. این مردم تا زمانی که با یکدیگر، همراه، هم فکر، هم دل، هم دست، هم رزم، هم سو، هم نگر و هم رأی بودند ــ که همگی ترکیبی روشن از اخلاق و عمل نشان می دهد ــ پیشوایی و حکومت و قدرت و هیمنت داشتند. امّا آن گاه که گرفتار تفرقه و دشمنی و پراکندگی در ظاهر و باطن شدند، به انشعابات و گروه بندی های اجتماعی و موضع گیری های خصمانه در قبال هم گرفتار آمدند. در نتیجه، خداوند آنان را از آن بلندای کرامت به پایین کشانید، نعمت را از ایشان سلب نمود و تنها داستانشان در تاریخ باقی ماند تا خود عبرت دیگران شوند. متن کلام نورانی امام علی علیه السلام در بیان دو روی موفّق سکّه ی حیات آنان را با هم می خوانیم :

«فَانْظُرُوا كَيْفَ كانُوا حَيْثُ كانَتِ الأَمْلاءُ مُجْتَمِعَةً، وَ الْاهْواءُ مُؤْتَلِفَةً، وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَ الْايْدِى مُتَرادِفَةً، وَ السُّيُوفُ

١- يونس (١٠): ١۴.

٢- انعام (۶): ١۶۵.

مَتَناصِرَهً، وَ الْبَصائِرُ نافِذَهً، وَ الْعَزائِمُ واحِدَهً! أَلَمْ یَکُونُوا أَرْباباً فی أَقْطارِ الْاَرَضینَ، وَ مُلُوکاً عَلی رِقابِ الْعالَمینَ؟»

و در تشریح روی دیگر سکّه یعنی شکست و افول ایشان می فرمایند :

«فَانْظُرُوا إلی ما صارُوا إلَیهِ فی آخِرِ أُمُورِهِمْ حینَ وَقَعَتِ الْفُرْقَهُ، وَ تَشَتَّتِ الْاُلْفَهُ، وَ آخْتَلَفَتِ الْکَلِمَهُ وَ الْاَفْئِدَهُ، وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفینَ، وَ تَفَرَّقُوا مُتَحارِبینَ، قَدْ خَلَعَ اللهُ عَنْهُمْ لِباسَ کَرامَتِهِ، وَ سَلَبَهُمْ غَضارَهَ نِعْمَتِهِ، وَ بَقِیَ قَصَصُ أَخْبارِهِمْ فیکُمْ عِبْرَهً لِلْم_ُعْتَبِرینَ مِنْکُمْ.»

«پس بنگرید به پایان کار آنها، هنگامی که در میان آنها تفرقه افتاد، الفت شان به پراکندگی گروید، کلام و دل های آنها اختلاف یافت، به گروه های متعدّدی تقسیم شدند و در عین پراکندگی با هم به جنگ پرداختند. آنگاه خداوند، لباس کرامت خود را از تنِ آنها در آورد، و نعمت های تازه را از آنها سلب کرد، و قصّه های اخبار آنها در میانشان به عبرتی برای عبرت گیران از شما بدل شد.»

آن گاه حضرتش علیه السلام می افزاید: «فاعتبرُوا بِحال ولد إسماعیل و بنیإسحاق وَ بَنیإسرائیل علیهم السَّلام...». بدین سان به ذکر نمونه های تاریخی این اوج و حضیض می پردازد، ضرورت عبرت گیری از احوال آنان را در هر دو جنبه ی مثبت و منفی یادآور می شود، و سرانجام این دو روی سکّه را قبل و بعد از رسالت و نیز دو زمان گرایش و روی برتافتن از محتوای آن، به خوبی می نمایاند.

در این بخش و این نگرش بر احوال برخی از اقوام گذشته، به الهام از کلام مولای متّقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام به این نتایج دست می یابیم :

É باید در احوال پیشینیان، تدبّر_ و نه قصّه خوانی، بلکه ریشه یابی و نه گذر تند_ نمود.

É مردم چنین جوامعی را باید زیر ذرّه بین ژرف نگری قرار داد.

É به انگیزه ی خوف و خشیّت الاهی باید ناملایمات را تحمّل کرد.

É عوامل سربلندیِ اجتماعی را باید شناخت و به رعایت آن ها متعهّد گردید.

É در مواجهه با نعمت های فردی و اجتماعی، از طغیان و سرکشی به شدّت باید پرهیز نمود.

É متقابلا عوامل شکست و سقوط و نکبت جامعه را باید شناخت و بر پرهیز از آن ها پای بند بود.

É در این میدان، ضروری است که نقش اساسی و کارساز حسنات اخلاقی چون شکیبایی، همدلی، تحمّل و... را به درستی باور داشت.

É و سرانجام بیش از هر چیز، باید نقش مؤثّر وحدت و همدلی در جامعه و شناخت آثار ویرانگر تفرقه و جدایی را همواره در نظر گرفت.

توجّه به لحن قرآن مجید در مورد اخیر جالب است، آن جا که می فرماید :

(قُل هُو القادر علی أن یبعث علیکم عـذاباً مِن فوقکم أو من تحت أرجلکم، أو یلبسـکم شـیعاً و یذیق بعضـکُم بأْس بعض. أنظر کیف نصرّف الآیات لَعلَّهُم یفقَهُونَ.)(۱)

ص:۲۴

۱- انعام (۶): ۶۵.

«بگو که او (خدا) تواناست بر آن که عذابی از فرازِ سرتان یا از زیر پایتان بر شما برانگیزد، یا شما را به چند گروه تقسیم کند و طعم گرفتاریِ بعضی از شما را به برخی دیگر بچشاند. ژرف بنگرید که چگونه آیات را می گردانیم، باشد که آنان درست بفهمند.»

یعنی که جدایی و تفرقه در جامعه، در ردیف عذاب های آسمانی و زمینی چون صاعقه و زلزله تلقّی شده است.

[۱۰] _ مرور کلّی حکمت علوی

در این جا شرح و توضیح در مقدّمه ی بحث اخلاق را با الهام از خطبه ی ۲۳۴ نهج البلاغه ی حضرت امیر علیه السلام به پایان می بریم و از کلام حضرتش را به تلخیص می آوریم، باشد که راه گشای ما برای دریافت اصول و مباحث اخلاقی _ با آن عرصه ی وسیعی که در اسلام و قرآن و روایات اسلامی به آن پرداخته شده _ قرار گیرد.

۱_ روح حاکم بر این بخش از خطبه، شمولی جامع در مفاهیم و ارزش های اخلاقی است که از تعریف های معمول اخلاق و حوزه های محدود آن، به مراتب فراتر می رود و عرصه های مختلف _ از جمله تاریخ اقوام و ملل و ضرورت کاربرد دقّت نظر در آن _ را شامل می شود.

۲_ نظام اخلاقی موفّق، نظامی است که با شناختی آگاهانه از ویژگی های درونی انسان، نادیده نگرفتن کنش ها و واکنش های روحی و روانی او، جهت دادن به این نیروها در بارورنمودن نهاد اخلاقی در درون انسان ها گام بردارد و بستری مناسب را برای بهره گیری صحیح از این نیروها تدارک نماید.

۳_ گریز از این امر نادرست که اخلاق، صرفاً در حوزه ی درون انسانی مطرح گردد و تنها خود او را اداره می کند، بدون این که بروز خارجی و اثرگذاری در رفتار و کردار او داشته باشد. همچنین تأکید روی برقراری پیوند و ارتباط میان درون و برون که با نشأت گیری از عقل و بینش و اثرگذاری در خارج صورت می گیرد.

۴_ باید در مسائل اخلاقی در هر دو بعد نظری و عملی الگو داشت. فقدان هریک از این دو، بخش اعظمی از دست آوردهای یک نظام اخلاقی را مورد تهدید قرا رمی دهد. شناخت حسنات و سیّئات اخلاقی در بعد نظری ضرورت دارد. آشنایی با چهره های مثبت و منفی در تاریخ در ارتباط با آن دو مسأله، نیز تکلیف موضوع را در بعد عملی روشن می نماید. در این واقعیّت مهمّ و انکارناپذیر باید ژرف نگریست که پلیدی های اخلاقی می تواند انسان را تا سر حدّ کفر پیش برد و اخلاق پسندیده ی او را به وادی ایمان بکشاند. این موضوع نیز جایگاه اخلاق را بیش از پیش در درون ما حسّاس و مستحکم می دارد.

۵_ یک گام مهم در مسأله ی شناخت نظری مسأله، ریشه یابی این سیّئات، بررسی ارتباط های آن ها با هم، طبقه بندی آنها و بررسی این موضوع است. باید دید که کدام یک جنبه ی ریشه ای دارند و پس از این آگاهی باید قوای لازم را برای خشکانیدن این ریشه ها تجهیز نمود. اگر این ریشه ها امکان رشد یابند، مقدّمه ی لغزش قرار می گیرند و سرانجام سبب می شود که شاخه های آن نهال، بی بار و بر شده و خشک گردد.

۶ـ آمیختگی بین اخلاق فردی و اجتماعی و اثرگذاری متقابل این دو بر هم، امر مهمّی است که نباید آن را از نظر دور داشت. اخلاق فردی انسان را بی نیاز از اخلاق اجتماعی نمی کند و بالعکس؛ بلکه باید به یقین باور داشت که تنها راه صلاح و اصلاح، آن است که این دو عرصه را با هم آمیخته بدانیم و معتقد به اثرگذاری و ارتباط هر یک بر

ص:۲۵

دیگری باشیم.

۷ـ تفکّر و تعهّد، دو ضرروت مطالعه در تاریخ اقوام و ملل است. ارزیابی و دقّت نظر در آن ـ یا به تعبیر امام علی علیه السلام : عبرت گیری از پیش آمدهای مثبت و منفی ـ شناخت جهات توفیق و شکست و دقّت موشکافانه در این عوامل، از یک سو جامعه ای سربلند، سالم و با وفور نعمت ـ اعمّ از مادّی و معنوی ـ به ما می دهد. از دیگر سوی می توان درست در جهت عکس آن گام برداشت، که سقوط و رسوایی جامعه ای آن چنان بر اثر گریز و روی گردانی از آن ویژگی های مثبت است.

۸ ـ جریان «تصفیه و آزمایش» به عنوان دو حقیقت انکارناپذیر حاکم بر تاریخ حیات انسان ها، باید به دقّت مورد نظر قرار گیرد. با شناخت مختصّات هر یک از این دو، نحوه ی تلقّی صحیح از آن ها به دست می آید. سپس می توان در پرتو این شناخت درست، چگونگیِ رویارویی و حضور موفّق در این صحنه ها را بازشناخت.

۹ـ تصفیه ی اخلاقی، باید ما را به سوی یک تحوّل عمیق در فرهنگ درونی پیش ببرد تا آن جا که ـ به مصداق «علی ذلک عقد خلقهم و أخلاقهم» ـ حسنات اخلاقی در ما به صورت ملکات اخلاقیِآمیخته با جانمان درآید. تنها در این صورت می توان شاهد پی آمدهای زیبا و چشم گیرِ حکومت اخلاق در دو زمینه ی فردی و اجتماعی بود.

۱۰ـ برای تدارک انسان های اخلاقی، آن سان که در این فرهنگ پیش بینی به عمل آمده، افراد همواره با این حقیقت روبه رو می باشند که به طور جاری در معرض آزمون های مختلف، آن هم در عرصه های گوناگون قرار دارند. این جاست که فرد بر اثر اعتقاد و تمرین و ممارست در می یابد که نمی تواند و نباید صرفآ خویش را در مرحله ی شناخت (نظر) متوقّف سازد؛ بلکه همواره در معرض امتحان و اختبار (عمل) قرار دارد. در نتیجه باید در خود توان حضور سربلند در موضع آزمون را به بار آورد. این ابتلاـ زمینه های گوناگون نعمت و نقمت ـ یعنی فقر و غنی، بیماری و سلامت، شکست و پیروزی، گرفتاری و آسایش و مانند آنها ـ را شامل می شود.

۱۱ـ شناخت دو روی سکّه ی توفیق و شکست در عرصه های گوناگون، ثمره ی دقّت در بخش اخیر خطبه است. صبوری و داشتن ظرفیّت در تحمّل ناملایمات، فرج بعد از شدّت را به دنبال دارد و قدرت و رهبری را به بار می آورد. در برابر، پیمودن راه خلاف و اختلاف و نفاق و جدایی و گریز از اصول والا و پسندیده ای که جامعه ای آن چنان را به بار آورده بود، زمینه های شکست و سقوط از بلندای کرامت را فراهم می آورد. چنین انسان ها خود موجب عبرت دیگران شده، نام و یادشان در تاریخ ثبت و ضبط می گردد.

«وَ بَقی قصصُ أخبارهم فیکُم عِبرَه للمعتبرین منکُم.»

اینک با رهتوشه ای این چنین، به سوی دعای «مکارم اخلاق» می رویم تا رهنمودهای امام سجاد، نواده امیرالمؤمنین علیه السلام را در این باب بشناسیم و به کار بندیم. باشد که بهره گیری از کلام حضرتش و اجرای آن در عمل، ما را در بلندای کرامت جای دهد و بر سریر عزّت بنشاند. إن شاءالله.

ص:۲۶

گذری بر دعای مکارم الاخلاق

اشاره

نام کامل این دعا در کتب حدیثی به صورت «دعاؤه فی مکارم الأخلاق و مرضیّ الأفعال» آمده است. این نام، پیوند ناگسستنی میان درون و برون و اخلاق و عمل را می رساند که مکرّرآ مورد تأکید امام علی علیه السلام در طول خطبه ی ۲۳۴ قرار دارد. این نام بیانگر نظریه ی اخلاقی اسلام است که نباید از این دو عنوان در دو سرفصل جداگانه سخن به میان آورد.

این دعا در مدارک مختلف از جمله در کتاب «الصحیفه السّجادیّه الجامعه» چاپ مؤسّسه ی الإمام المهدی _ قم _ صفحه ی ۱۱۰ آمده است. در بخش های ۵ و ۶ و ۷ این کتاب، مصادر صحیفه به تفصیل توضیح داده شده که

می تواند مورد مراجعه ی علاقه مندان قرار گیرد.

هر بخش از دعا با یک صلوات آغاز می شود. بر این اساس دعا ۲۱ بخش دارد.

در نخستین بخش دعا امام علیه السلام سه سؤال مقدّر را پاسخ می دهند: چه بخواهیم؟ از که بخواهیم؟ و در چه حد بخواهیم؟ پاسخ پرسش اوّل، به ترتیب پاسخ ایمان، یقین، نیّت و عمل است. در پاسخ سؤال دوم تنها و تنها خدا را مرجع مطمئن برای چنین خواسته های ارزنده ای معیّن نموده اند و در پاسخ به سؤال سوم، هر یک از این چهار خواسته را در بالاترین سطح ممکن طلب می نمایند. متن کلام امام علیه السلام در این بخش چنین است :

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی محمَّدٍ وَ آله، وَ بَلِّغ بإیمانی أکمل الإیمان وَ اجعَل یقینی أفضَلَ الیقین، وَ انتهِ بنیّتی إلی أحسن النّیّات وَ بِعَمَلی إلی أحسَن الأعْمال. اَللّهُمَّ وَفِّر بِلُطفکَ نیّتی وَ صَحِّحْ بِما عِندَکَ یقینی و استصلح بقدرتکَ ما فسد منّی.»

[سرآغاز بخش اول]

سه موضوع ایمان، یقین و نیّت، جملگی امور درونی است که عمل، ثمره ی بیرونی آن ها و نشأت گرفته از درون است. بهادادنی این چنین به درون در باروری عمل خارجی، جای تأمّل و دقّت فراوان دارد؛ یعنی اگر عملی با چنین پشتوانه ی قوی صورت گرفت، قاعدتاً عمل صالح است. امّا فقدان هر یک از آن مبانی درونی، تمام یا بخشی از عمل را خدشه دار می کند و اصالت آن را زیر سؤال می برد که :

«بالإیمان یُستدلّ عَلَی الصّالحات.»(۱)

«براساس ایمان است که به اعمال صالح استدلال می شود.»

در این جا به منظور آگاهی بیشتر از حکمت علوی علیه السلام پیرامون هریک از این چهار واژه، برخی کلمات آن حضرت را مورد دقّت و بررسی قرار می دهیم :

[۱ ـ بلّغ بإیمانی أکمل الإیمان]

É «الإیمان شجره أصلها یقین وَ فَرعُها التّقی وَ نورها الحیاء وَ ثمرها السَّخاء.»(۲)

«ایمان درختی است که ریشه آن یقین است، شاخه آن تقوا، نور آن حیا و میوه آن سخاوت است.

در این کلام نورانی، از یک سو پیوند میان ایمان و یقین مورد تأکید قرار گرفته و از سوی دیگر، بازدهیِ چنین پیوندی تبیین شده که تقوی و حیا و سخاوت را در پی خواهد داشت.

ه «زین الإیمان طهاره السَّرائر و حسن العمل فی الظّاهر.»(۳)

۱- غرر و درر: ۴۲۱۰.

۲- غرر و درر: ۱۷۸۶.

۳- همان: ۵۵۰۴.

«زیور ایمان، پاکیِ درون است و نیکیِ کردار در ظاهر.

در این بیان، پیوند میان درون و بیرون مورد تأکید قرار گرفته بدین معنی که هر یک بدون دیگری عقیم و ناتمام است.

É «الایمان وَ العَمَل اخوان توأمان وَ رفیقان لایَفتَرِقان، لایقبل الله أحدهما إلّا بصاحبه.»(۱)

«ایمان و عمل، دو برادرِ همراه اند و دو رفیق که از هم جدا نمی شوند. خداوند، هیچ یک را بدون دیگری نمی پذیرد.»

در این جا، علاوه بر پیوند میان ایمان و عمل، این نکته مورد نظر قرار گرفته که پذیرش هر یک به دیگری مشروط است. بدین معنی که خداوند، ایمان را در عمل و عمل را به پشتوانه ی ایمان می پذیرد. از این رو هر یک بدون دیگری ناقص و نارساست.(۲)

از این چند نمونه ی مختصر، به روشنی چنین به دست می آید: شایسته است ایمانی از خداوند طلب و درخواست نماییم که اوّلاـ با یقین پیوند خورد، ثانیاً در خارج ثمر دهد. زینت آن ایمان، پاکیِ درون و رفتار شایسته در بیرون باشد؛ ایمانی که با عمل گره خورده باشد؛ چراکه هر یک بدون دیگری فاقد ارزش الاهی است.

[۲ــ واجعل یقینی افضل الیقین]

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«الیقین عنوان الإیمان.»(۳)

«یقین، سرفصلِ کارنامه ایمان است.»

نیز می فرمایند :

«الیقین عماد الإیمان.»(۴)

«یقین، ستون کاخ ایمان است.»

همچنین فرموده اند :

«مَن لَم یوقن قلبُهُ لَم یُطعهُ عمله.»(۵)

«کسی که قلبش یقین نیاورد، عملش ...»

می بینیم که امام علیه السلام از یقین به عنوان سرفصل و پایه ی اساسی ایمان تعبیر نموده و تصریح می کند که ایمان با عمل

همراه

ص:۲۹

۱- همان: ۳۰۹۴.

۲- فهرست روایات مفصّل علوی در این باب را می توانید در شرح غرر و درر آمُدی، :۷ ۲۳ _ ۲۵ملاحظه نمایید.

۳- غرر و درر: ۳۵۰.

۴- همان: ۳۹۷.

۵- همان: ۸۹۹۳.

است، به طوری که این دو با هم رابطه ای تنگاتنگ و انکارناشدنی دارند.

در نتیجه بایـد یقینی را طالب باشـیم که نمایانگر ایمان ماست و ایمان بـدان اسـتواری می یابـد. اگر عمل صالحِ فرمان گرفته و نشأت یافته از مرکزی صحیح و مطمئن را طالبیم، باید که زمام کار را به یقین بسپاریم.(۱)

[۳_ وانته بنیتی إلی أحسن النیّات]

É «ان تخلیص النّیَّه مِن الفِساد أشد علَی العاملین مِن طول الاجتهاد.»(۲)

«پاک سازی نیّت از فساد، برای اهل عمل، دشوارتر از آن است که کوشش آنها به درازا بکشد.»

در این روایت، به واقعیّت های متعـدّد اشاره شده است، از جمله: ضـرورت نیّت خالص، زدودن نیّت از فساد و تباهی، دشواری و صعوبت این کار در مقایسه با دیگر اعمال سخت و طاقت فرسا. همچنین جایگاه بلند نیّت خالص را روشن می سازد.

ه «عَلی قدر النّیَّه تکون مِنَ الله العطیه.»(۳)

«بخشش الهی به اندازه خلوص نیّت است.»

در ایـن جـا، نقش کازسـاز نیّـت بیـان می گردد که اساسـآ داده هـای خداونـدی به انسـان در این ارتبـاط شـکل می گیرد. این موضوع تا آن جا مهم است که :

É «عند فساد النّیَّه ترتفع البرکه.»(۴)

«وقتی نیّت به فساد گراید، برکت از میانه برآید.»

اساسـآ خرابی و تبـاهی نیّت سـبب می شـود که برکت برداشـته شـود و این حقیقـتی درخـور تعمّـق است. البتّه سـاز و کـار این اثرگـذاری برای مـا به ظـاهر روشن نیست، امّـا واقعیّـتی است که معصوم به آن تصـریح دارد و در خـارج نیز شاهـد صـدق آن هستیم.

خلاصه این که باید نیّت را در درون خالص داشت، دشواریِ زدودن فساد از دامن نیّت را پذیرا بود و به یقین دانست

۱- فهرست برخی از روایات منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد یقین را می توانید در شرح غرر ودرر :۷ ۴۳۲ _ ۴۳۴ بیابید.

۲- همان: ۳۵۲۵.

۳- همان: ۳۱۹۳.

۴- همان: ۶۲۲۸.

که عطای خداوندی در رابطه با نیّات پاک شکل گرفته و سلب برکات نیز، ثمره ی نیّت های ناپاک است.(۱)

[۴_ و بعملی إلی أحسن الأعمال]

همان طور که در کلام حضرت سجّاد علیه السلام دیدیم، به دنبال ایمان و یقین و نیّت کامل و برتر و بهتر، از خدای متعال، عمل صالح و احسن می طلبیم. اینک با نگرش به برخی روایات علوی، از جایگاه والای عمل در منطق حضرتش آگاهی می یابیم.

«العمل رفیق الموقن»(۲) . پیوند میان عمل و یقین به روشنی مشهود است،

به طوری که امری درونی (یقین) با موضوعی بیرونی (عمل) با هم گره می خورد.

نکته ی دیگر، هدف گذاری روی عمل است که اساساً در این منطق، به چه انگیزه باید در میدان عمل حاضر شد؟

امام علیه السلام می فرماید :

«إن کُنتُم عاملین فاعملوا لما ینجیکم یوم العرض.»(۳) یعنی که باید خالصانه به

انگیزه ی نجات در روز قیامت و گذر از این موقف خطرناک و حسّاس، به عمل مبادرت ورزید و هیچ انگیزه ی دیگری نباید جای گزین این حقیقت گردد. آن گاه چنین عملی نام «عمل صالح» بر خود می گیرد که :

«بالصّالِحات یُستدلّ علی حُسن الایمان.»(۴) «با کارهای نیکو است که بر حسن ایمان

استدلال می شود.» بدین سان ایمان و عمل بار دیگر با هم پیوند می یابند تا آن جا که عمل صالح گواه ایمانی سرشار و پاک می گردد.(۵)

خلاصه این که عمل با ایمان و یقین، پیوندی ناگسستنی دارد و باید که در راستای حسن عاقبت و فلاح و نجاح جهت گیرد.

[نتیجه بخش اول]

از این بخش دعا نتیجه می شود:

آن چه می تواند ریشه های نظام منسجم و استوار اخلاقی را در ما پدید آورد و سپس در جهان خارج به بار بنشاند، ایمانی سرشار در درون است که با یقین پیوند خورده و نیّتی کارآمد را تدارک ببیند و سرانجام در مرحله ی عمل ظهور و بروز یابد.

هر یـک از اینـان بـدون دیگری فاقـد آن کـارآیی است که دین و صاحبانش را در نظر بوده است. و این است آن چه که باید بخواهیم.

سؤال دوم :

ص:۳۱

۱- فهرست بخشی از روایات مربوط به نیّت را می توان در شرح غرر و درر :۷ ۳۹۸ و ۳۹۹ملاحظه نمود.

۲- غرر: ۹۸۵.

۳- همان: ۳۷۳۷.

۴- همان: ۴۳۸۵.

۵- فهرست برخی روایات از زبان امام علی علیه السلام در باب عمل را می توانید در غرر و درر آمدی :۷۲۷۷ تا ۲۸۲ بنگرید.

از که بخواهیم؟

پاسخ کلّی به این سؤال در عبارات و کلماتی است چون: اجعل نفسی، انته بنّیتی، وفّر بلطفک، صحّح بما عندک و...، یعنی این همه را فقط و فقط باید از خدا خواست که در دعا همواره روی به او داریم و تنها و تنها از او می خواهیم. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«إنَّ الله سبحانه عند إضمار کلّ مضمر و قول کلّ قائل و عمل کلّ عامل.»(۱)

«خدای سبحان در کنار پنهان سازیِ هر فرد مخفی کننده ای، و گفتار هر گوینده ای و عملِ هر عاملی است.»

«کُلّ قادر غیر الله مقدور.»(۲)

«هر توانایی غیر از خدا، خود، زیر مجموعه قدرت دیگری است.»

«کلّ غالب غیر الله مغلوب.»(۳)

«هر غالبی بجز خدا، مغلوب است.»

«کلّ مالک غیر الله مملوک.»(۴)

«هر مالکی غیر از خدا، مملوک است.»

پس شایسته است از خدایی بخواهیم که: در اوج آگاهی به اندیشه های پنهان ماست، حاضر در کنار گفتار ماست، ناظر بر عمل ماست و خلاصه مالکیّت و غلبه و قدرت مطلق ازآنِ اوست. پی آمد باورداشت چنین آگاهی، حضور، نظارت و قدرت بلامنازع برای انسان، دو حالت آرامش و مراقبت است: اوّلی ثمره ی درخواست از ناظر و حاضری آن چنان است و دومی حاصل توجّه به آن قدرت بلامنازع است. ما در سیر حرکت اخلاقی خود، به این دو حالت به شدّت نیازمندیم؛ که اوّلی در کار ساختن درون ماست و دومی به سامان دهیِ بیرون می پردازد. سرانجام تربیت اخلاقی ــ و بالتّبع رفتاریِ ــ ما در قبال چنین خدایی این چنین شکل می گیرد که :

«زوروا فی الله وَ جالِسُوا فی الله وَ اعطُوا فی الله و امنعُوا فی الله.»(۵)

«در راه خدا به دیدار هم بروید، در راه خدا با هم مجالست کنید، در راه خدا به دیگران ببخشید، و در راه خدا دست از بخشش باز دارید.»

۱- غرر و درر: ۳۴۴۷.

۲– همان: ۶۸۸۹.

۳– همان: ۶۸۹۴.

۴– همان: ۶۸۸۵.

۵– همان: ۵۴۹۲.

در چنین حالتی همه کارها جهت الاهی به خود می گیرد و تنها و تنها اوست که به عنوان عامل اصلی و تعیین کننده در میدان اعمال ما حضور دارد. این نگرش، عامل بروز خلوص نیّت و استغنای از غیر خدا می گردد که اوّلی در خدمت درون انسانی قرار می گیرد و دومی کارساز و اصلاحگر بیرون می شود؛ ضمن این که این دو با هم رابطه ای تنگاتنگ و مستقیم دارد که ازدیاد و نقصان هر یک عیناً در دیگری اثر می نهد.

به هرحال، انسانی که چنین باشد، باید بداند که مصداق این روایت است که :

«إذا أکرَم الله عبداً شغله بمحبّته»(۱)

«وقتی خداوند، بنده ای را گرامی بدارد، او را به محبّت خود مشغول می سازد.»

و آن گاه که راه مقابل را پیمود، سرنوشتی دیگر در انتظار اوست که :

«إذا رأیت الله یؤنسک بخلقه و یوحشک من ذکره، فقد ابغضک.»(۲)

«آنگاه که دیدی خداوند، تو را با آفریدگان خود انس داد و نسبت به یاد خود در وحشت انداخت، ــ بدان که ــ تو را دشمن داشته است.»

روشن است که این وادی میدانی سخت، خطرناک و آزاردهنده است و در عین حال می تواند به صورت ضریب اصلاحی قوی برای تمام عملکردها اثرگذار باشد. از این رهگذر، انسان بیدار می تواند به سرعت متوجّه کاستی های خود در همه ی زمینه ها شده در صدد اصلاح خویش برآید.

خلاصه این که به مصداق «رخش می خواهد تن رستم کشد»، چهار مطلب مورد درخواست، از چنان اهمّیّت و والایی برخوردار است که تنها و تنها باید از خدایی این چنین خواسته شود؛ خدایی که آگاه، حاضر، ناظر، مالک، غالب و قادر ــ آن هم به مفهوم واقعی کلمه ــ است. پی آمدِ خواستن از او و معرفت به کانونی این چنین است که در درون انسانی «سکونت» و در بیرون او «مراقبت» به بار می آورد و همه ی کارها رنگ و بوی خدایی می گیرد.آن گاه، جامعه ای چنین، گلستانی است که بشر در آن جای گرفته و راحت یافته است.

سؤال سوم: آن گوهرهای ارزنده را از چنین خدایی در چه حد باید بخواهیم؟ با بازگشتی دوباره به متن دعا می بینیم ایمان را کامل ترین، یقین را برترین و نیّت و عمل را بهترین می خواهیم؛ یعنی که این هر چهار را باید در اوج ممکن، از خدای جهان خواست.

در توضیح این مسأله، بد نیست بدانیم که اساساً در اسلام به مسائل مادّی با نوعی تساهل و تسامح و توصیه به عدم پای بندی نگریسته شده است. امام علی علیه السلام می فرماید :

«فی خفه الظهر راحه السّر و تحصین القدر.»(۳)

۱- غرر و درر: ۴۰۸۰.

۲- همان: ۴۰۴۱.

۳- همان: ۳۴۷۶.

«تنها در سبکباری است که راحت درون پدید می آید و اندازه (حرمت) محفوظ می ماند.»

سبک باری در امور دنیا، برای انسان راحتی درون و حفظ قدر و مرتبت به بار می آورد. روایاتی که در باب قناعت وارد شده، دقیقاً همین فرهنگ را در زمینه دنیا و پرداختن به آن ترویج می نماید. حتّی گاه این قناعت، معیار آزادی و عدم رعایت آن نشان بردگی تلقّی می شود که :

«العبد حر ما قنع و الحرّ عبد ما طمع»(۱)

«انسان بنده زمانی که قناعت می ورزد، آزاد است. و آزاد، زمانی که طمه می ورزد، بنده است.»

نیز عدم رعایت قناعت، فرد را به میدان رویارویی با پارسایی می کشاند که:

«آفه الورع قلّه القناعه»(۲)

«آفت پارسایی، کمبودِ قناعت است.»

این قناعت می تواند چهره ی زندگی را زیبا سازد که:

«جمال العیش قناعه»(۳)

«زیبایی زندگی، قناعت است.»

و بی توجّهی به آن انسان را به مهلکه ای جانکاه می کشاند که هرگز روی آسایش و بی نیازی نخواهد دید. امام علی علیه السلام می فرمایند :

«مَن کان بیسیر الدّنیا لایقنع، لم یغنه من کثیرها ما یجمع.»(۴)

«کسی که به دنیای اندک قناعت نکند، دنیای زیادی که گِرد می آورد نیز، او را بی نیاز نمی سازد.»

حال می گوییم: آن اسلام که در امور مادّی و دنیوی با چنین نگرشی برخورد می نماید، در نقطه مقابل نسبت به مسائل معنوی بالاترین درجه ی ممکن و رسیدنی را توصیه می نماید. این خود قابل دقّت و پی گیری و توجّه است و باید حساب این دو وادی به خوبی از هم بازشناسی گردد. مقولاتی مانند شکر، علم، تقوی، حسنات اخلاقی و صدها سرفصل مشابه دیگر از این ردیف، عناوینی است که قانع شدن در آن ها معنی ندارد. از این رو حضرت سجّاد علیه السلام در کلام گُهربار خویش، آن عوامل کارساز را در بالاترین سطح ممکن از خدای متعال درخواست می کند و به ما می آموزد که

۱- همان: ۴۱۲.

۲- همان: ۳۹۳۵.

۳- همان: ۴۷۴۹.

۴- همان: ۸۴۹۴.

هرگز نباید به درجات پایین آن بسنده نمود.

در دنباله ی دعا، حضرت سجّاد علیه السلام در این بخش، از لطف و قدرت خداوندی به عنوان پشتوانه ای در جهت شکل گیریِ نیّت والا و تصحیح یقین و نیز پیش گیری از فساد و تباهی در عمل یاد می کند. حضرتش از خداوند می خواهد که به لطف بی پایان و قدرت بی منتهایش برای نیایشگر، این امر مهم را به بار آورد تا درستی و تغییر در درون او را تابناک نماید و با عمل سامان یافته اش در بیرون، از فساد و تباهی در امان ماند.

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحمَّد وَ آلِه، وَ اکْفنی ما یَشغلنی الاهتمام بِه، وَ اسْتعملنی بِما تسألنی غداً عنه، وَ استفرغ ایّامی فیما خَلقتَنی لَه، وَ اغْنِنی وَ أوسع عَلَیَّ فی رِزقِکَ وَ لاتفتّنی بالنَّظر، وَ أعزّنی وَ لاتبلینّی بالکبر، و عبدّنی لک و لاتفسد عبادتی بالعجب، و أجر للنّاس علی یَدی الخَیر وَ لاتمحقه بالمنّ، و هب لی معالی الأخلاق وَ اعصمنی مِنَ الْفَخر.»

[سرآغاز بخش دوم]

در نگاه اوّلیه به این بخش، بار دیگر پرتو نور همان مبدأگرایی را_ که در توضیح بخش پیشین آورده شد_ در کلام امام علیه السلام شاهدیم. بعلاوه، سرفصل های چهارده گانه ی زیر را در می یابیم :

پرهیز از دنیاگرایی، احساس مسؤولیّت و ضرورت کاربرد دنیا در راه آخرت، شناخت هدف داری در خلقت و پرداختن به آن در آسودگی خاطر، بی نیازی، گشادگی در رزق، مصونیت از آزموده شدن به سرخوشی و مهلت یافتن، عزّت طلبی و سربلندی، بر کنارماندن از آزمایش به کبر و خودپسندی، تعبّد در پیشگاه خدا، پرهیز از خودپسندی که آفت عبادت و بندگی است، خیرخواهی برای مردم، پرهیز از منّت گذاری بر مردم که آفت عمل خیر انسان است، تلاش برای وصول به بالاترین مدارج اخلاقی و سرانجام، بر کنار ماندن از آفت فخرفروشی.

در این سرفصل ها، آمیختگی اخلاق با مبدأگرایی و عمل آگاهانه و آفت شناسی در زمینه های فکری و عملی را می بینیم؛ همان موضوعی که بیش از این در بیانات حضرت علی علیه السلام در طیّ خطبه ی ۲۳۴ و نیز روایات غرر و درر، به فراوانی دیدیم. در آموزش های اخلاقی باید به این زمینه ها توجّه اساسی داشت، از طرح مباحث اخلاقی در فضایی جدا از مبدأ و معاد برحذر بود و از طرح ذهنی مباحث اخلاقی دوری جست؛ چرا که چنین طرحی از اخلاق، خود می تواند به صورت آفتی در مقولات اخلاقی اسلام ظاهر گردد.

[۵ _ و اکفنی ما شغلنی الاهتمام به... فی رزقک]

در این بخش از کلام امام سجّاد علیه السلام در آغاز، توصیه به تلقّی صحیح از دنیا و آخرت صورت می گیرد؛ با این هدف که چنین تلقّی درست می تواند ما را دقیقاً در بستر حیات دنیوی راه نماید. باید به جان دریابیم که:

«فیها اختبرتم و لغیرها خلقتم»(۱)

«در دنیا آزموده می شوید و برای غی آن آفریده شده اید.»

ص:۳۵

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۳ ۱۳۴.

یعنی که دنیا دار امتحان و آخرت مقصد خلقت است. نیز باید بدانیم که «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء»(۱) یعنی آخرت در ادامه ی دنیا و در راه جاودانه شدن انسان قرار

دارد. آن گاه بحث دنیای ممدوح و دنیای مذموم در مدارك و فرهنگ دین مطرح می شود. آیات و روایات در این باب طبقه بندی شده، بی هیچ تناقض و رویارویی، هر یک در جای خود صحیح، راه گشا و چاره ساز است. نتیجه ی روشن این تلقّی صحیح از دنیا، حرکت دادن ما در راستای شناخت «هدف خلقت» و پذیرش واقعیّت انکارناپذیر «هدف داری در خلقت» است. در این حال، آیات قرآنی (أَفَحَسِبتُم انَّما خَلقناکُم عَبَثاً وَ انَّکُم إلینا لاترجعون)(۲) و نیز (أیَحسَبُ الإنسانَ أن یُترَکَ سُدًی)(۳) و آیات مشابه دیگر،

مفهوم جامع و گسترده ی خود را نشان می دهد و ثمره ی آن دستیابی انسان به وسعت دید و نظر است که دنیا و آخرت را در راستای هم می بیند، نه در تعارض با هم. چنین انسانی خویش را سوار بر مرکب حیات در این هر دو عرصه، مسؤول می داند. این همان هدف و نتیجه ای است که دین در جریان تربیت دینی، از فرد دین دار می خواهد و انتظار تحقّق آن را دارد.

در دل کلمات امام علیه السلام استغنای از غیر خدا، در عین علاقه مندی به زیست راحت در دنیا، آن هم به پشتوانه ی وسعت رزق خدادادی مطرح می گردد که دقیقاً در همان راستای تلقّی صحیح از دنیاست.

البتّه دعا در بیان مکارم اخلاقی است، امّا به وضوح می بینیم که جهان بینی را در کنار زیستن به ما می آموزد. این همان گستره ی فراگیر اخلاق و تعریف آن در این مکتب است و شاید به گونه ای گویای موضوع «إنَّما بعثت لأُتَمِّمَ مَکارِمِ الأخلاق»(۴) باشد. گویی

زیر پوشش اخلاق، تمام گستره ی دین و دین داری مطرح است. از این روی، درس آموختگان این مکتب در پاسخ این پرسش که پیامبر تازه برای شما چه ره آوردی داشته؟ می گفتند که :

«ما یأمرنا محمّد إلّا بِمَکارِمِ الأخلاق.»(۵)

«محمّد صلی الله علیه و آله ما را به کاری جز مکارم اخلاق امر نمی فرماید.»

در این جا دقّت در پاره ای روایات ذیل واژه ی اخلاق در ارتباط با کلّیت اسلام، خالی از لطف نیست.

Éپیوند میان عمل و محاسن اخلاقی :

«لَم یبعث الله نَبیًّا قطاً إلّا بالبرّ و العدل و المَکارِمِ و محاسن الأخلاق وَ محاسِنِ الأعمال.»(۶)

ص:۳۶

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بحارالأنوار :۶ ۲۴۹.

۲- مؤمنون (۲۳): ۱۱۵.

۳- قیامت (۷۵): ۳۶.

۴- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بحارالأنوار :۱۶ ۲۳.

۵- بحارالأنوار :۹ ۱۵۸.

۶- امام صادق علیه السلام ، بحارالأنوار :۲۴ ۲۹۲.

«خداوند، هرگز هیچ پیامبری را بر نمی گزیند مگر به نیکوکاری، هدالت، مکارم و محاسن اخلاق، و کارهای نیکو.»

É پیوندِ گشادگی در رزق با اخلاق کریمه :

«فی سِعَه الأخلاق کنُوزُ الْارزاق.»(۱)

«در گسترش اخلاق، گنج های روزی [را می توان یافت] .»

Éپیوندِ میان عقل و اخلاق :

«فساد الأخلاق بمباشره السُّفَهاء»

«فساد اخلاق به رویارویی سفیهان است.»

«صلاح الأخلاق بمنافسه العقلاء.»(۲)

«صلاح اخلاق به هم نفسیِ عاقلان است.»

É پیوند میان دین و اصول اخلاقی :

«فی هذه الأخلاق العشر جمیع الدّین کلّه.»(۳)

«تمام دین در این اخلاقِ ده گانه است.»

(اخلاق ده گانه ی مورد نظر در ادامه ی روایت این چنین بیان شده است: ایمان، حِلم، عقل، علم، عمل، لین، ورع، صدق، صبر، رفق.)

Éپیوند میان خِردورزی و اخلاق :

«إنَّ خیارکم أولی النّهی: قیل: یا رسول الله! وَ مَن أولی النّهی؟ قال : أولی النُّهی هم أولوا الأخلاق الحسنه.»(۴)

«بهترین افراد شما، خردورزان اند. پرسیدند: ای رسول خدا! خردورزان کیانند؟ فرمود: خردورزان صاحبان اخلاق نیکو هستند.»

É پیوند میان اخلاق و تجارت :

«استعمل فی تجارتک مکارم الأخلاق.»(۵)

«در تجارت خود، مکارم اخلاق را به کار ببر.»

۱- علی علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۷ ۲۸۹.

۲- بحارالأنوار :۷۸ ۱۸۲.

۳- بحارالأنوار :۶۱ ۲۸۸.

۴- پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بحارالأنوار :۶۹ ۳۰۵.

۵- بحارالأنوار :۱۰۳ ۱۰۰.

«و الأفعال الجمیله للدین و الدّنیا.»(۱)

«و کارهای زیبا در دین و دنیا.»

É پیوند میان اخلاق و تقوی :

«التّقی رئیس الأخلاق.»(۲)

«تقوی، در رأس اخلاق است.»

روشن است که این پیوندهای گوناگون، به همین چند سرفصل پایان نمی گیرد؛ بلکه عرصه ی گسترده ای را شامل می شود که در این جا صرفاً به نمونه هایی اکتفا می گردد.

حال باید پرسید: آن جا که اخلاق در چنین میدان وسیعی مطرح است، آیا می توان در آموزش های دینی به آن چندان بهایی نداد و از کنار آن به سادگی گذشت؟ آیا می توان مَساوی اخلاق را نشناخت و ریشه های آن را به دست نیاورد؟ مثلا اگر در فرهنگ روایات شیعه آمده که «البخل جامع لمساوی الأخلاق»(۳) آیا می توانیم این

سیّئه ی اخلاقی را با چنین حوزه ی گسترده ی اثرگذار رها کنیم، به آن نپردازیم و ابعاد آن را نشناسیم؟

این کلّیّات عمدتاً در دو حوزه خلاصه می شد: تلقّی صحیح از دنیا و برداشت از مفهوم گسترده ی اخلاق. اینک به توضیح عبارات دیگر امام سجّاد علیه السلام در این بخش می پردایم :

[۶ـ و لا تفتنّی بالنظر]

وَ لاتفتنی بالنَّظر، یا: و لاتفتنّی بالبطر

پیش از این در توضیح خطبه ی حضرت امیر علیه السلام پیرامون امتنان و امتحان به عنوان یک سنّت جاری الاهی نکاتی مطرح شد. اینک به الهام امام علیه السلام از خداوند می خواهیم که: «خدایا مرا به مهلت دادن آزمایش مکن».

از این کلام می آموزیم :

۱ـ این موضوع آزمون سختی است.

۲ـ لحن کلام نشان دهنده ی سقوط بسیاری در این امتحان است.

نظر: در لغت نوعی مهلت دادن و تأخیرانداختن است و فردی که مورد اِنظار واقع شده، گویی زیر نظر قرار گرفته و ناظر نسبت به سرنوشت او نوعی انتظار پیشه کرده است.

واژه دیگر که این معنی را می رساند، اِملاء به معنی اِمهال است. این واژه نشان دهنده ی کاری است که خدا نسبت به کافران به کار می برد.

۱- از فقه الرّضا.

۲- بحارالأنوار :۷۸ ۱۳.

۳- بحارالأنوار :۷۸ ۱۳.

(فَأمليت لِلكافرين ثمّ اخذتهم...)(۱)

«به کافران مهلت دادم، سپس آنها را (به کیفر) گرفتم.»

(وَ لا یَحسبَنَ الَّذینَ کَفَرُوا انَّما نملی لَه ُم خیراً لِانفسهم إنَّما نملی لهم لیزدادوا إثماً وَ لَه ُم عَذابٌ مَهین.)(۲)

«کسانی که کفر ورزیدند، نپندارند که آنچه به آنها مهلت می دهیم، برای آنها نیک است. ما به آنها مهلت می دهیم، فقط برای این که بر گناه خود بیفزایند. و آنهاکیفری خوار کننده خواهند داشت.»

دقّت در این ریشه شناسی لغت و واژه ی هم معنای دیگر، نشان از خطرناک بودن موضع نظر و اِمهال دارد. آن گاه وقتی به جمله ی امام علیه السلام می نگریم، درمی یابیم که:

É این آزمون بسیار سخت است.

É جمع زیادی در این آزمون ساقط می شوند.

دعای مکارم اخلاق با این نگرش های عمیق و جامع، می کوشد تا اصلاح ساختار فکری ـ عملی را در ما موجب شود.

در حدیث می خوانیم که :

«کُلّ معاجلٍ یَسأل الانظار.»(۳)

«هر گرفتارِ عقوبتی مهلت می طلبد.»

این خود نشان دهنده ی گرفتاری دیگری است، به این معنی که فرد می پندارد این مهلت به نفع اوست؛ امّا در واقع به غرق شدنِ افزون تر او منتهی می شود.

امّا اگر عبارت امام سجاد علیه السلام «وَ لا تفتنّی بالبطر» باشد، یعنی: خدایا! مرا به سرمستی و سرخوشی میآزمای، این مسأله نیز به گونه ای دیگر موجب گرفتاری است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«البطر یسلب النِّعمَه وَ یَجلب النّقمَه.»(۴)

«سرخوشی نعمت را می گیرد و رنج و ناراحتی را در پی دارد.»

بدین روی انسان باید ورای هر نعمت، شکر به جای آورد، نعمت گزار را ببیند و هرگز او را فراموش نکند. انسان فهیم

۱- حج (۲۲): ۴۴.

۲- آل عمران (۳): ۱۷۸.

۳- غرر و درر: ۶۹۰۲.

۴- همان: ۲۲۱۶.

هیچ گاه ولیّنعمت را فراموش نمی کند، در دنیا غرق نمی شود و با سرمستی پیشه کردن، خدا را از یاد نمی برد.

[۷ ـ وَ أعزّنی وَ لاتَبلینّی بالکبر]

در بخش اخیر، امام علیه السلام چهار نعمت بزرگ را برمی شمارد و در کنار هریک، عمده ترین آفت آن نعمت را یادآور می شود.

É عزّت Ä ابتلا به کبر

É عبادت Ä فساد به عُجب

É معاونت و خیرخواهی Ä محو به منّت گذاری

É اخلاق والا Ä فخر و خودفروشی

اگر ما بخواهیم در مقولات اخلاقی پیش برویم، امکان ندارد مگر آن که آفات هریک از والایی های اخلاقی را به درستی بشناسیم. این شیوه ی پسندیده ای است که امام علیه السلام در این بخش به ما می آموزند. لذا ما از یک سوی باید آفت شناس باشیم و از سوی دیگر، آفت زدا تا انجامِ نیکویی داشته باشیم.

نکته ی دقیق دیگر در این بیان، مرز بسیار ظریف و حسّاس این مسائل و زمان و چگونگی تبدیل شدن ارزش به ضدّ ارزش است. این نیز شناختی آگاهانه و جامع الاطراف از حسنات اخلاقی را طلب می کند.

مطالعه ی دو روایت در باب عزّ از امام علی علیه السلام آموزنده ی دقیق این معنی است.

«العزّ مَع الیأس.»(۱)

«عزّت واقعی در یأس از مردم و دل نبستن به آنان است.»

«مَن اعتزّ بغیر الله أهلکه العزّ.»(۲)

«کسی که عزّت را به واسطه غیر خدا بجوید، همان عزّت او را هلاک می سازد.»

عزّت در این جا دشمن خود می گردد؛ چرا که فرد، این عزّت را در غیر خدا جست وجو کرده است. یعنی که عزّت با یأس از مردم تحقّق می یابد و آفت آن، جویائیِ این عزّت در غیر پیشگاه خداست که باز هم توجّه به «تبدیل نعمت به نقمت» می شود. این مقوله ی مهمّی است که باید نسبت به آن بیدار بود.

«مَن أرادَ عزًّا بلاعشیره و غنیً بلا مال و هیبه بلا سلطان، فلینقل عن ذُلّ معصیه الله إلی عزِّ طاعته.»(۳)

«کسی که عزّت را می خواهد بدون خاندان؛ بی نیازی را بدون مال و هیبت را بدون سلطنت؛ باید از ذلّت عصیان خدا به عزّت طاعت خداوند منتقل شود.»

پیوند عجیبی در روایات شیعه میان عزّت با بندگی خدا به چشم می خورد(۴) .

ص:۴۰

۱- غرر و درر: ۴۴۲.

۲- همان: ۸۳۱۷.

۳- بحارالأنوار :۷۸ ۱۹۲.

۴- امالی طوسی: ۵۲۴، مجلس ۱۸؛ خصائص الائمه: ۹۹؛ خصال :۱ ۱۶۹. .

امام علی علیه السلام می فرماید :

«فَلاتَنافسوا فی عِزّ الدُّنیا وَ فَخرها، فَإن عزّها وَ فَخرها إلی انقطاع.»(۱)

«در مورد عزّت و فخر دنیا با هم مسابقه ندهید، زیرا عزّت و فخر آن روی به گسستن دارد.»

امام علیه السلام در دعای مکارم می فرماید: «وَ أعزّنی». در عین حال می بینیم که اگر مفهوم این عزّت و موجبات آن و آفات آن به درستی شناخته نشود، خود اسباب گرفتاری می شود. پس «وَ أعزّنی وَ لا تبتلینّی بالکبر».

تذکّر دو نکته در این جا ضروری است :

۱ــ هر یک از این سرفصل ها تفصیل فراوانی می طلبد که از حوصله ی این بحث مختصر به دور است و به مطالعه و مراجعه ی محقّق علاقه مند نیاز دارد.

۲ــ اگر این شناخت ها در عرصه ی عمل به مدد نیاید، تلاشی بی حاصل است و آگاهی محض ــ هرچند گسترده باشد ــ کاری از پیش نخواهد برد.

از این روی امام سجّاد علیه السلام در بخشی از دعای عرفه می فرمایند :

«وَ ذَلّلنی بَینَ یَدیک وَ أعزَّنی عند خلقک.»

«مرا در پیشگاه خود، رام ساز، و نزد آفریدگانت عزّت بخش.»

در این جا به مناسبت، مختصری در توضیح کبر بیان می گردد که آفت عزّت شمرده شده است :

«إیّاک وَ الکبر فإنَّه أعظم الذُّنوب وَ الام العیوب وَ هُو حلیه إبلیس.»(۲)

«از کبر بپرهیز، که بزرگترین گناه و درد آورترین عیب است، و آرایش ابلیس است.»

برای بازشناسی مرز ظریف میان عزّت و کبر، به این بیان امام حسن علیه السلام می توان توجّه نمود :

«قالَ رَجُل لِلحَسَن علیه السلام : إن فیکَ کِبراً. فَقالَ: کَلّا، الکبر لِلّه وحده وَ لکن فیَّ عزّه. قال الله تعالی: وَ لِلّه العزّه وَ لرَسُوله وَ لِلمؤْمنین.»(۳)

«شخصی به امام حسن علیه السلام گفت: شما کبر دارید. فرمود: چنین نیست. کبر، ویژه خداست. امّا من عزّت دارم، خدای تعالی فرمود: عزّت برای خدا و رسول و مؤمنان است.

تعریف مفهوم کبر چیست؟ با مراجعه به آیات و روایات، این چنین به دست می آید که:

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۹۹.

۲- امام علی علیه السلام ، میزان الحکمه، ح ۱۶۹۰۶.

۳- بحارالأنوار :۲۴ ۳۲۵.

کبر، رویارویی و موضع گرفتن در مقابل حق است. قرآن می فرماید :

(افَکُلّما جائَکُم رَسُول بِما لاتَهوی أنفسکم استکبرتم فَفریقآ کَذَّبتم وَ فَریقآ تقتلُون.)(۱)

«آیا پس چنین است که ر وقت پیامبری برایتان مطابی آورد که شما دوست نداشتید، استکبار می ورزید؛ آنگاه گروهی از پیامبران را تکذیب کنید و گروهی را بکشید؟!»

با مراجعه به آیات قرآن که این واژه و مشتقّات آن را در بر دارد، به خوبی این تعریف برای کبر روشن می شود.

کبر، خوارشمردن افراد و کوچک شمردن حق است.

امام صادق علیه السلام در تعریف کبر می فرمایند :

«غَمض الخلق و سفه الحق.»(۲)

«بی توجّهی به مردم و سفاهت نسبت به حقّ.»

حقیقت کبر و مرز ظریف آن با عزّت را می توان از این روایت به دست آورد. ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام پرسید: ما حدَّ الکبر؟ فرمودند :

«الرَّجل ینظر إلی نفسه إذا لَبس الثّوب الحسن یشتهی أن یُری علیه.» ثُمَّ قال: «بَل الإنسان عَلی نفسه بصیره.»(۳)

«برای درک حدّ کبر، باید انسان به خودش بنگرد. (مثلًا) وقتی لباس نیکو پوشید، دوست بدارد ه مردم، آن لباس را بر تن او ببینند. سپس امام علیه السلام این آیه را خواند: «انسان نسبت به درون خود، بینا است».»

ریشه ی کبر را می توان این چنین شناخت که امام علیه السلام فرمودند :

«ما مِن رجل تکبّر أو تجبّر إلّا لذلّه وجدها فی نفسه.»(۴)

«هیچ کس نیست که تکبّر یا تجبّر ورزد، مگر به دلیل ذلّتی که در درون خود حسّ می کند.»

باید این بیماری را از درون معالجه کرد، چرا که ریشه ی نفسانی دارد. وجود کلمه ی ذلّت در این روایت را باید جدّی گرفت. احساس ضعف و بی مقداری درونی سبب می شود که به جبران این کاستی، انسان در خارج کبر ورزد. أعزَّنی یعنی خدایا، آن ذلّت را چاره کن و در عین حال: لا تبتلینّی بالکبر، مرا به این آفت گرفتار مساز.

راه درمان :

مرحوم مجلسی ــ با الهام از روایات و دریافت هایی که در مکتب ائمّه علیهم السلام داشته ــ راه درمان این بیماری را به دو

صورت

ص:۴۲

۱- بقره (۲): ۸۷.

۲- بحارالأنوار :۷۳ ۲۳۶.

۳- بحارالأنوار :۷۹ ۳۷۲.

۴- بحارالأنوار :۷۳ ۲۲۵.

علمی و عملی بیان کرده است. در درمان علمی گفته است :

«فَهُوَ إن یعرف نفسه وَ رَبَّه، وَ یَکفیه ذلک فی إزالته»

«راه درمان کبر، این است که خودش را و خدایش را بشناسد. این برای نابود کردن کبر، کافی است.»

هرکس خود را شناخت و ضعف های بی حدّ و حصر خود را یافت و در مقابل، معرفت حق تعالی را دارا شد، خواهد دانست که :

«لا یلیق العظم و الکبریاء إلّا بِالله.»

عظمت و کبریا برای کسی جز خداوند، شایسته و سزاوار نیست.»

علّامه مجلسی راه عملی را «التَّواضع بِالفِعل لِلّه تعالی وَ لسائر الخَلق بِالمواظَبه عَلَی أخلاق المتواضعین»(۱) بیان می دارد و برای شناخت و الگوگیری، مطالعه ی سیره و

احوال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را توصیه می نماید.(۲)

سخن آخر این که: به راستی اگر به خود بنگریم و در رفتار و خُلق و خوی خود دقیق شویم، چه بسا که رگه هایی هر چند ظریف و گاه نامرئی از کبر را در آن شاهد باشیم. وظیفه ما آن است که آن را آفت کشنده ای بدانیم و به هر وسیله ی ممکن از خود بزداییم، وگرنه سرنوشت ابلیس یعنی «سقوط و انحطاط» در انتظار ما خواهد بود.

[۸ _ وَ عبّدنی لک وَ لا تُفسد عبادتی بالعجب]

این عبارت، امام علیه السلام دو موضوع عبادت خالصانه و عُجب را _ که آفت آن است _ مورد نظر قرار می دهد. دقّت در دو واژه ی عبادت و عجب، این عبارت از دعا را گویاتر می نماید.

عبادت: عیسی بن عبداللّه پرسید: عبادت چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود :

«حُسن النّیّه بِالطّاعه من الوجوه الَّتی یُطاع الله منها.»(۳)

«حُسن نیست در طاعت، از وجوهی (راه هایی) است که خداوند را بدان می توان اطاعت کرد.»

در این جا عوامل مهم در عبادت بیان می گردد، شامل نیّت، خلوص، اطاعت و بندگی از راه های خاص، که تضمین شده و تبیین گردیده نه اینکه خودساخته و ذهن بافته باشد. در بُعد اعتقادی، عبادت این گونه تبیین می شود :

«أوَّل عباده الله معرفته و اصل معرفه الله توحيده.»(۴)

«در رأس عبادت خدا، معرفت او قرار دارد. و اصل معرفت خدا، توحید اوست.»

ص:۴۳

۱- تواضع عملی در برابر خدای تعالی و مردم، با مواظبت بر اخلاق اهل تواضع.

۲- در کتاب میزان الحکمه :۸ ۲۹۷ _ ۳۱۹ ذیل عنوان ۴۵۳ مطالب متنوّع و مستندی پیرامونمسأله ی کبر با تقسیم بندی های مناسب و گویایی آمده است.

۳- کافی :۲ ۸۳.

۴- امام رضا علیه السلام ، عیون اخبارالرّضا :۱ ۱۲.

بـدین سـان پایگـاه معرفت در عبـادت تبیین می گردد. روایـات ذیل آیه ی (ما خلقتَ الجِنَّ وَ الإنس إلّا لیعبـدُون)(۱) بـه ویژه روایت منقول از امام حسین علیه السلام به خوبی

پایگاه معرفت را در عبادت نشان می دهد.(۲)

اگر مفهوم اطاعت در عبادت را به خوبی دریابیم، آن وقت بسـیاری از سؤالات مطرح نخواهد شد و بسیاری از شبهات برطرف می شـود. همراهیِ عبـادت بـا تفقّه، علـم و یقیـن، امری است که در روایـات به شـدّت به آن پرداخته شـده است. این بیانـات، عبادت را از یک قالب بی روح و یک عمل مکانیکی خشک بیرون می کشد و بنده را تا بدان جا بالا می برد که این سـفارش به او جامه ی عمل می پوشاند که :

«أعبدالله کأنَّکَ تراه؛ فَإن کُنت لا تَراه فَإنَّهُ یراک.»(۳)

«خدا را عبادت کن، بدان سان که گویی او را می بینی. (و بدان که) اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.»

اگر این معرفت نباشد، انسان به مصداق «رُبّ متنسّک لا دین له»(۴) قرار خواهد

گرفت که وادی خطرناکی است.(۵)

عبادت با این ارزش و والایی، آفتی دارد به نام «عُجب» که باید آن را به درستی شناخت و از آن دوری جست؛ چرا که :

«کَم من عابدٍ أفسده العجب.»(۶)

«بسا عابد که عُجب، او را به نابودی کشانده است.»

«لا وحده أوحش مِنَ العُجب.»(۷)

«هیچ تنهایی وحشتناک تر از عُجب (خودپسندی و خودستایی) نیست.»

«لا جَهل أضرَّ مِن العُجب.»(۸)

۱- ذاریات (۵۱): ۵۶.

۲- بنگرید: بحارالانوار :۵ ۳۱۲، :۲۳ ۸۳ و ۹۳؛ علل الشرایع :۱ ۹؛ کنز الفوائد :۱ ۳۲۸.

۳- بحارالأنوار :۷۷ ۷۴.

۴- امام علی علیه السلام ، غرر : :۳۴۰ ای بسا اهل عبادت که دین ندارد..

۵- برای مطالعه ی بیشتر؛ میزان الحکمه :۶ ۷ _ ۳۰ و غرر و درر: ۲۲۹ (فهرست روایات) توصیهمی گردد.

۶- بحارالأنوار ۷۲:۳۲۲.

۷- بحارالأنوار :۶۹ ۴۰۹.

۸- بحارالأنوار :۶۹ ۴۰۰.

هیچ نادانی زیان بارتر از عُجب نیست.

«عُجب المرء بنفسه أحد حُسّاد عقله»(۱)

عُجب، آفتی خطرناک برای عقل است.

پی آمد نادرست این بلیه ی خُلقی آن است که انسان تلاش خود را کافی می بیند و از تعالی دست برمی دارد.

«الاعجاب یمنع من الإزدیاد.»(۲)

«عُجب، انسان را از زیاده طلبی (در امور خیر) باز می دارد.»

«العجب صارف عن طلب العلم داع إلی القمط.»(۳)

«عُجب، انسان را از طلب علم باز می دارد و به قمط فرا می خواند.»

خلاصه این که در منطق روایات، عُجب را آفت عقل، نشان نادانی، موجب هلاکت، سبب توقّف و رکود می دانند که عابد را به زمین می کوبد. عبادتی که موجب عُجب شود، در مقایسه با گناهی که اسباب پشیمانی شود، کم ارزش تر معرّفی می گردد.

«سیئه تسؤک خیر من حسنه تُعجبک.»(۴)

«کار زشتی که تو را بد آید (پی آمدِ آن توبه باشد)، بهتر است از کار نیکی که تو را به عُجب آورد (از خداوند غافل کند).»

حال اگر این آفت به جان عبادت بیفتد، با آن چه خواهد کرد؟

در روایات، راه درمان این بیماری روحی معرفه النفس بیان شده است :

«سدّ سبیل العُجب معرفه النّفس»(۵)

«راه عُجب را با معرفت نفس ببند.»

خلاصه آن که به بیان مولای متّقیان علیه السلام :

«مَن کانَ عِندَ نفسه عظیماً کان عِندالله حقیراً.»(۶)

۱- بحارالأنوار :۷۲ ۳۱۷.

۲- امام علی علیه السلام ، شرح نهج البلاغه :۱۸ ۳۹۱.

۳- بحارالأنوار :۷۲ ۱۹۹.

۴- امام علی علیه السلام ، نهج البلاغه، حکمت ۴۶.

۵- بحارالأنوار :۷۸ ۱۶۴. برای مطالعه ی بیشتر، به میزان الحکمه :۶ ۴۱ _ ۵۳، عنوان ۳۳۳ العُجَب؛ غرر و درر :۷ ص ۳ و ۲۳۲ (فهرست احادیث عُجب از امیرالمؤمنین علیه السلام) رجوع شود.

۶- غرر: ۸۶۰۹.

«هرکس در نظر خود بزرگ آید، در پیشگاه خداوند، حقیر است.»

جمله ی «وَ عبّدنی لک وَ لاتُفسد عبادتی بالعجب» در دعای مکارم نشان از این واقعیّت دارد که بندگی خالصانه، خضوع و خشوع و کوچکی در پیشگاه خدا می طلبد و این امری نیست که حدّ و مرز خاصّی داشته باشد.

[۹ _ وَ اجر لِلنّاس عَلی یدی الخیر وَ لاتمحقه بالمـَنّ]

در این بخش از دعا، دو خواسته مطرح می شود، «جریان خیر برای مردم» و «محافظت از آفت منّت گذاری». باید بدانیم که در منطق قرآن :

(وَ ما تنفقوا مِن خیر فلانفسکم.)(۱)

«هر آنچه انفاق مال کنید، به یقین به نفع خودتان است.»

(وَ ما تنفقوا من خیر یوفّ إلیکم و أنتم لاتُظلمون.)(۲)

«و آنچه مال انفاق کنید، به دست خودتان می رسد، و به شما ستم نمی شود.»

(وَ ما تنفقوا من خیر فإنّ الله بِه علیم.)(۳)

«و آنچه مال انفاق کنید، خداوند نسبت بدان دانا است.»

در این آیات، سه مؤلّفه مطرح شده است: ۱_ آگاهی خدا، ۲_ ذخیره برای خود، ۳_ بازگشت ثمره ی کار به سوی خود فرد خیّر. اگر این سه مؤلّفه به خوبی فهمیده شود، شوق و رغبت به سوی کار خیر را لحظه به لحظه افزونی می دهد. لذا امام علیه السلام جریان این خیر از دست خود را به عنوان نیازی به پیشگاه حق تعالی مطرح می نماید؛ چرا که قرآن به ما آموخته است: (یَومَ تَجدُ کُلّ نفس ما عملت مِن خَیر محضراً)(۴) که روز قیامت،

هنگامه ی دریافت همان اعمال خیر دنیاست. (وَ ما تقدّموا لأنفسکم من خیر تجدوه عندالله)(۵) که انفاق، پیش فرستادن برای خود است. از این رو به ما گفته می شود :

(فاستبقوا الخیرات)(۶) و ائمّه علیهم السلام مشمول این آیه قرار گرفته اند که: (أوحینا إلیهم فعل

الخیرات)(۷) یعنی که انجام کار خیر، همراه شدن با جریانی است که پیشوایان معصوم در

آن پیشگامند.

خیر چیست؟ در یک تعریف کلّی :

۱- بقره (۲): ۲۷۲.

۲- بقره (۲): ۲۷۲.

۳- بقره (۲): ۲۷۲.

۴- آل عمران (۳): :۳۰ روزی که هرکسی هر کار خیری را که انجام داده، در مقابل خود حاضرمی بیند.

۵- مزمّل (۷۳): :۶۰ هر خیری که برای خود پیش فرستید، آن را نزد خدا می یابید.

۶- بقره (۲): :۱۴۸ در خیرات، از هم سبقت گیرید.

۷- أنبیاء (۲۱): :۷۳ انجام کارهای خیر را به آنها وحی فرستادیم.

«خیر الأمور ما سُهلت مبادیه و حُسنت خواتمه و حُمدت عواقبه.»(۱)

«بهترین کار، آن است که مبادی آن آسان شود، پایان آن نیکو گردد و پی آمدهای آن را بستایند.»

و یا :

«خیر الأمور أعجُلها عائدةً وَ احمدُها عاقبةً.»(۲)

«بهترین کارها، آن است که ثمره آن زودتر به دست آید و فرجام آن ستودنی باشد.»

«آغازی آسان، پایانی زیبا و آثاری پسندیده» عمده ویژگی های کار خیر است که در روایات آمده است. در منطق روایات، اوّلا :

«فَخیر مِن الخیر فاعله.»(۳)

«بهتر از کار خیر، فاعل آن است.»

و ثانیاً :

«علیکم باعمال الخیر فَتبادروها وَ لایکن غیرکم أحق بها منکم.»(۴)

«کارهای خیر را دریابید و بدان اقدام کنید. چنین نشود که دیگران در مورد آنها جدّی تر از شما باشند.»

باید همواره به یاد اشته باشیم که خیّر از خود خیر برتر است و نیز اهلیّت ما از هر کس دیگر برای خیر افزون تر. در این حال، دَمی راحت ننشسته و دست از کار خیر برنخواهیم داشت و به زبان حال و قال، هم چون امام سجّاد علیه السلام از خدا خواهیم خواست که :

«وَ اجر لِلنّاس عَلی یَدی الخیر.»

آفت این خیر، منّت نهادن است. لذا امام به عنوان هشدار از خدا می خواهد که: «وَ لا تمحقه بالمنّ» یعنی آفتی که خیر را از بین برده و نابود می کند، منّت نهادن بر سر افرادی است که مشمول کار خیر ما شده اند. در مورد منّت نهادن به چند نکته دقّت شود :

ـ اوّلاـ وقتی یک کار خارجی خیررسانی با یک امر درونی (منّت گذاری) را کنار هم قرار دهیم، آنگاه می فهمیم که چرا نام دعا، «مکارم الأخلاق و مرضیّ الأفعال» است؛ یعنی چگونه اخلاق و عمل پیوند استوار یافته اند.

ـ ثانیاً دقّت در واژه ی «محق» به معنی نابودی و هلاکت می رساند که با منّت گذاری اثر خیراساساً نابود می شود، نه

۱- غرر و درر: ۱۸۵۹.

۲- همان: ۱۸۶۰.

۳- غرر و درر: ۲۵۳۲.

۴- همان: ۱۸۷۹.

این که کم شود. این واژه دوبار در قرآن آمده: یکی در مورد ربا که می فرماید :

(یمحق الله الرّبا و یربی الصّدقات.)(۱)

و یکی در مورد کفّار که می فرماید :

(وَ لیمحّص الله الَّذین آمَنُوا وَ یمحق الکافرین.)(۲)

«تا خداوند، ایمان آورندگان را بیازماید و کافران را نابود سازد.»

_ ثالثاً به فرموده ی قرآن :

(لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی)(۳)

«صدقات خود را با منّت و آزار، تباه مسازید.»

تنها در کتاب غرر و درر، از امیرالمؤمنین علیه السلام ۶۹ حدیث بلند و کوتاه در زمینه ی منّت نهادن و نکوهش آن به بیانات مختلف آمده، از آن جمله :

«أفضل العطاء ترک المنّ.»(۴)

«برترین بخشش، منّت نهادن است.»

«مَن عَدَّدَ نعمه محقَ کَرَمَهُ.»(۵)

«کسی که نعمت های خود بر دیگران را بشمرد، کرم خود را نابود کرده است.»

دقّت در واژه ی نعمت در این دو حدیث جالب است. در حدیث اول، جریان خیر از فرد به عنوان نعمتی برای او تلقّی شده است و در حدیث دوم، پی آمد این منّت نهادن را مَحْق (از دست دادنِ) یکی از خصلت های پسندیده یعنی «کَرَم» می شمارد.

شناخت این رابطه ها به ما کمک می کند که نیکویی های اخلاقی و آفات آنها را بشناسیم و مراقب پی آمدهای مخرّب رذایل اخلاقی باشیم. این مطالب ما را در پهنه ی اخلاق و عمل به خوبی اداره خواهد کرد، مشروط به آن که هر یک را به درستی باز شناسیم(۶) . پس بار دیگر از خدا بخواهیم که :

۱- بقره (۲): :۲۷۶ خداوند، (برکت) ربا را نابود می سازد، ولی به صدقات، برکت می دهد.

۲- آل عمران (۳): ۱۴۱.

۳- بقره (۲): ۲۶۴.

۴- غرر الحکم: ۳۰۲۸.

۵- همان: ۷۹۵۸.

۶- در کتاب بحارالأنوار، ج :۷۲ از ص ۷۳ تا پایان کتاب و تمام ج ۷۳، مساوی الاخلاق آوردهشده و در ج ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و تا ص ۷۳ جلد ۷۲ مکارم الأخلاق ذکر گردیده است و هر دو در کتاب ایمان وکفر جای داده شده است.

«و اجر للنّاس علی یدیَّ الخیر وَ لاتمحقه بالمـَنّ.»

[۱۰ _ و هب لی معالی الأخلاق و اعصمنی من الفخر]

برای توضیح این کلام امام سجاد علیه السلام به چند جمله از حکمت علوی گوش جان می سپاریم. امام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود :

«إن کُنتم لامحاله متنافسین، فتنافسوا(۱) فی الخصال الرغیبه و خلال(۲)

المجد.»(۳)

«اگر ناگزیر به مسابقه روی می آورید، در ویژگی های پسندیده و خوبی های بزرگوارانه مسابقه دهید.»

«سته تختبر بها أخلاقُ الرّجال: الرّضا و الغضب و الأمن و الرهب و المنع و الرّغب.»(۴)

«اخلاق مردم در شش مورد آزموده می شود: خوشنودی، غضب، امنیّت، ناامنی، بازداشتنِ لطف، رغبت و میل.»

قبلا نیز در باب تعصّب به بخشی از خطبه ی ۲۳۴ مولا علی علیه السلام ذیل جمله ی «فتَعصّبوا لخلال الحمد...» اشاره و مفصّلا توضیح داده شد. خلال الحمد، خصال الرغیبه، خلال المجد، سعه الأخلاق، مکارم الأخلاق، معالی الأخلاق، مکارم الخصال، محاسن الأخلاق و ده ها واژه و عبارت دیگر از این ردیف، عناوینی است که در روایات برای برتری های اخلاقی به کار رفته است. دقّت در هر یک از این ها، اهمّیّت موضوع اخلاق و رغبت برای وصول به مدارج عالی در این زمینه را در پی دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

«...لمّا خلق الله تعالی الإیمان، قال: اللّهمَّ قوّنی، فقوّاه بحسن الخلق و السّخاء. و لما خلق الله الکفر، قال: اللّهمَّ قوّنی، فقوّاه بالبخل و سوء الخلق.»(۵)

«وقتی خدای تعالی ایمان را آفرید، ایمان عرضه داشت: خدایا! به من قوّت بخش. خداوند به او توان داد، به واسطه خُلق نیکو و سخاوت. نیز هنگامی که خداوند، کفر را آفرید، کفر گفت: خدایا! به من قوّت ده. خداوند به او توان داد، به واسطه بُخل و خُلق زشت.»

جالب است بدانیم پیامبری که خدا او را از نظر اخلاقی با آیه ی (إنَّکَ لعلی خلق عظیم)(۶) ستوده و خود نیز خویش

۱- تنافس: مسابقه و رقابت.

۲- خلال: خوبی ها.

۳- غرر الحکم: ۳۷۴۰.

۴- همان: ۵۶۳۱.

۵- محجه البیضاء :۵ ۹۰.

۶- قلم (۶۸): ۴.

را مأمور به تکمیل مکارم اخلاق معرّفی می نماید، در

عین حال حضرتش در دعا از خدا چنین می طلبد که :

«اَللّهُمَّ إنّ ی أسألُکَ الصّحه و العافیه وَ حُسنَ الخُلق.»(۱)

«خدایا! از تو می خواهم که به من صحت، عافیت و خلق نیکو عنایت فرمایی.»

امام علیه السلام در دنباله، آفت این موضوع را یادآور شده به خدا پناه می برد و از او می خواهد که از ثمرات سوء آن، حضرتش را حفظ نماید. «و اعصمنی مِنَ الفخر». مگر فخرفروشی با اخلاق چه می کند که امام چنین می فرماید؟

راغب اصفهانی در کتاب مفردات، فخر را «المباهاه فی الأشیاء الخارجه عن الإنسان بالمال و الجاه» معنی می کند.

قرآن مجید با آیه ی (إنَّ الله لایُحبّ کلّ مختال فَخور)(۲) رابطه ی خدا را با فرد

فخرفروش معیّن می کند و صورت مذموم دنیا را نیز آمیزه ای از (لعب و لهو و زینه و تفاخر بینکم و تکاثر فی الأموال و الأولاد)(۳) برمی شمارد. در آغاز این آیه، حیات را

تعریف می کند: (إنَّما الحیاه الدّنیا). در میانه ی آیه با ذکر مثالی جلوه ی اوّلیه و نابودی ناگهانی آن را بیان می کند (کمثل غیث أعجب الکفّار نباته)(۴) و در پایان (وَ مَا الحیاه

الدّنیا إلّا مَتاع الغرور)(۵) آن را سرای فریب کاری می داند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، پس از بیان داستان شیطان و فخرفروشی او و گریز از سجده بر آدم می فرماید :

«فالله الله فی کبر الحمیه و فَخر الجاهلیه.»(۶)

«خدا را! در مورد تکبّر حمیت و فخر جاهلیت، هشدار!»

پیش از این واژه های کبر و حمیّت توضیح داده شد و اینک فخر به عنوان صفت جاهلی و رایج در عصر جاهلیّت مورد نکوهش قرار می گیرد.

از دقّت در آیاتی که مشتقّات واژه ی فخر را به کار برده، چنین به دست می آید که فخر از لوازم تکبر است. کلمه ی فرح به معنی شادی نیز وقتی در کنار فخر بنشیند، مورد نکوهش قرار می گیرد، آن سان که درباره ی انسان سرخوش

۱- محجّه البیضاء :۵ ۹۱. برای مطالعه ی بیشتر به میزان الحکمه جلد سوم ذیل عنوان ۱۴۹«الخُلق» و دقّت در احادیث عناوین معالی اخلاق، ص ۱۴۶، مکارم الاخلاق، ص ۱۴۷ تا ۱۵۰، خیرالمکارم، ص ۱۵۰، أفضل الاخلاق، ص ۱۵۶ و أجمل الخصال، ص ۱۵۷ مراجعه شود.

۲- لقمان (۳۱): :۱۸ خداوند، هیچ خودپسندِ لاف زن را دوست نمی دارد.

۳- حدید (۵۷): :۲۰ بازی، سرگرمی، آرایش، فخرفروشی به یکدیگر، فزون جویی در اموال وفرزندان.

۴- مانند بارانی که رُستنیِ آن کشاورزان را به شگفتی آرد.

۵- زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

۶- خطبه ی ۱۹۲.

می فرماید: (إنّه لفرح فخور)(۱)

«إنَّ لإبلیس کحلا و لعوقآ و سعوطآ، فکحله النعاس و لعوقه الکذب و سعوطه الفخر.»(۲)

«ابلیس، سرمه ای دارد و لیسیدنی و داروی بینی. سرمه چشمانش، خواب غفلت است. لیسیدنیِ دهانش، دروغ است. و داروی بنیِ او، فخر ورزیدن.»

در توضیح واژه ها: کحل یعنی سرمه، لعق یعنی لیسیدنی و سعط به معنی انفیه یا داروی بینی آمده است، یعنی شیطان سه ابزار کشیدنی، بوییدنی و لیسیدنی دارد.

رسول خدا مردمی را دید که اطراف فرد مصروعی جمع شده اند. علت پرسید. در پاسخ از آنها شنید که او مجنون است. فرمودند: مجنون او نیست، بلکه آدمی است که متکبرانه راه می رود، خودپسندانه باد به بینی انداخته و دست ها را به فاصله از بدن قرار داده و حرکت می کند.(۳)

برای فهم بیشتر کلام حضرت سجّاد در این آفت شناسی، دقّت در این حالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیباست که :

«کانَ رَسُول الله صلی الله علیه و آله و سلم إذا ذکر لنفسه فضیله، قال: و لا فخر.»(۴)

«زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلتی برای خود بر می شمرد، پس از آن می فرمود: البته فخر نمی ورزم.»

مراقبت پیشوایان نسبت به دوستان و تربیت یافتگان مکتب خود به گونه ای بوده که آنان را از آن آفت بر حذر دارند. هنگامی که حضرت سیّدالوصیّین علیه السلام به عیادت صعصعه بن صوحان، از خواصّ شیعیان خویش رفت و موجبات افتخار و تشکر او را فراهم آورد، بلافاصله به وی فرمود: «یا صعصعه! لا تفتخرنّ علی اخوانک بعیادتی إیّاک و اتَّقِ الله». «ای صعصعه! بر برادران دینی خود فخر مفروش، ا این که به عیادتت آمدم . تقوای خدا در پیش گیر.»

در روایت دیگر است که صعصعه به حضرتش عرضه داشت: لا ـ وَ الله یا أمیرالمؤمنین، وَ لکن نعمهً و شکرآ(۵) «نه، به خدا قسم، یا امیرالمؤمنین! (فخر نمی فروشم)

بلکه آن را نعمت می دانم و شکر می گویم.»

نکته ی پایانی آن که اگر ناچار شدید این خصلت ها را به کار بگیرید، به آن ها جهت خیر بدهید. در باب فخر نیز چنین است، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

۱- هود (۱۱): ۱۰.

۲- بحارالأنوار :۷۳ ۲۳۴، حضرت باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

۳- بحارالانوار :۷۳ ۲۳۴.

۴- بحارالأنوار :۱۶ ۳۴۱.

۵- میزان الحکمه :۷ ۴۱۸.

«الفقر فخری و به افتخر»(۱) «فقر، فخر من است که بدان افتخار می کنم.»

که مراد نیازمندی به خداست نه تهیدستی و فقر مادّی چرا که می فرماید :

«اللّهُمَّ توفنی إلیک فقیرآ»

«خدایا! مرا در حالی به سوی خود برگیر که به درگاهت نیازمند باشم.»

«کَفی بی فَخرآ أن تکون لی رَبًّا»(۲)

«برای فخر من این بس که تو خداوندگار من باشی.»

«ینبغی أن یکون التّفاخر بعَلِیِّ الهمم و الوفاء بالذّمم و المبالغه فی الکرم، لا ببوالی الرّمم و رذائل الشّیم.»(۳)

«شایسته است که تفاخر به همت های عالی، وفا به پیمان ها و مبالغه در کرامت ها باشد، نه به استخوان های پوسیده (افتخارات گذشتگان) و شیوه های نکوهیده.»

به هرحال قطعاً حکمت بالغه ای در کار بوده که امام علیه السلام از این آفت به خدا پناه برده و دفع شرّش را از سر خود، از خدا درخواست نماید که: «وَ هَب لی معالی الأخلاق و اعصمنی مِنَ الفخر».

«اللّهُمَّ صل علی محمّد و آله، وَ لا ترفعنی فی النّاس درجه إلّا حططتنی عند نفسی مثلها، و لا تُحدث لی عزّآ ظاهرآ إلّا أحدثت لی ذلَّهً باطنهً عند نفسی بقَدَرها.»

با ژرف نگری در مفهوم کلام امام، به مواردی مانند طغیان ها و سرکشی نفس و ضرورت کنترل آن و بیان نحوه ی مهار این سرکشی پرداختیم. اینک به منظور فهم بهتر این بخش، ابتدا چند واژه ی به کار رفته در آن و سپس چند مفهوم موجود در عبارت به شرح زیر مورد بررسی و دقّت قرار می گیرد.

واژه ها : نفس ــ عزّت ــ ذلّت.

مفاهیم : بالارفتن نزد مردم ــ پایین آمدن در پیشگاه خود ــ عزّت ظاهری ــ ذلّت باطنی و تلقّی صحیح از اعطای این هر دو.

[۱۱ ــ لا ترفعنی فی الناس درجه الّا حططتنی عند نفسی مثلها]

کلمه نفس در لغت به معانی گوناگون آمده، از جمله: روح، تأکید، ذات. و در قرآن به معنی قلب و باطن و بشر اوّلیه هم آمده

است. در این عبارت، مراد از نفس همان ذات است. لذا نفس شناسی امری ضروری است که از دیدگاه های

ص:۵۲

۱- بحارالأنوار :۷۲ ۵۵.

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۷ ۴۰۰.

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام ، غرر: ۱۰۹۵۳.

مختلف می تواند مطرح باشد، به طوری که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام :

«استدراک فساد النّفس من أنفع التحقیق.»(۱)

«جبرانِ تباهیِ نفس، در شمار سودمندترین انواع تحقیق (استوار سازی حقایق در درون) است.»

باید بدانیم که این نفس، مرکب سرکشی است تا جایی که :

«إنَّ نفسکَ مطیّتک. ان أجهدتها قتلتها و إن رفقت بها ابقیتها.»(۲)

«به راستی! نفس تو، مرکب توست. اگر با آن بجنگی، آن را کشته ای. و اگر با آن مدارا کنی، نگاهش داشته ای.»

این اسب سرکش هیچ گاه پیری ندارد و فرتوت نمی شود، گرچه جسم انسان ناتوان و پیر و فرتوت گردد. و بسیار مرکب بدی است تا جایی که :

«فبئس المطیه الّتی امتطت نفسی مِن هواها، فواهاً لها لما سوّلت لها ظنونها و مُناها، و تبّاً لها لجرأتها علی سیّدها و مولاها.»(۳)

«بَد مرکبی است آنچه نفس من به خواسته اش بر آن سوار شد. وای بر آن، بدانچه گمان ها و آرزوهایش برایش آراست. و هلاک باد، که چگونه بر سرور و مولای خود جرأت ورزید.»

گفتیم که این مرکب سرکش همواره جوان است :

«نفس ابن آدم شابّه و لو التفت ترقوتاه من الکبر، إلّا مَن امتحن الله قلبه للتّقوی، و قلیل ما هم.»(۴)

«نفس فرزند آدم، جوان می ماند، گرچه استخوان هایش، از سالخوردگی به هم نزدیک شود؛ مگر کسانی که خداوند، دلهای آنها را به تقوا بیازماید، که شمار آنان اندک است.»

و باز می خوانیم که :

«العلم قائد و العمل سائق و النّفس حرون»(۵)

«علم، زمامدار است؛ عمل، سوارکار و نفس، اسب سرکش.»

و در پایان بدانیم که :

«إنَّ النَّفس لجوهره ثمینه. من صانها رفعها و من ابتذلها وضعها»(۶)

۱- میزان الحکمه: ح ۲۰۱۹۵.

۲- همان: ح ۲۰۱۸۰.

۳- دعای صباح، امام علی علیه السلام .

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، میزان الحکمه: ح ۲۰۲۶۱.

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، بحارالأنوار :۷۷ ۱۷۴.

۶- علی علیه السلام ، میزان الحکمه: ۲۰۱۵۳، به نقل از غرر.

«نفس، گوهری گرانبهاست. هرکه به خوبی نگاهش داشت، آن را بالا ـ برده است. و هرکه مبتذل داشت، به پَستی کشانده است.»

این تعبیر از جهات مختلف قابل دقّت است.

خلاصه این که: شناخت نفس و آفات آن ضروری است. در راستای این شناخت باید دانست که :

É نفس مرکبی سرکش است.

É همواره جوان است.

É کارش تسویل (آراستگی بیننده) و تکیه گاهش گمان ها و آرزوهای باطل است.

É در عین حال، گوهری گران بهاست که باید نگاهش داشت، نه این که رهایش کرد.

[۱۲ _ و لا تحدّث لی عزّاً ظاهراً الّا أحدثت لی ذلّه باطنه عند نفسی بقدرها]

در مفردات راغب اصفهانی آمده که عزّت حالتی است که از مغلوب بودن انسان، مانع می گردد. چنانچه در قرآن مجید از زبان حضرت نوح علیه السلام آمده:

(فَدعا ربّه انّی مغلوب فانتصر)(۱)

«حضرت نوح خدایش را خواند که: من مورد غلبه قرار گرفته ام، پس یاری می خواهم.»

ارض عزاز، زمین سخت. شیء کم یاب را عزیزالوجود می گویند؛ یعنی که دست رسی به آن سخت است.

در فرهنگ روایات، مفهوم عزّت ابعاد دیگری دارد. مثلا :

«العزّ أن تذلّ للحقّ إذا لزمک.»(۲)

«عزّت آن است که هرجا لازم شد، در برابر حقّ رام شوی.»

«الصّدق عزّ و الجهل ذُلّ.»(۳)

«صداقت، عزّت است و جهالت، ذلّت.»

«العزّ إدراک الانتصار.»

«عزّت، دستیابی به کمک خواستن است.»

«لا عزَّ کَالْحِلم.»(۴)

ص:۵۴

۱- قمر (۵۴): ۱۰.

۲- امام صادق علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۸ ۲۲۸.

۳- امام صادق علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۸ ۲۶۹.

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام ، نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

هیچ عزّتی مانند حلم (خردورزی و خود نگهداری) نیست.»

«حسن خلق المؤمن مِنَ التَّواضع، و عزُّهُ ترک القال و القیل.»(۱)

«حُسن خُلق مؤمن، از تواضع است. و عزّت او آن است که قال و قیل (گفت و گوهای بیهوده را رها کند.»

نتیجه این که در فرهنگ دین، عزّت فراتر از تعریف لغوی رفته و با یک سلسله سجایای اخلاقی پیوند خورده که از آن جمله اند: سرسپاری به حق، راست گویی، بردباری، رهایی از قال و قیل.

ذلّت در لغت به معنی خواری و ضد عزّت است و در معنی رام بودن هم به کار می رود. شتر ذلول به معنی شتر راهوار و رام شده آمده است.

قرآن مجید می فرماید :

(هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُم الْارض ذلولا.)(۲)

«او (خداوند) کسی است که زمین را برای شما رام قرار داد.»

این خواری و ذلّت و رامی، به گونه ای است که همه کس و همه چیز می تواند از انسان استفاده کند. بعداً در توضیح مفاهیم معلوم می شود که همین ذلّت کجا پسندیده خواهد شد.

«موت فی عزّ خیر من حیاه فی ذلّ.»(۳)

«مرگ با عزّت، بهتر است از زندگی با ذلّت.»

دقّت در این تعبیر حضرت علی علیه السلام جالب است که می فرماید :

«کُلّ عزّ لا یؤیده الدّین مذلّه.»(۴)

«هر عزّتی را که تأیید نکند، ذلّت است.»

یعنی که گاه خود عزّت، ممکن است به ذلّت تبدیل شود و در واقع ذلّت باشد. در تعریف ذل در روایات آمده: «التضرع عند المصدوقه: زاری در هنگام راستی»(۵) و یا

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام ، میزان الحکمه :۶ ۲۹۰.

۲- ملک (۶۷): ۱۵.

۳- امام حسین علیه السلام ، بحارالأنوار :۴۴ ۱۹۲.

۴- میزان الحکه :۳ ۴۴۳.

۵- بحارالأنوار :۷۸ ۱۰۳.

«الفرق عند المصدوقه: نگرانی در هنگام راستی»(۱) که این تعابیر نیز جالب و قابل دقّت

است.

نتیجه این که ذلّت علاوه بر خواری، معانی و کاربردهای گسترده تری در قاموس دین دارد، تا جایی که هرگاه لازم باشد، برای گریز از آن باید حیات را به خطر انداخت. امام حسین علیه السلام فرموده :

«ألا و ان الدّعی ابن الدّعی قد رکز بین اثنتین: بین السلّه و الذّله، و هیهات مِنّاالذِّلَه.»(۲)

«بدانید که این نابکارزاده _ که فرزند نابکارزاده دیگری است _ مرا میان دو امر، مخیّر داشته است: میان سلّه و ذلّت. امّا ذلّت، از ما دور باد.»

عزّتی را که دین تأیید نکند، به واقع ذلّت است. و آن جا که انسان بر بلندای راستی و درستی ایستاده، زاری و نگرانی دقیقاً ذلّت است.

اینک به بررسی مفاهیم موجود در این بخش از دعا می پردازیم. این مفاهیم عبارتند از :

پدیده ی اوج گیری نزد مردم، پایین آمدن در پیشگاه خود، عزّت ظاهری، ذلّت باطنی، تلقّی صحیح از اعطای این هر دو.

اوّلا باید بدانیم که در فرهنگ روایات، عواملی موجبات این احترام و اوج گیری را فراهم می آورد. مثلا :

«مَن وقف عند قدره أکرمه النّاس.»(۳)

«هرکه در جای خود بایستد، مردم او را بزرگ می دارند.»

«مَن عَرَف قدره لم یضع بین النّاس.»(۴)

«هرکه قدر خود را بشناسد، میان مردم تباه نمی شود.»

به هرحال شناخت قدر و شأن خود، امری است که اگر انسان آن را رعایت کند، محترم می شود. متقابلا بی توجّهی به آن هلاکت به دنبال می آورد که فرمود :

«هَلَکَ مَن لَم یعرف قدره.»(۵)

«هلاک شد هرکس که قدر خود را نشناخت.»

«کثره المزاح تذهب البهاء و توجب الشحناء.»(۶)

۱- همان: ۳۸.

۲- لهوف: ۹۷، بحارالانوار :۴۵ ۸۳.

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام ، غرر: ۸۶۱۷.

۴- همان: ۸۱۲۱.

۵- همان: ۴۶۷۷.

۶- غرر: ۷۱۲۶.

«شوخیِ زیاد، هیبت می برد و کینه می آورد.»

«مَن کَثر مزاحه قلّت هیبته.»(۱)

«کسی که مزاحمش زیاد شد، هیبتش کم گردد.»

در روایت دیگر آمده است، «قل وقاره»(۲) خلاصه اینکه بسیاریِ مزاح و شوخی،

انسان را از احترام می اندازد.

برخی عزّت جویی ها به راستی ذلّت است و چنین نیست که بتوان در این راه، از هر ابزاری بهره گرفت. قرآن در مقام نکوهش چنین حالتی می فرماید :

(وَ إذا قیلَ لَه اتّقِ الله أخذته العزّهُ بالإثم.)

«وقتی که به او گویند: تقوای خدا در پیش گیر، عزّتِ ناشی از گناه او را در بر گیرد.»

و سرنوشت چنین کسی را بدین سان ترسیم می کند که :

(فحسبه جهنّم و بئس المهاد.)(۳)

«جهنّم، او را بس است، که بد جایگاهی است.»

و حال آنکه این عزّت را با مفهوم راستین اش باید نزد خدا جست، چرا که :

(مَن کان یرید العزّه فَللّه العزّه جمیعآ.)(۴)

«هرکه عزّت می خواهد، تمام عزّت ویژه خداست.»

این عزّت در دایره ی ایمان و در پیشگاه خدا و پیامبر است که معنی می یابد.

(وَ لِلّهِ العزّه و لرسوله و للمؤمنینَ)(۵)

«و خدا راست عزّت و پیامبرش را و مؤمنان را.»

و در دعای عرفه ی امام حسین علیه السلام آمده که: «أولیائه بعزّه یعتزّون» یعنی عزّت خدادادی ارزش است که انسان مؤمن با تکیه به عزّت الهی، به آن دست می یابد.

۱- همان: ۸۰۹۵.

۲- همان: :۸۴۳۲وقارش کم می شود.

۳- بقره (۲): ۲۰۶.

۴- فاطر (۳۵): ۱۰.

۵- منافقون (۶۳): ۸ .

همین جـا مفهوم عزّت ظاهری روشن می شود که اگر از راه گناه تـدارک دیـده شود، صوری و ناپایـدار است و اگر به اتّکای ایمان و خداشناسی به بار آید، باطنی و پایدار است.

با اتّکا به بیان امام علیه السلام و کندوکاو روانی در انسان دانسته می شود که نفس این عزّت، چنان چه مهار نشود، در هر حال نوعی طغیان و سرکشی به دنبال دارد. که درمان آن بنا به فرموده ی امام سجاد علیه السلام خواری نزد خود است.

É «إنَّ الله تبارك و تعالی أعطی المؤمن ثلاث خصال: العزّ فی الـدّنیا وَ الآخره، و الفلـج فی الدّنیا وَ الآخره، و المهابه فی صدور الظّالمین.»(۱)

«خدای تبارك و تعالی، به مؤمن سه خصلت بخشیده است:

عزّت در دنیا و آخرت، فلج در دنیا و آخرت، و هیبت که ظالمان نسبت به او در دل داشته باشند.»

É«إنَّ الله یقول کل یوم: أنَا ربّکُم العزیز. فَمَن أراد عزّ الدارین، فلیطع العزیز.»(۲)

«خداونـد، هر روز می فرمایـد (به مردمان): منم خداونـدگار شـما که عزیز است. هرکه عزّت دنیا و آخرت می جویـد، بایـد از (خدای) عزیز پیروی کند.»

É «ثلاثه لا یزیـد الله بهنّ إلّا خیرآ: التَّواضع، لا یزیـد الله به إلّا ارتفاعآ؛ وَ ذلّ النّفس، لایزید الله به إلّا عزّآ؛ و التَّعفف، لا یزید الله بِهِ إلّا غنا.»(۳)

«سه ویژگی است که خداونـد، صاحب آن را، فقط در خیر می افزایـد : تواضع، که خاونـد به صاحب آن جز رفعت نمی دهد؛ ذلّت نفس، که خداونـد به دارنـده آن جز عزّت نمی بخشد؛ و عفّت ورزیدن، که خداوند به واجد آن فقط غِنا (بی نیازی) می دهد.»

روشن است که ثمره ی خودشکنی در باطن و کوچک انگاری در نهان، همان عزّت خدادادی می باشد.

بـدین سـان معلوم می شود که چرا امام سـجاد علیه السـلام این خواری را از خـدا طلب می کنـد، چرا که نتیجه ی این احساس درونی، به بـار آمـدن عزّت بیرونی است. این دو، همواره یکـدیگر را تقویت می کننـد و به طور طبیعی، از یک سو احترام فرد نزد مردم بالا می رود. از سوی دیگر، شخص نزد خود هرچه بیشتر و بیشتر می شکند، عُجب و آفات دیگر او را نمی گیرد؛ آن سرکشی مهار می شود، مهابت و قدر انسان در خارج محفوظ می ماند و موجبات طغیان در درون می خشکد.

اینک و در همین روند، برخی دعاها را بنگرید :

«اَللّهُمَّ وَ فی صُدور الکافرین فعظّمنی، وَ فی أعین المؤمنین فجلّلنی، وَ فی نَفسی وَ أهل بَیتی فَذلّلنی.»(۴)

۱- امام باقر علیه السلام کافی :۸ ۲۳۴ (روضه کافی).

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، میزان الحکمه: ح ۱۲۵۳۹. (با توضیح)

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، بحارالأنوار :۷۵ ۱۲۴.

۴- بحارالأنوار :۹۸ ۵۱، دعای روز بیستم ماه رمضان.

«خدایا! مرا در درونِ کافران بزرگ بدار؛ در دیدگان مؤمنان جلالت بخش؛ و نزد خودم و خاندانم رام ساز.»

و امام سجّاد علیه السلام می فرمایند :

«أعزَّنی عِند خَلقک و ضعنی إذا خلوت بکَ وَ ارْفعنی بَین عِبادک...»(۱)

«مرا نزد آفریدگانت عزّت بخش؛ هنگامی که با تو خلوت می کنم، دون دتبه بدار؛ و میان بندگانت به من رفعت بده.»

بنا به مفهوم این کلمات، دو ارزش از خداوند درخواست می گردد: «والایی و عزّت نزد مردم» و «خواری و ذلّت نزد خدا»

نکته ی پایانی در تلقّی صحیح از اعطای این خصیصه ها، آن است که همه و همه از خدا خواسته شود و از خدا دانسته شود. همان طور که در جای جای دعاها و روایات شاهد بودیم، منشأ همه ی کمالات، خداست و خدا، به طوری که ورای همه ی عزّت ها و ذلّت ها و دادن ها و گرفتن ها، باید خدا را دید و بس، چرا که :

(تُعزُّ مَن تَشاء وَ تُذلُّ مَن تَشاء، بِیَدکَ الخَیر إنَّکَ عَلی کُلِّ شیءٍ قَدیر.)(۲)

«عزّت می بخشی به هرکه بخاهی و ذلّت می دهی هرکه را بخواهی؛ خیر، فقط به دست توست؛ تو بر هر کار، توانایی.»

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی محمّد وَ آل محمَّدٍ، وَ مَتِّعْنی بِهُدًی صالِحٍ لا أسْتَبْدِلُ به وَ طریقه حقٍ لا أزیغُ عنها وَ نیَّه رشد لا اشکّ فیها، و عمّرنی ما کان عمری بذلهً فی طاعتک. فإذا کان عمری مرتعاً للشّیطان، فاقبضنی إلیکَ قبلَ أن یسبق مقتک إلیَّ أو یستحکم غضبک علیَّ. اللّهُمَّ لاتدع خصلهً تُعاب منّی إلّا أصلحتها و لا عائبه اُوَنّب بها إلّا حسّنتها وَ لا أکرومهً فیَّ ناقصه إلّا أتممتها.»

این نکته بار دیگر یادآوری می شود که دعا با نام مکارم الاخلاق بر اساس ذهنیت ما از اخلاق، نباید به وادی هایی از این ردیف چونان هدایت، راه صحیح، نیّت رشدیافته و... گام بگذارد. در نتیجه تعریف حوزه ی اخلاق در فرهنگ اسلامی بسیار فراتر از تعریف این واژه در مکاتب اخلاقی است. اینک به شرح واژه ها و عبارات و بهره وری از آن ها می پردازیم :

[۱۳ _ متّعنی بهدی صالح لا استبدل به]

خدایا مرا به هدایتی شایسته بهره مند ساز، به گونه ای که آن را با هیچ چیز تبدیل و جای گزین ننمایم.

چهار واژه ی تمتّع، هدایت، صلاح و تبدیل در این جمله قابل دقّت است، به ویژه که: خواستن از خدا و عمل انسان هم در آن ملحوظ است.

تمتّع: در مفردات راغب، متوع به معنی امتداد و ارتفاع است و متاع به معنی «انتفاع ممتد الوقت» یعنی بهره مندی

۱- صحیفه، دعای ۴۷.

۲- آل عمران (۳): ۲۶.

طولانی آمـده است. البتّه وقتی در قرآن می خوانیم : (قُل مَتاع الـدّنیا قلیل)(۱) قیـد قلیل، متاع را با این ترجمه ی لغوی محدود می کند. لغت

نامه هایی ماننـد اقرب و قاموس و مجمع، قیـد قلّت یا امتـداد را در این لغت لحاظ نکرده اند؛ امّا چنان که راغب گفته، با معنی کاربردی لغت نظیر «متع النّهار و متع النّبات»، قیـد بلند و طولانی شدن را در این واژه لحاظ می نماید. بر این اساس، بهره مندی از هدایت را از خدا به صورت پایدار و طولانی مدّت طلب می کنیم.

هدایت : از ریشه ی هَدی، به معنی ارشاد و راهنمایی از روی لطف و خیرخواهی است. راغب نیز همین معنی را پذیرفته است.

این هدایت، کار خداست و آن جا که او نخواهد، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نمی تواند این کار را انجام دهد.

(إنَّکَ لاتهدی من احببت وَ لکنّ الله یهدی مَن یشاء.)(۲)

«این تو نیستی که هرکس را بخواهی هدایت کنی، بلکه خداست که هرکس را خواست، هدایت (توفیق) می دهد.»

در این صورت حق آن است که این هدایت از خدا طلب شود که این خود، رمز کلام امام است که: «متعنی بهدی صالح...».

قید صالح به دنبال هدایت را نیز می توان این گونه توجیه نمود که در بیان قرآن :

(کتب علیه أنَّه مَن تولّاه فانَّه یضلّه وَ یهدیه إلی عذاب السَّعیر.)(۳)

«بر او نوشـته (حکـم) شـده که هرکه او (شـیطان) را به پرپرسـتی گیرد، ابلیس گمراهش سـازد، و به عـذاب دوزخش رهنمـون شود.»

(فاهدوهم إلی صراط الجحیم.)(۴)

«پس آنها را به راه دوزخ هدایت کن.»

(وَ قالُوا کُونوا هوداً أو نصاری تهتدوا.)(۵)

«گفتند: یهود و نصارا شوید تا هدایت یابید.»

(یقُولُونَ للَّذینَ کَفَرُوا هؤلاءِ أهدی مِنَ الَّذینَ آمَنُوا سبیلا.)(۶)

۱- نساء (۴): ۷۷.

۲- قصص (۲۸): ۵۶.

۳- حج (۲۲): ۴.

۴- صافّات (۳۷): ۲۳.

۵- بقره (۲): ۱۳۵.

۶- نساء (۴): ۵۱.

«(منافقان) در مورد کفر ورزیدگان گفتند که اینان، از مؤمنان علیه السلام راه یافته تر هستند.»

یعنی قید صالح به دنبال هدایت و ضمیر در لغت «مَتِّعْنی» و درخواست از خدا نشان می دهد که این هدایت را فقط و فقط باید از خدا خواست و بس؛ چرا که اگر کار به دست دیگران بیفتد ــ یعنی آن ها که در غیر مسیر الاهی قرار دارند ــ انسان سر از چاه درمی آورد.

صلاح : صالح به معنی شایسته به کار می رود (چیزی یا کسی که شایسته است) با قید این که در آن هیچ فسادی راه ندارد. این واژه گاه در مقابل فساد می نشیند، مانند :

(وَ لا تفسدوا فی الأرض بعد إصلاحها.)(۱)

«بعد از این که در زمین صلاح آوردید، در آن فساد نکنید.»

و گاه در مقابل سیّئه می نشیند، همانند :

(وَ آخرون اعترفُوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحآ وَ آخر سیّئآ.)(۲)

«و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند، کارهای شایسته و زشت را در هم آمیختند.»

عبارت عملوا الصّالحات، بیش از ۵۰ بار در قرآن آمده که همه جا با ایمان (به صورت های الَّذینَ آمَنُوا و یا : وَ هُوَ مؤمن) و در یک مورد با صبر همراه شده که: (إلاَّ الَّذینَ صَبروا و عملوا الصّالحات)(۳) آمده است.

اصلاح هم به معنی شایسته کردن چیزی است :

(کفّر عنهم سیّئاتهم و أصلح بالهم)(۴)

«خداوند، بدی های آنها را پوشانید و وضع آنها را به صلاح آورد.»

خلاصه این که امر شایسته ای که در آن هیچ تباهی راه ندارد و با فساد و گناه در ستیز است و پسوند ایمان شده، بار لغت صلاح است.

تبدیل : به معنی تغییر و جایگزینی است. بنا به نظر مفردات راغب، واژه های ابدال، تبدیل، تبدّل و استبدال هم به معنی عوض گرفتن و قراردادن چیزی به جای چیز دیگر است. آن چه که در شرع مطهّر به لسان آیات و روایات نکوهیده شده، آن که در این جایگزینی امر پسندیده با امر ناپسند معاوضه شود، مثل (بئس للظالمین بدلا)(۵) . متقابلا

۱- أعراف (۷): ۵۶.

۲- توبه (۹): ۱۰۲.

۳- هود (۱۱): ۱۱.

۴- محمّد صلی الله علیه و آله (۴۷): ۲.

۵- کهف (۱۸): ۵۰.

آن جا که این تبـدیل از بـدی به خوبی باشـد، پسـندیده است مثل: (ثُمَّ بـدَّلنا مکان السَّیِّئه الحسـنه)(۱) و در قرآن مجیــد، می خوانیم :

(أَلَم تَرَ إِلَی الَّذینَ بدَّلُوا نعمَهَ الله کُفراً وَ أحلُّوا قومهم دار البوار)(۲)

«آیا نظر نکردی به کسانی که نعمت خدا را دگرگونه ساختند، و گروه خود را به خانه هلاک (دوزخ) انداختند؟»

انسان می تواند به دست خود، نعمت را تبدیل کند و سرانجام برای خویش تدارک گرفتاری و هلاکت ببیند.

حال با دقّت در این چهار واژه، بار دیگر عبارت امام سجّاد علیه السلام را مرور می کنیم : «وَ متِّعنی بهدی صالح لا استبدل به»، یعنی: خـدایا، مرا به هـدایت و رهیـافتی صالـح که در ستیز دائم بـا فساد و گناه است، آن سان در درازمـدّت بهره منـد ساز که هرگز خود آن را با چیز دیگری (در جهت منفی) عوض ننمایم.

نکته ی پایـانی این که در دعاهـا، از جمله دعـای شب هـای مـاه مبـارک رمضان می خوانیم: «لا تسـتبدل بی غیری». از خـدای متعال می خواهیم دیگری را جایگزین ما، در تعمت ایمان و هدایت ننماید؛ یعنی نعمت را از ما نستاند.

همچنین در ارتباط با امام عصر علیه السلام در دعا از خدا طلب می کنیم که :

«وَ لا تستبدل بنا غیرنا، فإنّ استبدالک بنا غیرنا علیک یسیر و هو علینا کثیر»(۳)

«خدایا! (در مسـیر خدمتگزاری به امام عصـر علیه السـلام) کسی را جایگزین ما مدار، زیرا این جایگزینی برای تو آسان است، ولی برای ما بسیار دشوار خواهد بود.»

این خطر همواره وجود دارد که عملکرد ناشایست فرد، منجر به سلب نعمت از او شود که این برای خدای جهان، آسان است و برای انسان بیدار، بسـیار گران. لذا در سایه ی همین عبارت دعای مکارم الأخلاق امام سـجّاد علیه السـلام باید که بسیار بیدار، هشیار و مراقب بود، وگرنه:

(وَ مَن یبدّل نعمه الله مِن بعد ما جاءته فإنَّ الله شدید العقاب)(۴)

«و هرکس که نعمت خدا را ـپس از آن که به او رسید ـ تغییر داد، (باید بداند که) به راستی خداوند، کیفر دشواری دارد.»

نخستین پلّه در این مجازات، همان جای گزینیِ دیگری برای بهره وری از نعمت است.

دو نکته ی ظریف دیگر در این قسـمت دیده می شود: درخواست از خدا و تلاش شخصی که این دو مطلب بر تمام این بخش از دعا سایه انداخته است.

۱- أعراف (۷): ۹۵.

۲- ابراهیم (۱۴): ۲۸.

۳- مفاتیح الجنان، دعا برای امام عصر علیه السلام ، مرویّ از امام رضا علیه السلام . (که پس از دعای عهد آمدهاست.)

۴- بقره (۲): ۲۱۱.

تعـابیری چـون «متّعنی» (تـو مرا بهره منـد سـاز.) «لاـ اسـتبدل» (تـا من آن را تغییر نـدهم) در این عبـارت وجود دارد که مسـائل اعتقادی فراوانی در آنها نهفته و البته طرح آن خارج از حوصله ی این بحث اجمالی است.

[۱۴ _ و طریقه حقّ لا أزیغ عنها و نیّه رشد لا اشکّ فیها]

امام سـجاد علیه السـلام بعد از درخواست هدایت _ با آن ویژ گی ها که برشمرده شد _ اینک راه آن هدایت بی هیچ لغزش و انحراف و انگیزه ی قوی درونی_ آن هم به صورت استوار_ را از خدا می خواهد.

پیش از این در توضیح عبارت «و انته بنیّتی إلی أحسن النّیات» به تفصیل سخن گفته شد. در این بخش دو واژه ی زیغ و شک، اجمالا توضیح داده می شود، آن گاه در تمام عبارت با این توضیحات ژرف نگری خواهد شد.

زیـغ در لغت به معنی انحراف از حـق است. راغب آن را «المیـل عن الاسـتقامه» (تمایـل به کجی) و دیگران مطلقِ میـل ترجمه کرده انـد؛ امّـا کـاربرد قرآنی آن، همواره روی گردانی از حق می باشـد که در نـتیجه معنی راغب بـا آن منطبق است. در نهج البلاغه نیز همانند قرآن، انحراف از حق معنی شده است. این معنی در عبارت حضرت سجّاد علیه السلام نیز به چشم می خورد: «راه حقّی که از آن منحرف نشوم». در آیه ی (رَبَّنا لاتزغ قُلُوبَنا بَعدَ إذ هَدیتَنا)(۱) نیز انحراف از حق و هدایت مطرح است.

شک در لغت به نظر راغب، اعتدال و تساوی نقیضین نزد فرد است. یعنی انسان به هیچ وجه نسبت به دو طرف یک قضیه یقین نکنـد و مرجّحی هـم نداشته باشـد، لـذا ترجیحی ندهـد. وقـتی این کلمه بـا واژه ی ریب همراه می شـود به معنی تردیـد و امر اضـطراب آور معنی می شود. این کلمه در قرآن ۱۵ بار تکرار شـده و ظاهرآ خود نوعی از جهل است. این شک وقتی در نهاد انسانی شکل گرفت، او را تا مرز کفر پیش می برد و دینش را به مخاطره می اندازد که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«الشّک یفسد الدّین.»(۲)

«الشَّک کفر.»(۳)

«الشَّک یحبط الإیمان.»(۴)

«خلاصه این که شک، نوعی کفر است که دین را تباه می سازد و ایمان را نابود می کند.»

شک در مقابل یقین و ثمره ی جهل دانسته شده است که :

۱- آل عمران (۳): ۸.

۲- همان: ۶۹۹.

۳- غررالحکم: ۱۰۷.

۴- همان: ۷۲۲.

«الشَّک ثمره الجهل.»(۱)

«الشّاک لا یقین له.»(۲)

«الشَّک یفسد الیقین و یبطل الدّین.»(۳)

«شکّ، ثمره جهل است، یقین را تباه می سازد و دین را باطل می کند. و صاحب آن یقین ندارد.»

در قاموس روایات، داناترین مردم آن کس دانسته شده که هیچگاه شکّ، یقینش را زایل نسازد :

«أعلم النّاس مَن لَم یُزل الشَّکُّ یقینه.»(۴)

«داناترین مردم کسی است که شک، یقین او را ذایل نکند.»

ثمره ی این تردید، حیرانی است: «ثمره الشَّک الحیره»(۵) . در عین حال، سبب

حیرت شک است: «سبب الحیره الشَّک»(۶) یعنی که این دو بدین سان، یکدیگر را تشدید

می نماید.

این بیان حضرت علی علیه السلام جالب توجّه است که :

«مَن عمی عمّا بین یدیه، غرس الشَّک بین جنبیه.»(۷)

«کسی که نابینا باشد در برابر آنچه پیش روی خود دارد (قیامت)، نهال شکّ را در میان دو پهلوی خود (قلب خود) می کارد.»

پشت کردن به واقعیّت های روشن زندگی و چشم پوشی از آن ها در تمامی مقولات، کاشتن نهال شک ـ با آن همه پی آمد ناهنجار ـ در دل تلقّی شده است.

گمان بد و ناروا، از مقدّمات قطعی بروز شک معرفی شده است: «یسیر الظّن الشَّک»(۸) .

حال با این توضیحات به جمله ی امام سجاد علیه السلام بازمی گردیم که: خدایا، تحقّق آن هدایت پایدار و انگیزه ی استوار را که پیش از این از تو درخواست نمودم، در راه حقّی قرار بده که از آن روی نگردانم و منحرف نشوم، و قصد

۱- همان: ۷۲۴.

۲- همان: ۱۰۱۵.

۳- همان: ۱۸۹۴.

۴- همان: ۳۲۰۸.

۵- همان: ۴۶۱۹.

۶- همان: ۵۵۴۰.

۷- همان: ۸۰۸۴.

۸- همان: ۱۰۹۷۷.

رشدیافته ای مرا ده که هرگز در آن تردید به خود راه ندهم.

در این بخش، دو ارزش متعالی از خداوند درخواست شده :

اوّل این که راه حق بپیماییم، بی هیچ انحراف و کجی.

دوم این که قصد و نیّتِ راه یافته ای داشته باشیم، بی هیچ تردید و دودلی.

یعنی که هم در راستای هدایت راهی باشیم و هم انگیزه ی قوی برای حرکت استوار در این مسیر داشته باشیم.

شکّی که در این عبادت حضرت سجّاد علیه السلام از آن می گریزیم، خود در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام اقسامی دارد :

«و الشَّکُّ علی أربع شُعب: علی الّتماری و الهول و التّردّد و الاستسلام. فَمن جعل المراء دیناً لم یُصبح لیلُهُ. و مَن هاله ما بین یدَیهِ نَکَص علی عقبیه. و مَن تردّد فی الرَّیب وطئتهُ سنابکُ الشّیاطین. و مَن استسلم لهلکه الدُّنیا و الآخرَه هلَکَ فیهما.»(۱)

«شکّ بر چهار شعبه است: بر مراء و جدال، ترس، تردید و خودباختگی. هرکس مراء (لجاجت در گفت و گوها) را عادت خود قرار دهد، هرگز از شب (تاریکی تردید) به صبح (نور یقین) گام نمی نهد. هرکس از آینده بترسد، به قهقره بر می گردد. هرکس در تردید و دودلی بماند، زیر سُم شیطان ها لِه می شود. و هرکس خود را ببازد، در برابر عوامل هلاکتی که در دنیا و آخرت وجود دارد، در هر دو عالم به هلاکت می رسد.»

چهار مورد ـ جدال بی حاصل، ترس بی مورد، تردید ناروا، تسلیم بی قید و شرط ـ از شعب شک است و طبیعتاً همان ثمرات ناپسند شک را به بار می آورد.

[۱۵ ـ وَ عَمّرنی ما کان عمری بـذله فی طاعتک. فإذا کان عمری مرتعاً للشَّیطان فَاقْبضـنی إلیکَ، قبلَ أن یسـبق مقتک إلَیَّ أو یستحکم غَضبُکَ عَلَیَّ.]

عُمْر : قرآن خطاب به آن ها که پس از مرگ و گرفتاری به عذاب خداوندی تقاضای بازگشت می نمایند، می فرماید: (أوَلَم نعمّرکم ما یتذکّرُ فیه من تذکّر). «آیا آن اندازه به شما عمر نداده ایم که در آن هرکس بخواهد به یادآوری برسد، تذکّر گیرد؟»

برای آن که زمینه ی این تذکّر را یادآور شود، به دنبال آن می فرماید: (وَ جائَکُم النَّذیر). «هشدار دهنده (پیامبر و امام) نیز (از جانب خداوند) به نزد شما آمد.»

نتیجه ی عدم تذکّر و عدم توجّه به پیام و هشدار پیامبران را در نهایت آیه این چنین بیان می دارد: (فذُوقوا فَما لِلظّالمین من نصیر)(۲) . «اینک بچشید (کیفر الهی در

دوزخ را)، که ستمکاران، یار و یاور ندارند.»

براساس این آیه، در منطق قرآن، عُمر :

اوّلا برای متذکّر شدن است.

ص:۶۵

۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۱.

۲- فاطر (۳۵): ۳۷.

ثانیآ پیامبران زمینه های این تذکّر را فراهم می آورند.

ثالثآ ثمره ی عدم تذکّر و بی توجّهی به هشدار پیامبران، گرفتارشدن به عذاب الاهی است.

حال که چنین است، این عمر را در چه زمینه ای بایـد به کار گرفت تا مشـمول این کلام کوبنـده ی مولای متّقیان علیه السـلام نشویم که فرمود:

«فیا لها حسره علی کل ذی غفلهٍ أن یکون عُمرُهُ علیه حجَّه و ان تؤدّیه أیّامه إلی الشّقوه.»(۱)

«بسا حسـرت که به اهل غفلت می رسـد، که عمر او، حجّت و دلیلی در برابرش باشد، در حالی که روزگارش او را به شـقاوت بکشاند.»

بنا به این بیان، انسان غافل عمرش را به گونه ای تباه می کند که خود حسرت خواهد برد و عمرش علیه او شهادت خواهد داد؛ انسان غافلی که روزگارش او را به شقاوت می کشاند.

بایـد به این نکته توجّه شود که در منطق دین، از هر یـک از مقـاطع عمر، تلقّی ویژه ای به عمـل آمـده، مثلاـ امـام صـادق علیه السلام می فرماید :

«إنَّ العَبد لَفی فسـحه من أمره ما بینه و بین أربعین سنه. فَإذا بلغ أربعین سنه أوحی الله عزَّوَجلَّ إلی ملکیه إنّ ی قَد عمّرتُ عَبدی عُمرآ، فَغَلِّظا و شَدِّدا و تَحَفَّظا و اکتُبا علیه قلیل عمله و کثیره و صغیره و کبیره.»(۲)

«انسـان تـا زمـان چهـل سـالگی برای کـار خود، گشایش (فرصت) دارد. چون به سنّ چهل رسـید، خـدای عزّوجلّ به دو ملک (موکّل بر) او می فرماید: من بنده ام را (به اندازه کافی) عمر دادم، پس بر او غلیظ باشید، سخت بگیرید، نگاهبان او باشید، و تمام کارهایش را بنویسید: اندک و زیاد آن، کوچک و بزرگ آن.»

یعنی که انسان با گـذر از چهل سالگی وارد مقطع بسـیار حسّاسـی از عمر خود می شود، به طوری که بعـد از گذر از این مرز، اگر خیرش بر شـرّش غلبه نکرده باشد، به تعبیر پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم : «فلیتهجَّز إلَی النّار»(۳) . در چنین حالتی است که باز به بیان رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم :

«إذا بلغ الرَّجل أربعین سنه و لم یغلب خیره شرّه، قبّل الشَّیطان بین عینیه و قال: هذا وجه لایفلح.»(۴)

«وقتی انسان به سنّ چهل برسـد، امّا خوبی های او بر بـدی هایش غلبه نکرده باشد، شـیطان پیشانیِ او را می بوسد و می گوید: این صورتی است که رستگار نمی شود.»

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۶۴.

۲- بحارالأنوار :۸۳ ۳۸۸.

۳- مشکوه الأنوار: ۱۶۹.

۴- همان.

به بیان دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توجّه کنید که می فرماید :

«أبناء الأربعين! زرع قد دنا حصاده. أبناء الخمسين! ما ذا قدّمتم و ماذا أخّرتم؟ أبناء السّتين! هلّموا إلى الحساب، لا عذر لكم. أبناء السّبعين! عدوّا أنفسكم من الموتى.»(۱)

«چهل ساله ها! آماده ی درو شوید. پنجاه ساله ها! چه پیش فرستاده اید و چه به دنبال دارید؟ شصت ساله ها! بی هیچ عذر و بهانه آماده ی حساب رسی شوید. هفتاد ساله ها! خود را در شمار مردگان بدانید.»

به راستی اگر عمر چنین است، آن را در چه زمینه باید به کار گرفت؟

پاسخ یک کلام است: این گوهر گرانبها، باید تنها در مسیر طاعت و بندگی صرف شود و بس، که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«أحفظ عمركَ مِن التَّضیع له فی غیر العباده و الطّاعه.»(۲)

«عمر خود را نگاه دار، از این کهدر غیر عبادت و اطاعت به کار رود.»

این حکمت های علوی را باید به گوش جان بشنویم :

انسان باید بداند :

«إنّ عُمرکَ مَهر سعادتک، ان انفذته، انفذته، فی طاعه ربِّک.»(۳)

«عمر تو، کابین سعات توست. اگر آن را به کاربری، که در مسیر اطاعت خدایت به کارگیری.»

«انّ أنفاسک أجزاءُ عمرِك، فَلا تُفنها إلّا فی طاعهٍ تُزلفک.»(۴)

«به راستی، نفس های تو، پاره هایی از عمر توست. پس آن را صرف مکن، مگر در جهت طاعتی که (به خداوند) نزدیکت سازد.»

و اگر جز این باشد :

«من أفنی عمره فی غیر ما ینجیه، فقد أضاع مطلبه.»(۵)

«کسی که عمر خود را صرف کند در جه آنچه نجاتش نمی دهد، خواسته خود را تباه ساخته است.»

و خلاصه این که :

«رَحم الله امرَءآ علم أن نفسَهُ خُطاه إلى أجله، فبادر عملَهُ وَ قصر أمَلَه.»(۶)

ص:۶۷

۱- بحارالأنوار :۷۳ ۳۹۱.

۲- میزان الحکمه: ۱۳۹۲۲.

۳- غرر: ۳۴۲۹.

۴- غرر: ۳۴۳۰.

۵- غرر: ۸۹۳۲.

۶- غرر: ۵۲۱۴.

«خداونـد، رحمت آورد بر کسـی که بداند نفس او، گامی است که به سوی اجل خود بر می دارد؛ پس به عمل خود بشـتابد و آرزوی خود را کوتاه کند.»

حال با این آگاهی ها، به کلام امام سـجّاد علیه السلام توجّه می کنیم که از خدای متعال عمری می خواهد که صرف طاعت و بنـدگی او شود. اگر عمر از این مسیر خارج شود، به تعبیر حضـرتش بستر زنـدگی، مرتع شـیطان خواهـد بود. در چنین حالتی رواست که انسـان بایـد مرگ خود را از خـدا طلب کنـد؛ چرا که آن عمر که در طـاعت خداونـدی به کار گرفته نشود و مرتع شیطان گردد، دشمنی و غضب خداوند را در پی خواهد داشت.

در این جا بد نیست کمی هم با شـیطان و شیوه های عمل او آشنا شویم تا در جریان عمر، به عنایات الاهی تا سر حدّ امکان، از دام هـای ابلیس به دور بمـانیم. او خود سوگنـد یاد کرده که: (فبعزَّتِکَ لَاَغْوِینَّهُم أجمعین)(۱) . در عین حـال پیشاپیش ناتوانیِ خود

را نسبت به گروهی ابراز داشته که: (إلّا عبادکَ مِنهُم الم_ُخلصین)(۲) . همچنین با

اطمینان خاطر کامل، طرح های خود را نیز قبل از اجرا و دام گستری معرّفی کرده است که :

(لأقعـدنَّ لهم صـراطکَ المسـتقیم، ثُمَّ لآ-تینَّهُم مِن بَینِ أیـدیهم و مِن خَلفهم وَ عَن ایمـانهم و عن شـمائلهم، و لا- تَجـد أکـثرهُم شاکرین.)(۳)

«به حتم و یقین، در صـراط مسـتقیم تو، سر راهِ آنها می نشینم. سپس به یقین در پیش روی آنها، پشت سرشان، از سمت راست و چپ آنها نزدشان خواهم آمد. آنگاه می بینی که بیشتر آنها سپاسگزار نیستند.»

او بر سـر راه راسـت می نشـیند و دام می گسترانـد و گـویی همـه ی راه هـا را بر انسـان می بنـدد. در روایـات، هر یـک از این حملاـت گسترده، به گونه ای تبیین شـده و همه در جـای خود صـحیح است؛ ولی ثمره ی نهـایی آن است که همه ی راه های نجات بر انسان بسـته می شود. آری، «شـیطان از پیش رو می آید. آخرت را ساده و بی مقدار نشان می دهد. از دنبال می آید، وابسـتگی به مال و اولاد را شدیـدتر می کنـد. از راست می آیـد، کارِ دین داریِ فرد را تباه می کند و از چپ می آید تا بساط شهوت و لذّت را برای او بگستراند.»(۴)

و چه بیچاره است انسانی که پیشاپیش این طرح های شیطان را بشناسد و در عین حال به دام او درافتد. شیطان دشمنی است که :

ص:۶۸

۱- ص (۳۸): :۸۲ به عزّتت سوگند که حتماً تمام آنها را به گمراهی می کشانم.

۲- حجر (۱۵): :۴۰ مگر آن گروه از بندگانت را که خالص شده اند.

۳- أعراف (۷): ۱۷.

۴- امام باقر علیه السلام ، تفسیر صافی ذیل همین آیه.

«نفذ فی الصّدور خَفیّاً و نفث فی الآذان نَجیًا.»(۱)

«پنهانی در سینه ها نفوذ می کند و در گوش ها به نجوا می دمد.»

بایـد راه هـا را بر شـیطان بست و ردّ پـایی از او در اعمال خود باقی نگـذاشت، چنان که امام امیرالمؤمنین علیه السـلام شـیعه را توصیه می کند که :

«لا تجعلنّ للشّیطان فی عملک نصیباً وَ لا عَلی نَفسِکَ سَبیلا.»(۲)

«برای شیطان در عمل خود بهره ای قرار مده، و راهی برای او بر درون خود باز مکن.»

باید به هر قیمت که شده با او درافتاد که :

«صافّوا الشَّیطان بالمجاهده، و أغلبوه بالمخالفه؛ تزکوا أنفسکم و تعلوا عند الله درجاتکم.»(۳)

«در برابر شـیطان به مجاهده بایستید و با مخالفتش بر او غلبه کنید، تا درون هایتان به پاکی برسد و درجات شما نزد خدا برتری یابد.»

ثمره ی این درافتادن با شیطان، پاکیِ نفوس در نتیجه علوّ درجه و مرتبت در پیشگاه خداست.

امام علیه السـلام ثمره ی گرایش به شیطان را حضور در صحنه ی بغض شدید خداوندی می داند؛ همان بغض و دشمنی که به بیان قرآن کریم: (...لمقت الله أکبر من مقتکم...)(۴)

یعنی که این بغض و دشمنی، بسیار برتر و شدیدتر از دشمنی های معمول میان انسان هاست. خلاصه این که ضربه بسیار شدید است و بایـد از آن گریخت، مبـادا انسان در میـدان چنین بغض و دشـمنی قرار گیرد و مشـمول غضب خـدا شود. به فرموده ی قرآن :

(وَ مَن یحلل علَیهِ غضبی فَقَد هوی.)(۵)

«کسی که غضب من بر او روا شد، سقوط می کند.»

این غضب در تبیین معصوم با جمله ی «هو العقاب»، مجازات دانسته شده است.(۶) این

واژه در لغت، «جوشش و غلیانِ خون قلب برای انتقام» ترجمه شده است.(۷)

۱- غرر: ۲۶۲۳.

۲- غرر: ۱۰۲۷۳.

۳- غرر: ۵۸۸۱.

۴- غافر (۴۰): ۱۰.

۵- طه (۲۰): ۸۱.

۶- کافی :۱ ۱۱۰، باب الإراده من صفات الفعل.

۷- مفردات.

اینک یک بار دیگر، فهرست وار مسائل مطرح شده در این بخش از کلام امام سجّاد علیه السلام را یادآور می شویم :

ـ عمر، نعمت است آن گاه که در طاعت خداوندی به کار رود.

ـ عمر، نقمت است آن گاه که در مسیر شیطان مصرف شود.

ـ مرگ در حالت دوم بهتر از زندگی است.

ـ ثمره ی قرارگرفتن در دست شیطان، خریدن غضب و خشم خداوندی بر خود است.

ـ مقت و غضب خداوندی، همان هلاکت شدید و عقاب سخت است.

[۱۶ ـ اَللّهُمَّ لاتدع خصلةً تُعاب منّ ی إلّا أصلحتها، و لا عائبةً أُؤَنَّبُ بها إلّا حَسَّنتها، وَ لا أُکرومةً فیَّ ناقصةً إلّا أتممتها.]

امام سجّاد علیه السلام در جملات پیشین این بخش دعا از خدای متعال، هدایت نیکو، راه و روش صحیح، نیّت رشدیافته و عمری مفید درخواست می نمایند. اینک به طرح سه موضوع جدید می پردازد که همگی مربوط به اخلاق کریمه ی انسانی و درمان کاستی ها در این زمینه است. حضرتش از خدای متعال عمر مفید می خواهند که قرار است مرتع شیطان نباشد و ثمره اش مصون ماندن از بغض و غضب الاهی است. این امر چنین اقتضا دارد تا انسان از نارسایی ها و نواقص به دور باشد و در اوج شایستگی قرار گیرد. این سه موضوع ـ به آن ترتیب که امام علیه السلام مطرح فرموده اند ـ عبارتند از:

ـ لاتدع خصله تعاب منّ ی إلّا أصلحتها: «اصلاح ویژگی هایی که موجبات سرزنش و نکوهش انسان می شود»

جا دارد که این جمله انسان را به خود بیاورد تا به دقّت، خویش را ارزیابی کند و ببیند :

اوّلا چه خصوصیّاتی می تواند چنین باشد؟

ثانیاً چه مقدار از آن خصوصیّات در خودش موجود است؟

ثالثاً راه درمان هر یک از آن ها چیست؟

رابعاً به کار عملی در اصلاح خود بپردازد.

این چهار موضوع، خود در دو شاخه ی کلّی علم و عمل قرار دارد. این همان روح دعای مکارم الأخلاق و اساساً روح تربیت اسلامی است که به توصیه ی تنها اکتفا ننموده و در یک حوزه ی محدود سخن به میان نیاورده، بلکه همه جا با گستردگی و نگرش عمیق و بسیار فراتر از تعریف معمول اخلاق حرکت کرده است.

در این جا فهرست وار، برخی از اخلاق ناپسندی را که می تواند در انسان وجود داشته باشد و موجبات نکوهش او را فراهم آورد صرفاً به منظور اطّلاع یادآور می شویم. هر یک از این موارد می طلبد تا پیرامونش سخن رانده شود، ابتدا تعریف گردد

و سپس آفات و ثمرات ناشی از آن برشمرده شود :

اثم، اِثر (تکبّر)، امل، بخل، استبداد رأی و عمل، بدعت، تبذیر، بطر (سرخوشی و سرمستی) از نعمت، بطاله (بی کاری)، بهتان، جبن، جدل، جزع، جفا، جور، جهل، حدّه (خشم و تندی)، حرص، حرام گرایی، حسد، حسرت، حقد، حماقت، خدعه، خرق (خشونت)، خصومت، خلاف (ناسازگاری)، سوء خلق، دنائت، ذلّت، اصرار بر گناه، کوچک شمردن گناه، گناه آشکار، خوش حالی به گناه، ریا، استرسال (سبک عقلی)، اسراف، سعایت، مسامحه در گناه، سُمعه (ریا و تظاهر)، اسائه، شتم (دشنام گویی)، شر، شره (آز)، شطط (ستم و دوری از حق)، شک، شکایت، شماتت، شهوت، شین (عیب و

زشتی)، استصغار (کوچک شمردن)، گمراهی، تضییع، طعنه، طغیان، طمع، ظلم، سوءظن، عتاب، عجب، عجز، عداوت، تعریض، تعلّل (بهانه جویی و پابه پاکردن و سستی)، معاندت، عنف، ما لا یعنی (پرداختن فرد به آن چه که به کار او نمی خورد و به او مربوط نیست)، عار (ننگ و عیب و رسوایی)، تعییر (سرزنش)، عیب جویی، عیب بینی، غباوه (کودنی و نفهمی)، غدر (بی وفایی)، غرور (فریب و بی خبری)، غِش (تقلّب)، غصب، غضب، غفلت، تغافل، غلط، غِلّ، غلوّ، غیّ، غیبت، فجور، فحش، فخر، فرقت (انصاف و جدایی)، اقتحام (بیگدار به آب زدن)، قساوت، تقاطع (بریدن از هم)، کبر و خودبینی، کذب، کسالت، تکلّف (بیهوده خود را به رنج انداختن)، لئامت، لجاج، لعب، لغو، تلویح (کنایه و گوشه زدن)، لهو، مراء، افراط در مزاح، منّت گذاری، مطل (درنگ در پرداخت حق)، مکر، تملّق، نفاق، انتقام جویی، سخن چینی (نمیمه)، توانی (سستی و کاهلی)، تهمت، هزل، هذر (یاوه گویی)، هویپرستی، هوان (پستی و خواری)، یأس و نومیدی و... .

آن چه یاد شد، برخی از عناوین زشت اخلاقی است که می تواند انسان به ازای هر یک از آن ها مورد سرزنش و نکوهش اطرافیان خود قرار گیرد. این تنوّع و گستردگی عناوین، حسّاسیّت درخواست امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال را می رساند.

بر این عناوین در کتب روایی و مجموعه های اخلاقی ابوابی گشوده شده که به خوبی می تواند مورد دقّت و بررسی و راه یابی قرار گیرد.

بار دیگر آن چهار مرحله ی علمی ـ عملی را که در آغاز این بخش آوردیم، مورد نظر قرار دهید: شناخت عیوب، پی جویی در خود، درمان و اقدام که هر یک از این ها، بدون دیگری راه به جایی نخواهد برد.

نکته ی مهم این که تنوّع و گستردگی این عناوین، نباید یأس در ما به دنبال بیاورد که فکر کنیم کار از کار گذشته و اصلاح پذیری غیرممکن و دشوار است. هرگز چنین نیست. بلکه باید به یقین دانست که «ما لا یدرک کلّه لایترک کلّه»

ـ و لا عائبه أونبّ بها إلّا حسّنتها. جبران کاستی که به خاطرِ نداشتن آن سرزنش می شویم.

ـ و لا أُکرومهً فیَّ ناقصهً إلّا أتممتها. و تکمیل صفات پسندیده ای که در من هست، امّا به کمال نرسیده است.

این دو درخواست نیز دقیقاً در همان راستای خودسازی مطرح است. انسان باید از یک سو، از میدان سرزنش و نکوهش دیگران فاصله بگیرد که این جز با اصلاح خود ممکن نیست. امّا از سوی دیگر باید با حرکت تکاملی در مدارج مختلف، موجبات جا افتادن هر چه بیشتر خود را در میان مردم ـ آن هم با قصد خیر و خیرخواهی ـ فراهم آورد. آن گاه معنای این بیان امام علی علیه السلام آشکار می شود که :

«مَن زاد الله کرامهً، فحقیقٌ به أن یزید النّاس إکراماً.»(۱)

«هرکه نسبت به خدا بر کرامت بیفزاید، شایسته آن است که مردم بر کرام او بیفزایند.»

١- غرر: ٩١١٢.

ازدیاد کرامت بخشی از سوی خدا، می طلبد که انسان کریم بر کَرَم خویش در میان مردم بیفزاید. دنیا نزد انسان کریم النّفس بسیار حقیر می گردد و چنین می شود که زر و زیور و تعلّقات آن، توان فریب چنین انسانی را نخواهد داشت. از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«مَن کرمت نفسه صغرت الدّنیا فی عینه.»(۱)

«کسی که خود را بزرگ بدارد، دنیا در دیده او کوچک می نماید.»

چنین انسانی همواره با دو نشان در بین مردم ممتاز است: خوش رویی و بخشش.

«یستدل علی کرم الرّجل بحسن بِشره و بذل بِرّه»(۲) .

«خوش رویی و بذل نیکی، دلیل بر کرامت انسان است.»

به طور خلاصه آنچه امام علیه السلام در این قسمت دعا، از خدای متعال می خواهد : هدایت پایدار، راه رشد استوار، نیّت ثابت و پابرجا و رشدیافته، عمری به کارگرفته در اطاعت خدا، گریز از خدمت شیطان، مرگ پیش از شمول غضب و خشم خداوندی، اصلاح کاستی های مورد سرزنش و حرکت استوار در بلندای کرامت.

امید است با توضیحات ارایه شده در سطور و صفحات پیشین تبیینی روشن از این درخواستها به عمل آمده باشد و به خوبی دریافته باشیم که هر یک از این ارزشها چه نقش سازنده ای در زندگی فردی و اجتماعی ما ایفا می نماید.

«اَللّهُمَّ صلِّ عَلی محمّد و آل محمَّد، و ابدلنی مِن بغضه أهل الشّنآن المحبّه، و من حسد أهل البغی المودَّه، وَ مَن ظِنه أهل الصَّلاح الثّقه، و من عداوه الادنین الولایه، و من عقوق ذوی الأرحام المبرّه، و من خذلان الأقربین النصره، و من حُبّ المُدارین تصحیح المِقَه، و من ردّ الملابسین کَرَم العشره، و من مراره خوف الظّالمین حلاوه الأمَنه.»

[۱۷ _ ابدلنی من بغضهِ أهل الشّنآن المحبّه]

تبدیل دشمنی و کینه ی اهل عداوت به محبّت

این نکته باید برای ما آموزنده ی این واقعیّت باشد که ده ها دوست برای انسان کم و یک دشمن برای او زیاد است. در نتیجه باید از دشمن تراشی برای خود پرهیز داشته باشیم. این خصلتی است ناپسند که متأسفانه نوع مردم گرفتار آنند. در مقابل، در مسائل تربیتی، محبّت معجونی کارساز است که مورد غفلت قرار می گیرد. این موضوع ما را بر آن می دارد تا عوامل دشمن تراشی را شناخته و از خود دور کنیم و متقابلاً موجبات محبّت را بشناسیم و به کار گیریم که این خود، مقوله ی گسترده ی

دیگری است.

«مَن زرع العدوان حصد الخسران.»(۳)

ص:۷۲

۱- غرر: ۹۱۳۰.

۲- غرر: ۱۰۹۶۳.

۳- غرر: ۸۰۳۳.

نکته ی لطیف دیگر این که امام سجّاد علیه السلام زبان به نفرین آن دشمنان نمی گشاید و از خدا نمی خواهد آنان را از روی زمین بردارد؛ بلکه این تبدیل دشمنی به محبّت را از خداوند مسألت می دارد؛ گویی که این کار شدنی است. چه بهتر که انسان، گام به گام، به گونه ای حرکت نماید که از شمار دشمنان خود کاسته و به خیل دوستان خویش بیفزاید. این نیز آموزش دیگری است که در بهره وری از این بخش دعا به دست می آید.

موضوع دیگر این که عداوت و محبّت دو مقوله ی نفسانی است که ریشه در نفسانیات ما دارد و هر یک منشأ آثاری در خارج می گردد. در این بخش امام علیه السلام بحث ریشه ای را از خدا می طلبد. در مورد عداوت، از خدا می خواهد که ریشه خشکانیده شود. در مورد محبّت نیز روییده شدن این نهال و جای گزینی آن را در نفس انسان از خداوند درخواست می نماید. آثار هر یک از این دو عامل، مسأله ی دیگری است که جداگانه باید از آن گفت وگو نمود.

آموزش عملی برای ما هم این است که باید در برخورد با عداوت و برخورداری از محبّت، حرکت ها و برنامه ریزی های ریشه ای داشته باشیم. البته این مهم تنها با شناخت عوامل دشمنی زا و محبّت آور (یعنی همان نکته ی اوّل)، حرکت برای تقلیل و تبدیل دشمن به دوست (یعنی نکته ی دوم)(۱) و برخورد و برخورداری ریشه ای با هر

یک از این دو (یعنی نکته ی سوم) امکان پذیر خواهد بود.

به عنوان نمونه به این آموزش عملی قرآن، ژرف بنگریم که خداوند بزرگ به پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد مشرکان می فرماید :

(وَ إن أحد مِن المشرکین استجارک فأجِرهُ حتّی یسمع کلام الله ثمَّ ابلغه مأمنه)(۲)

«اگر یکی از مشرکان به پناهت درآمد، او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل امنش برسان.»

در پناه این روش می توان دشمن دیروز را به دوست فردا تبدیل نمود. برخوردهای دفعی و حذفِی بی منطق ــ حتّی اگر برخاسته از عقیده ی درونی باشد ــ زمانی که به عنوان اوّلین و تنها وسیله تلقّی شود، قطعاً پاسخ مناسبی نخواهد داد؛ مگر آن که در پایان یک دوره تلاش و به کارگیری همه ی روش ها و اطمینان از عدم کارآیی آن ها، به عنوان آخرین چاره مطرح گردد.

نمونه ی دیگر، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مشرکان مکّه در جریان فتح این شهر است که چگونه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم غلیان احساسات یاران خود را مانع شد. در نتیجه به جای بروز روش های خشن زیر شعار آنان که «الیوم یوم المحلمه» بود، شعار «الیوم یوم المرحمه» را پیش آورد. داستان آن و نقش اجرایی امام علیّ مرتضی علیه السلام در این جریان در سیره ی نبوی ثبت و ضبط گردیده است.

به هرصورت باید بدانیم که «مواقف الشّنآن تُسخط الرَّحمان و تُرضی الشَّیطان و تَشین الإنسان»(۳) «استقرار در موضع

۱- غرر: ۹۷۸۵ «معاداه الرّجال من شیم الجهّال».

۲- توبه (۹): ۹.

۳- غرر الحکم: ۱۰۵۸۸.

دشمنی، سه پی آمد زشت دارد: غضب خداوند، رضایت

شیطـان، وحشـت و اضـطراب انسـان.» امّـا در مقابـل، محبّـت سـرمایه ای بزرگ اسـت کـه: «أنفـع الکنـوز محبّـه القلـوب»(۱)
«سودمندترین گنج ها، محبّت دلهاست.»

به هرحال بسیار به جاست که رفتارهای خود را با الهام از این کلام و دعای زیبای امام سجّاد علیه السلام زیر ذرّه بین ببریم و بررسی کنیم که تا چه حد، از سر ناآگاهی، بر شمار دشمنان خود و مکتبمان افزوده و به اصطلاح امروزی، خودی ها را از خود رانده ایم. یادمان باشد که پیشوایمان، از خداوند متعال، می خواستند که محبّت به خود را در دل دشمنان آنها جایگزین سازد. «أبدلنی من بِغضهِ أهل الشّنآن المحبَّه».

امام در ادامه می فرمایند:

[۱۸ _ وَ من حسد أهل البغی المودَّه]

«خدایا، حسد آنان را که راه ستم و تجاوز بر من پیش گرفته اند، به مودّت و مهربانی تبدیل نمای.»

می دانیم که بغی در منطق دین محکوم است و خداوند در شمار محرّمات، موضوع (و البغی بغیر الحقّ)(۲) را برمی شمارد. به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله : «مَن سلّ سیف

البغی قُتل به»(۳) بغی شمشیری است که سرانجام صاحب خود را از پای در می آورد. در

این صورت باید این هشدار را به جان خرید که :

«أُنظر أن لا تکلّمن بکلمه بغی أبدآ، و إن اعجبتک نفسک و عشیرتک.»(۴)

«بنگر که هرگز به کمه ای در تجاوز ناروا به حقوق دیگران سخن نگویی، اگر چه خودت و دودمانت را خوش آید.»

از طرف دیگر به تعبیر روایات: «إذا أمطر التحاسد انبتت التّفاسد»(۵)

حسدورزی همان و رشد و نموّ شجره ی خبیثه ی فساد و تباهی همان.

اینک به این مطلب دقّت می کنیم که حسدورزی با این آثار زیان بار، آن هم از سوی «اهل بغی» با آن تعاریفی که به گوشه هایی از آن اشاره رفت، چه ثمرات شومی به بار خواهد آورد. اینجاست که امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال می خواهد که این پدیده را به مودّت و دوستی تبدیل سازد. «وَ من حسد أهل البغی المودَّه» مودّتی که اگر شکل گیرد، به مصداق حدیث «المودَّه تعاطف القلوب فی ائتلاف الأرواح»(۶) قلب ها را در الفت

۱- غرر: ۲۹۷۳.

۲- اعراف (۷): ۳۳.

۳- میزان الحکمه :۱ ۴۴۰.

۴- امام صادق علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۵ ۲۷۹.

۵- امام علی علیه السلام ، میزان الحکمه :۲ ۴۲۲.

۶- مودّت، عاطفه متقابل دلهاست با همسانیِ روح ها.

و آرامش روحی به هم پیوند می دهد.

[۱۹ _ و من ظنّه اهل الصلاح الثقه]

حال که این حسد و دشمنی جای خود را به مودّت و محبّت داد، امام علیه السلام سراغ مردمی دیگر می رود و سخن از «اهل صلاح» می آورد که گمان بد ایشان نسبت به خود، نزدیکان و دشمنی آنان، ارحام و بستگان چه می کند و اگر مورد عاقّ آنان قرار گرفت، چه می شود.

می بینیم که امام علیه السلام در این جا از هفت طبقه و گروه مختلف و عملکرد و تلقّی ناصواب آنان نسبت به خود سخن به میان می آورند. حضرتش در مقابل اعمال منفی آنان، واژه های مثبتی را برای خود از خداوند طلب می نمایند. در بین این هفت گروه، هم مردم صالح و هم گروه ظالم، هم نزدیکان و هم خویشان به چشم می خورند.

دو واژه ی ثقه و ظنّه جای دقّت دارد. ریشه ی لغت ظنّه همان ظن است که در قرآن هم کاربرد نسبتاً گسترده ای دارد و به صورت های مختلف به کار رفته است.

ظن در لغت عرب به معنی احتمال قوی در مقابل وَهْم قرار دارد، به معنای احتمال ضعیف و شک که تساوی دو طرف است. به نظر بعضی لغویّین، ظنّ در علم و شک هم به کار می رود. البتّه در قرآن چنین نیست و معمولاـ ظن، جای گزین علم نمی شود نظیر :

(و ما لَهُم بِهِ مِن علم أن يتّبعون إلّا الظَّنّ)(۱)

«آنان بدان امر، علمی ندارند. فقط از گمان پیروی می کنند.»

(ما لَهُم بِذلِكَ مِن علم إلّا هم إلّا يظنُّون.)(۲)

«آنان بدان امر، علمی ندارند. فقط گمان می برند.»

گاهی گمان می رود که ظن به معنی یقین هم در قرآن به کار رفته مانند :

(الَّذينَ يظنُّونَ انَّهُم مُلاقُوا الله)(۳)

«آنان که یقین دارند که به لقای خداوند می رسند.»

(ألا يظنّ أُولئك انَّهُم مبعوثون ليوم عظيم)(۴)

«آیا آنان یقین ندارند که در روزی بزرگ برانگیخته می شوند؟»

۱- نجم (۵۳): ۲۸.

۲- جاثیه (۴۵): ۲۴.

۳- بقره (۲): ۲۴۹.

۴- مطففین (۸۳): ۴ و ۵.

ولی بـا کمی دقّت، نـادرستی این مطلب آشـکار می شود. برای آخرت یقین لازم است نه ظن: (وَ بالآخره هُم یوقنون)(۱) ؛ امّا همان احتمال قوی ــ با توجّه به طبع انسان ــ

برای احسـاس حالت هشـدار نسـبت به آخرت و قیامت کافی است. در نتیجه همان معنی احتمال قوی مطرح می گردد؛ چرا که انسان همواره از خطر محتمل می گریزد.(۲) به هر

حال، در منطق قرآن :

(إنَّ الظَّن لایغنی من الحَقّ شیئآ.)(۳)

«به راستی، گمان، انسان را از حق بی نیاز نمی کند.»

علاوه بر همه ی آن چه گفته شد، از برخی آیات معنی گمان بد هم برای ظن مستفاد می شود. نظیر :

(اجتَنبُوا کثیرآ مِنَ الظّن ان بعض الظَّن إثم.)(۴)

«از بسیاری از گمان ها بپرهیزید، که برخی از گمان ها گناه است.»

(ذلِکَ ظَنّ الَّذین کَفَرُوا فَوَیل للَّذین کَفَرُوا مِنَ النّار.)(۵)

«این است گمان کافران؛ پس وای بر کافران از آتش دوزخ.»

گاهی هم به این مطلب تصریح شده مانند :

(الظّانین بالله ظن السّوء.)(۶)

«کسانی که گمان بد به خداوند بردند.»

در روایات گاهی کلمه ی ظنّ با قید صواب آمده است مانند :

«الظّن الصّواب من شیم أولی الألباب»(۷)

«گمان درست، از عادت های خردورزان است.»

ص:۷۶

۱- بقره (۲): ۴.

۲- البتّه راغب در مفردات گفته است که اگر بعـد از ظن، إنَّ و یـا إنْ آورده شود، ظن به معنی یقینبه کـار می رود و آیات بالا

را هم دلیل آورده است.

۳- یونس (۱۰): ۳۶.

۴- حجرات (۴۹): ۱۲.

۵- ص (۲۹): ۲۷.

۶- فتح (۴۸): ۶.

۷- امیرالمؤمنین علیه السلام ، میزان الحکمه: ۱۱۲۲۳.

«ظنّ ذوی النُّهی و الألباب أقرب شیئ من الصّواب.»(۱)

«گمان صاحبان عقل و خرد، نزدیک ترین مورد به حقیقت است.»

این تلقّی تا جایی در روایات پیش رفته که امام علی علیه السلام می فرماید :

«اتَّقُوا ظنون المؤمنین، فإنَّ الله تعالی جعل الحقّ علی ألسنتهم.»(۲)

«از گمان های مؤمنان پروا دارید، که خدای تعالی حق را به زبان آنها قرار داده است.»

این خود جای دقّت و تأمّل روزافزون تری دارد. دو عنوان حسن ظن و سوءظن در روایات، همان معنی احتمال قوی در واژه ی ظن را تأیید می کند که انسان عادت کند نسبت به مردم ــ و نیز خدای متعال ــ حسن ظن داشته و از سوءظن بپرهیزد.(۳)

در کلام حضرت سجّاد علیه السلام نکته ای به چشم می خورد که باید با دقّت بدان توجّه داشت: چه بسا انسان اهل صلاح باشد، امّا به این سیّئه ی اخلاقی (گمان بد) دچار شود. هیچ کس از این مطلب ایمن نیست و همواره باید مراقب بود.

امام علیه السلام از خدای متعال طلب می کند که این گمان بد که در اهل صلاح و دوستی پیدا شده، به ثقه تبدیل شود (ظِنّه در لغت به معانی بدگمانی، تردید و تهمت آمده است).

حضرت علی علیه السلام می فرماید :

«أسوء النّاس حالاً من لَم یثق باحدٍ لسوء ظنّه و لم یبقِ به أحد لسوء فعله.»(۴)

«بدترین مردم از نظر حالت، کسی است که به دلیل بدگمانی به هیچ کسی اطمینان نمی یابد و به سبب بدکرداری، هیچ دوستی برایش باقی نمی ماند.»

در این روایت، به روشنی تقابل ظن و ثقه و پی آمد سوءظن بیان گردیده است.

البتّه در منطق دین، اگر زمانه دوره ی صلاح و عدل باشد، اصل بر حُسن ظن به دیگران است، در حالی که در دوران فساد و تباهی و جور، اصل بر سوءظن است مگر آن که خلاف آن ثابت شود.

خلاصه ی این قسمت، آن که :

ــ بدگمانی صفت ناپسندی است و باید از آن به دور بود.

ــ حتّی صالحان نیز ممکن است گرفتار این بلا و آفت شوند و کسی از آن ایمن نیست.

۱– همان: ۱۱۲۲۰.

۲– نهج البلاغه: حکمت ۳۰۹.

۳– برای مطالعه ی افزون تر، به بحث ظن در جلد ۵ میزان الحکمه و یا روایات ذیل این کلمه در غررمراجعه نمایید.

۴– بحارالأنوار :۷۸ ۹۳.

ـ باید تلاش نمود که این بدگمانی به حسن ظنّ و اعتماد تبدیل شود.

ـ زمانْ آگاهی در موضوع کاربرد حسن ظنّ، امری اجتناب ناپذیر است.

[۲۰ ـ وَ من عداوه الادنین الولایه، و من عقوق ذوی الأرحام المبرّه، و من خذلان الأقربین النصره]

امام سجّاد علیه السلام در این بخش به سه گروه اشاره می کنند که هر سه به نوعی با انسان نزدیک هستند :

أدنین : دوستان نزدیک (نزدیکان)

ذویالأرحام : بستگان نسبی

أقربین : نزدیکان (خویشان)

این سه گروه همگی در نزدیکی با فرد اشتراک دارند و صرفاً در نسبت و فاصله ی این نزدیکی متفاوت هستند. امام علیه السلام خطری را که ممکن است از سوی این سه گروه به انسان روی آورد، یادآور شده جای گزین آن آفت و خطر را از خداوند مسألت می دارند.

گروه اوّل : از دوستان و آشنایان نزدیک، انتظار می رود که با انسان به دوستی و محبّت رفتار نمایند. حال اگر آن دوست دشمنی پیشه کرد، بسیار خطرناک است. لذا انسان باید به سرعت عوامل آن را پی گیرد و در صدد حلّ مسأله برآید؛ یعنی که باید ولایت را جای گزین عداوت کرد. بسیار ضروری است که انسان در کارهای خود نسبت به دوستان نزدیک خود، دقیق و حسّاس شود. و اگر با چنین پدیده ای روبه رو شد، آن را ساده نگیرد و به راحتی از کنار آن نگذرد؛ زیرا که در حدیث است :

«مَن نامَ عَن عدوّه أنْبَهَتْهُ المـَکائد»(۱)

«کسی که در براب ردشمنش به خواب (غفلت) فرو رود، نیرنگ ها (ی دشمن) او را بیدار می سازد.»

پس این موضوع را نباید ساده گرفت، ضمن این که به یقین بداند که: «مَن أصلح الأضداد بلغ المراد»(۲) که راه کامیابی، حلّ این مسأله به هر طریق مشروع و ممکن است.

گروه دوم : امام علیه السلام در مورد بستگان نسبی، از خدای متعال طلب می کنند که عاقّ آن ها را نسبت به خود به مبرّه و نیکی تبدیل نماید. «عقّ» در لغت به معنی شکافتن، آزردن و نافرمانی است. عاقّ والدین کسی است که پدر و مادر خود را می آزارد. این واژه در فرهنگ مردم، بیشتر در مورد والدین به کار می رود، ولی در فرهنگ روایات فراتر از این رفته، گرچه مصداق بالای آن در مسأله ی والدین تجلّی می کند؛ در روایت آمده :

«إنَّ فوق کلّ عقوق عقوقآ حتّی یقتل الرَّجل أحد والدیه. فإذا فعل ذلک فلیس فوقه عقوق.»(۳)

۱- غرر و درر: ۸۵۷۱.

۲- همان: ۸۹۴۳.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، بحارالأنوار :۷۴ ۶۱.

«بدتر از هر عاقّ، عاقّ دیگری وجود دارد؛ تا آنجا که کسی والدین خود را بکشد؛ که اگر چنین کرد، بدتر از آن عاقّ نیست.»

علّامه ی مجلسی، روایات این مقوله (۱۰۱ حدیث) را زیر عنوان «برّ الوالدین و الأولاد و حقوق بعضهم علی بعض و المنع من العقوق» آورده است؛ ضمن این که به آیات این مبحث هم فهرست وار در آغاز باب اشاره نموده است.(۱)

به هرحال ذوی الارحام بستگان نسبی انسان هستند. اینان در منطق دین و اخلاق اسلامی، از حقوق ویژه ای برخوردارند. اگر ما این حقوق را نشناسیم، یا بدانیم و بدان عمل نکنیم، طبیعتاً راه آزردن آن ها را برگزیده ایم. این امر به شدّت در شرع مطهّر و در آداب معاشرت ــ راه و رسم زندگی ــ مذموم و ناپسند شمرده شده است. این که ذوی الارحام کیانند، چندان مورد اختلاف نیست؛ امّا آن چه مورد بی توجّهی و گاه اشتباه قرار می گیرد، جداسازی هایی است که به ویژه در ایّام اخیر به لحاظ فکری و عقیدتی یا سلیقه های فرهنگی و اجتماعیِ مختلف پیش آمده و برخی افراد به غلط به خود اجازه می دهند با این معیارها به جان ذوی الارحام بیفتند و رشته ای را که خدای متعال دستور وصل آن را داده، عالماً و عامداً با توجیهاتی ناروا قطع نمایند. به این روایت توجّه کنید! باشد که همگی در این روش های غلط، تجدید نظر نماییم :

قلت لِأبیعَبدالله علیه السلام : یکون لی القرابه علی غیر أمری أ لَهُم عَلَیَّ حَقٌّ؟ قالَ: «نعَم، حَقُّ الرَّحِم لا یقطعه شیء. و إذا کانوا علی أمرک، کان لَهُم حقّان : حقّ الرَّحِم و حَقّ الإسلام.»(۲)

«راوی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: من خویشاوندانی دارم که عقیده آنان مانند من نیست، آیا حقّی به گردن من دارند؟ حضرتش پاسخ داد: آری، حقّ خویشاوندی را هیچ عاملی قطع نمی کند. البتّه اگر از نظر عقیده با تو هم داستان بودند، دو حقّ بر تو می یابند: حقّ خویشاوندی و حقّ اسلام.»

امام سجّاد علیه السلام از این آفت گریزان است و از خدای متعال می خواهد که عقوق خویشان را تبدیل به نیکی نماید که عنوان «برّ» فصل مشبعی از روایات و آیات را به خود اختصاص داده است. ما در این جا صرفاً به یکی دو روایت بسنده می کنیم و علاقمندان را به مآخذ مربوطه ارجاع می دهیم.

«برّ» در منطق روایات طیف وسیعی را شامل می شود، تا جایی که حتّی اسراف در این مقوله جایز شمرده می شود. امام علی علیه السلام می فرماید :

«الإسراف مذموم فی کلّ شیء إلّا فی أفعال البرّ.»(۳)

۱- بنگرید: بحارالانوار :۷۴ ۲۲ ــ ۸۶. برخی از این روایات و دیگر روایات، در کتاب میزان الحکمهجلد ۱۰ در مبحث الوالد و

الولد به ویژه در بخش های ۴۲۰۷ (عقوق الوالدین) و ۴۲۰۸ (من العقوق) و۴۲۱۳ (عقوق الوالد) نیز آمده است.

۲- بحارالأنوار :۷۴ ۱۳۱. روایـات این عنوان را در بحارالأنوار، جلـد ۷۴، باب ۳ ذیـل عنوان «صـلهالرَّحِم و أعانتهم و الإحسان إلیهم...» ملاحظه نمایید. مرحوم مجلسی در این باب بالغ بر ۱۱۰ روایت آوردهاست.

۳- غرر و درر: ۱۹۳۸.

«اسراف (از حدّ گذشتن) در هر کاری نکوهیده است مگردر کارهای خیر.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

«لا یزید فی العمر إلّا البرّ.»(۱)

«هیچ عاملی به عمر نمی افزاید، مگر کارهای خیر.»

و نیز می فرمایند :

«ان أسرع الخیر ثواباً البرّ و أسرَع الشَّرَّ عقاباً البغی.»(۲)

«کار خیری که پاداش آن بیشترین سرعت را دارد، نیکوکاری است. و کار زشتی که کیفر آن بیشترین سرعت را دارد، تجاوز ناروا به حقوق دیگران است.»

و امام باقر علیه السلام می فرماید :

«البرّ و صدقه السّر ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن سبعین میته سوء.»(۳)

«نیکوکاری و صدقه پنهانی، فقر را می زدایند، عمر را می افزایند، و هفتاد گونه مرگ بد را از عامل آن دور می سازند.»

میدان عمل در این زمینه بسیار وسیع است، تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

«فوق کلّ ذی برٍّ برٌّ حتّی یقتل الرَّجل فی سبیل الله، فَلَیسَ فوقه بر.»(۴)

«بالاتر از هر نیکی، نیکیِ دیگری است، تا آنجا که انسان در راه خدا کشته شود، که بالاتر از آن، نیکی دیگری نیست.»

اینک انسان چه زیبا می بیند آن بیان و درخواست امام سجّاد علیه السلام را که جای گزین احسان و نیکوکاریِ بستگان نسبی خود را در مقابل عقوق از ناحیه ی آن ها مسألت دارد.

گروه سوم : اقربین، نزدیکان و خویشانی هستند که ضرورتاً در محدوده ی ذوی الارحام جای ندارند؛ امّا به هرصورت به نوعی با انسان خویشی داشته و نزدیک اند. گاهی اینان در زمان حسّاس، به یاریِ انسان نمی شتابند و فرد را تنها می گذارند. امام سجّاد علیه السلام این پدیده را بلا شمرده و از خدا می خواهد که یاری آنان شامل حالشان شود.

در آغاز ببینیم خذلان چیست؟ خذلان در لغت به معنی وارهانیدن و ترک یاری دو تن نسبت به یکدیگر آمده است. البتّه معنی شکست هم در این لغت ملحوظ است. اوج این مسأله زمانی است که خداوند، انسان را مخذول دارد که بسیار دردناک است :

۱- بحارالأنوار :۷۷ ۱۶۶.

۲- بحارالأنوار :۷۵ ۲۷۳.

۳- بحارالأنوار :۷۴ ۸۱ .

۴- بحارالأنوار :۷۴ ۶۱.

(وَ إن يخذلكم فَمَن ذَا الَّذى ينصركم مِن بعدِه؟)(۱)

«اگر خداوند شما را واگذارد (به یاری شما نشتابد)، کیست که پس از او به شما کمک رساند؟»

از جمله عوامل بروز این خذلان، فعّالیّت های شیطان در مورد انسان است که قرآن می فرماید :

(کان الشَّیطانُ لِلإنسان خذولا)(۲)

«شیطان، انسان را به خذلان می اندازد (هرگز کمک نمی رساند).»

برخی امور نیز انسان را به دامن خذلان می کشاند که در صدر آن، شرک و دوگانه پرستی و گریز از وادی توحید است که در قرآن آمده :

(لا تَجعَل مع الله إلهاً آخَر، فتقعد مذموماً مخذولا)(۳)

«هرگز در کنار الله، معبودی دیگر را (به عبادت) برمگیر، که در این صورت، نکوهیده و یاری ناشده بر زمین خواهی نشست.»

دشواری هایی که از ناحیه ی وارهانیدن کسان و آشنایان در جریان زندگی برای انسان پیش می آید نیز، بسیار سخت و فراوان و دشوار است. از این روی، امام علیه السلام از خدا می خواهد که آن ترک یاری که ممکن است برای نزدیکان نسبت به انسان پیش بیاید، تبدیل به نصرت و یاری شود.

یقیناً این مطلب یعنی جای گزینیِ نصرت به جای خذلان، به معنی یاری خواستن از غیر خدا نیست، یعنی مواردی که انسان ممکن است با برخی کژاندیشی ها دست از هر کار و هر کسی شسته و این گونه درخواست ها و مراجعات را نوعی شرک بداند. خطای این نگرش روشن است.

پیشوای مقرّبان، علی علیه السلام در بیان معرّفی مخذول می فرماید :

«المخذول من له إلی اللّئام حاجه.»(۴)

«نشانِ انسان رهاشده، آن است که حاجت به پیش ناکسان برد (از مردم پست و پلید طلب نماید).»

از نشانه های خذلان، بنا به روایات «ایتمان الخُوّان»(۵)

«امین گردانیدن _ یا امین دانستن _ خائنان» و «استحسان القبیح»(۶)

«نیکوشمردن قبیح» «ممدّ الجهل»(۷) «دست یار جهل» است. خذلان،

۱- آل عمران (۳): ۱۶۰.

۲- فرقان (۲۵): ۲۹.

۳- إسراء (۱۷): ۲۲.

۴- غرر و درر: ۱۵۴۱.

۵- همان: ۹۲۷۹.

۶- همان: ۹۴۰۵.

۷- همان: ۷۱۸.

موجب «الاستهانه بحقوق الاخوان»(۱) «سبک شمردن حقوق برادران»

می گردد و اساساً رنج و حرمانی عمیق در پی دارد که: «الحرمان خذلان»(۲) .

بـا همین عنایت مختصـر، معلوم می شود که خـذلان چه پی آمـدهای تأسّف باری در پی دارد. بار دیگر به این نکته تـذکّر می دهد که اگر این خذلان از ناحیه ی خداوند متعال صورت گیرد، به مراتب این پیامدها سخت تر و جان کاه تر خواهد بود.

از این جا مشـخّص می گردد که چرا امام علیه السـلام از خدا می خواهد که از چنین اتّفاقی از ناحیه ی آشـنایان نزدیک خود، مصون بماند و به جای آن نصرت ایشان شامل حالشان شود.

به هر حـال، این خـذلان از نـاحیه ی مردم، دردآور است؛ از جانب آشـنایان و نزدیکان، دردآورتر و از ناحیه ی خـدای متعال، دردی بسـیار جانکاه است که درمانی جز توبه و بازگشت به پیشگاه الهی ندارد، باشد که خذلان الهی به نصرت خداوند، بدل شود. از این رو بایـد از همه ی زمینه هـایی که هر یـک می توانـد به گونه ای انسان را در معرض یکی از انواع خـذلان ها قرار دهد، برحذر بود. باید این راه های نفوذ را شناخت و آن ها را چاره کرد.

[۲۱ _ وَ مِن حُبّ المدارین تصحیح المِقَه و مِن ردّ الملابسین کَرَم العشره و مِن مراره خوف الظّالمین حلاوه الامنه]

مـداور، کسـی را گوینـد کـه نـان بـه نرخ روز می خـورد. این کلمه ریشه در لغت «دار» به معنی چرخیـدن دارد و چه بسـیارند کسـانی که اساساً حبّ و بغضـشان ریشه در این موضـوع دارد. در کلاـم امـام سـجّاد علیه السـلام علاـوه بر توجّه به این رذیله اخلاقی، این نکته نهفته است که حضـرتش از خـدای متعال می خواهـد که محبّت صوری چنین فردی تبـدیل به دوستی واقعی شود؛ یعنی به طور غیرمسـتقیم، ترک عادت زشت از یک فرد و شـمول محبّت و دوستی از همان فرد، مورد طلب قرار گرفته و این موضوع در مسائل اخلاقی و تربیتی قابل دقّت است.

مَقه از ریشه ی وَمِقَ مانند ثقه از ریشه ی وَثِقَ به معنی دوست داشـتن است. ومیق و موموق به معنی عـاشق و معشوق است. در این صورت، مفهوم کلام امام علیه السلام این می شود که: آن محبّت صوری جای خود را به محبّت واقعی و عمیق بدهد.

ملابس فردی را گویند که پوشـش بر خود گرفته و رفتارش به واقع در پشت یک سلسـله مسائل صوری نهفته شده است. وقتی این فرد زبان به انکار و دست به طرد و رد می گشاید، آزارش بسیار مؤثّر تر است. لذا حضرتش از خدای متعال می خواهد که نابسامانیِ حاصل از این رویارویی را به زیباییِ زندگی و حُسن معاشـرت تبدیل فرماید؛ ارزشـی که بسیاری از افراد، از آن بی بهره اند.

بـد نیست بـدانیم که در اواخر کتاب شـریف اصول کافی زیر عنوان «کتاب العشـره» روایات فراوانی در ابواب مختلفِ مرتبط با «زیسـتن در میان جمع» گردآوری شـده است. این روایات، از نحوه ی سـلوک با مردم تا آداب نامه نگاری را در بر گرفته و از اهـانت در مجلس گرفته تا رفتار با هم سـفر را شامل می شود. در این میان طیف بسـیار گسترده ای مطرح می شود که همه در زمینه آداب معاشرت با مردم است. اگر به این نکات ریز بها داده شود، زندگی بسیار زیبا خواهد

ص:۸۲

۱- همان: ۹۴۱۲.

۲- همان: ۱۰۰.

شـد و بی توجّهی به همین رهنمودهای به ظاهر ساده، محیط زنـدگی را به جهنّمی سوزان تبـدیل می کنـد که همه از یکدیگر وحشت دارند و از هم فاصله می گیرند و به جای احساس امنیّت در کنار هم نوع خود، به شدّت خائف و ترسان اند.

مرحوم علّامه ی مجلسـی نیز دو جلد از مجلّدات مجموعه ی ارزنده ی بحارالأنوار_ یعنی مجلّدات ۷۴ و ۷۵ را به کتاب العشره (آداب معاشرت با دیگران) اختصاص داده و صدها روایت در ابواب مختلف گِردآورده است. در این میان، از نکوهش مکر و خـدیعه و غِشّ _ که همه در شـمار رذائـل اخلاقی است _ تـا وفـای به عهـد که از جمله اخلاق پسـندیده است، به چشم می خورد. هم از ظلم و انواع آن سـخن به میان آمـده و هم به تقیه و مـداراه پرداخته شـده است. به هرحال، این دو جلد گنجینه ی گران بهایی است که حتّی مطالعه ی فهرست آن می تواند بسیار آموزنده باشد.(۱)

امام سـجّاد علیه السـلام در پایان این بخش، از خداوند می خواهد که تلخ کامیِ ناشـی از نامنی از ظالمان را برای حضرتش به شیرینی ایمنی تبـدیل سـازد. جای گزینی حلاوت برای تلخی و امنیّت برای ناامنی، امری است که حضـرتش بر آن پای فشـرده اند و از خدای متعال طلب می نمایند. بار دیگر در این جا حوزه ی وسیع اخلاق در مکتب دین به چشم می آید؛ زیرا که ظلم و امنیّت، دو مقوله ی مهم و اساسـی از مقولاـت اجتمـاعی است. در نظر اوّلیّه چنین می نمایانـد که این دو مقوله بایـد در جای دیگری از آن سـخن رانـده شود، نه در دعـای «مکـارم الاخلاـق و مرضـی الافعال»؛ امّا در این مکتب شاهـدیم که حتّی ظلم و امنیّت را به لحاظ ریشه ای، باید در مسائل اخلاقی جست وجو نمود.

ظلم در مکتب دین «امّ الرَّذائل»(۲) خوانده شده است و جرم و

خطای فراموش ناشدنی نام گرفته است که: «الظّلم جرم لاینسی»(۳) . مؤمن

فردی است که:

«لایظلم و لایتأثم»(۴)

نه ستم روا می دارد و نه گِرد گناه می گردد.

به ما هشدار داده اند که:

«إیّاک و الظّلم فإنَّه یزول عمَّن تَظلمه و یبقی علیک»(۵) .

«گِرد ظلم مَگَرد، چرا که نسبت به کسی که بر او ستم روا داشتی، برطرف می شود؛ امّا اثر آن بر تو می ماند.»

سرانجام این که ظلم، نعمت ها را زایل می کند که:

۱- گزیـده ای از روایـات این مجلّدات بحارالانوار، همراه با ترجمه فارسـی ـ و گاه توضـیح مختصـر ـدر کتابی تحت عنوان «همزیستی و معاشـرت در اسـلام» نوشـته اسـتاد فقیـد سیّد علی کمـالی دزفولی (چـاپتهران: انتشارات اسوه) منتشر شـده اسـت (ویراستار).

۲- غرر و درر: ۸۰۳.

۳- همان: ۱۳۷۹.

۴- همان: ۱۳۸۳.

۵- همان: ۲۶۴۳.

«بالظّلم تزول النّعم»(۱)

«تنها به واسطه ستم است که نعمت ها از دست می روند.»

و سزاست که چنین رذیله ی اخلاقی در طرف مقابل، خوف آورد و بر کامش تلخی بنشاند و جویای امنیّت و شیرین کامیِ ناشی از آن باشد، چراکه:

«رفاهیه العیش فی الأمن»(۲) .

«آسودگیِ زندگی تنها و تنها در پناه ایمنی است.»

و نعمتی دوست داشتنی تر از امنیّت و گواراتر از آن نیست که: «لا نعمه أهنأُ مِن الأمن»(۳) .

به هرحال، در این بخش از دعا، از خدا خواستیم که محبّت، مودّت، اعتماد، دوستی، نیکی، یاری، حسن معاشرت و ایمنی و امنیّت به ما عطا فرماید. هر یک از این عوامل در جای خود نقش سازنده ای در زندگی فردی و اجتماعی ما دارد. متقابلا بنا به بیان امام معصوم، از اخلاق نکوهیده، مانند: دشمنی، حسد، سوءظن، عقوق، خذلان، رنگ به رنگ شدن و نان به نرخ روز خوردن، لباسی دیگر در بر گرفتن و راه ستم پیشه نمودن بگریزیم.

«اَللّهُمَّ صلِّ علی محمَّد و آله، وَ اجعل لی یداً علی من ظلمنی و لساناً علی مَن خاصَمَنی و ظَفراً بِمَن عانَدَنی، وَ هبْ لی مَکراً عَلی مَن کایدنی و قدره علی مَن اضْطَهدنی و تَکذیباً لِمَن قصبنی و سلامَه مِمَّن توعدّنی، و وفّقنی لطاعه من سدّدنی و متابعه مَن أرشدنی»

مطالب این بخش از کلام امام در نگاه اوّلیّه به دو قسمت تقسیم می شود: از نُه درخواست مطرح شده هفت مورد آن نسبت به کسانی است که هر یک به گونه ای برای فرد، خطرآفرین می باشند و انسان باید در قبال آن ها موضع داشته باشد. امّا دو مورد دیگر مربوط به کسانی است که فرد می تواند و باید از همراهیِ آنان بهره مند شود. به طور خلاصه هفت درخواست مذکور عبارتند از: قدرت در برابر ظلم، زبان گویا در قبال مخاصمه و رویارویی، پیروزی در مقابل دشمنی، طرح در مقابل مکر و حیله، قدرت در مقابل قهر و غلبه، توان ابطال در برابر زبان نکوهشگر، ایمنی در برابر تهدید.

امّا دو مورد پایانی عبارت است از: توفیق در پیروی در قبال رهنماییِ صحیح و استوار، متابعت از هدایتگر راستین.

برای فهم معنای این بخش باید معانی لغت های تخاصم، مکر، کید، اضطهاد، قصب (برای قسمت اوّل) و سداد و رشد

۱- همان: ۴۲۳۰.

۲- همان: ۵۴۳۸.

۳- همان: ۱۰۹۱۱.

(برای قسمت دوم) روشن گردد.

[۲۲ _ و اجعل لی یداً علی من ظلمنی و لساناً علی من خاصمنی و ظفراً بمن غاندنی]

تخاصم: از ریشه ی خصم به معنی دشمنی است؛ امّا عمدتآ به آن نوع دشمنی گفته می شود که در بحث و گفت و گو و جدال شدید، تجلّی می کند که آن را مخاصمه نیز گویند.

(هذان خصمان اختصموا فی ربّهم)(۱)

«آن دو، در مورد خدایشان با هم مخاصمه کردند.»

(لا تختصموا لدیّ و قد قدّمت إلیکم بالوعید)(۲)

«در حضمر من مخاصمه مکنید، با این که هشدارهایی از پیش به شما داده بودم.»

در این آیات و نظیر آن ها موضوع جدال لفظی لحاظ شده است. لذا امام سجّاد علیه السلام می فرماید :

«لسانآ علی مَن خاصمَنی»

[۲۳ _ و هب لی مکراً علی من کایدنی]

مکر به معنی فریفتن است. مکرالثّوب به معنی رنگ کردن لباس است. به معنی زرنگی و نیرنگ و زیرکی هم آمده است. در معنی تدبیر هم به کار رفته، خواه در کار بد و یا در کار خوب صورت گیرد. در مفردات و اقرب الموارد گفته شده که مراد از مکر، آن است که شخص را به حیله ای از کارش منصرف کنی و به دو نوع محمود و مذموم منقسم است که در مورد کارهای خوب و بد انجام می گیرد. برخی از مفسران گفته اند : مکر در اصل تدبیر مخفی است. قرآن مجید این قید را در مکر تأیید می نماید، آن جا که می فرماید :

(وَ مکر السّیئی و لا یحیق المکر السیئی إلّا بأهله)(۳)

«و مکر زشت؛ که دامنگیر نمی شود مگر برای اهل آن.»

قید سیئی می رساند که مکر می تواند گاهی ناپسند و گاهی پسندیده باشد. در نگرش کلّی به آیات قرآن، هرجا که مکر به خدا نسبت داده می شود، معنی پسندیده ی آن مورد نظر است :

(وَ مَکرُوا و مَکَرَ الله وَ الله خیر الماکرین)(۴)

۱- حج (۲۲): ۱۹.

۲- ق (۵۰): ۲۸.

۳- فاطر (۳۵): ۴۳.

۴- انفال (۸): ۳۰.

«آنان فکر کردند. خداوند هم کیفر مکرشان را به آنان داد. و خداوند، بهتر کسی است که کیفر مکر می دهد.»

و آن جا که سخن از مکر مردم است، معمولا معنی مذموم آن مورد نظر می باشد. اگر معنی تدبیر مخفی را لحاظ کنیم، اساساً هر دو طرف را می گیرد؛ یعنی که فرد با طرح و نقشه می خواهد کاری انجام دهد و خدای متعال به تدبیری برتر با او مقابله می نماید.

به هرحال، امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که: به من توان تدبیری را ارزانی دار تا بتوانم در مقابل کسی که به من کید و حیله روا می دارد، ایستادگی نمایم و متقابلاً قدرت طرّاحی علیه او را داشته باشم.

کید به معنی حیله، مکر، بدسگالی، جنگ و از ریشه ی کاد به همین معانی است. وقتی هم به خدا نسبت داده می شود مراد از کید الله مجازات مکّاران از سوی خداوند، آن هم به وسیله مکر خود آنان است. این واژه به معنی زمینه سازی و اسباب چینی، دسیسه و تزویر و نیرنگ نیز به کار رفته است.

با این توضیحات معلوم می شود که چرا امام علیه السلام از خدای متعال برای رویارویی با کائد یعنی فرد فریب کار و نیرنگ باز، از خداوند، مکر یعنی تدبیر و طرح پنهان را طلب می نماید؛ یعنی دقیقاً ابزاری را از خدا می خواهد و سلاحی را طلب می کند که ویژگی آن بی اثرکردن سلاح طرف مقابل است. اگر با این دقّت و ریزبینی به مطلب امام علیه السلام دقّت شود، آن وقت انسان در جریان زندگی به خاطر ساده دلی و ساده لوحی دچار خسران و زیان و متحمّل ضربه از سوی مردم نادرست نخواهد شد. یعنی که خلاصه :

«فَمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم»(۱)

«پس هرکسی که به شما تعدّی کرد، به تعدّی او پاسخ دهید، به مانند آنچه بر شما تعدّی روا داشته است.»

مؤمن ظلم نمی کند امّا منظلم (ظلم پذیر) هم نمی شود. این خود نشان شخصیّت والا و بالای فرد مؤمن است که ایمان هرگز از او عنصری ساده لوح و فریب پذیر نخواهد ساخت.

[۲۴ _ و قدره علی من اضطهدنی]

اضطهاد، از ماده ضهد است که بنا به قاعده ابدال حروف به این صورت درآمده است، نظیر صبر در اصطبار و ضرر در اضطرار. معنای آن نزدیک به زهد است، یعنی بی اعتنایی و بی رغبتی و به تعبیری دیگر _ در جمله ی امام علیه السلام _ کوبیده شدن و از دور خارج گردیدن؛ یعنی که حضرتش از خدای متعال می خواهند که ایشان را قدرتی دهد که در چنین معرکه ای مقهور واقع نگردند.

[۲۵ _ و تکذیباً لمن قصبنی و سلامه ممّن توعّدنی]

قصب به معنی بریدن و جداکردن گوشت است. اسم فاعل آن قصّاب میباشد. به معانی بازایستادن از خوردن قبل از سیری،

بازداشتن کسی از خوردن آب قبل از سیری از طعام، دشنام دادن و دیگر معانی از این ردیف آمده است. اگر کسی زبان به دشنام و بدگویی انسان گشود، فرد باید توان چاره ای داشته باشد. امام سجّاد علیه السلام از خدا چنین توانی را

ص:۸۶

۱- بقره (۲): ۱۹۴.

طلب می کند که آن بدگویی ها را باطل و بی اثر سازد. این نشان می دهد که به هر صورت شخصیّت فرد، از ناحیه ی این کار در خطر است. لذا باید آن را چاره نماید و نمی توان از کنار این مسأله بی هیچ چاره جویی گذشت.

[۲۶ _ و وفّقنی لطاعه من سدّدنی]

سداد: تسدید در لغت از ریشه ی سدّ به معنی محکم ساختن، استواری بخشیدن، راست و درست کردن، پایداری، میانه روی در قول و فعل آمده است. انسان همواره نیازمند چنین استواری و استحکام و حرکت بر مسیر اعتدال است. حال اگر کسی از سرِ خیرخواهی ما را به کار و راهی فراخواند که نتیجه اش چنین سداد و استواریی باشد، باید که از او اطاعت نماییم. امام علیه السلام برای چنین حالتی از خداوند توفیق می طلبد. آن جا که حضرتش چنین کند و چنین بخواهد، طبیعی است که نیاز ما به مراتب، افزون تر و گسترده تر باشد.

[۲۷ _ و متابعه من أرشدنی]

رشد به معنی هدایت عقل، شعور، هوشیاری و آگاهی و به راه آمدن است. رَشَدَ یعنی: آموخت، راه نمود، نصیحت کرد. مرشد نیز به معنی هدایتگر و راهنماست. انسان باید آن جا که راهنمایی راستین داشت _ و نه هر کس که داعیه ی راهنمایی دارد_ از او متابعت و پیروی نماید. امام با آن که خود بر بلندای علم و عصمت ایستاده اند، مع الوصف از خدای متعال می خواهند که این خصلت پسندیده یعنی «پیروی از راهنما» را به ایشان مرحمت فرماید.

[تکمله توضیحات بخش هفتم]

در پایان توضیحات این بخش، به نقل چند آیه و روایت پیرامون برخی واژه های مطرح در این قسمت از دعا می پردازیم تا بهره وری افزون تری حاصل آید.

توفیق، امیرالمؤمنین علیه السلام در باب توفیق می فرمایند:

«لا قائد کالتّوفیق.»(۱)

«هیچ پیشروی مانند توفیق نیست.»

و امام باقر علیه السلام می فرمایند :

«لا نعمه کالعاقبه و لا عاقبه کمساعده التوفیق.»(۲)

«هیچ نعمتی مانند عاقبت نیست. و هیچ عاقبتی مانند همراهیِ توفیق نیست.»

یعنی که باید توفیق را از خداوند خواست تا رفیق راه شود و ما را به مقصد برساند. اگر مساعدت او در کار نباشد، معلوم نیست تلاش های ما نتیجه بخش گردد و همه جا باید این توفیق از خدا درخواست شود. کریمه ی (وَ ما توفیقی إلّا بالله)(۳)

در

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

۲- بحارالأنوار :۷۸ ۱۶۹.

۳- هود (۱۲): ۸۸.

قرآن مجیـد، یادآور این واقعیّت است. دقّت در ریشه ی این کلمه یعنی «وفق»، این حقیقت را می رساند که خدای متعال زمینه هـای وفق، تطبیق و انطبـاق را در تلاـش فرد فراهم می آورد که این تلاـش، نتیجه بخش و بر وفق هـدف و غرض اوّلیّه صورت گیرد و سزاست که چنین زمینه سازی صرفاً از خدای متعال طلب شود.

مکر: دو مفهـوم مـورد اشـاره در کلمه ی مکر را در روایـات نیز می توان شاهـد بود. آن جـا که انسـانی مکر پیشه کنـد و حیله ورزد و طرح باطلی را دنبال کند، مشمول روایاتی از این دست است که:

«إیّاک و المکر فإنَّ المکر لخُلقٌ ذمیم.»(۱)

«از مکر بپرهیز، که مکر، رفتاری نکوهیده است.»

تا جایی که این مکر، آفت هوشمندی انسان می گردد که:

«آفه الذّکاء المکر»(۲) .

«مکر، آفت هوشمندی است.»

رواست که انسان ها نسبت به اطرافیان خود بیدار باشند،وگرنه :

«مَن أمن المکر لقی الشّر»(۳) .

«کسی که خود را از مکر در امان بداند (آمادگی برای پاسخ به آن نداشته باشد)، بد می بیند.»

آن جا که خداوند و مکر در این مقوله مطرح می گردد، اوّلا هیچ کس نباید از این تدبیر خداوندی غافل باشد که:

«مَن أمن مکر الله هلک»(۴) .

«کسی که خود را از تدبیر خداندی در امان ببیند، نابود می شود.»

ثانیاً بداند که اگر بخواهد نسبت به مردم مکر ورزد، این عمل ناپسند پیش از همه دامن خود او را فرا خواهد گرفت که:

«مَن مکر بالنّاس ردّ الله سبحانه مکره فی عُنقه»(۵) .

«هرکس با مردم مکر کند، خداوند سبحان، مکر او را به خودش باز می گرداند.»

چرا که مکر نسبت به مردم، گردن گیرِ خود انسان خواهد شد.

۱- غرر و درر: ۲۷۰۵.

۲- همان: ۳۹۲۰.

۳- همان: ۸۳۷۳.

۴- همان: ۸۳۷۵.

۵- غرر : ۶۴۸۹.

رشد: در منطق دین، راه رُشد روشن است؛ چرا که:

(قَد تَبیَّن الرُّشد من الغی)(۱) .

«راه رشد ا راه هلاک روشن شده است.»

این مردم اند که به سوء اختیار خویش حتی با دیدنِ راه رشد، آن را بر نمی گزینند:

(و ان یروا سبیل الرّشد لایتخذوه سبیلا)(۲) .

«اگر راه رشد را بینند، آن راه را بر می گیرند.»

در مقابل این قرآن است که اگر به او روی آوریم، این پیام او را برگرفته ایم که:

(فلیستجیبُوا لی وَ لِیُؤمنُوا بی لَعَلَّهُم یرشدُون)(۳) .

«پس باید به من پاسخ مثبت دهند، و باید به من ایمان آورند، باشد که به رشد برسند.»

آنان که به این هدایت پشت کنند هرگز راه نمای راستینی نخواهند یافت:

(و مَن یضلل فلن تجد له ولیًّا مرشدآ)(۴) .

«هرکس را که خداوند گمراه کند (یعنی به سبب کفران نعمت های عمدی مکرّر، خود را گرفتار خذلان الهی کند)، هرگز برای او، ولیّ مرشدی نمی یابی.»

پیامبران خدا جز راه رشد نمی نمایانند:

(ما اهدیکم إلّا سبیل الرّشاد)(۵) .

«من شما را راه نمی نمایم، مگربه سوی راه رشد.»

آنان که سر در پی این راه نهاده و راهنماییِ پیامبران خدا را به گوش جان پذیرند و بر آن مسیر گام گذارند، در منطق دین (أُولئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ)(۶) خوانده شده اند.

هم اینان اند که همواره در جست وجوی این راه رشدند که:

۱- بقره (۲): ۲۵۶.

۲- أعراف (۷): ۱۴۶.

۳- بقره (۲): ۱۸۶.

۴- کهف (۱۸): ۱۷.

۵- غافر (۴۰): ۲۹.

۶- حجرات (۴۹): ۷.

(رَبَّنا آتِنا مِن لَدُنکَ رَحمه وَ هَیّئ لَنا من أمرنا رشدا)[(۱)] .

«خدایا! به ما از جانب خود رحمت فرست، و برای ما در کارمان، رشد مهیّا ساز.»

«اَللّهُمَّ صَلِّ علی محمَّد و آله، وَ سدّدنی لان أُعارض من غَشّنی بالنُصح، و اجزیَ مَن هجرنی بالبرّ، و اثیب مَن حرمنی بالبذل، و أُکافی مَن قطعنی بالصّله، و أُخالف مَن اغتابنی إلی حُسن الذّکر، و أن اشکر الحسنه و أُغضی عن السَّیِّئه.»

روح حاکم بر این بخش از دعا، تدارک شخصیّتی والا و انسانیِ بزرگوار، از راه پرورش های اخلاقی و تقویت صفت های پسندیده می باشد؛ به این معنی که انسان به گونه ای تربیت شود که در مواجهه با بدی ها خوبی پیشه کند. به راستی اگر انسانی بتواند آگاهانه و از سر تدبیر، خیانت را با مهربانی و نصیحت و جانب داری، ترک و دوری را با نیکویی، تحریم را با بذل و بخشش، قطع رابطه ی خویشان را با صله ی رَحِم و سرانجام، غیبت را با ذکر خیر پاسخ گوید، چه دنیایی پیش رو داریم؟ اساساً اگر کسی به گونه ای شخصیّت خود را شکل دهد که سپاس گزار نیکویی ها و چشم پوش از بدی ها و پلیدی ها باشد، آیا زندگی را، هم برای خود و هم برای اطرافیانش شیرین نمی کند؟

این شخصیّت را با فردی مقایسه کنیم که خون را با خون، بدی را با بدی، ستم را با ظلمی افزون تر، ناجوانمردی را با ناجوانمردی بدتر و خلاصه هر کار ناپسندی را با ناپسندی افزون تری پاسخ می دهد. به راستی در مقایسه ی بین این دو نفر، کدام یک آسوده تر زندگی می کنند و اطرافیان کدام یک، آسیب ناپذیرتر از رفتار هر یک از آن دو هستند؟ رواست که کدام شخص و شخصیّت در جامعه ی انسانی رواج و اوج گیرد؟ قطعاً عقل سالم راه و رسم اوّلی را توصیه می کند.

صد البتّه که این نه بدان معنی است که واقعیّات فردی و اجتماعیی نادیده گرفته شود و همه جا منش صلح کل پیشه گردد؛ بلکه این کار صرفاً با توجّه به واقعیّت «الإنسان عبید الإحسان» و در راستای احیای منش «سبقت رحمته غضبه» صورت می گیرد. انسان به هر حال مقهور عاطفه و مهربانی است، هر چند که طاغی و سرکش باشد. خدای متعال نیز دامن رحمتش بر گستره ی غضبش سبقت گرفته است.

اگر چنین روحیّه ای در مردم جامعه ای شکل گیرد و مردم از مقابله به مثل ــ به ویژه در مقولاتی از این ردیف ــ پرهیز نمایند، جوّ تفاهم و دوستی، به مرور در میان مردم رایج می شود، عطر این همدلی فضای شهر و دیارشان را خواهد گرفت. آنگاه قواعد و قوانین جنگل که به زورمداری بها داده و تنها و تنها آن منطق را ترویج می کند، رفته رفته جایگاه خود را در جامعه ی انسانی به فضای مهربانی و تحمّل و چشم پوشی از خطاها و خلاصه آرامش خاطر خواهد داد.

این همان روحیّه ای است که قرآن مجید با آیاتی نظیر (و إذا مرّوا باللّغو مرّوا کراماً)[(۲)] (و إذا خاطبَهُم الجاهلُونَ قالوا سلاماً)[(۳)] در صدد تدارک آن است.

۱- کهف (۱۸): ۱۰.

۲- فرقان (۲۵) : ۷۲.

۳- فرقان (۲۵) : ۶۳.

این همان شخصیّت والایی است که اسلام در صدد القای آن به فرد مسلمان است که: (وَ الکاظمین الغَیظ و العافین عَنِ النّاس)(۱) و در خطاب درس آموز به پیامبر

گران قدر اسلام آمده است: (فاعف عنهُم وَ استَغفر لَهُم وَ شاورهُم فی الأمر)(۲) .

مقصود از ذکر این مطالب، بی تفاوتی و پذیرش ذلّت و خفّت و یا ظلم پذیری و واکنش های منفی از این ردیف نیست. اصل «فَمَن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم»(۳) همچنان معتبر است. می دانیم که در همه جا، گریز از اعتدال و گرایش

یک جانبه و نگرش های یک بعدی، آفتی است که به جان حقایق اعتقادی و به تَبع آن واقعیّت های رفتاری انسان ها افتاده و آن ها را از پای درمی آورد. مهم آن است که با تدارک شخصیّتی آن چنان و با تحمّلی گسترده، در عین حال آن جا که ضرورت انکارناپذیر «مقابله به مثل» پیش آید، از اِعمال آن عاجز نباشیم، ضمن آن که هرگز اصل را بر انتقام جویی و تلافی و قصاص نگذاریم.

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی محمَّد وَ آله؛ وَ حَلّنی بِحلیه الصّالحین و أَلْبسنی زینه المتّقین، فی بسط العدل، و کظم الغیظ، و اطفاء النّائره، و ضمّ أهل الفرقه، و إصلاح ذات البین، و افشاء العارفه، و ستر العائبه، و لین العریکه، و خفض الجناح، و حُسن السّیره، و سکون الریح، و طیب المخالقه، و السّبق إلَی الفضیلَه، و ایثار التّفضّل، و ترک التّعییر، و الافضال علی غیر المحِقّ، و القول بالحقّ و ان عزّ، و استقلال الخیر و ان کثر من قولی و فعلی. و أکمل ذلکَ لی بِدَوام الطّاعه و لزُوم الجماعه، و رفض أهل البدع و مستعملی الرّأی المخترع.»

[۲۸ _ و حلّنی بحلیه الصالحین]

در یک نگاه کلّی به این بخش از دعای مکارم می بینیم که امام علیه السلام ترسیمی زیبا از دو واژه ی صالحین و متّقین به دست می دهد و ویژگی های شخصیّت دِارندگانِ دو ویژگی صلاح و تقوی را تبیین می نماید. می دانیم که این دو گروه در قرآن مجید و روایات اهل البیت با تکریم و بزرگداشتِ والایی یاد شده اند. به عنوان نمونه صرفاً به چند آیه ی قرآنی در این زمینه توجّه می نماییم :

قرآن مجید می فرماید:

ص:۹۱

۱- آل عمران (۳) : ۱۳۴.

۲- آل عمران (۳): ۱۵۹.

۳- بقره (۲): ۱۹۴.

(وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالحات لَنُدخلَنّهُم فی الصّالحین)(۱)

«و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به یقین آنها را در زمره صالحان می آوریم.»

آن گاه از زبان پیامبرانی چون ابراهیم و سلیمان و یونس :می فرماید :

(رَبِّ هَبْ لی حکماً وَ الحقنی بِالصّالحین)(۲)

«خدایا! به من حکم ببخش، و مرا به صالحان ملحق ساز.»

(وَ ادْخلنی بِرَحمتک فی عبادک الصّالحین)(۳)

«و به رحمت خود، مرا ددر زمره بندگان صالح خود در آور.»

(فاجتباه ربّه فَجَعلهُ مِنَ الصّالحین)(۴)

«خدایش او را برگزید و در زمره صالحان قرار داد.»

چنین است که صالحین در منطق قرآن در ردیف پیامبران، صدّیقین و شهدایی قرار گرفته اند که جملگی متنعّم به نعمت های الاهی هستند :

(فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أنعَمَ الله عَلیهم مِنَ النَّبیّین و الصّدّیقین و الشُّهداء و الصّالحین)(۵)

«اینان، همراه اند با کسانی که خداوند به آنها نعمت داده، یعنی پیامبران، صدّیقان، شهدا، صالحان.»

از این روی، خدای متعال به مصداق (و هو یتولّی الصّالحین)(۶) خود متکفّل امور

صالحین است که این جایگاهی بس رفیع است.

[۲۹ _ و ألبسنی زینه المتقین]

در وصف متّقین در قرآن می خوانیم که خداوند همراه متّقین است :

(و اتَّقُوا الله و اعلموا انَّ الله مَعَ المتَّقین)(۷) .

«خدا را پروا دارید و بدانید که خداوند همارە، همراه اهل تقوا است.»

۱- عنکبوت (۲۹): ۹.

۲- شعراء (۲۶): ۸۳.

۳- نمل (۲۷): ۱۹.

۴- قلم (۶۸): ۵۰.

۵- نساء (۴): ۶۹.

۶- اعراف (۷): ۱۹۶.

۷- بقره (۲): ۱۹۴.

آنان را دوست دارد:

(فَإِنَّ الله یُحِبُّ الم_ُتَّقین)(۱) .

«به راستی، خداوند، اهل تقوا را دوست دارد.»

اوست که آنان را به درستی می شناسد:

(وَ الله علیمٌ بالمتَّقین)(۲) .

«و خداوند، نسبت به اهل تقوا، دانا است.»

و بهشت جاودانه ی خود را برای آنان آماده نموده است؛

همان بهشتی که:

(عرضها السَّماوات وَ الْارض اُعِدَّت لِلمتَّقین)(۳) .

«عرض آن (بهشت) به اندازه آسمان ها و زمین است که برای اهل تقوا مهیّا شده است.»

تنها پذیرای اعمال آنان است:

(إنَّما یتقبّل الله مِنَ المتَّقین)(۴) .

«خداوند، (کار خیر را) تنها از اهل تقوا می پذیرد.»

و قرآنش هدایت و پند برای متّقین است:

(هدیً وَ مَوعظه للمتَّقین)(۵) .

«(قرآن) هدایت و اندرز برای اهل تقوا است.»

و سرانجام نیز در برپایی حکومت صالحان، جهان به کام متّقین خواهد شد که (وَ العاقبهُ لِلمتَّقین)(۶) .

حال که ترسیم زیبای قرآن از دو شخصیّت قرآنی صالح و متّقی را دیدیم، به کلام امام سجّاد علیه السلام توجّهی دوباره می کنیم که چگونه از خداوند می خواهد تا به زینت صالحین و متّقین آراسته گردد.

۱- آل عمران (۳): ۷۶.

۲- آل عمران (۳): ۱۵.

۳- آل عمران (۳): ۱۳۳.

۴- مائده (۵): ۲۷.

۵- مائده (۵): ۴۶.

۶- اعراف (۷): ۱۲۸.

نکته ی بعدی آن است که حضرت سجّاد علیه السلام قرارگرفتن در زمره ی این دو گروه را برای خود، به عنوان زیور و آرایشی بیرونی، از خداوند متعال می خواهد، کنایه از این که علاوه بر درون پاک و بی آلایش، آرایش ظاهری نیز _ آن جا که نمایانگر آن درون نورانی است _ خود ارزشی والاست.

نکته ی سوم این که با دقّت در ۲۲ ویژگی که امام علیه السلام برای این دو گروه (صالحین و متّقین) برشمرده است، آمیزه ی شگرفی از مسائل اعتقادی، اخلاقی، فردی، اجتماعی و رفتاری و نیز موضع گیری در قبال ناراستی ها و عوامل تهدیدکننده ی اصالت های مکتبی به چشم می خورد.

این همه عناوین متعدّد، آن گاه اهمّیّت افزون تری می یابد که ببینیم آن حضرت این مسائل را در دلِ بخشی از دعای «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» یعنی در مقوله ی اخلاق بیان داشته است. در اینجا بار دیگر گستره ی فراگیر اخلاق را در مکتب دین شاهد هستیم. مثلاً «فرونشاندن آتش فتنه» در کنار «فروبردن خشم» نشسته است که اوّلی اخلاق اجتماعی و دومی رفتار فردی است. نیز: «تلاش در برقراری دوستی مجدّد میان اشخاص» _ که امری اجتماعی و در راستای تقویت بنیان های اجتماعی است _ همراه با «فروتنی» بیان شده که امری شخصی و از جمله اخلاق پسندیده ی فردی است.

توجّه به این عناوین می تواند نقش اساسی در اصلاح ساختار فکری و اعتقادی فرد را همراه با اصلاح عملکردهای او تدارک نماید. این همان ضرورت انکارناپذیری است که ابنای بشر برای زیستن انسانی خود به مفهوم کامل کلمه به آن نیازمندند. واگذاری هر یک از این دو، کار را به انجام نمی رساند و یکی از دو بال مورد نیاز برای پرواز در آسمان زندگی و حرکت در مسیر آگاهی و ترقّی را از انسان می ستاند؛ چرا که هرگز نمی توان به اعتقاد بدون اثرگذاری در اخلاق و رفتار اعتماد کرد یا به اخلاق بی توجّه به ضرورت برخورداری آن از پشتوانه ی قوی اعتقادی و فکری تکیه نمود.

مفاهیم گسترده ی واژه هایی چون «عدل»، «حسن سیرت»، «دوام بندگی»، «همراهی با جمع» و ... از چنان جامعیّتی برخوردار است که پرداختن به هر یک از آن ها تفصیلی ویژه می طلبد و چه بسا که روند نگرش عمومی به دعا را مختل نماید؛ امّا به هر صورت در حدّ ضرورت و با توجّه به نکته ی بالا، می کوشیم تا ثمره ی بیان امام علیه السلام در توضیح روش و منش فرد صالح و متّقی به گونه ای روشن به دست داده شود تا آنان که می خواهند این لباس زیبا را بر تنِ جان خود کنند و به این زیور آراسته گردند، راه یابند و توشه برگیرند.

[۳۰ _ بسط العدل]

بسط عدل : غایت و نتیجه ی حرکت الاهی پیامبران در منطق قرآن مجید (لِيَقومَ النّاس بالقسط)(۱) ذکر می شود؛ یعنی پیامبران آمده اند تا سرانجام مردم با تغییری در

رفتار زشت، به میل خود به اقامه ی قسط و عدل بپردازند. در تعریف عدل نیز آمده است که «اعطاء کلّ ذی حق حقّه» و برترین ویژگی حکومت امام عصر علیه السلام گسترانیدن بساط عدل در گستره ی زمین ذکر شده است. در این صورت،

۱- حدید (۵۷): ۲۵.

ارزش والای گسترش و اقامه ی عدل در تمامی حوزه ها برای انسان روشن می شود.

بـدین روی، فرد متعهّـد به مکتب اسـلام و پـای بنـد به ارزش های شـیعی، بایـد همواره خود را در این میـدان حسّاس، مسؤول بدانـد، از کوچک ترین حوزه ها این عدل گستری را آغاز کند و در حدّ توان خود با منطق روشن و منش اسـتوار، به گسترش آن در حوزه های دیگری روی آورد.

این مهم جز بـا تـدارک این روحیه (گریز از ظلم و تلاش در راه برقراری عـدل در تمـامی عرصه هـا) در عمق جان فرد امکان پـذیر نیست. این کار را بایـد از حوزه های کوچک و تا سـر حدّ امکان نزدیک به خود آغاز نمود. بسا کاستی ها که انسان در این زمینه دارد و آگاهـانه یـا ناخودآگـاه، به محض رویارویی با واژه ی عـدل، آن را از دیگران و در حوزه های گسترده طلب می کند، حال آن که باید این مهم را ابتدا در خود و سپس در شعاع نزدیک به خود جست وجو کند.

اگر چنان کرد و چنین شد، آن گاه این روحیه در او شـکل و نضج می گیرد. و چنین انسان والایی در هیچ یک از عرصه های فردی و اجتماعی جز به عدل نمی اندیشد و جز به عدل رفتار نخواهد کرد.

[۳۱ _ کظم الغیظ]

کظم غیظ : قرآن مجید در وصف افراد متّقی می فرماید :

(الَّذینَ ینفقونَ فی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ وَ الکاظمینَ الغیظ وَ العافینَ عَنِ النّاس وَ الله یحبّ المحسنین.)(۱)

«کسـانی کـه در (هر وضـعی) راحـتی و دشـواری، انفـاق می کننـد؛ خشم خـود را فرو می خورنـد و از مردم عفـو می کننـد. و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

راغب اصفهانی، غیظ را، «خشم شدید» معنی و تغیّظ را «اظهار غیظ» معنی می کند. آیه ی قرآنی (تکاد تمیّز من الغیظ)(۲) که در وصف آتش جهنّم آمده، بدین معنی

است که گویی آتش از شـدّت غیظ و غضب پاره پاره می شود و شـراره و شـعله می کشـد. در آیه ی دیگر آمـد: (سـمعوا لها تغیظآ)(۳) یعنی می شنوند که آتش اظهار غیظ می کند و

صفیر می کشد.

همین چنـد آیه، واژه ی غیـظ را تفسـیر می نمایـد که بـا حرارت سـرکش و غضب شدیـد پیونـد خورده است. آنان که بتوانند نیروی سـرکش غیظ را در نفس خود مهار نموده و زمام آن را خود به دست گیرند، در شمار متّقین و محسنین جای می گیرند و مورد محبّت و علاقه ی خدای متعال قرار می گیرند. چنین است که «کظم غیظ» همواره به عنوان یک ارزش والا در فرهنگ و اخلاق دینی مطرح است و پیشوایـان گرامی مـا بر آن پای می فشـردند، به حـدّی که سـیره ی آنان مالامال از جلوه های این فضیلت اخلاقی است.

در فرهنگ دینی، از این توان ــ فروبردن خشم ــ به عنوان ابزار آزمون مردم یاد شـده، آن جا که امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرماید:

۱- آل عمران (۳): ۱۳۴.

۲- ملک (۶۷): ۸ .

۳- فرقان (۲۵): ۱۲.

«عِند غلبه الغیظ و الغَضَب یُختبر حلم الحلماء»(۱) .

«در هنگام غلبه خشم و غضب است که حلم (خردورزی و خود نگهداری) افراد حلیم، آزموده می شود.»

بـد نیست بدانیم آن جا که این مهار یا فرونشاندن به عنوان یک ارزش در قاموس فرد مطرح نباشد، چنین شخصـی جز با انتقام جویی آرام نخواهـد گرفت و گویی تنها با این حالت است که آتش غیظ در نهاد فرد فرو می نشـیند؛ امّا امام علی علیه السـلام در جمله ی کوتاه «مَن خاف الله لم یشف غیظه»(۲) کنترل این روحیه ی انتقام جویی برای خوابانیدن

شعله های سرکش غیظ و غضب را ثمره ی خوف از خدای متعال می داند.

آن کس که خوف خداوندی را در دل داشته باشد، نه با انتقام جویی بلکه با فروبردن خشم (کظم غیظ) این آتش سـرکش را فرو می نشاند.

از سوی دیگر، بایـد توجّه داشت کنترل این طغیـان نفس، چه بسا انسان را از درگیرشـدن در معرکه هایی به مراتب هولناک تر محفوظ می دارد؛ زیرا که فروبردن خشم مثلاـ در یـک نزاع، قاعـدتاً موجبات آرام شـدن طرف مقابل را فراهم می آورد؛ حال آن که اظهـار خشم این حـالت را تشدیـد نموده کـار را به مراحـل سـخت تر می کشانـد. پس بهتر آن که انسان رنـج تحمّل و فروبردن خشم را به خود هموار سازد، تا از ورود در مرحله ای سـخت تر و خطرناک تر مصون بمانـد. این همان حقیقتی اسـت که امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین بدان اشاره می فرماید :

«کَم من غیظ تُجرِّعَ مخافَه ما هُو أشدُّ منه.»(۳)

«بسا خشم هایی که فرو می خورند، مبادا که پس از آن، وضعی بدتر پیش آید.»

در آموزش های دینی، انتقام جویی و غیظ ورزی، از جمله عواملی یادشده که می تواند موجبات رسوایی انسان را به بار آورد. لذا با هشدار اکید، مؤمنان مخاطب این کلام پیشوایشان مولا علی علیه السلام قرار گرفته اند که :

«لاتفضحوا أنفسَکُم لتشفوا غیظُکم؛ و ان جَهلَ علیکم جاهلٌ، فلیسَعهُ حلمُکم.»(۴)

«خود را رسوا مکنید تا خشم خود را فرو نشانید، اگرچه جاهلی در برابر شـما به شیوه ای غیر عاقلانه عمل کند، که در آن حال باید حلم شما آن را در بر گیرد.»

یعنی که باید با مددخواهی از حلم و بردباری، به مقابله با غیظ و غضب برخاست و هرگز راه انتقام را انتخاب ننمود.

دقّت در همین ترسیم زیبا که در بیان قرآن مجید و کلام امام علی علیه السلام از چهره ی انسان های فروبرنده ی خشم به عمل آمده است، به خوبی تعبیر امام سـجّاد علیه السـلام را گویا می نماید که حضرتش از آن به عنوان زینت پارسایان و زیور پاکان یاد

۱- غرر و درر: ۶۲۲۵.

۲- غرر: :۸۱۵۸ کسی که خود را در برابر خدا ناامن بداند، آتش خشم او فرو می نشیند.

۳- غرر: ۶۹۶۸.

۴- غرر: ۱۰۲۴۰.

نمودند.

در مورد غیظ چند مطلب دیگر نیز دانستنی است :

الف. راغب اصفهانی در مفردات در مورد کلمه ی غیظ گوید:

«إذا وُصف الله سبحانه بِه فإنَّه یُراد به الانتقام»

«آن گاه که خداوند متعال به این صفت خوانده شود، مراد از آن منتقم بودن حق متعال است.»

و مراد از غائظ که یک بار در قرآن مجید به صورت جمع آمده که (إنَّهُم لَنا لَغائظون)(۱) همان انتقام گیری است. (این آیه از زبان فرعون است که یاران حضرت

موسی علیه السلام را گروهی اندک و بی مقدار شمرده و عملکرد آنان را موجب انتقام جوییِ نظام فرعونی از ایشان می داند.)

ب. خشم گرفتن به مردم همواره نارواست؛ امّا نارواتر از همیشه آن گاه است که انسان بر کسی خشم گیرد که او توان مقابله نداشته باشد. مولی الموحّدین علی علیه السلام پی آمد چنین عمل نادرستی را مُردن و رنج بردن و ماندن در آن حال خشمناکی برمی شمرد و می فرماید:

«من اغتاظ علی من لا یقدر علیه مات بغیظه»(۲) .

«کسی که خشم مرزد نسبت به کسی که توان مقابله با او ندارد، با خشم خود می میرد.»

از این حالت در قرآن مجید به عنوان سرزنش و تنبیه یاد شده، آن جا که می فرماید:

(قُل مُوتوا بغیظکم)(۳) .

«بگو: به خشم خود بمیرید.»

خلاصه آن که بدترین نوع خشم گیری و غیظ و غضب، خشم بر کسی است که او را یارایِ رویارویی نیست.

ج. چه بسا اتّفاق می افتد که انسان خشمگین، پس از فرونشستن خشم و به خود آمدن، از طرف مقابل خود عذرخواهی می کند. حال که چنین است، چه بهتر که اساساً زمینه ها و مقدماتِ کشاننده به سرمنزل خشم را خود در اختیار گرفته و کنترل کند تا نیازی به این سرافکندگی و شرمگینی در پوزش طلبی نباشد. امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «لایقوم عزّ الغضب بذُلّ الاعتذار»(۴) ؛ عزّت صوری خشم با خواریِ

معذرت خواهی برابری نمی نماید.

د. غیظ و غضب آن جا رواست که پای اعتقاد به خدا در میان است و انسان در پیش روی، دشمنان سوگندخورده علیه خداوند را دارد. فرهنگ اعتقادی گاه می طلبد که انسان این خشم را بر سر دشمن آن فرهنگ فروریزد. بدیهی

۱- شعراء (۲۶): ۵۵.

۲- غرر: ۹۰۶۷.

۳- آل عمران (۳): ۱۱۹.

۴- غرر: ۱۰۷۹۳.

است که این کار، آن جا رواست که دشمن به میدان رویارویی و کارزار آمده باشد. وگرنه وقتی در میدان نیست و تلاشی در تقابل نـدارد، مشـمول این خشم ورزیـدن و اقـدام نخواهد بود؛ هر چند که دشـمن باشد. پیامبر صـلی الله علیه و آله در وصـف محمّدبن ابی بکر، سال ها پیش از تولّد او می فرمایند :

«یجعله الله غیظآ علی الکافرین و المنافقین»(۱) .

«خداوند، او را مایه خشم کافران و منافقان قرار می دهد.»

امـام صـادق علیه السـلام در دعـای بعـد از نماز خود نسبت به زوّار امام حسـین علیه السـلام توصـیفاتی بیان می دارد. از جمله ویژگی هـای آن هـا به این خصوصـیّت اشـاره می فرمایـد که آنـان برای شـادی پیـامبر تو و فرمان بریِ ما و «غیظآ ادخلوه علی عدوّنا» و پی جویی رضای تو با این اعمال، به این زیارت دست یازیده اند(۲) ؛ یعنی فروریختن خشم، تنها بر دشمنان

خدا و پیامبر و خاندانش و در ساحت دفاع از فرهنگ دین در مقابل تعرّض روا می باشد.

هــ. کظم غیظ، در فرهنگ روایات آن جا ارزش والایی تلقّی شـده که انسان امکان کاربرد غیظ و غضب و توان شدّت عمل و مقابله و انتقام جویی را داشـته باشـد و با این همه، زمام اختیار خود را به دست غضب نسـپارد؛ بلکه آن را مهار نمایـد و الّا فرد ضعیف النّفسـی که قـدرت مقابله نـدارد، فروبردن خشـمش در چنین مرتبه ای جای نـدارد. در روایات فراوانی این مسأله مورد تأکیـد قرار گرفته که: «مَن کظم غیظآ و هو یقدر علی امضائه»(۳) «مَن کظم غیظآ و هو یقـدر علی انفاذه»(۴) . مَثَل اعلای این نحوه ی فروبردن خشم

را می توان در برخوردهای کریمانه ائمه معصومین علیهم السلام با زشت ترین رفتارهای دشمنانِشان دید.

و. در فرهنـگ روایـات اهل البیت علیهم السـلام «چشم دوختن به دارایی های دیگران»، از جمله عوامل مهمّ بروز حالت غیظ و غضـب در انسـان بیـان شـده است. سرّ این مطلب روشن است؛ چرا که انسـان غیر متّقی بـا دیـدن آن دارایی هـا و ملاحظه ی وضـعیّت خود که فاقـد آن هاست، ناخودآگاه به حالت خشم و غضب کشانیده می شود. لذا رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم در توضیح آیه ی (وَ لا تمدّنّ عینیك إلی ما متّعنا به أزواجآ منهم زهره الحیاه الدّنیا)(۵) فرمودند:

«... من اتّبع بصره ما فی أیدی النّاس، طال همّه و لم یشف غیظه»(۶) .

«کسی که چشم بدوزن به آنچه در دست مردم است، گرفتاریِ او به درازا می کشد و خشم او فرو نمی نشیند.»

۱- بحارالأنوار :۳۳ ۵۶۳.

۲- بحارالأنوار :۱۰۱ ۵۲.

۳- بحارالأنوار :۷ ۳۰۳.

۴- بحارالأنوار :۷۱ :۴۱۰ کسی که خشم خود را فرو خورد، در حالی که می تواند آن را اجرا کند.

۵- طه (۲۰): :۱۳۱ دیدگان خود را مدوز به آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم، کهزیور زندگانی دنیاست.

۶- بحارالأنوار :۷۰ ۳۱۷، ح ۲۵.

پس بجاست که انسان از این مقدّمه که درنهایت، وی را به آن مهلکه می کشاند، خود را دور نگه دارد.

ز. در روایات برای فروبرنده ی خشم، پاداش های دنیوی و اخروی فراوانی ذکر شده است که از آن میان به پنج موضوع اشاره می نماییم :

۱ــ فروبرنده ی خشم اجر شهید دارد:

«مَن کظم غیظآ وَ هُوَ قادر علی انفاذه و حلم عنه، أعطاه الله أجر شهید»(۱) .

«کسی که خشم خود را فرو خورد ــ در حالی که قدرت بر اجرای آن دارد ــ و نسبت به آن حلم می ورزد، خداوند به او پاداش شهید دارد.»

۲ــ خداوند، فروبرنده ی خشم را عزّت دوسرا می بخشد:

«ما من عبد کظم غیظآ إلّا زاده الله عزّ و جلّ عزًّا فی الدُّنیا وَ الآخره»(۲) .

«هیچ کس نیست که خشم خود را فرو خورد، مگر این که خدای عزّوجلّ، عزّت او را در دنیا و آخرت می افزاید.»

۳ــ فروبرنده ی خشم، ایمانی روزافزون می یابد :

«مَن کظم غیظآ ملأ الله جوفه ایمانآ»(۳) .

«کسی که خشم خود را فرو خورد، خداوند، دون او را پر از ایمان می سازد.»

۴ــ فروبرنده ی خشم ــ به ویژه در ماه رمضان ــ مشمول غفران خداوندی است :

«مَن کظم فیه غیظه غفر الله لَه»(۴) .

«کس یکه در آن ماه، خشم خود را فرو خورد، خداوند او را می آمرزد.»

۵ــ فروبرنده ی خشم، جایگاه در بهشت دارد:

«مَن صبر علی الظّلم و کظم غیظه... کان ممَّن یدخله الله الجنَّه»(۵) .

«کسی که بر ظلم صبر کندو خشم خود را فرو خورد... از آنانی ست که خداوند به بهشت درآورد.»

حُسن ختام این بخش را حدیثی زیبا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار می دهیم که فرمودند :

«مِن أحب السَّبیل إلی الله عزَّ وَ جلَّ جرعتان: جرعه غیظ یردّها بحلم، و جرعه مصیبه یردّها بصبر.»(۶)

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بحارالأنوار :۷۵ ۲۴۷.

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۱ ۴۰۹.

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، بحارالأنوار :۶۹ ۳۸۲.

۴- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، بحارالأنوار :۹۶ ۳۶۱.

۵- امام صادق علیه السلام ، بحارالأنوار :۶۷ ۳۰۴.

۶- بحارالانوار :۷۱ ۴۱۱.

«در شمار بهترین جرعه ها نزد خدای عزّوجلّ، دو جرعه است: جرعه خشمی که انسان آن را به حلم برگرداند، و جرعه مصیبتی که آن را به صبر بازگرداند.»

از دوست داشتنی ترین راه ها که به خدای جهان منتهی می شود، نوشیدن دو جرعه ناگوار است: فروبردن غیظ و غضب به آب حلم و بردباری و فرونشاندن رنج مصیبت به آب شکیبایی.

امید که همگان توان تحمّل چنین سختی ها را، با انگیزه ی اطاعت از خدای جهان و سرسپردن در صراط قویم او_ یعنی اسلام _ و پیروی از رهنمودهای پیشوایان گرامی آن داشته باشیم.

[۳۲ _ إطفاء النائره]

اطفاء النّائره : در لغت، واژه ی «نار الفتنه» به معنی پراکنده شدن فساد آمده که «نائره» صفت آن دانسته شده(۱) و «اطفاء النائره» به معنی فرونشاندن فتنه آمده است.(۲)

فرونشاندن آتش فتنه، زمینه دیگری است که امام سجّاد علیه السلام مطرح نموده و آن را از جمله عرصه هایی برمی شمارند که می تواند انسان را در شمار پاکان و پرواپیشگان جای دهد.

قرآن مجید در آیاتی نظیر (الفتنه أشد من القتل)(۳) و یا (الفتنه أکبر من القتل)(۴)

به جایگاه ویرانگر فتنه در جامعه اشاره می نماید تا آن جا که این آتش را به مراتب، خانمان سوزتر از آتش قتل برمی شمارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن بیان ویژگی های جامعه ی جاهلی، شیوع فراگیر فتنه ها را از جمله ویژگی های اصلی آن جامعه می داند و می فرماید:

«ثمرها الفتنه و طعامها الجیفه»(۵) .

«ثمره و بهره ی آن جامعه، فتنه و خوراک آنان مردار بود.»

آن امام همام علیه السلام ریشه های بروز فتنه در جامعه ی اسلامی را این چنین تفسیر می نماید که :

«أَیُّهَاالنّاس إنَّما بدء وقوع الفتن من أهواء تتَّبع و أحكام تبتدع.»(۶)

۱- فرهنگ جامع.

۲- مجمع البحرین.

۳- بقره (۲): ۱۹۱.

۴- بقره (۲): ۲۱۷.

۵- نهج البلاغه، خطبه ی ۸۹.

۶- نهج البلاغه: خطبه ی ۵۰.

«ای مردم! هواپرستی و بدعت گرایی، آغاز وقوع فتنه در ارکان جامعه می باشد.»

این آتش خانمان سوز به تعبیر تفصیلی امام علی علیه السلام می تواند در زمینه های مختلف شعله گیرد. آن جا که حضرتش به استناد آیاتی از قرآن مجید، فتنه را در عرصه های کفر، عذاب، محبّت مال و اولاد و مرض برمی شمارند.(۱)

در تعبیری دیگر از آن حضرت می بینیم که با اصلاح بیان فردی که می گفت: اَللّهُمَّ إنّ ی أعُوذ بِکَ مِن الفتنه، به او یادآور شدند که بگو: «اَللّهُمَّ إنّ ی أعُوذُ بِکَ مِن مضلّات الفتن» یعنی که فتنه های گمراه کننده ای در مسیر زندگی انسان ها به بار می آید که باید از خطر آن به خدای بزرگ پناهنده شوند.(۲)

در منطق امام علی علیه السلام آنان که تقوی پیشه کنند، از فتنه ها رهانیده خواهند شد، آن جا که می فرماید :

«اعلموا انَّه مَن یتَّق الله یجعل لَهُ مَخرجآ مِنَ الفتن و نورآ مِنَ الظُّلم.»(۳)

«بدانید! کسی که تقوای خدا در پیش گیرد، خداوند برای او، راه خروج از فتنه ها و نوری از تاریکی ها قرار می دهد.»

باید در مواجهه با امواج این فتنه ها، کشتی نجات را یافت و در آن جای گرفت که :

«أیُّهَا النّاس شقوا أمواج الفتن بسُفُن النَّجاه.»(۴)

«ای مردم! امواج فتنه ها را با کشتی های نجات درهم بشکنید.»

در رویارویی با آتش فتنه ها که به تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انسان مؤمن را ظرف یک روز به دایره ی کفر می کشاند، باید به حفظ خداوندی و علم الاهی پناه برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ستکون فتن یصبح الرّجل مؤمنآ و یمسی کافرآ إلّا مَن أحیاه الله تعالی بالعلم.»(۵)

«به زودی فتنه هایی روی خواهد داد که فرد، صبح با ایمان است و شب کافر؛ مگر کسی که خدای تعالی او را به علم، زنده بدارد.»

حال اگر کسی آتش را بیفروزد، خود در آن خواهد سوخت. به فرموده ی امام علی علیه السلام :

«مَن شبّ نار الفتنه کان وقودآ لها.»(۶)

۱- بحارالأنوار :۹۳ ۱۷ و ۱۸.

۲- بحارالأنوار :۹۳ ۲۳۵.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۳.

۴- نهج البلاغه، خطبه ی ۲.

۵- میزان الحکمه: ۱۵۳۳۵.

۶- میزان الحکمه: ۱۵۳۴۲.

«کسی که آتش فتنه برافروزد، خود، آتش زنه آن خواهد بود.»

این جاست که «اطفاء النائره» نقش خود را آشکار می سازد؛ بـدین معنی که انسان در خود، رسالت فرونشاندن فتنه را در تمام عرصه هـا ــ اعمّ از فردی و اجتماعی، عقیـدتی و عملی، دنیوی و اخروی، سیاسـی و اقتصادی، عاطفی و انسانی و... ــ احساس نمایـد. این خود، از یک طرف بینش عمیق و نافذی را می طلبـد. امّا از سوی دیگر، تعهّد و تلاش و کار را می باید که در پناه این علم و عمـل، انسـان به اطفـاء نـائره بپردازد؛ فضـای جـامعه را از کـدورت و تاری و ابهام فتنه پاک سازد و آرامش را جای گزین آن نمایـد. پس وای بر آنان که نه تنها فتنه فرو نمی نشاننـد که خود با کارهای خویش، آتش فتنه به راه انداخته و بر آن دامن می زنند! اینان باید بدانند که :

«یهلک فی لهب الفتنه المؤمن و یَسلَم فیها غیر المسلم.»(۱)

«در لهیب آتش فتنه، مؤمن هلاک می شود. و غیر مسلمان در آن سالم می ماند.»

مؤمنان در آتش این فتنه می سوزنـد و غیرمؤمنان جان سالم به در می برند. پس رواست که تا حدّ امکان، در فرونشاندن آتش فتنه بکوشیم.

[۳۳ ـ ضمّ اهل الفرقه]

ضمّ أهل الفرقه : امام سـجّاد علیه السـلام از خدای متعال می خواهد که موجبات پیوسـتن مردمی را که راه خود را جدا کرده و تفرقه در پیش گرفته اند، به مجموعه ی جامعه ی اسلامی فراهم آورند.

ابتدا در این زمینه لازم است با تلقّی قرآن مجید از موضوع تفرقه و چنددستگی در جامعه آشنا شویم.

خدای متعال این پدیده را در ردیف عذاب های آسمانی و زمینی خود می شمارد، آن جا که می فرماید :

(قُل: هُوَ القادر عَلی أن یبعث عَـذاباً مِن فَوقِکُم أو مِن تَحتِ أرْجلکُم، أو یلبسـکم شـیعاً و یذیق بعضـکم بأس بعض. انظر کیفَ نصرّف الآیات لعَلَّهُم یفقَهُونَ.)(۲)

«بگو: او تواناست بر آن که عذابی از فراز سـر شـما یا از پایین پای تان برانگیزد، یا شـما را به چندین گروه تقسـیم کند، و طعم سختی بعضی را به برخی دیگر بچشاند. بنگر چگونه آیات را می گردانیم، باشد که تفقّه کنند.»

در این آیه چند مطلب در زمینه ی مورد بحث تصریح شده است :

اوّلا تفرقه در شمار عذاب های الاهی و در ردیف زلزله و صاعقه و سیل و خشک سالی و... بیان شده است.

ثانیاً ثمره ی این جدایی، به جان هم افتادن مردم و زیر فشار قراردادن یک دیگر است.

ثالثاً ضروری است که مردم به این مهم توجّه نمایند.

قرآن مجید از جمله ابزارهای تسلّط فرعون بر جامعه را گروه گروه کردن آن ها، یعنی افشاندن بذر جدایی و تفرقه در سرزمین جان آن ها می داند، آن جا که می فرماید :

ص:۱۰۲

۱- غرر: ۶۶۸۵.

۲- انعام (۶): ۶۵.

(إنَّ فرعون علا فی الأرض وَ جَعَلَ أهلها شیعآ یستضعفُ طائفهً منهم...)(۱)

«فرعون، در زمین برتری می جست، و مردم را به گروه هایی تقسیم کرده بود. او گروهی را به ضعف کشانده بود...»

فرعون زمینه ی تحقّق آن سرکشی و طغیان و گسترانیدن بساط حکومت ظالمانه ی خود را با ایجاد تفرقه و استضعاف بنی اسرائیل از این راه فراهم آورد.

قرآن مجید، مردمی را که راه تفرقه می پیمایند و گروه گرایی را در حرکت های اجتماعی خود اصل قرار می دهند، مادام که با آن منش و روش باشند، فاقد کارآیی لازم می داند. از این رو، می فرماید :

(إنَّ الَّذینَ فرقوا دینهم و کانُوا شیعآ لستَ منهم فی شیء، إنَّما أمرهم إلَی الله، ثُمَّ یُنَبِّئهم بِما کانُوا یَعمَلونَ)(۲)

«آنان که دین خدا را فرقه فرقه کردند و چند گروه بودند، تو با آنها کاری نداری. امر آنها موکول به خداست، سپس به آنها خبر می دهد که چه کارهایی می کردند.»

سرانجام چنین مردمی با خداست که به آنان ثمره ی رفتار ناروایشان را خواهد فهمانید.

قرآن مجید در این مقوله پا را فراتر نهاده، تفرقه و جدایی را راه و رسم مشرکین می شمارد و می فرماید :

(وَ لا تکُونوا مِنَ المشرکین مِنَ الَّذینَ فرَّقوا دینهم و کانوا شیعآ، کل حزب بما لدیهم فرحون)(۳)

«و از مشرکان نباشید، از کسانی که دین خود را فرقه فرقه کردند و چند گروه بودند. هر گروهی به آنچه دارند، دلخوش اند.»

قسمت اخیر آیه نشان میدهد که چه بسا انسان با توجیهاتی عمل ناروای جدایی را منطقی جلوه دهد و به آن دل شاد گردد.

در داستان میقات حضرت موسی علیه السلام و ادامه ی آن از سی روز به چهل روز و پیدایش سامری و دیگر قضایای مربوطه، قرآن از زبان حضرت هارون خطاب به موسی علیهما السلام در بیان علّت نگرانی نسبت به وقایعِ پیش آمده می فرماید :

(إنِّ ی خَشیتُ أنَ تَقول فرّقت بین بنیإسرائیل وَ لم ترقب قولی)(۴)

«من ترسیدم که بگویی بنی اسرائیل را چند فرقه کرده ای و به سخن من توجه نداشته ای.»

هارون احتمال می داد موضوع پدیده ی تفرقه، آن چنان حضرت موسی علیه السلام را عصبانی و نگران نماید که اساسآ به دیگر سخنان برادرش توجّه چندانی ننماید.

با عنایت به مسائل مطرح شده در این آیات، حکمت هشدارهای اکید قرآن به مسلمانان را در این باب بهتر

۱- قصص (۲۸): ۴.

۲- انعام (۶): ۱۵۹.

۳- روم (۳۰): ۳۲.

۴- طه (۲۰): ۹۴.

درمی یابیم، آن جا که می فرماید :

(وَ لاتکونوا کَالَّذینَ تفرّقوا و اختلفوا مِن بعد ما جائَهُم البیّنات)(۱)

«و مانند کسانی مباشید که پس از آن که بیّنات به آنها رسید، تفرقه و اختلاف را پذیرا شدند.»

(وَ لاتتبعوا السّبل فتفرّق بکُم عن سبیله)(۲)

«و از راه ها (ی دیگر، غیر از صراط مستقیم) پیروی مکنید، که شما را از راه او (خدا) جدا و دور می سازند.»

(و اعتصموا بِحبلِ الله جمیعاً وَ لاتفرَّقُوا)(۳)

«همگی به رشته (استوار) الهی چنگ بزنید و پراکنده مشوید.»

در بیانی دیگر هدف مشترک پیامبرانی از قبیل: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اکرم علیهم صلوات الله را به مصداق (أن أقیموا الدّین و لاتتفرّقوا فیه)(۴) بر پایه ی دین

و گریز از تفرقه عنوان می نماید.

لازم به ذکر است که چه بسا در پاره ای اوقات، حتّی مقدّسات دست آویز این تفرقه اندازی قرار گیرد. از این رو، ضروری است که انسان همواره با بینش لازم با مسائل روبه رو گردد، مبادا که از رهگذر مسائل والای دین، به پرتگاه سقوط نماید. داستان مسجد ضرار در قرآن مجید و بررسی تاریخ احداث آن هشداری روشن در این باب است. قرآن تصریح اکید دارد:

(وَ الَّذینَ اتَّخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنینَ وَ ارصاداً لمن حارب الله و رسوله)(۵) .

«و کسانی که مسجدی برای زیان زدن (به مؤمنان) و کفر و جدایی انداختن میان مؤمنان برگرفتند، برای این که کمینگاهی باشد برای آنها که با خدا و رسول سرِ جنگ دارند.»

این بیان نشان می دهد که چه بسا ممکن است در پناه مسائل و مقدّسات دین، با ایجاد تفرقه و چنددستگی، سرانجام در جهت کوبیدن حقایق دین و نبرد با خدا و رسول موضع گیری شود.

به همین مختصر در بیان نظرگاه قرآن نسبت به پدیده ی مخرّب تفرقه بسنده می کنیم. اینک از دیدگاه ی دیگر به مسأله می نگریم. مگر نه این است که در نهضت جهانی امام عصر علیه السلام راه این جدایی ها بسته شده و به مصداق جمله ی «أین

۱- آل عمران (۳): ۱۰۵.

۲- انعام (۶): ۱۵۳.

۳- آل عمران (۳): ۱۰۲.

۴- شوری (۴۲): ۱۳.

۵- توبه (۹): ۱۰۷.

جامع الکلمه علی التَّقوی»(۱) در مردم به محوریّت تقوی گِرد حضرتش جمع می شوند؟ مگر نه این

است که شب های ماه مبارک رمضان به زبان دعا، ظهور آن حضرت را از خدای متعال طلب می کنیم و می گوییم :

«اَللّهُمَّ المُم به شعثنا و اشعب به صدعنا و ارتق به فتقنا»(۲)

«خدایا! پراکندگی های ما را به دست او، به سامان آور، و گسستگی ما را بدو پیوسته کن و جدایی های مان را به برکتش به نزدیکی رسان.»

مگر حضرتش را این گونه درود نمی فرستیم که :

«السَّلام عَلی مهدی الأمَم و جامع الکلم»(۳)

«سلام بر مهدی امّت ها و گردآورنده عقیده ها (و صاحبان آنها).»

مگر نه این است که او چاره ساز بلاهایی چون شعث (پراکندگی)، صدع (تفرقه و شکاف)، فتق (پارگی و شکاف در جامعه) می باشد؟ در این صورت، شیعه ی او در غیبتش باید که گام گذارِ چنین راهی باشد و تمامی تلاش خود را به کار گیرد که با الهام از کلام پیشوای خود امام سجّاد علیه السلام در «ضمّ أهل الفرقه» تلاشی پیگیر داشته باشد، خود راه جدایی نپیماید و دیگران را هم که صف جدا کرده اند، به راه بیاورد و با تمام وجود بداند که :

«إیّاکم و الفرقه، فإن الشاذّ عن أهل الحق للشیطان، کما أن الشاذّ من الغنم للذئب.»(۴)

«از تفرقه بپرهیزید، چرا که افرادِ پراکنده از اهل حق برای شیطان (طعمه ابلیس) هستند، چنان که گوسفندهای جدا از گلّه،طعمه گرگ می شوند.»

جداشدن از صف مسلمانان راستین، قرار گرفتن در مسیر شیطان است. آن سان که گوسپندِ جداشده از گلّه و به دور افتاده از شبان و پاسبان خوراک گرگ بیابان می شود، انسانِ راه جداکرده از حق نیز سرانجام صید شیطان خواهد شد.(۵)

[۳۴ _ و اصلاح ذات البین]

امام علی علیه السلام در آخرین وصایای خود چنین می فرماید :

۱- دعای ندبه.

۲- دعای افتتاح.

۳- بحارالانوار :۱۰۲ ۱۰۲.

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام ، غرر و درر: ۲۷۴۷.

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام در جای جای نهج البلاغه سخن از تفرقه به میان آورده است. حضرتش بهمناسبت های گوناگون به تحلیل ابعاد مختلف این مسأله و نیز بیان ویژگی های مردم معاصر خود پرداخته وحقایق والایی را در قالب کلمات خود فراهم آورده است. می توان با مراجعه به معجم الفاظ نهج البلاغه ذیلکلمه ی «فَرَقَ» و مشتقّات آن، خطبه ها و حکمت های مربوطه را مورد مطالعه و دقّت قرار داد.

«اوصیکَما و جمیع ولدی وَ أهلی و مَن بلغه کتابی بتقوی الله و نظم أمرکم و صلاح ذات بینکم، فإنّ ی سمعت جدّکما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول : صلاح ذات البین أفضل من عامه الصّلاه و الصّیام.»(۱)

«شما دو تن (امام حسن و امام حسین) و تمام فرزندان وخاندانم را، و هرکسی را که نوشته ام بدو می رسد، وصیّت می کنم به تقوای خدا و نظم امرتان و اصلاح روابط میان خودتان؛ زیرا از جدّتان رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «اصلاح میان دو یا چند نفر، از یک سال نماز و روزه برتر است».»

می بینیم که حضرت سیّدالوصیّین علیه السلام در شمار چند سفارش اکید که در پایان زندگی مطرح می فرمایند، سخن از «اصلاح ذات البین» به میان می آورند و این عمل را تا آن جا ارج می نهند که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام آن را همپای یک سال نماز و روزه می دانند. با توجّه به این اهمّیّت باید دید که این ویژگی اخلاقی ـ رفتاری چه اثر و نتیجه ای دارد که تا این درجه مهم شمرده شده است.

یک نکته ی شایان دقّت را می توان از همین بخش دعا به دست آورد، بدین معنی که با توجّه به خصوصیّاتی که امام سجّاد علیه السلام در این بخش، یکی پس از دیگری بر می شمرند، گویی جامعه ای را ترسیم می نمایند که مردم در آن تلاشی پی گیر در زمینه ی بسط عدل، فروبردن خشم، رویارویی با انواع فتنه ها، تلاش در راه پیوند دادن مردم گریزپا با جامعه و... دارند. بدیهی است که در چنین جامعه و میان چنین مردمی هرگز نباید بذر اختلاف و دشمنی افکنده شود؛ چرا که یقیناً این جدایی بنیان و اساس جامعه را تهدید خواهد نمود. لذا اصلاح ذات البین به عنوان تلاشی فراگیر باید در میان مردم چنین اجتماعی رواج داشته باشد تا اساساً اجازه ی بروز چنین آفت اثرگذار در تخریب بنیان های جامعه را ندهد.

از جمله مسائلی که می تواند اهمّیّت این کار را آشکار کند، آن است که در مجامیع حدیثی فقهی(۲) بابی با عنوان «جواز الکذب فی الاصلاح» آمده است. بدین معنی

که دروغ با آن همه پی آمد خطرناک، اگر در زمینه ی «اصلاح ذات البین» به کار رود، امری مجاز شمرده شده است. برای آن که این جواز، موجبات طغیان و توجیه را فراهم نیاورد، امام صادق علیه السلام با ذکر مصداقی چگونگیِ بکارگیری این جواز را تبیین فرموده اند :

«الکلام ثلاثه: صدق و کذب و اصلاح بین النّاس.» قیل له: جُعلت فداک، ما الاصلاح بین النّاس؟ قالَ: «تسمع من الرّجل کلاماً یبلغه فتخبث نفسه، فتلقاه فتقول: سمعت من فلان قال فیک من الخیر کذا و کذا، خلاف ما سمعت منه.»(۳)

«سخن سه گونه است: راست، دروغ و اصلاح میان مردم. راوی از امام صادق علیه السلام پرسید: اصلاح میان مردم چیست؟ فرمود: از

۱- بحارالأنوار :۷۵ ۲۴، ح ۳.

۲- بنگرید: وسائل الشیعه :۱۳ ۱۶۳، باب ۲.

۳- میزان الحکمه :۵ ۳۶۴.

شخص اول کلامی را می شنوی که اگر به گوش شخص دوم برسد، درونِ او را خوش نمی آید. امّا وقتی به شخص دوم رسیدی، به او بگویی: از شخص اول شنیدم که درباره تو، فلان و بهمان سخن نیکو را می گفت. یعنی خلاف آنچه شنیده ای، به او بگویی.»

خلاصه این که مصداق جواز کذب، آن است که از انسانی نسبت به فرد دیگر بدگویی بشنوی؛ ولی به منظور رفع کدورت، هنگام ملاقات آن فرد، اظهار داری که آن شخص درباره ی تو چه نیکو نظر می داد. این مطلب سبب رفع اختلاف و برقراری مجدّد دوستی میان آن ها خواهد شد.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم :

«الکذب مذموم إلّا فی أمرین: دفع شرّ الظّلمه و اصلاح ذات البین.»(۱)

«دروغ، نکوهیده است مگر در دو مورد: دفع شرّ ستمگران و اصلاح میان دو یا چند تن.»

دروغ همواره ناپسند است، مگر آن که در دو زمینه به کار رود: دورکردن شرّ ظالمان و یا اصلاح میان مردم. بر این اساس، شیعه باید دارای چنان بینشی باشد که با تشخیص موضوع و اتّخاذ موضع، قدم در راه اصلاح نهد و بیهوده دچار تعصّب صوری و ناروا نگردد؛ زیرا که به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم :

«إنَّ الله عزَّ وَ جَلَّ أحبّ الکذب فی الصلاح و أبغض الصّدق فی الفساد.»(۲)

«خدای عزّوجلّ، دروغ را برای اصلاح دوست می دارد و راست گویی را برای فساد دشمن می دارد.»

آن دروغ که ثمره اش اصلاح میان مردم باشد، نزد خداوند دوست داشتنی است و آن سخن راست که فساد و تباهی در این زمینه به بار آورد، در پیشگاه خدای بزرگ ناپسند و مبغوض است.

در منطق قرآن مجید، به مصداق (إنَّمَا المؤمنون إخوه) مؤمنان با یک دیگر برادرند، گاه ممکن است میان برادران اختلاف افتد. در این صورت، بر عهده ی دیگر برادران است که (فاصلحوا بین اخویکم)(۳) اساساً دستور کلّی برای مؤمنان، آن است که

(فاتَّقُوا الله و اصلحوا ذات بینکم)(۴) یعنی: به دنبال تقوی و پرواپیشگی باید تلاشی

پی گیر در زمینه ی اصلاح ذات البین به کار برد.

خلاصه این که بر مبنای روایات معتبر، آن چه که در شرایط عادی انسان مؤمن از آن نهی شده، در شرایط ویژه برای او روا شمرده شده است، مانند این که قرآن مجید می فرماید :

(لا خیر فی کثیر من نجواهم إلّا مَن أمر بصدقهٍ أو معروف أو اصلاح بین النّاس. و مَن یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف

نؤتيه أجرآ عظيمآ.)(۵)

ص:۱۰۷

۱- بحارالأنوار :۷۲ ۳۶۳.

۲- بحارالأنوار :۷۷ ۴۷.

۳- حجرات (۴۹): ۱۰.

۴- انفال (۸): ۱.

۵- نساء (۴): ۱۱۴.

«در بسیاری از نجواهای آنها خیری نیست، مگر کسی که به صدقه ای یا کار نیک یا اصلاح میان مردم امر کند. و کسی که به قصد دستیابی به رضای الهی چنین کند، ما به او پاداشی بزرگ می بخشیم.»

در سخن گفتن به آهستگی و زیرگوش با دیگری نجوانمودن، خیری نهفته نیست مگر آن که سفارش به صدقه و یا انجام کار خیر و یا حرکت در راستای اصلاح ذات البین باشد، که اگر کسی این کار را تنها و تنها در جهت جلب رضایت پروردگار متعال انجام داد، پاداش فراوانی خواهد داشت.

دقّت در بخش اخیر آیه، بیانگر تفاوت اصولی است میان این راه گشایی و تمهید با آن چه به الهام از کلام سعدی، «دروغ مصلحت آمیز» نام گرفته و بهتر از «راست فتنه انگیز» خوانده شده است. باید دقّت داشت که اگر این توصیه در راستای همان محدوده ای است که شرع مطهّر بیان کرده، امری قابل قبول است؛ امّا اگر موجباتی برای توجیه دروغ گوییِ بی حدّ و حصر ـ به بهانه ی مصلحت های خود ساخته و خود بافته ـ فراهم آورد، قطعاً امری نادرست است. کدام دروغ گویی است که با مصلحت اندیشیِ نادرست نسبت به خود و منافع خویش دروغ نمی گوید و زبان به توجیه نمی گشاید؟

به هر حال، اصلاح ذات البین از چنان جایگاه بلندی در روابط اجتماعی برخوردارست که امام صادق علیه السلام خطاب به مفضّل می فرمایند :

«إذا رَایت بین اثنین من شیعتنا منازعةً فافتدها من مالی.»(۱)

«آن گاه که میان دو تن از شیعیان ما اختلاف و نزاعی دیدی، از اموال من مایه بگذار و غائله را خاتمه بخش.»

این امر چونان صدقه ای دوست داشتنی و مورد رضایت برای خدای متعال است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«صدقةً یحبُّها الله: اصلاح بین النّاس إذا تفاسدوا و تقارب بینهم إذا تباعدوا»(۲)

تلاش در برقراری آشتی میان مردم و نزدیکی میان آنان که راه دوری از یک دیگر را برگزیده اند، به سان صدقه ای مورد علاقه ی پروردگار عالمیان است.

دقّت در این مطالب و مطالعه ی مطالب مفصّل در مجامیع حدیثی، به خوبی نشان می دهد که چرا امام سجّاد علیه السلام در ترسیم شخصیّت صالحین و متّقین در این بخش از دعای مکارم، به این مهم پرداخته و تلاش در راه «اصلاح ذات البین» را از جمله ویژگی های آنان خوانده است.

[۳۵ ـ و افشاء العارفه و ستر العائبه]

امام علیه السلام در این بخش به دو خصلت ضروری دیگر برای مردم صالح و متّقی اشاره می فرمایند: نشر خوبی ها و استتار بدی ها، دو ویژگی است که حضرتش به دنبال هم، یادآور می شوند. شاید نکته ی اوّل که با عبارت «افشاء العارفه»

۱- کافی :۳ ۲۹۷، ح ۳.

۲- همان، ح ۱.

بیان شـده به راحتی قابل قبول باشـد، امّا «ستر العائبه» پرده گذاشـتن روی بدی ها موضوعی است که جای سؤال دارد. دقّت در همین امر می توانـد به میزان زیـادی حال و هوای جامعه ی اسـلامی را دگرگون و فضای زنـدگی را مطبوع نمایـد؛ درست در نقطه ی مقابـل جـامعه ای کـه به نشـر خـوبی هـا حسّ‍اس نباشـد و در عـوض به پخش بـدی هـا مبـادرت ورزد، یعنی به قـولی «افشاگری» در این باب را وجهه ی همّت خود قرار دهد.

در قرآن مجید می خوانیم:

(إنَّ الَّذینَ یُحبُّونَ أن تشیع الفاحشه فی الَّذینَ آمَنُوا لَهُم عَذابٌ ألیم فی الدُّنیا وَ الآخرَه وَ الله یعلم و أنتُم لاتعلَمُونَ.)(۱)

«کسانی که دوست می دارنـد که گناه در میان مؤمنان شـیوع یابـد، عـذابی دردناک در دنیا و آخرت برای اوست. خداوند می داند، در حالی که شما نمی دانید.»

می دانیم که در اسـلام، مجازات گناه کاری که در خلوت مرتکب خلاف می شود، با کسی که در ملاء عام با شکستن حرمت جامعه همان گناه را انجام می دهد، متفاوت است. دقّت در این مسأله ما را به موضوع دیگری اساسـی راه می نماید: اسـلام می کوشـد که تا سـرحدّ امکان، در ارتباط با فرد، حریم شـخص و در ارتباط با جمع، حرمت جامعه رعایت شود. از این رو، بر آن است تا خوبی ها زبان زد و بدی ها تا سـر حدّ امکان پوشـیده نگاه داشته شود تا مردم هر چه بیشتر و بیشتر به خوبی ها گرایش یابند، خوبان را بزرگ دارند، از بدی ها بگریزند و بدان را خوار شمرند. یکی از راه های عملی در زمینه ی دوم، آن است که بدی ها بر سر زبان نیفتد و بدها انگشت نما نشوند؛ آن سان که می کوشد تا خوبی و خوبان در جامعه عَلَم گردند.

البتّه بایـد دانسـت کـه بـدی را افشـانکردن، نه بـدان معنی است که بـا آن برخـورد صـورت نگیرد؛ بلکه در عین تـوجّه به آن، کوشـش می شود تا از بدآموزی های ناشی از افشاگری در این زمینه پیش گیری به عمل آید و انسان های ناراست را ــ تا آن جـا که ممکن باشـد ــ بی سر و صـدا به جـای خود بنشانـد، بی آن که دیگران بـا قرار گرفتن در جریان جزئیّات، به فکر بروز زمینه های منفی درونیِ خود بیفتند و بدکاری، شیوه ای آشکار در جامعه گردد.

راه و رسم تربیتی مکتب اهـل البیت در مواجهه بـا معروف و نیکی، نشـر و بسـط آن است. آن گاه که کسـی نسبت به دیگری چنین کند، باید که در پنهان داشتن آن بکوشد. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید :

«إذا صُنع إلیک معروفٌ فانشرهُ.»(۲)

«وقتی کسی کار خیری در حقّ تو روا داشت، خبر آن را بگستران.»

و نیز می فرماید :

«إذا صنعتَ معروفآ فاستُرْهُ.»(۳)

۱- نور (۲۴): ۱۹.

۲- غرر: ۳۹۸۲.

۳- همان: ۳۹۸۱.

«وقتی کار خیری کردی، آن را بپوشان.»

بدیهی است که اگر این خصلت در جامعه شکل گیرد، نیکوکاری در میان چنین مردمی، خوی اصلی خواهد شد و همگان در این باب می کوشند تا گوی سبقت از یک دیگر بربایند.

در منطق امام علی علیه السلام این خصلت سبب می شود تا دارنده ی آن با توشه ای سنگین روی در نقاب خاک گذارد و سر بر صحرای معاد بردارد که :

«علیکم بصنائع المعروف، فإنَّها نعم الزّاد إلَی المعاد.»(۱)

«بر شما باد به کارهای نیک، که بهترین توشه به سوی معاد است.»

چنین شخصی در این جهان نیز به والاییِ ارزنده ای دست خواهد یافت که :

«مَن صنع العارفه الجمیله حاز المحمده الجزیله.»(۲)

«کسی که کاری نیک و زیبا انجام دهد، به ستایش پایدار دست می یابد.»

خلاصه آن که ستایش دنیوی و راحله ی اخروی، دو پی آمد روشن و قطعی برای کسی است که گام در راه معروف برمی دارد.

اسلام بر این مهم تا آن جا پای فشرده است که امام علی علیه السلام می فرماید :

«مِن أحسن المکارم بثّ المعروف.»(۳)

«از والاترین خصلت های خلقی، تلاش در راه گسترش نیکویی هاست.»

چه زیباست که بدانیم دستور کلّی برای کسی که در این باب می کوشد، آن است که :

«أحی معروفک باماتته.»(۴)

«عمل نیکوی خود را با میراندن آن ــ یعنی فراموش کردن ــ زنده بدار.»

در روایات، روی سه عنصر تصغیر، ستر و تعجیل در ارتباط با معروف انگشت نهاده شده است.(۵) هر یک از این سه مورد، پی آمد خاصّی برای فردی دارد که انجام کار

معروف را پیشه نموده است: کوچک شماری آن (تصغیر) سبب می شود که نزد فرد مقابل بزرگ جلوه نماید. پوشیده

۱- همان: ۶۱۶۶.

۲- همان : ۸۸۱۳.

۳- همان: ۹۳۹۲.

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام ، میزان الحکمه: ۱۲۳۵۲.

۵- میزان الحکمه، ۶۳ و ۶۴ و ۱۲۳۶، به ترتیب از امام صادق و امام کاظم و حضرت امیر :.

داشتن آن (ستر) فرد را در راستای تمام و کمال بخشیدن به آن کوشا می سازد. و شتاب در انجام این امر خیر (تعجیل)، گوارایی در کام فرد نیکوکار در پی خواهد داشت.

بر این اساس، «افشاء العارفه» در نظام ارزشی اسلام، امر والا و پسندیده ای است که ساده ترین پی آمد آن، ترویج معروف در جامعه ای است که از هر جهت بدان نیازمند است. آن جا که این شیوه ی پسندیده همه گیر شود، به واقع رنگ و بوی جامعه ی انسانی ــ اسلامی به خود خواهد گرفت. در چنین جامعه ای سزاوار چنان است که اگر امور ناپسند از معدود کسان سر می زند، تلاش در پوشیده نگه داشتن آن ــ و به تعبیر امام سجّاد علیه السلام «سترالعائبه» ــ باشد.

در این بخش به قسمتی از سفارش امام علی علیه السلام به مالک اشتر توجّه می نماییم. آن حضرت در تبیین وظایف والی و تعیین خطوط اصلی زمام داری مالک، به او می فرمایند :

«و لیکُن أبعد رعیتکَ منک و أشناهم عندک أطلبهُم لمعائب النّاس؛ فإنَّ فی النّاس عیوباً الوالی أحقُّ مَن سَتَرَها، فَلاتکشفنّ عمّا غاب عنک منها؛ فإنَّما علیک تطهیر ما ظهر لک و إلیه یحکم علی ما غاب عنک. فاستر العورهَ ما استطعت، یَستُر الله منک ما تحبُّ ستره من رعیتک.»(۱)

«باید دورترین فرد رعیت از تو ــ ای والی ــ و زشت ترین آنها در نظرت، کسای باشند که بیش از همه در پیِ یافتن عیب های مردم اند. زیرا مردم عیب هایی دارند که والی سزاوارترین فرد به پوشاندن آنهاست. پس عیب هایی را که از دیده ات پنهان مانده، از آنها پرده بر مدار، زیرا وظیفه ات، پاک ساختن مواردی است که برایت آشکار شده است. مواردی را که از تو پنهان مانده، امر آنها به خداوند موکول می شود. پس زشتی ها را، تا جایی که می توانی بپوشان، تا خداوند نیز عیب های تو را که دوست می داری آنها را از رعیّت خود بپوشانی، بپوشاند.»

در این جا امام امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن بیان رهنمودی چند به والی برگزیده ی خود، ثمره ی این عیب پوشی ــ و نه افشاگری ــ را یادآور می شود. حضرت توصیه می فرمایند که :

۱ــ عیب جویان هرگز راهی به والی نداشته باشند.

۲ــ در مردم، عیوبی وجود دارد که والی سزاوارتر در پوشانیدن آن هاست.

۳ــ والی نباید تلاش در راه دسترسی به عیوب مردم و افشای آنها داشته باشد.

۴ــ وظیفه ی والی آن است که عیوبی را که آشکار شده، چاره سازد و حکم عیوب پنهان را به خدا واگذارد.

۵ــ والی تا سر حدّ امکان باید عیوب مردم را بپوشاند، به این امید که خداوند نیز آن چه را که نسبت به خود نگران افشای آن است، از دیده ی مردم بپوشاند.

دقّت در همین بیان زیبا و کلام رسای امیرمؤمنان علی علیه السلام واقعیّتِ درخواستِ حضرت سجّاد علیه السلام از خداوند

متعال را در «ستر العائبه» به درستی تبیین می نمایـد. پس بایـد بدانیم که این چشم پوشـی از عیوب مردم و دقّت در عدم افشای آن، یک روش والای اخلاقی است که متأسّفانه نوع ما از آن بی بهره ایم.

۱- نهج البلاغه، نامه :۵۳ فرمان علی علیه السلام به مالک اشتر.

درباره ی این ارزش و نحوه ی عمل آن و نیز مفاسدی که ممکن است آن را تهدید نماید، ضمن آگاهی به جوانب مختلف کار، نکاتی چند را باید دانست و به دقّت رعایت نمود :

الف ــ انسان خیرخواه کسی است که اگر عیبی را در فردی دید، صرفاً با قصد اصلاح به بیان و شیوه ی صحیح و با رعایت تمامی جوانب اخلاقی به زبان نرم و مؤثّر، در خلوت و تنهایی، صرفاً خود آن فرد را آگاه نماید. این خود عملی پسندیده است تا آن جا که امام صادق علیه السلام می فرمایند :

«أحبُّ اخوانی إلیّ من اهدی عیوبی إلَیّ.»(۱)

«از میان برادرانم، آن را بیش از همه دوست می دارم که عیوب مرا به من هدیه کند.»

پیشوایان دین در ضرورت این مطلب، تا آن جا پیش رفته اند که افراد را از کم کاری در این باب به شدّت نهی نموده اند تا آن جا که امام علی علیه السلام می فرماید :

«مَن ساتر عیبک فَهُوَ عدوّک.»(۲)

«کسی که عیب تو را بپوشاند، دشمن توست.»

یقیناً این توصیه با آن سفارش درباره ی پرهیز از عیب جویی در تضاد نیست؛ بلکه به قرینه ی آن چه گفته شد، مراد آن است که فرد با این حسّاسیت در راستای اصلاح برادر مسلمان خود بکوشد. آن چه نکوهیده است، افشای این عیب نزد دیگران است.

ب ــ اگر فردی عیب انسان ها را در حضورشان بپوشاند؛ امّا در غیبت آن ها زبان به طرح عیب ایشان گشاید، به واقع دشمنی ورزیده و باید از او دوری جست. امام علی علیه السلام می فرمایند :

«مَن ساترک عیبک و عابک فی غیبک، فهو العدوّ، فاحذره.»(۳)

«کسی که عیب تو را پوشانید، ولی دور از چشمت به بدگویی تو پرداخت، دشمن است، از او برحذر باش.»

ج ــ پی آمد خصلت عیب جویی در فرد، محروم ماندن او از مودّت و محبّت عامّه ی مردم است. مولای متّقیان علیه السلام می فرماید :

«مَن تتّبع خفیات العیوب، حرمّه الله سبحانه مودّات القلوب.»(۴)

«کسی که در پی یافتن عیب های پنهان باشد، خداوند سبحان دوستیِ دلها را بر او حرام می دارد. (او را از دوستی دیگران محروم

۱- بحارالأنوار :۷۴ ۲۸۲.

۲- میزان الحکمه: ۱۴۳۸۸.

۳- میزان الحکمه: ۱۴۳۸۹.

۴- غرر : ۹۶۵۶.

می سازد).»

یقیناً این مسأله با موضوع قبل در تضادّ و تناقض نیست؛ بلکه در این جا این موضوع مطرح شده که اساساً فرد نه به انگیزه ی اصلاح بلکه به سائقه هایی دیگر، به فکر تجسّس و یافتن عیوب پنهان افراد بیفتد که این امری ناپسند است. در همین باره باید دانست آن کس که عیوب خود را فراموش کرده و در صدد عیب جویی این و آن برمی آید، باید بداند که خود گرفتار شده و در دام افتاده است. امام صادق علیه السلام می فرماید :

«إذا رأیتم العبد متفقداً لذنوب النّاس ناسیاً لذنوبه، فاعلموا انَّهُ مُکر به.»(۱)

«وقتی فردی را دیدید که در پیِ یافتن گناهان مردم است، ولی گناهان خود را فراموش کرده، بدانید که مورد مکر قرار گرفته است.»

د ــ هرگز نباید به انگیزه ی آن که روزی بتوانیم عیب دیگری را به رخ او بکشیم، از امروز در صدد ذخیره سازی برای روز مبادا در این مقوله باشیم. این عمل ناپسند، ما را از جوار قرب الاهی دور خواهد ساخت. امام صادق علیه السلام می فرمایند :

«ابعد ما یکون العبد مِن الله أن یکون الرّجل یواخی الرّجل، و هو یحفظ علیه زلّاته، لیعیّره بها یوماً.»(۲)

«دورترین حالتی که بنده نسبت به خداوند دارد، آن است که شخصی با دیگری برادری کند، در حالی که لغزش های او را (در ذهن خود) نکاه می دارد تا روزی او را بدانها سرزنش کند.»

ه ــ دانایی و دارایی، عیب پوشی را سبب می شود. و نادانی و ناداری موجبات بروز عیوب انسان ها را فراهم می نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند :

«العلم و المال یستران کلّ عیب؛ و الجهل و الفقر یکشفان کلّ عیب.»(۳)

«علم و مال (در نظر مردم) هر عیبی را می پوشانند. و جهل و فقر، هر عیبی را آشکار می سازند.»

و ــ ثمره ی تلاش در پی جویی و افشای عیوب دیگران که آنان را خوش نیاید، آن است که خود فرد، دچار حرف هایی از ناحیه ی مردم می شود که چه بسا در او وجود ندارد و ناآگاهانه طرح می شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید :

«مَن أسرع إلَی النّاس بما یکرهون، قالوا فیه ما لایعلمون.»(۴)

«هرکس با شتاب، مطالبی به مردم بگوید که خوش نمی دارند، مردم درباره اش مطالبی می گویند که نمی دانند.»

۱- بحارالأنوار :۷۵ ۲۱۵.

۲- بحارالأنوار :۷۵ ۲۱۹.

۳- ميزان الحکمه: ۱۴۴۲۱.

۴- بحارالأنوار :۷۵ ۱۵۱.

ز ـ ثمره ی دیگر این تلاش، آن است که انسانِ عیب جو و افشاگر، خود، به آن چه که در او نیست، هدف قرار می گیرد.

«من رمی النّاس بما فیهم، رموه بما لیس فیه.»(۱)

«هرکس به مردم نبت دهد آنچه (عیب و نقص) را که دارند، مردم او را متهم می دارند به آنچه (عیب و نقص) که ندارد.»

ح ـ سخن آخر در این باب، آن که انسان والاقدر کسی است که اگر فردی زبان در نکوهش او به کاستی هایش گشود، وی در صدد جبران، نسبت به آن چه که در فرد مقابل است بر نیاید. در این صورت خود اجری فراوان برده و متقابلا وبال زیادی عاید آن دیگری شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این باب می فرماید :

«إذا نَسَبکَ رجل بما یعلم منك، فلا تنسبه بما تعلم منه، فیکون أجر ذلك لک و وباله علیه.»(۲)

«وقتی کسی مطالبی به تو نسبت داد که از تو می داند، مطالبی به او نسبت مده که درباره اش می دانی؛ در این صورت اجر این (کتمان) برای توست و بال آن (افشاء) بر عهده اوست.»

با نگرش مجدّد بر آن چه فهرست وار گذشت، می توان دریافت که «ستر العائبه» چه ارزش والایی است که امام علیه السلام آن را از خداوند مسألت می نماید.(۳)

[۳۶ ـ و لین العریکه]

امام در این قسمت، خوش خویی با مردم را از خدای متعال درخواست می نماید. عریکه در لغت از ریشه ی عرك، به معنی طبیعت و مزاج و اخلاق آمده است. دقّت در همین معنی لغوی می رساند که امام علیه السلام با چه ظرافتی از این لغت در بیان خود استفاده نموده اند. هر سه معنی بالا یك وجه مشترك دارد و آن این که در هر سه مفهوم، جنبه ی ریشه ای و اختلاط با جان انسانی مطرح است؛ یعنی سخن از ریشه داشتن و ریشه دادن در عمق جان پیش می آید. این اخلاق خوش، تنها یک ظاهرسازی محض نیست، بلکه ریشه داربودن در وجود انسانی است که آن را مطلوب می سازد.

قرآن مجید در بیان خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کارسازبودن اخلاق خوش ایشان اشاره می کند و هشدار می دهد که در غیر این صورت، تنها خواهی ماند. خداوند خطاب به حضرتش می فرماید :

(فَبما رحمه مِن الله لنت لَهُم وَ لَوْ کنت فَظّآ غلیظ القلب لانفضُّوا مِن حولك)(۴)

«پس تو، به رحمتی از خدا با آنها مهر ورزیدی. و اگر بد اخلاق بودی و قلبی دشوار و خشن داشتی، از پیرامون تو پراکنه

۱- حضرت سجّاد علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۸ ۱۸۱.

۲- میزان الحکمه: ۱۵۴۰۴.

۳- تفصیل این مباحث را می توانید در جلد ۷ میزان الحکمه ذیل واژه ی عیب در عنوان ۳۸۰،نهج البلاغه ذیل همین واژه و در جای جای مجلّدات ۷۴ و ۷۵ و ۷۸ بحارالأنوار ذیل عناوین مربوطه مطالعهنمایید.

۴- آل عمران (۳): ۱۵۹.

می شدند.»

این توصیه از بسترهای تربیتی بسیار مهمّ است که خدای متعال ـ به مصداق این کلام پیامبر که «أنَا أدیب الله»(۱) ـ برای پرورش اخلاقی آن حضرت فراهم آورده است و

ایشان را به رعایت این امر اساسی در اخلاق فردی و اجتماعی فرا می خواند. زینب کبری ۳در شهر کوفه زبان به سخن گشوده، یاد و خاطره ی پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام را در گوش ها زنده می کند. حضرتش ضمن بیان پاره ای از فجایع انجام گرفته در کربلا و اعتراض به بانیان آن، سخنش به تحلیل گوشه ای از شخصیّت والای پدر می رسد و حضرت علی علیه السلام را با عبارت «محمود النّقیه طیّب العریکه»(۲) توصیف

می نماید؛ یعنی که امام علی علیه السلام با حالتی پسندیده و دوست داشتنی و اخلاقی خوش به ملاقات خدای متعال رفت.

امیرمؤمنان علیه السلام خود در وصف مؤمن، از جمله ویژگی های ممتاز او را این چنین برمی شمارد:

«سهلُ الخلیقه لَیّنُ العریکه»(۳) .

«مؤمن، اخلاق ملایم و برخوردی توأم با نرمش دارد.»

این خصلت تا آن جا پسندیده و مورد نظر است که در آغاز جنگ جمل، آن امام همام علیه السلام مأموریّتی به ابن عبّاس می دهد و او را پیش از کارزار، مأمور مذاکره با طرف مقابل می نماید. حضرتش ضمن سفارش هایش به ابن عبّاس، او را از گفت وگو با طلحه بازمی دارد؛ چرا که به شدّت در چنبره ی توطئه های شیطان اسیر است؛ امّا می فرمایند:

«القَ الزُّبیر فإنَّه ألینُ عریکةً»(۴) .

«با زبیر ملاقات کن که او دارای اخلاقی خوش و نرم خوست.»

مرحوم علّامه ی مجلسی در بیان ذیل روایت پیشین در صفات مؤمن چنین آورده:

«یقال: فلان لیّنُ العریکه، إذا کان مطاوعاً منقاداً قلیل الخلاف و النفور، منکسر النخوه.»(۵)

«وقتی گفته می شود کسی نرم خوست، یعنی او پذیرای سخن، تسلیم، به دور از خلاف و اختلاف و رو در رو با نخوت و خودبینی می باشد.»

بدیهی است که هر یک از این ویژگی ها، ارزش والایی است که ثمره ی آن تدارک شخص و شخصیّتی دوست داشتنی و مورد مهر و محبّت و احترام و توجّه است.

در وصف اخلاق محمّدی ۶آورده اند که حضرتش چنین بوده است:

۱- بحارالأنوار :۱۶ ۲۳۱.

۲- بحارالأنوار :۴۵ ۱۱۰.

۳- نهج البلاغه، باب حکمت ها، حکمت ۳۳۳.

۴- نهج البلاغه: خطبه ی ۳۱.

۵- بحارالأنوار :۶۷ ۳۰۶.

«أصدق النّاس لهجةً و ألينهم عريكةً»(۱) .

«صریح ترین و راست گوترین مردم در گفتار و نرم خوترین آنان در رفتار.»

البته نباید این نرم خویی و اخلاق خوش را با حریم و حرمتی که لازم شخصیّت مؤمن است، در تعارض دانست؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عین داشتن چنین ویژگی بنا به بیان وصیِّ بحقِّ ایشان علیه السلام چنین بود :

«الینهم عریکةً وَ أکرمهم عشرةً؛ من راه بدیهةً هابه و من خالطه معرفةً أحبّه»(۲) .

«در عین آن که نرم خوترین مردم بود، اگر کسی او را به ناگاه ملاقات می نمود، حرمت و هیبتش وی را می گرفت و آن گاه که از سر آشنایی با حضرتش می نشست، محبّتش در دل جای می گرفت.»

[۳۷ _ حفض الجناح]

امام سجّاد علیه السلام در دنباله ی درخواست های پیشین، از خدای متعال خواستار ویژگی «خفض الجناح» می باشند. اینک به توضیح اجمالی این مطلب پرداخته می شود :

قرآن مجید در همان مسیر تربیتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پیش از این بدان اشاره رفت، به حضرتش می فرماید :

(و اخفض جناحک للمؤمنین.)(۳)

«بال خود را برای مؤمنان بگستران.»

و در بیانی مشابه می فرماید :

(و اخفض جناحک لمن اتّبعک من المؤمنین.)(۴)

«بال خود را برای مؤمنانی که پیروی ات می کنند، بگستران.»

و در زمینه ی توصیه به رعایت حقوق پدر و مادر می فرماید :

(و اخفض لهما جناح الذّل من الرَّحمه.)(۵)

«برای آن دو (پدر و مادر)، بالِ ذلت را به نشانه رحمت بر آنها بگستران.»

خفض در لغت، یعنی: فرودآوردن. به همین ملاحظه، افتادگی و فروتنی و تواضع، از جمله معانی «خفض جناح» است. خفض الصّوت یعنی آواز را کوتاه کرد. خَفَضَ به معنی کاست و کم کرد و انخفَضَ یعنی نقصان یافت. به هرحال، این

۱- بحارالأنوار :۶۷ ۳۷۰.

۲- بحارالأنوار :۱۶ ۱۹۰.

۳- حجر (۱۵): ۸۸.

۴- شعراء (۲۶): ۲۱۵.

۵- اسراء (۱۷): ۲۴.

افتادگی و فروتنی نیز، از جمله ابزار توفیق در ارتباط اجتماعی و در شمار ویژگی های برجسته ی اخلاق فردی است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با داشتن اخلاق کریمه ی محمّدی ــ که با مُهر (إنَّکَ لعلی خُلق عظیم)(۱) قرآن مجید نامور شده ــ مأمور به کاربرد این راه و روش می باشد.

پس یقیناً پیروان حضرتش به طریق اولی به چنین ویژگی در خلق و خوی فردی و جمعی خویش نیاز دارند.

امیرمؤمنان علیه السلام در شمار توصیه های حکومتی خود به مالک اشتر بیان می دارد : «تواضع للّه... و اخفض جناحک للضّعفاء»(۲) ؛ گویی که تواضع در پیشگاه خدا و فروتنی

در قبال مردم ضعیف (البتّه نه از یک سنخ) در طول یکدیگر قرار دارند و فرمانروای مردم، هم چنان که مأمور به خاکساری در پیشگاه خدای متعال است، موظّف به فروتنی در مقابل مردم و افتادگی در پیشگاه آنان نیز می باشد.

این افتادگی تا جایی ارزش یافته که در حالات نماز، سجده نسبت به رکوع عملی با خضوع و افتادگی افزون تری تبیین شده است. امام رضا علیه السلام فرمودند :

«یکون السّجود أخفَضَ مِنَ الرّکوع...»(۳)

«سجده، برای بیان تواضع، رساتر از رکوع است.»

به هر حال، «خفض جناح» امری است که در اخلاق فردی ریشه دارد، در ارتباط جمعی آشکار می شود و ثمره ی آن جلب محبّت و ایجاد شخصیّت محبوب برای انسان است.

در پایان توضیح این عبارت در زمینه معنی کلمه «خفض»، به قسمتی از یک روایت مفصّل از امام صادق علیه السلام دقّت می نماییم. آن حضرت می فرمایند :

«اعراب القلوب علی أربعه أنواع: رفع و فتح و خفض و وقف. فرفع القلب فی ذکر الله، و فتح القلب فی الرّضا عن الله، و خفض القلب فی الاشتغال بغیر الله، و وقف القلب فی الغفله عن الله... و علامه الخفض ثلاثه أشیاء: العجب و الرّیاء و الحرص...»(۴)

«اِعراب دل ها چهار گونه است: رفع، فتح، خفض، وقف. رفع قلب در یاد خدا است. فتح قلب در رضایت از خدا است. خفض قلب در اشتغال به غیر خدا، و وقف قلب در غفلت از خدا است... و نشانه خفض، سه مورد است: عُجب (خود بزرگ بینی)، ریا، حرص.»

اِعراب(۵) قلب ها به چهار طریق امکان پذیر می گردد، از جمله ی آن ها خفض

است که ثمره ی مشغول شدن به غیر خداست و نشان ابتلا به این بیماری، خودپسندی، ریاکاری و آزمندی است. این

۱- قلم (۶۸): ۴.

۲- بحارالأنور :۷۷ ۲۵۸.

۳- بحارالأنوار :۸۴ ۹۹.

۴- بحارالأنوار :۷۰ ۵۵.

۵- این کلمه، از جمله ی اضداد است و در دو معنی آبادانی و تخریب، اصلاح و افساد هر دو به کارمی رود.

روایت نه در راستای حفض جناح، بلکه در جهت دور نگه داشتنِ خود از موجبات فروافتادن در پرتگاه و مهلکه در جریان حیات مطرح گردید.

[۳۸ ـ و حُسن السیره]

سیره در لغت به معانی روش و طریقه، هیأت، نامه ی اعمال مرد، شهرت، معروفیّت، سرگذشت، تاریخ و زندگانی آمده است. جمع آن سیَر است. عرب، انسان نیکوروش را حَسُن السیره می خواند. گفته اند: «مَن طابت سریرته حُمدت» کسی که پاک دل بوده و نیّتی صاف داشته باشد، افعال و روش او پسندیده می شود. به انسان خوش قلب و مهربان «طیّب السریره» گفته می شود. دو تعبیر بعدی نیز با اندک تفاوت، همین مفهوم را بیان می کند.

با دقّت در همین معانی لغوی، به خوبی آشکار می شود که این ویژگی خلقی، ریشه در درون دارد و منجر به بروز خارجی می شود. این مطلب را معنی کاربردی دیگری برای لغت سریره تأیید می نماید که جمع آن سرائر و به معنی راز است. راز، آن امر درونی است که انسان در خود نگه می دارد.

ممکن است در بدو امر، عباراتی هم چون «حسن العریکه»، «خفض الجناح»، «حسن السیره»، «سکون الرّیح»، «طیب المخالقه» و... که در این بخش از بیان امام سجّاد علیه السلام آمده، همه از یک ردیف و به معنی رفتاری خوش به نظر بیاید؛ امّا دقّت در هر یک از آن ها نشان می دهد که بار فرهنگی متفاوت دارد و از دیگری ممتاز است. اینان تنها کلمات و عباراتی مترادف نیستند که در کنار هم قرار گرفته باشند.

امام علی علیه السلام می فرمایند :

«حُسن السیره عنوان حُسن السّریره.»(۱)

«خوش خویی و راه و روش نیکو، بیانگر سیرت پسندیده ی فرد است.»

یعنی جلوه ای زیبا از درونی آراسته و پیراسته می باشد. کلام آن حضرت ناظر به یکی از مسائل مهمّ اجتماعی یعنی امر حکومت است و این حُسن روش و طریقه را عاملی اساسی در حفظ اقتدار و در عین حال پایداری و محافظت یک نظام حکومتی برمی شمارد. حضرتش می فرماید :

«حُسن السیره جمال القدره و حصن الإمره»(۲)

«راه و روش نیکو، زیبایی قدرت و نگاهداری امارت است.»

از دیدگاهی دیگر، امام مرگ انسانِ بدسیرت را موجب شادی مردم برمی شمارد و می فرماید :

«من ساءت سیرتُه سَرّت متیّتُه.»(۳)

۱- غرر و درر: ۴۸۴۴.

۲- همان: ۴۸۴۷.

۳- همان: ۷۹۴۲.

«هرکه روش بد دارد، مرگ او سبب شادی مردم می شود.»

انسانی این چنین هرگز روی امنیّت و آرامش نخواهد دید که :

«مَن سائت سیرته لم یأمن أبدآ.»(۱)

«هرکه روش بد دارد، هرگز به آرامش نمی رسد.»

در این صورت، اگر انسان قرار است در زندگی به گونه ای باشد که خود از ایمنی برخوردار بوده و مردم در مرگش شادمان نباشند، چاره ای جز حُسن سیرت ندارد. امام زیبایی صورت را جمال ظاهری و زیبایی باطن را همین خوش سیرتی برمی شمارند که :

«الجمال الظّاهر حسن الصّوره، الجمال الباطن حسن السریره.»(۲)

«جمال ظاهر، خوش رویی است. جمال باطن، نیکیِ درون است.»

تأثیر متقابل این زیبایی ظاهری و باطنی را در دو کلام امیرالمؤمنین علیه السلام می توان به خوبی دریافت که :

«عند فساد العلانیه تفسد السریره.»(۳)

«در هنگام تباهیِ ظاهر مردم، درون آنها نیز تباه می گردد.»

و از طرف دیگر :

«صلاح الظّواهر عنوان صحه الضّمائر.»(۴)

«رفتار خوشِ بیرونی و آراستگی بیرون، گواه درستیِ سیرت و ضمیر انسانی است.»

باید دانست که اگر انسان بخواهد دورویی پیشه کند و با ظاهر آراسته، باطن ناآراسته ی خود را بپوشاند، در این تلاش توفیقی چندان به دست نخواهد آورد. امام صادق علیه السلام می فرمایند :

«ما ینفع العبد یظهر حسنآ و یسرّ سیئآ. ألیس إذا رجع إلی نفسه علم أنَّه لَیسَ کَذلِكَ؟ وَ الله تعالی یقول: (بل الإنسان علی نفسه بصیره). ان السریره إذا صلحت قویت العلانیه.»(۵)

«فردی که ظاهر نیکو و باطنی زشت دارد، سود نمی برد. آیا چنین نیست که وقتی به خودش رجوع کند، می داند که چنان نیست (که به مردم می گوید)؟ در حالی که خدای تعالی می فرماید: «بلکه انسان نسبت به درون خویشتن، بینا است.» وقتی درون انسان به

۱- همان: ۸۲۱۶.

۲- همان: ۱۱۹۳.

۳- میزان الحکمه: ۸۴۴۰.

۴- همان: ۸۴۴۲.

۵- بحارالأنوار :۷۱ ۳۶۶.

صلاح آمد، آشکار او نیز قوی می شود.»

می بینیم که حضـرتش حکمت و علّت این عدم توفیق را آگاهی فرد از درون خود می داند که هر چند بکوشد، آن گاه که به خود مراجعه می کند، خلاف آن را درمی یابد. لذا به بیان آن امام همام، اصلاح درون، قوّت و قدرت بیرونی را برای انسان به ارمغان می آورد. و اگر کسی در کار اصلاح درون خود بیفتد، خدای متعال بیرون او را اصلاح می فرماید که :

«مَن أصلح سریرته أصلَح الله علانیته.»(۱)

«کسی که درون خود را به صلاح آرد، خداوند، بیرونِ او را صالح می سازد.»

پس اگر فردی طالب ظاهری آراسته و دوست داشتنی باشد، به جای پرداختن به ظاهر، مناسب چنان است که کار را از اصلاح درون خود آغاز نماید و تأمین آراستگی بیرون را به خدای بزرگ واگذار کند.

حال اگر انسانی ظاهر خود را برای مردم آراسته نماید؛ امّا در باطن به جنگ خدای متعال برود ــ یعنی آشکار و نهان او با یک دیگر در تضادّ باشد ــ چنین فردی را خدا مفتضح خواهد نمود.

«إیّاک أن تتزیَّنَ للنّاس و تبارز الله بالمعاصی فیفضحک الله یوم تلقاه.»(۲)

«مبادا خود را برای مردم بیارایی (به اعمال صالح)، در حالی که با گناهان به جنگ خدا می روی؛ که در این حال، خداوند، روزی که به ملاقاتش برسی، رسوایت می کند.»

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحارالأنوار(۳) بابی ذیل عنوان «حُسن العاقبه و

اصلاح السریره» گشوده و در آن ابتدا آیاتی از قرآن و سپس بیست روایت از منابع مختلف در این زمینه نقل کرده است. پیام عمده ی این آیات و روایات را می توان چنین خلاصه نمود :

۱ــ خداوند به آشکار و نهان ما آگاه است و تلاش برای مخفی داشتن باطن و پیشه کردن دورویی، راه به جایی نخواهد برد.

۲ــ اگر درونی آراسته داشته باشیم، خدای متعال یاریمان خواهد کرد تا اعمالی شایسته پیشه کنیم و ظاهری آراسته برایمان به بار خواهد آورد.

۳ــ آن کس که بیرون و درونش به آراستگی و فساد با هم در تضاد باشد، خداوند بر او غضبناک بوده و سرانجام رسوایش می نماید و هرگز از رهگذر این دورویی توفیقی نخواهد یافت.

۴ــ خوشا بر احوال کسی که همواره در راه اصلاح درون خویش تلاش می کند، چرا که خداوند وجهه ی بیرونی او را کفایت خواهد نمود.

۱- امام صادق علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۳ ۳۹۵.

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام : بحارالأنوار :۷۱ ۳۶۴.

۳- بحارالانوار :۷۱ ۳۶۲ به بعد.

۵ــ خداوند از رهگذر فضل و کَرَم خویش، انسان خوش نیّتی را که در کار اصلاح درون خویش گام نهد، سرانجام در بهشت خویش جای خواهد داد. چنین انسانی را که از این راه به خود می پردازد و زبان باطن به نصیحت خویش می گشاید، خداوند نگاه می دارد.

۶ــ کسی که درون خود را پنهان نگه دارد، خداوند سرانجام پرده ها را به کناری خواهد زد و در هر دو صورت ــ اعمّ از خیر و شرّ ــ امر درون او را از نیک و بد بر ملا خواهد نمود. صد البتّه که جلوه ی کامل این عمل در روز قیامت است که «تبلی السّرائر» نامیده شده است.

[۳۹ ــ و سکون الرّیح]

ریشه ی کلمه ی ریح، واژه ی راح به معنی «آمد و رفت» است. روح القلب به معنی نیروی تازه داد،روّح، اراح به معنی آسوده کرد، طویل الرّوح به معنی بردبار و شکیبا، خفیف الرّوح به معنی خوش رو و با روح، اریحیّه به معنی مردانگی و بخشش، و ریَحّی به معنی مرد خوش خوی و یا اصل خوش خویی در لغت به کار رفته است.

ریشه ی لغت سکون، سَکَنَ به معنی آرامش، بی سروصداشدن، فرونشستن و تسکین یافتن و برکت و رحمت است. اسکان به معنی آرام دادن، سکن إلیه به معنی اعتماد و پشت گرمی به کار رفته است.

در آیه ی قرآنی (وَ لاتَنازَعُوا فَتفشلوا وَ تَذهب ریحکم)(۱) عبارت تذهب ریحکم

در لغت به معنای از دست رفتن صولت، قوّت، نصرت و دولت تعبیر شده است.(۲) «ارحنا

یا بِلال» که در خبر آمده است(۳) بیانگر آن است که مؤذّن مردم را با اذان خود از رنج

انتظار رهانیده و متوجّه نماز می نماید. تعبیر سکون الریح بیانگر آن است که انسانی که دارای این ویژگی خلقی باشد، هرگز تکبّر پیشه نمی کند؛ باد به غبغب نمی اندازد و متکبرانه و مختالانه راه نمی پیماید، بلکه فروتنی در پیش گرفته با مردم به نرمی برخورد می کند.

[۴۰ ــ و طیب المخالقه]

مخالقه بمعنی برخورد است، و طیب المخالقه موضوع خوش برخوردی را یادآور می شود، بدین معنی که انسان در ارتباط با دیگران باید با برخوردی خوش، از یکسو جذب محبّت نماید و از سوی دیگر شخصیّت اجتماعی خود را تثبیت نماید. متقابلاً فقدان چنین ویژگی موجبات تنفّر دیگران و زیر سؤال رفتن شخصیت فردی را فراهم خواهد آورد.

[۴۱ ــ و اسبق إلی الفضیله]

از جمله مواردی که امام علیه السلام در زمینه ی آراستگی به لباس پاکان، از خدای متعال می خواهد، آن است که خدای حضرتش را ویژگی «شتاب به سوی برتری ها» عنایت فرماید. رواست که این سبقت و شتاب به سوی فضایل باشد.

در آغاز باید بدانیم که فضیلت در قاموس دین به چه عناوینی تعلّق گرفته و از چه عناوینی برداشته شده است تا در

۱- انفال (۷): ۴۶.

۲- مجمع البحرین.

۳- مجمع البحرین، ذیل مادّه ی ریح.

سایه ی این شناخت، انسان بتواند به سوی خیری شتاب گیرد که شایستگی آن را دارد. امام علی علیه السلام می فرماید :

«الفضیله بِحُسن الکَمال وَ مَکارم الْأفْعال لا بِکثْرَه الْمال وَ جَلالَه الْأعمال.»(۱)

«فضیلت و برتری به خوبیِ کمال و به کردارهای نیکوست، نه بسیاریِ مال و بزرگیِ عمل و منصب ها.»

پس در گام اوّل باید دانست که انسان بافضیلت، نه جویای مال و نام و مقام، بلکه پی جوی کمالات و زیبایی های خُلق و خوست. در تعبیر دیگر به ارائه ی طریق امیرمؤمنان علیه السلام اگر انسان بتواند بدی را با نیکی و جرم و گناه را با بخشش و چشم پوشی جبران نماید، به بلندای فضایل دست یافته است.

«إنَّ مقابله الإسائه بالْإحْسان وَ تغمد الجرائم بالغفران لَمِن أحْسَن الفَضائل و أفضل المحامد.»(۲)

«پاسخ گوییِ بدی به خوبی و پوشاندن جُرم ها به آمرزش، به راستی، از نیکوترین فضیلت ها و برترینِ ستودنی هاست.»

خیرخواهی و تلاش در زمینه ی گسترش معروف، از جمله ی دیگر فضایل برتر است.

«مِن أفْضَل الفَضائل، اصطناع الصّنائع و بثّ المعروف.»(۳)

«از برترین فضیلت ها، انجام کارهای نیک و گستراندنِ نیکی هاست.»

کنترل زبان و بذل و بخشش، در تعبیر دیگر امام علی علیه السلام در شمار برترین فضیلت ها قرار گرفته است.

«حفظ اللِّسان وَ بَذلُ الْإحْسان مِنْ أفضَلِ فَضائلِ الْإنسان.»(۴)

«نگاهداریِ زبان و گستراندنِ احسان، از برترین فضیلت های انسان است.»

اگر انسانی بخواهد بار فضیلت خویش را به کمال و تمام بربندد، باید این هشدار مولای متّقیان علیه السلام را به جان خریدار گردد که :

«کُن عفوّآ فی قدرتک، جوادآ فی عسرتک، مؤثّرآ مَعَ فاقتک، تکمل لکَ الفَضائل.»(۵)

«در هنگام قدرت، اهل عفو؛ در هنگام تنگدستی، اهل جود و در هنگام شدّت فقر، اهل ایثار باش تا فضیلت هایت کامل شود.»

عفو در عین قدرت، بخشش در عین تنگ دستی و ایثار در عین فقر، سه ویژگی عمده است که می تواند انسان را بر قلّه ی کمال فضیلت ها جای دهد.

حضرت علی علیه السلام در یک طبقه بندی زیبا، فضایل را این چنین تحلیل می نماید :

۱- غرر و دُرر: ۱۹۲۵.

۲- غرر و درر: ۳۴۹۲.

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام ، میزان الحکمه :۷ ۴۹۱.

۴- میزان الحکمه: ۱۵۶۵۱.

۵- میزان الحکمه: ۱۵۶۴۶.

«الفَضائل أربَعهُ أجناس: احدها الحکمه وَ قوامها فی الفکره، و الثّانی العِفّه وَ قوامها فی الشَّهوَه، وَ الثّالث القوّه وَ قوامها فی الغَضَب، و الرّابع العدل و قوامها فی اعتدال قوی النّفس.»(۱)

«فضیلت ها چهارگونه انـد: یکی: حکمت، که قوام آن در اندیشه است. دوم: عفّت، که قوام آن در شهوت است. سوم: قوّت، که قوام آن در غضب است. چهارم: عدل، که قوام آن در اعتدال قوای نفس است.»

حکمت و عفّت و قوّت و عدالت، چهار عنصر فضیلتی است که اگر در فکر و شهوت و غضت و قوای نفسانی به کار گرفته شود، ثمره ی آن قرار گرفتن انسان بر بلندای فضیلت و برتری خواهد بود.

آن امام همام علیه السلام در خطابه ی تکان دهنده ی خویش در وصف پارسایان می فرماید :

«فَالْمُتَّقون فیها هُم أهل الْفَضائل: منطِقهم الصّواب وَ مَلبسهم الاقتصاد...»(۲)

«پرواپیشگان در دنیا آنان انـد که اهل فضیلت می باشند. سخن به راستی گویند و راه و رسم اقتصاد و میانه روی در زندگی پیشه کنند.»

امام زین العابدین علیه السلام ضمن حدیثی با اشاره به روز قیامت و فراخوان مردم بافضیلت، می فرمایند که مردمی با شنیدن ندای «أینَ أهل الفَضل» برمی خیزند. ملائکه از ایشان می پرسند: «وَ ما کانَ فضلکم؟» می گویند:

«کُنّا نَصل مَن قطعنا و نعطی مَن حرمنا وَ نعفو عَمَّن ظَلَمنا»

«ما چنین بودیم: با آنان که با ما قطع رابطه می کردنـد، پیونـد می یافتیم، به آنان که ما را تحریم می کردند بذل و بخشش می نمودیم و از آنان که بر ما ستم روا می داشتند، درمی گذشتیم.»

ملائکه با شنیدن این توضیح، به آنان خطاب می کنند: «صدقتم ادخلوا الجَنَّـه».(۳)

بار دیگر به این سرفصل ها بنگریم، برخی از فضیلت ها را که بدان اشاره رفت شماره کنیم و دریابیم که چه عواملی انسان را در شمار اهل فضیلت قرار می دهد؟ مواردی همچون: کمال جویی، اخلاق پسندیده، پاسخ گویی بدی با نیکی و جرم با بخشش، خیرخواهی برای همه و تلاش در گسترش معروف، حکومت بر زبان و بذل و بخشش و احسان، عفو در قدرت، بخشش در عسرت، ایثار در نیاز، حکمت در فکر، عفّت در شهوت، قدرت در کنترل غضب، اعتدال در نفسانیّات.

سرانجام سه ویژگی او را به بهشت جاویدان الهی می رساند: نصل من قطعنا و نعطی مِن حَرمنا و نعفو عمَّن ظلمنا. آیا روا نیست که انسان در این باب شتاب نماید؟ به یقین که رواست. بر همین اساس و اصل، امام زین العابدین علیه السلام هم در عبارت «السّبق إلی الفضیله» از خدای متعال، حرکت شتابان در چنین مسیری می خواهد.

۱- بحارالأنوار :۷۸ ۸۱.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

۳- نوادر راوندی :۴ ۵۸۵.

[۴۲ _ و ایثار التّفضّل]

ایثار در لغت یعنی: دیگران را بر خود مقدّم داشتن، و تفضّل یعنی: نیکی کردن. بر این اساس، ترجمه ی روان و اوّلیّه ی عبارت چنین خواهد بود: «دیگران را در نیکی بر خود مقدّم داشتن». امّا هر دو واژه ی ایثار و تفضّل، در فرهنگ دینی بار سنگینی دارد. بخشی از آن چه درباره ی فضیلت و مشتقّات آن در قسمت پیشین بیان شد، دامنه ی تفضّل را نیز روشن می سازد.

حال برای آن که با واژه ی ایثار و عمق آن در فرهنگ دینی بیشتر آشنا شویم به توضیح اجمالی آن می پردازیم.

قرآن مجید می فرماید:

(وَ یؤثرون عَلی أنفسهم وَ لَوْ کانَ بِهِم خصاصه. وَ مَن یوق شحّ نفسه فَأُولئِکَ هُمُ الم_ُفلحونَ)(۱)

(دیگران را بر خود مقدّم می دارند، هر چند که خود بدان نیازمندند. و آن کس که سرکشی و زیاده طلبی و بخل خویش را مهار کند، در شمار رستگاران است.)

در زمینه ی نزول این آیه در تفاسیر(۲) آمده که مردی نزد رسول خدا از گرسنگی

شکایت برده و اظهار نیاز کرد. حضرتش ابتدا نزد همسران خود فرستاد. همگی اظهار داشتند جز آب در منزل چیزی برای خوردن نداریم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان جمع اعلام کردند که کیست تا این مرد را امشب به میهمانی خود ببرد. علی علیه السلام داوطلب این امر گردید. وقتی با میهمان به خانه آمد، حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: ما جز برای امشب خود غذای دیگری نداریم؛ امّا دیگری را بر خود مقدّم داشته، وی را پذیرایی خواهیم نمود. علی علیه السلام فرمود تا کودکان را خوابانیده و در هنگام صرف غذا، چراغ را نیز خاموش کردند تا میهمان به کمبود غذا آگاهی نیابد. صبح فردا آن گاه که حضرت علی علیه السلام موضوع را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشت، این آیه نازل گردید.(۳)

آشنایی با واژه ی «شح» نیز می تواند جایگاه ایثار را روشن تر نماید.

«الشُّحُّ أشَدُّ مِنَ الْبخل. إنَّ البخیل یبخل بِما فی یده، وَ الشّحیح یشحّ بِما فی أیدی النّاس وَ علی ما فی یدیه، حتّی لایری فی أیدی النّاس شَیئآ إلّا تمنّی أن یکون له بالحلّ وَ الحرام. وَ لایقنع بما رزقه الله.»(۴)

«اهل «شحّ» به مراتب بدتر از بخیل است؛ زیرا که بخیل نسبت به آن چه خود در دست دارد بخل می ورزد؛ امّا انسانی که دچار این عارضه _ یعنی شُح _ گردیده، نسبت به آن چه در دست دیگران است، چنین حالتی دارد. وی همواره می خواهد آن چه در دست

۱- حشر (۵۹): ۹.

۲- از جمله تفسیر صافی :۲ ۶۸۴، نقل از امالی صدوق.

۳- بعدها امام علی علیه السلام در مقابل خلفا، از جمله به این آیات درباره ی خود استدلال می نمود و آنرا بر فضیلت خویش در قرآن ارائه می نمود (احتجاج طبرسی). در تفسیر درّ المنثور سیوطی، همین روایتاز ابوهریره نقل شده با این تفاوت که به جای نام مقدس مولای متقیان «رجلٌ مِن أنصار» و در روایتی دیگر،ابوطلحه ی انصاری آمده است.

۴- تفسیر صافی: :۲ ۶۸۴.

مردم است ــ از هر راهی شده (اعمّ از حلال و یا حرام) ازآنِ او باشد و هرگز به آن چه خدای متعال روزی او نموده، قانع نیست.»

خلاصه این که ایثار ــ به معنی «دیگری را بر خود مقدّم داشتن» ــ کار آسانی نیست. چه بسا کسانی که به زبان، سخن از آن می گویند؛ امّا در عمل توان انجام آن را ندارند. این که در دنباله ی آیه موضوع «شُح» بیان شده، به نظر می رسد بدان رو باشد که این خصیصه ی نامطلوب می تواند به صورت آفتی نسبت به ایثار عمل نماید. آفت «شحّ» می تواند انسان را از مبادرت به این عمل پسندیده و خداپسندانه و در عین حال دشوار بازدارد. از این رو، در روایات، از ایثار به عنوان نهایت مکارم اخلاقی یاد شده است. امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«غایه المکارم الایثار.»(۱)

«نهیت مکارم اخلاق، ایثار است.»

و در همین مقوله ی فضیلت آمده که :

«مَن آثر عَلی نفسه استحقّ اسم الفضیله.»(۲)

«آن کس که ایثار پیشه کند، شایسته ی نام فضیلت است.»

یعنی سزاوار چنان است که این انسان را صاحب فضیلت بنامند. در آموزش های دینی، کار در این زمینه تا بدان جای بالا گرفته شده است که آن امام همام علیه السلام می فرماید :

«لاتکملُ المکارم إلّا بالعفاف و الایثار.»(۳)

«مکارم اخلاق کامل نمی شود مگر با عفّت و ایثار.»

می دانیم که شأن نزول آیه ی (وَ مِنَ النّاس مَن یشری نفسه ابْتِغاءَ مَرضات الله وَ الله رَؤوف بالعباد») موضوع لیله المبیت و جان فشانی حضرت امیر علیه السلام نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. در روایات آمده است که آن شب که حضرت علی علیه السلام چنین کرد، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من شما را با هم برادر قرار دادم؛ امّا عمر یکی از شما پیش از دیگری است. کدام یک نسبت به دیگری ایثار می نمایید؟ فاختار کلاهما الحیاه. هر دو، زندگی را انتخاب کردند. آن گاه خدا به ایشان گفت: آیا شما همانند علیّبن ابی طالب نیستید که میان او و محمّد ۶پیمان برادری است و اینک او در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خفته تا جانش را فدای او کند. «فیوثره بالحیاه»(۴)

در روایات آمده است که حضرت علی علیه السلام پیراهنی برای خود خرید و او را خوش آمد، بلافاصله آن را در راه خدا

۱- غرر و درر: ۶۳۶۱.

۲- همان: ۸۸۴۶.

۳- همان: ۱۰۷۴۵.

۴- میزان الحکمه، ذیل واژه ی ایثار، ج ۱: ۸، این روایت را از کتاب تنبیه الخواطر نقل کرده است.

صدقه داد.

«وَ قالَ: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یَقُول: مَن آثر علی نفسه، آثره الله یَوْمَ القیامَه الجَنَّ_ه.»(۱)

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: کسی که دیگری را بر خود برگزیند، خداوند در روز قیامت، بهشت را برایش بر می گزیند.»

و همچنین نقل شده است که :

«لِلّه تعالی جَنّه لا یدخلها إلّا ثَلاثَه... وَ رَجُلٌ آثر أخاه المؤمن فی الله تعالی»(۲)

«خداوند را بهشتی است که جز سه تن در آن داخل نخواهند شد... یکی از آنان فردی است که برادر مؤمن خویش را در راه خدا بر خود ترجیح داده و مقدّم داشته است.»

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: أی الصَّدَقه أفضل؟ فرمودند :

«جُهد المقل، اما سَمعت قول الله عزّوجلّ: (وَ یؤثرون علی أنفسهم و لوْ کانَ بِهم خصاصه)؟ تری هیهُنا فضلا.»(۳)

«برترین صدقه، تلاش فرد تهیدست است. آیا نشنیده ای کلام خدای عزّوجلّ را که فرمود: «آنان دیگران را بر خود ترجیح دادند و ایثار کردند، گرچه خوود تهیدست اند.» در اینجا برتری را می بینی؟»

این بیان نشان می دهد که صرفِ تهی دستی نمی تواند مجوّزی برای دوری از صدقه و ایثار باشد، چرا که در طبقه بندی صدقات، تلاش و توانِ کسی که دچار تنگ دستی و عسرت است، برتر و ارزشمندتر دانسته شده است.

خلاصه آن چه امام سجّاد علیه السلام ذیل عبارت «ایثار التّفضّل» از خدای متعال طلب نموده، امری است که اگر در فرهنگ درونی مردمی جای گیرد و در خارج با الهام از آن شکل یابد، جامعه ای سرشار از نیکویی های خلقی پدیدار خواهد گشت. در چنین جامعه ای طغیان های نفسی و خودمحوری جای خود را به ایثار و از خودگذشتگی می دهد، همگان در این مسابقه بر یکدیگر سبقت می گیرند، هرگز ناتوانی مالی بهانه ی گریز از ایثار و برکنار ماندن از نیکوکاری نخواهد شد و چنین است که امام علیه السلام ویژگی «ایثار التّفضّل» را از جمله عواملی برمی شمارد که زیور پاکان و زینت پرواپیشگان را موجب خواهد گردید.

[۴۳ _ و ترک التعییر]

واژه ی تعییر از ریشه ی عار و به معنی سرزنش و نکوهش آمده است. معایره یعنی طعنه زدن. دقّت در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام که ریشه ی این لغت _ یعنی عار_ در آن آمده، آموزنده است. آن حضرت می فرمایند :

«لَیس مِن شیم الکریم ادراعُ العار.»(۴)

۱- نور الثقلین :۵ ۲۸۵.

۲- همان: ۲۸۶.

۳- همان: ۲۸۸.

۴- غرر: ۷۴۵۷.

«شایسته ی خصلت های انسان کریم، آن نیست که جامه ی عار بر تن گیرد.»

یعنی آن سان که پیراهن بر تن است و از انسان جدا نمی شود، سزاوار نیست که فرد چنین جامه ای دربر گیرد. همین تعبیر در ارتباط با ترک ورع و پارسایی، در بیانی دیگر از حضرت امیر علیه السلام آمده است که فرمودند :

«مَن تعرّی عَنِ الوَرع أدرع جلباب العار.»(۱)

«آن کس که از جامعه ی پارسایی عاری گردد، لباس عار بر تن خواهد گرفت.»

دقّت در همین دو روایت، به خوبی نشان می دهد که چه تضادّ روشنی میان اخلاق نکوهیده «تعییر» و پارسایی در میان است و از سوی دیگر، چه هماهنگی ای میان خصلت های پسندیده و ترک چنین عادت زشت به چشم می خورد. از این روی، امام سجّاد علیه السلام آن جا که از خدا می خواهد تا جامه ی صالحان و زیور پارسایان در بر گیرد، به عنوان یکی از ویژگی ها «ترک التّعییر» را طلب می نماید.

در روایات به عنوان اصلی انکارناپذیر آمده که:

«مَن عَیّر بِش یْء بُلی بِه»(۲)

«آن کس که دیگری را در زمینه ای سرزنش کند، خود سرانجام به همان امر مبتلا می شود.»

عیب جویی که از جمله اخلاق شیطانی است، می تواند ریشه ی این امر_ یعنی تعییر_ تلقّی شود. بدین معنی که فرد سرزنش کننده، ناچار در پی یافتن زمینه هایی برای اجرای کار مورد نظر خویش می باشد و عیب جویی، مناسب ترین بستر برای چنین عمل زشتی است. از این رو اگر بخواهیم ریشه ی «تعییر» را در نهاد خود بخشکانیم، سزاوار آن است که گِرد عیب جویی نگردیم و به جای عیب جویی، عیب پوشی پیشه کنیم.(۳) در

این صورت، اساساً جایی برای سرزنش و نکوهش دیگران نمی ماند تا بخواهد دست آویز ما در انجام این عمل زشت قرار گیرد.

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحارالأنوار(۴) بابی تحت عنوان «النّهی عن

التعییر بالذّنب أو العیب و الأمر بالهجره عَن بِلاد أهل المعاصی» گِرد آورده که در آن روایاتی چند در این زمینه ها نقل کرده است. دو قید عیب و ذنب که در این عنوان گنجانیده شده و در برخی روایات مذکور نیز آمده، به خوبی زمینه ی نهی از سرزنش را به ما می آموزد. بر این اساس، نه تنها به خاطر عیب بلکه به خاطر گناه نیز نباید زبان به سرزنش فرد گشود؛ و در هر دو زمینه باید به گونه ای عمل کرد که راهی برای اصلاح فراهم شده شخص از آن عیب و گناه

۱- همان: ۸۵۱۹.

۲- همان: ۷۸۵۹.

۳- ذیل جمله ی «ستر العائبه» در همین بخش از دعا، در این زمینه توضیحاتی بیان شد.

۴- بحارالانوار :۷۳ ۳۸۴ به بعد.

فاصله گیرد.

در همین باب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند :

«کَفی بالمرء عیباً... أن یعیّر النّاس بِما لایستطیع ترکه.»(۱)

«همین عیب و نقص برای انسان کافی است که مردم را به آن چه خود دارد و نمی تواند ترک نماید، سرزنش کند.»

با کمی دقّت در اعمال خود، به خوبی می توانیم دریابیم که در بسیاری از کارها دچار چنین نقص عمده ای هستیم. در انجام واجباتی همانند امر به معروف و نهی از منکر، اگر قول و فعل خود را زیر ذرّه بین قرار دهیم، به خوبی شاهد خواهیم بود که مشکل جدّی داریم.

مجلسی حدیث بالاـ را در باب جوامع مساوی الاخلاق آورده است. این خود نقش کلیدی این رذیله ی اخلاقی را نشان می دهد که تعییر چگونه می تواند پی آمدهای زیان بار اخلاقی دیگری را هم در پی داشته باشد، به حدّی که از آن در چنین بابی سخن به میان آمده است.

در روایت است که فردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد. از حضرتش خواست تا او را توصیه و موعظه نماید. حضرتش فرمودند:

«علیک بتقوی اللّه، فإن امرءٌ عیّرک بِش یْء یعلمه فیکَ، فَلاتعیّره بِش یْء تعلمه فیه، یکن وباله علیه و اجره لک.»(۲)

«من تو را به پروای خداوندی توصیه و سفارش می کنم. هم چنین اگر کسی تو را به چیزی که از تو می دانست سرزنش نمود، تو مقابله به مثل مکن و او را بدان چه در اوست نکوهش منما. جزای سنگین این عمل ناپسند برای او و پاداش این کار پسندیده برای تو خواهد بود.»

به نظر می رسد که در همین زمینه باید دو موضوع ملامت و طعنه زنی را نیز در فرهنگ ائمّه جست وجو نمود تا مشخّص شود که جایگاه و ارتباط این دو واژه با موضوع «تعییر» چیست.

بد نیست بدانیم که به فرموده ی امیرمؤمنان علیه السلام پی آمد سرزنش و ملامتگری در طرف مقابل، افروخته ترشدن آتش لجاجت است، آن جا که می فرماید :

«الإفراط فی الملامه یشب نار اللّجاجه.»(۳)

«ملامت بسیار، آتش لجاجت را بر می افروزد.»

این کار، برای خود ملامتگر، به مصداق کلام نورانی «مَن کُثر لومه کثر عاره»(۴) زمینه ی

۱- بحارالانوار :۷۳ ۳۸۵ _ ۳۸۶.

۲- میزان الحکمه: ۱۴۴۴۴ به نقل از تنبیه الخواطر.

۳- همان: ۱۷۶۸.

۴- همان: ۸۴۳۱.

عیوب فراوانی را فراهم می سازد.

در مورد طعنه زنی نیز باید دقّت داشت که امام متّقیان علیه السلام می فرماید:

«إیّاکَ أن تَکُون عَلَی النّاس طاعناً وَ لِنَفسک مُداهناً، فَتعظم عَلیك الحوبه وَ تَحْرَمُ المثوبه.»(۱)

«برحذر باش از این که نسبت به مردم طعنه زنی پیشه کنی و نسبت به خود سهل انگاری روا داری. چنین رفتاری بار گناه و جُرمت را سنگین می دارد و از ثواب محرومت خواهد ساخت.»

در پایان این قسمت، توجّه به این نکته ضروری است که طعن و ملامت نسبت به دیگران امری ناپسند و نکوهیده است؛ امّا تحمّل آن در راه خدا و در صورت ضرورت رویارویی، به عنوان ارزش تلقّی می شود. قرآن می فرماید :

(... یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ الله وَ لایخافونَ لومهَ لائم)(۲)

«در راه خدا جهاد می کنند، بدون آن که از سرزنشِ سرزنش کنندگان خوف داشته باشند.»

امیرمؤمنان علیه السلام در توصیف گروه خویش می فرماید:

«إنّ ی لَمِن قَوْم لاتَأخذه فی الله لومه لائم...»(۳)

«من از گروهی هستم که در راه خدا، سرزنشِ مذمت گران آنها را بر نمی گیرد.»

این بردباری در قبال آنان که انسان را در راه خدا ملامت و سرزنش می کنند تا آن جا ارزش یافته که آن امام همام علیه السلام خود و دوستانش را با این ویژگی می ستاید.

در مورد دوم (یعنی رویارویی در صورت ضرورت) قرآن مجید می فرماید:

(إنْ نکثُوا ایمانهم مِن بعد عهدهم وَ طعنوا فی دینکم فقاتلوا أئمّه الکفر...)(۴)

(اگر آنان سوگند شکستند و بر شما طعنه زدند، با پیشوایان کفر بجنگید.)

بدیهی است که انتخاب میان تحمّل و رویارویی، وابسته به موقعیّتی است که انسانِ بابصیرت پس از ارزیابی صحیح نسبت به آن مبادرت می ورزد.

قرآن به حالت سوگند از نفس لوّامه سخن به میان آورده و می فرماید:

(وَ لا أُقْسِم بالنَّفس اللَّوّامه)(۵)

۱- همان: ۲۷۱۱.

۲- مائده (۵): ۵۴.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

۴- توبه (۹): ۱۲.

۵- قیامت (۷۵): ۹.

مراد از آن، نفسی است که در انسان شکل می گیرد و همواره از درون او را سرزنش می کند که به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این ملامت شامل حال هر دو گروه «محسن» و «مسیء» می باشد. حضرتش به ابن مسعود فرمود :

«یابن مسعود! اکثر مِنَ الصّالحات و البرّ فإنَّ المحسن و المسیئی... یندمان؛ یقول المحسن: یا لَیتنی ازددت مِنَ المـُحسنات؛ وَ یَقول المسیئی : قصّرت. و تصدیق ذلک قوله تعالی : (وَ لا أُقسِمُ بالنَّفس اللّوّامه).»(۱)

«فرزند مسعود! بسیار به کارهای نیک و نیکی ها اقدام کن، چرا که نیکوکار و بدکار... هر دو پشیمان می شوند. نیکوکار می گوید: کاش بر میکی ها می افزودم. و بدکار می گوید: کوتاهی کردم. تصدیق این مطلب در کلام الهی است: (سوگند نمی خورم به نفس لوّامه) .»

خلاصه آن که سرزنش و ملامت دیگران به لحاظ اخلاقی امری ناپسند است که پی آمدهای بدی دارد، از جمله گرفتارشدن خود انسان در دام همان موارد سرزنش. باید برای مقابله با عیوب و گناهان مردم راهی یافت که موجب تشدید لجاجت و در نتیجه اصرار آنها بر گناه نگردد. با الهام گیری از نفس لوّامه، زبان گشودن به نکوهش خود، امری پسندیده است که انسان همواره بار گناه خویش را سنگین یافته و توشه ی خیر خویش را سبک شمارد و بکوشد تا از اوّلی کاسته و به دومی بیفزاید. حرکت در مسیر الاهی نیز چه بسا نیازمند تحمّل بار سرزنش دیگران باشد که در این زمینه نیز باید براساس بصیرت و بینش و زمان شناسی عمل نمود.

[۴۴ _ و الافضال علی غیر المستحق]

در بخش های پیشین کلام امام، سخن از «السبق إلی الفضیله» (پیش تازی در میدان فضیلت) و به دنبال آن «ایثار التّفضّل» (دیگری را بر خود ترجیح دادن) بود. امّا اینک حضرتش با جمله ی «الإفضال علی غیر المستحقّ» سخن کاملا تازه ای را مطرح می نماید. معمولا آنان که اهل بذل و بخشش هستند، همواره نیازمندان را از این امکان بهره مند می کنند. حتّی گاهی با دقّت در پی یافتن نیازمند واقعی هستند و هر کسی را که اظهار نیاز کرد، به صرف این کار نیازمند نمی شناسند و در صدد تحقیق برمی آیند تا بذل و بخشش آنان در محلّ نیاز قطعی مصرف گردد. امّا نگرش امام سجّاد علیه السلام نظرگاه جدیدی را مطرح می کند که به توضیح اجمالی آن می پردازیم.

بد نیست پیش از آن که وارد این بحث شویم، در آغاز یکی از ادعیه ی معروف نشان دهیم که این کار امام سجّاد علیه السلام دقیقآ کاری خدایی است، آن جا که عرضه می داریم :

«یا مَن یُعطی مَن سأله، یا مَن یعطی مَن لَمْ یَسأله وَ مَن لَمْ یعرفه، تحنّنآ منه وَ رحمه...»(۲)

«ای آن کس که به سائلان می بخشایی، ای آن که حتّی به کسانی که از تو درخواست ننموده و اساسآ تو را نمی شناسند نیز می بخشایی و نعمت های خود را ارزانی می داری و این همه از رهگذر مهر و عطوفت توست.»

در این جا می بینیم خدای متعال، نه تنها به آنان که از او درخواست می نمایند، بلکه حتّی بر آنان که نه درخواست

۱- بحارالأنوار :۷۷ ۱۰۴، میزان الحکمه :۱ ۱۳۲.

۲- مفاتیح الجنان، اعمال ماه رجب.

می کنند و نه معرفتی به او دارند، راه بذل و بخشش و عطا را می گشاید. وقتی خدای متعال چنین است، جا دارد که ولیّ خدا از چنین خدایی درخواست نماید که: خدایا به من نیرویی ده که نه تنها به نیازمند، بلکه حتّی به غیرنیازمند نیز کمک و بذل و بخشش نمایم.

قرآن مجید، در ضمن توصیف فقیر و نیازمند می فرماید: فقرا به گونه ای زندگی می کنند که (یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفّف)(۱) به زیادیِ عفّت و بزرگ منشی که

دارند، کسانی که از نزدیک ایشان را نمی شناسند، گمان می برند که از جمله ی توانگران اند. از سوی دیگر در منطق تشیّع، اغنیا به فقیران آزموده می شوند؛ یعنی توانمندان جامعه در نحوه ی برخورد با این گروه تهی دست ارزیابی می گردند. از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که می فرمود:

«إنَّ الله عزَّوجَلَّ یَقُول: إنّ ی لم أُغن الغنی للکرامه به عَلّی وَ لَم أُفقر الفقیر لهوان به علّی؛ وَ هُوَ ممّا ابتَلیت بِهِ الأغنیاء بالفقراء. وَ لَولا الفقراء، لم یستوجبِ الأغنیاء الجَنَّه.»(۲)

«خدای عزّوجل می فرماید: من غنیّ را به خاطر کرامتی که نزد من دارد، غِنا بخشیدم. فقیر را نیز به دلیل سبک شمردن، به فقر نکشاندم. بلکه اغنیاء را به سبب فقرا آزمودم. اگر فقرا نبودند۷ اغنیاء شایسته بهشت نمی شدند.»

به طور خلاصه آن چه توانگران را بهشتی می دارد، وجود فقرا و نیازمندان است.

در منطق تشیّع حتّی سخن فقر گفتن با خود، مذموم شمرده شده است، چه رسد آن که فرد دست و زبان به اظهار نیاز نزد دیگری بگشاید. امام صادق علیه السلام در پاسخ آن کس که از حضرتش درخواست موعظتی نموده بود، فرمودند :

«لاتُحدّث نفسک بفقر.»(۳)

«با خود، از فقر سخن مگو.»

از سوی دیگر نکوهش و سرزنش و طعنه زنی به فقیر نیز، امری بسیار ناپسند است. برخی زنان زبان به سرزنش دخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گشودند و رنجش خاطر حضرتش را موجب شدند تا آن جا که حضرت زهرا علیها السلام شِکوه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و عرضه داشت :

«یا رسول الله، عیّرتنی نساء قریش بفقر علیّ...»(۴)

«ای رسول خدا! زنان قریش مرا به فقر علی سرزنش می کنند.»

پیامبر در پاسخ فصل مشبعی از فضایل حضرت امیر علیه السلام را برشمرده و بدین سان خطّ بطلان بر موضوع سرزنش کشیدند

۱- بقره (۲): ۲۷۳.

۲- بحارالأنوار :۷۲ ۲۶، ح ۲۲.

۳- بحارالأنوار :۱۰۳ ۲۰.

۴- بحارالأنوار :۴۰ ۱۷.

و هشت ویژگی عمـده ی علی علیه السـلام را یادآور شدند که شادی دل و جان حضـرت زهرا علیها السـلام را در پی داشت و لبخند شادمانی بر چهره شان نشانید.

به هرحال، از یک سو فقیر بایـد به گونه ای باشد که ناآشـنایان به او، وی را غنی بدانند؛ از سوی دیگر توانگران به وجود تهی دسـتان آزموده می شونـد. با این همه، حدیث فقرکردن امری ناپسـند و نکوهش به فقر نیز روشـی ناسـتوده است. نتیجه آیا جز این خواهـد شـد که فقیر در بین مردم ناشـناس بمانـد، بـا فقر خویش دست و پنجه نرم می کنـد و می سوزد و می سازد و حتّی غیرنیازمنـد شـناخته می شود؟ اگر به این زمینه هـا به درستی توجّه شود، آن گـاه ارج و قـدر جمله ی امـام سـجّاد علیه السـلام «الافضال علی غیر المستحق» روشن می گردد.

در این زمینه مرحوم صدوق در علل الشّرایع داستان مفصّلی از امام سجّاد علیه السلام نقل می کند که بسیار شنیدنی و خواندنی است. گوشه هایی از این داسـتان چنین است که ابوحمزه ی ثمالی می گویـد: روز جمعه نماز را با امام به جای آوردم. پس از اتمـام نمـاز و انجـام تعقیبات، همراه با حضـرتش به طرف منزل ایشان رفتیم. در آسـتانه ی ورود به منزل، حضـرت به خادمه ی خود ــ که سـکینه نـام داشت ــ فرمودنـد: هرگز سـائلی را از در خانه نرانیـد مگر آن که او را غـذا دهیـد؛ چرا که امروز جمعه است. ابوحمزه می گوید: من با شنیدن این سخن به حضرت عرض کردم :

«لَیسَ کُلّ مَن یستحق مستحقّا».

«هرکه خود را فقیر می داند، به راستی فقیر نیست.»

حضرتش فرمودند :

«یا ثابت، أخاف أن یکون مستحقّا فلانطعمه و نردّه فینزل بنا أهل البیت ما نزل بیعقوب و آله. أطعموهم أطعموهم...»

«ای ثـابت! نگرانِ آنم که مسـتحقّ باشـد، ولی او را غـذا نـدهیم و برگردانیم، آنگاه بر ما اهل بیت، همان رسـد که بر یعقوب و خاندانش فرو رسید. آنها را طعام دهید. طعامشان دهید...»

پس از آن امام مفصّلا داستان ابتلای حضـرت یعقوب به قصّه ی دردناک هجران فرزندش یوسف را به تفصـیل بیان کردند و ریشـه ی آن را در رانـدن سائـل روزه دار و وارسـته ای دانسـتند کـه در شـب جمعـه ای بـه خـانه ی حضـرت یعقـوب آمـد و درخواست زیادی طعام از آنان کرد. ایشان درستی درخواست او را تصدیق ننموده و او را دست خالی از خود راندند. خداوند هم به او وحی فرستاد که به زودی به خاطر این عمل «لَأُنْزِلَ بِکَ بَلوای وَ لأجعلنّک و ولدک غرضا لِمصائبی». آن گاه امام در پاسـخ سؤال دیگر ابـوحمزه فرمودنـد: این همـان شـبی بود که یوسف آن خواب را دیـد و به دنبـال این تهدیـد الـهی بود که یعقوب از وی خواست تا خوابش را برای برادرانش تعریف ننمایـد که مورد کیـد و حسـد آنان قرار گیرد که چنین نشـد و آن حوادث تلخ و گرفتاری های شدید برای آن هر دو پیش آمد.(۱)

حضـرت سـجّاد علیه السـلام فرمودنـد که به انگیزه ی این که چه بسا نیازمنـدی در میان غیرنیازمنـدان باشـد، حتما بایـد بذل و

بخشش پیشه نمود و میدان راحتی به روی غیرمستحقّان نیز گشود.

ص:۱۳۲

۱- بنگرید: بحارالانوار :۱۲ ۲۷۱، نقل از علل الشرایع.

نیای والای حضرت سجّاد علیه السلام ، مولای متّقیان علیه السلام نیز چنین بود. در داستان مفصّلی که به روایت امام عسکری علیه السلام نقل شده، حضرتش از رهگذر ایثار، تهی دست ناشناس را یاری رسانده او را سیر می نماید، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او می پرسد:

«یا أبَاالْحَسَن، تفعل هذا به وَ لعَلَّهُ مُنافق؟»

«ای ابوالحسن! با او چنین می کنی؟ شاید منافق باشد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ عرضه می دارند :

«إنْ یَکُن مؤمناً فَهُوَ أهل لما أفعل معه؛ وَ إنْ یَکُن مُنافقاً فَإنّا لِلإحسان أهل. فلَیْس کُلّ معروف یلحق مستحقّه...»(۱)

«اگر مؤمن باشد، شایسته است برای برخوردی که با او می کنم. و اگر منافق باشد، من برای احسان شایسته ام. به هر حال، چنین نیست که هر نیکی به فرد مستحقّ آن برسد.»

به نظر می رسد که با همین مختصر که مطرح گردید، گوشه هایی از زیبایی کلام امام سجّاد علیه السلام روشن شده باشد که «بخشش بر غیر نیازمند» خود چه ارزش والایی است و از چه دیدگاه هایی می توان به آن نگریست و بر اجرای آن پای فشرد.

در پایان توضیح این عبارت، تذکّر یک نکته ی مهم ضروری است و آن این که هر چند در امور مادّی این عمل پسندیده شمرده شد، امّا در امور معنوی شیعیان از آن بازداشته شده اند. پیروان اهل بیت هرگز مجاز نیستند حقایق والای دین و معارف توحیدی و مبدیی و معادی را ــ بی توجّه به تاب و تحمّل و شخصیّت و ارزش و صلاحیّت طرف مقابل ــ با او مطرح کنند. به نمونه هایی از آن اشاره خواهد رفت، امّا به یقین این هشدار، بستن باب خیر به روی محرومان و ناآگاهان نیست، بلکه پیش گیری از بازاری شدن حقایق روحانی و افتادن آن اصول در میان دست و پای کسانی است که فاقد شایستگی لازم برای دریافت این حقایق می باشند و چه بسا که خود از آن طرفی برنبندند و توان انتقال به دیگری را هم درنیابند.

در روایت است که جبرئیل امین در زمینه آموزش دعای جوشن کبیر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یادآور شد :

«یا مُحمَّد، لاتُعَلّم هذا الدُّعاء إلّا المؤمن یستحقّه.»

«ای محمّد! این دعا را به کسی یاد مده، مگر مؤمنی که شایسته آن باشد.»

و در سطور بعدی آمده که این دعا را جز به مؤمنان پاک نهاد و سِرّنگه دار نباید آموخت.

«و إن بذلته لِغَیر مُستَحَقّه ممَّن لایَعرف حقّه وَ مَن یستَهزء بِه، فَأسْأل الله العظیم ان تحرمک ثوابه و إن یجعَل النّفع ضرّاً.»(۲)

«اگر آن را به افرادی ناشایسته ببخشی که قدر آن را نمی شناسند و بدان استهزاء می کند، از خدای بزرگ می خواهیم که تو را از پاداش بی بهره دارد و سود را به زیان بدل سازد.»

۱- بحارالانوار :۴۲ ۲۵ به بعد.

۲- بحارالانوار :۹۴ ۴۰۲.

در توصیه ی پیشینیان آمده که :

«لاتمنعوا الحِکمَه أهلها فتظلموهم و لا تعطوها غیر مستحقّها فَتظلموها.»(۱)

«حکمت را از اهل آن باز مدارید که به آنها ستم روا داشته اید. و آن را به افراد غیر مستحقّ آن مدهید، که به حکمت، ستم کرده اید.»

به راستی نیز که چنین است. بازداشتن آنان که اهلیّت دریافت حکمت را دارند، ستم راندن بر ایشان است، آن سان که عرضه ی حکمت بر غیر اهلش ستمی نابخشودنی بر ساحت آن دانش و بینش است.

[۴۵ _ و القول بالحق و إن عزّ]

سخن گفتن به حق، امری دشوار است تا آن جا که جمعی به غلط حق را تلخ دانسته و آن را در قالب ضرب المثلی رایج در فرهنگ برخی انسان ها جای داده اند. در واقع حق شیرین است؛ لکن این موضع گیری در مقابل حق است که بر اساس امیال و خواهش های نفسانی و خودمحوری ها، انسان را در مقابل حق قرار می دهد و چنین می شود که حق برای او امری تلخ جلوه می کند. فرهنگ تربیتی دین می کوشد تا فرد را به گونه ای بسازد که هرگز از حق گرایی گریز نداشته و نسبت به آن سست عنصر نباشد. چنین است که قرآن مجید سستی در برابر حق را نکوهش می کند، در آیاتی نظیر :

(وَ أکثرهم للحق کارهون)(۲)

(بیشتر آنها حق را خوش نمی دارند.)

(لَقَد جِئناکُم بِالْحَقّ وَ لکنَّ أکثرکم للحق کارهون)(۳)

(حق را برای شما آوردیم، ولی بیشتر شما، حق را خوش نمی دارید.)

بساط تربیت دینی می کوشد تا به انسان بفهماند که :

«ما ترک الحَقَّ عزیز إلّا ذلّ، وَ لا أخذ به ذلیل إلّا عزّ.»(۴)

«هیچ عزیزی حق را رها نکرد مگر آن که به ذلّت رسید. و هیچ ذلیلی حق را نگرفت، مگر آن که به عزّت رسید.»

میان حقّ با عزّت و ذلّت، رابطه ای انکارناپذیر است: چشم پوشی عزیز از حق، او را خوار می دارد و گرایش ذلیل به حق وی را عزّت خواهد بخشید. خوگرفتن با چنین روحیه ای سبب می شود که انسان هیچ گاه از حق در خود

۱- بحارالأنوار :۳۶ ۲۱۷، باب ۴۰ ص نصوص الله عَطَ الاْچِّه مِن خق اللّوح و اگواتر.

۲- مؤمنون (۲۳): ۷۰ و زخرف (۴۳): ۷۸.

۳- شوری (۴۲): ۲۴.

۴- امام حسن عسکری علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۲ ۲۳۲.

تلخ کامی نداشـته باشد. حتّی اگر آن را بر خویش سـنگین می بیند، از عمق جانش باید تن در دهد و حقّ را بپذیرد، وگرنه در منطق قرآن، در شمار معرضان(۱) ، کافران(۲) ، مفسدان(۳) ، مستهزئین(۴) و ده ها

سرفصـل دیگر از این ردیف قرار می گیرد. طبیعی است که فرد، آن گاه که از این دام ها رست، شـیرینی حق را به عمق وجود درمی یابد و هرگز آن را تلخ نمی شـمارد. البتّه حق گرایی امری سهل نیست؛ بلکه پایداری بر آن بسیار سنگین و دشوار است که انسـان حق گرا را مأجور می دارد؛ انسانی که گرایش های درونی خود را در حق ستیزی پای مال ساخته، بر آن ها غلبه می کند و دست بر دامان حق می نهد.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال فردی دریافت که وی از آن چه حضرتش بر آن فتوی داده، در خود احساس کراهت می نماید. لذا به او فرمود :

«یا هذا، اِصْبِرْ عَلَی الْحَقّ، فإنَّه لم یصبر أحدٌ قطٌّ لحقٍّ إلّا عوضه الله ما هو خیر له.»(۵)

«بر حق صبر کن. هرگز هیچ کس بر حق صبر نکرد مگر این که خداوند، به او بهتر از آن را، به عوض آن بدهد.»

مرحوم مجلسـی طی بـابی بـا عنوان «ایثار الحق عَلَی الباطل و الأمر بقول الحقّ و إن کان مُرّآ» روایاتی را جمع آوری نموده و از ابی ذر غفاری نقل می کند که :

«أوصانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بِأنْ أقول الحق وَ إن کان مُرّآ.»(۶)

«رسول خدا به من سفارش کرد که (همواره) حق را بگویم، گرچه تلخ باشد.»

توجّه داشته باشـیم این روایات، تلخی ذاتی برای حق اثبات نمی کنـد که با مطالب پیشـین در تعارض قرار گیرد؛ بلکه عمـدتآ بیـانگر حـالت کسـی است که تحت تـأثیر کشـش هـای نامطلوب نفسانی، حق را در کام خویش تلـخ می یابـد. لـذا با کلمه ی شرطیّه ی «إن» از آن سخن به میان آمده است. امام باقر علیه السلام می فرماید :

«آن گاه که مرگ پدرم امام سـجّاد علیه السـلام در رسـید، حضـرتش مرا به سـینه چسـبانید و فرمود: تو را به امری سفارش می کنم که در چنین حالتی پدرم نقل کرد و آنها نیز در چنین حالاتی از پدرانش که: اصبر عَلَی الْحَق و إن کانَ مرّآ.»(۷)

۱- آل عمران (۳): ۲۳.

۲- آل عمران (۳): ۳۲.

۳- آل عمران (۳): ۶۳.

۴- انعام (۶): ۴ و ۵.

۵- بحارالأنوار : ۷۰ ۱۰۷.

۶- همان.

۷- بحارالأنوار : ۷۰ ۱۸۴.

قرآن مجید این حق گویی و معارضه ی احتمالی آن را با خود انسان، برای مؤمنان این چنین بیان می کند که :

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامین بِالْقسط شُهداء للّه و لَوْ عَلی أنْفسکم اَوِالْوالِدَیْن و الأقربین)(۱)

(ای مؤمنان! همواره به قسط و عدالت قیام کنید، و برای خدا شهادت دهید، گرچه به زیان خودتان یا والدین یا نزدیکانتان باشد.)

بر این اساس ما باید تلاشی ویژه داشته باشیم تا این نیرو را در درون خود فراهم آوریم که همه جا معیار برایمان حق باشد، هر چند که ما را خوش نیاید.

این منطق در اسلام تا بدان جا قوی طرح شده که فرد مسلمان باید این گونه خود را بسازد که :

«قل الحق و إن کانَ فیه هلاکک، فَإنّ فیهِ نجاتک... و دع الباطِلِ و إن کان فیه نجاتک، فإنّ فیه هلاکک.»(۲)

«حق بگو. اگر (می پنداری که) هلاک تو در آن است، ولی (به واقع) نجاتت در آن است... و باطل را رها کن. اگر (می پنداری که) رهایی تو در آن باشد، ولی (به واقع) نابودی تو در آن است.»

یعنی به لحاظ بینشی در او چنان دگرگونی به وجود آورد و فرهنگ درونش را آن چنان منقلب سازد که اساساً هلاک بر اثر حق گویی را نجات واقعی و رهایی بر اثر گرایش به باطل را به واقع مرگ خویش شمارد.

طبیعی است که ثمره ی چنین بینش و روشی آن خواهد شد که در جامعه ی اسلامی، همواره حق جلوه گری داشته و مظاهر باطل ــ هر چند که فریبنده و آراسته باشند ــ محکوم به فنا و زوال خواهند بود.

در چنین جامعه ای افراد آن چنان تربیت می شوند که حالات مختلف و متضادّ روحی آنان، بر حق گرایی ایشان تأثیر سوء نخواهد گذاشت؛ چرا که از مولایشان علی علیه السلام برایشان نقل شده که خطاب به امام حسین علیه السلام در وصایای خویش فرمودند :

«یا بُنَیَّ، أُوصیکَ بِتَقْوَی الله فی الغِنی و الفقر و کلمه الحق فی الرّضا و الغَضب.»(۳)

«فرزندم! سفارشت می کنم به تقوای خدا (در همه حال:) در غنی و فقر، و (گفتن) کلام حقّ (در همه حال:) در رضا و غضب.»

به هرحال، امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال تعهّد بر حقّگویی را ــ هر چند که سخت باشد ــ درخواست می نماید. و ما نیز باید چنین بخواهیم. گسترش این خصلت در جامعه، سبب خواهد شد که انسان ها به مرور، پای بند بر این امر مهم شوند. بدین سان باطل و خیانت و بسیاری از ضد ارزش ها پای از حریم جامعه ی اسلامی بیرون خواهند کشید. در آن صورت، باطل

را نرسد که در لباس حق جلوه کند و مردم را نیز نرسد که کلام حق را به انگیزه ی اهداف باطل بر زبان رانند، و همگان به تمام وجود، این کلام الهی را درمی یابند که:

(فَما ذا بَعدَ الحقّ إلّا الضّلال فَانّی تصرفون)(۴) .

۱- نساء (۴): ۱۳۵.

۲- امام کاظم علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۸ ۳۲۵.

۳- بحارالأنوار :۷۷ ۲۳۶. در کتاب میزان الحکمه :۲ ۴۶۴ _ ۴۷۶ ذیل سرفصل هایی متنوّع روایاتیدر این باب گردآوری و طبقه بندی شده که به میزان زیاد، روشنگر ابعاد مختلف مسأله می باشد.

۴- یونس (۱۰): ۳۲.

(بعد از حقّ، چیست جز گمراهی؟ پس شما را به کجا می گردانند؟)

پس از حق و رویگردانی از آن، افتادن در دام باطل است.

[۴۶ _ و استقلال الخیر و ان کُثر من قولی و فعلی]

ریشه ی لغت استقلال، واژه ی «قَلّ» به معنی کوچک، اندک و کمیاب شدن است. «استقل الشَّ یْء» یعنی امری را اندک و ناچیزشمرد.

دو نکته ی زیبا و لطیف در این بخش مورد دقّت و تأکید امام علیه السلام قرار گرفته است :

اوّلاـ انسان همواره مبادرت به کار خیر ورزد، اعمّ از این که این موضوع به فراوانی در سخن و یا در عمل وی جلوه کند و تحقّق یابد.

ثانیآ فرد در این زمینه به گونه ای تربیت یابد که اساسآ کار خیر خود را _ هر چند زیاد باشد _ کوچک بشمارد. این مسأله بسیار مهم است و شکل گیری فکر بر این مبنا چندان آسان نیست. چه بسا کسانی که با اندک کار نیکو، از آن سخن به فراوانی گفته و همه جا مایلند تا نام و یاد ایشان به ازای آن کار خیر کوچک مطرح باشد. از این بالاتر کسانی هستند که اساسآ برای کارِ نکرده، توقّع ستایش و بزرگداشت دارند. قرآن مجید در این باره می فرماید که گروهی این چنین اند که: (یُحبّونَ أن یُحمدوا بما لَم یَفعلوا). آن گاه در دنباله ی آیه به پیامبر خود می فرماید: گمان مبر که اینان راه رهایی از عذاب داشته باشند.

(فلا تحسبَنّهُم بمفازه مِنَ العَذاب وَ لَهُم عَذابٌ ألیم)(۱) .

(کسانی که دوست دارند ستوده شند بدانچه (خیری که) انجام نداده اند. مپندار که آنها از عذاب، رهایی دارند، بلکه عذابی دردناک در انتظار آنان است.)

انسان با مقایسه ی این دو مطلب، به خوبی درمی یابد که «ببین تفاوت از کجاست تا به کجا». جمعی که برای کارِ انجام نداده انتظار تکریم دارند و جمعی که انواع کارهای خیرِ انجام گرفته ی خود را کوچک می شمارند. پی آمد حالت ناهنجار برای گروه اوّل، پُرتوقّعی و خودبزرگ بینی است که از آفات زندگی انسانی و از جمله شدیدترین نوع اخلاق نکوهیده می باشد. امّا ثمره ی حالت دوم گرایش هرچه بیشتر به کار خیر است که در عین حال آن را کافی ندانند و دوست بدارد که بی اسم و رسم بماند. این همه، از جمله اخلاق و رفتار والای انسانی و فضیلت هایی است که رواج آن در جامعه ثمرات مفید و مؤثّری به بار خواهد آورد و علاوه بر اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی را نیز سامان خواهد داد.

انسان باید بداند که سرانجام به مصداق (یَوْمَ تَجِدُ کُلّ نَفس ما عملت مِن خَیر محضرآ)(۲) امور نیکی را که از او سر

۱- آل عمران (۳): ۱۸۸.

۲- آل عمران (۳): ۳۰.

زده، شاهد و ناظر بوده و حاضر خواهد دید. در این

صورت دیگر نیازی برای به رخ کشیدن آن در خود نمی بیند، چرا که این امور را نزد خدای جهان _ که خود منشأ خیر مطلق است _ حاضر می بیند.

در بینش فرد مسلمان، با الهام از کتاب و سنّت باید این حقیقت شکل گیرد که :

(ما تقدّموا لِاَنْفسکُم مِن خیر تَجدُوه عِندَ الله)(۱)

(هرچه خیر که برای خود پیش فرستید، نزد خداوندمی یابید.)

انجام امور خیر، صِرفاً به این انگیزه انجام گیرد که به واقع برای خود باشد و نه برای دیگری، هر چند که صورتاً ثمره ی کار خیر عاید فردی دیگر می شود، و برای یافتن آن در پیشگاه خدا از وی صادر می گردد. چنین فردی همواره این کار خیر را ناچیز می شمارد، هرگز در انتظار جبران آن از طرف مقابل نیست. لذا بزرگداشت و تکریم مردم را نیز نه خواهان است و نه به چیزی می شمارد. او نیازی ندارد تا کار خیرش به رخ کشیده شود؛ چرا که دریافته که :

(ما تفعلوا مِن خیر یعلمه الله)(۲)

(هر کار خیری که انجام دهید، خداوند آن را می داند.)

در نظام هستی، خیر از چشم آن کس که خود کانون خیر است، مخفی نمی ماند. حتّی اگر به انگیزه ی پاداش _ اعمّ از دنیوی و اخروی _ کار خیری صورت دهد، می داند که :

(و ما تنفقوا مِن خیر یوفّ إلیکُم وَ أنتُم لاتظلمون)(۳)

(و هر حالی که انفاق کنید، به خودتان باز می گردد. و به شما هرگز (از ناحیه خداوند) ستم نمی شود.)

چه نیکوست که کار خیر، حتّی نه به انگیزه ی پاداش، بلکه خالصانه و در راستای جلب رضایت خدای متعال صورت گیرد و اگر انسان قصد سوداگری هم دارد، سودایی این چنین نماید.

شیعه و محبّ امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش علیهم السلام اساساً به خاطر این وابستگی، از هر جهت خود را شایسته ی کار خیر می شناسد؛ چرا که از مولایش علی علیه السلام آموخته که :

«عَلیکُم بِأعمال الخیر فَتبادرُوها؛ وَ لایَکُن غیرکُم أحقَّ بِها مِنکُم.»(۴)

«وظیفه دارید که به اعمال خیر بشتابید. مبادا دیگران در این زمینه، سزاوارتر از شما باشند.»

۱- بقره (۲): ۱۱۰.

۲- بقره (۲): ۱۹۷.

۳- بقره (۲): ۲۷۲.

۴- میزان الحکمه: ۵۳۱۸.

برای چنین فردی اساساً معیار شادی و حزن، گرایش و بازماندن از کار خیر است؛ زیرا از مولایش امام متّقین علیه السلام به او رسیده است که :

«أکثر سرورک علی ما قدّمت مِنَ الخَیر، وَ حُزنک علی ما فاتَ مِنهُ.»(۱)

«بیشترین شادی تو باید بر خیر بباشد که پیش فرستاده ای. و اندوهت بر خیری باشد که از دست داده ای.»

نکته ی آموزنده و جالب توجّه و زیبا در این باب، آن است که در تعالیم اهل بیت علیهم السلام باید انسان امور خیر را که در حقّ دیگران انجام داده، چند هم که فراوان باشد، اندک شمارد. امّا خیری که نسبت به خودش صورت می گیرد، باید آن را بزرگ بداند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف فرد عاقل می فرماید :

«یستکثر قلیل الخَیر مِن غَیرِه وَ یَسْتقلّ کثیر الخَیر مِن نفسه.»(۲)

«نیکی اندک از دیگران را زیاد می بیند، ولی نیکی فراوان از خود را کم می داند.»

نکته ی پایانی در این مقوله، به بیان این مطلب اختصاص داده می شود که اگر کسی به فرض توان هیچ گونه کار خیری را در هیچ زمینه ای نداشت ـ که چنین فرضی تقریباً محال می نماید ـ و در عین حال علاقه به انجام امور خیر داشت، شرع مطهّر راه را به روی او نبسته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده :

«الدّال عَلی الخَیر کَفاعله.»(۳)

«کسی که به کار خیری رهنمون شود، مانند آن است که خود، بدان اقدام کرده است.»

چنین فردی می تواند مردم توانا به انجام امور خیر را به موارد کار خیر رهنمون گردد. در این صورت، همانند انجام دهنده ی کار خیر برای او نیز اجر و ثوابی مقرّر خواهد گردید.(۴)

«وَ أکمِل ذلِکَ لی بِدوام الطّاعه وَ لزوم الجماعه و رفض أهل البدع وَ مستعملی الرّأی المخترع».

در بخش پیشین، امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال زیور پاکان و زینت پروایپیشگان را خواست و ۱۸ زمینه را یکی پس از دیگری برشمردند: بسط عدل، کظم غیظ، فرونشاندن فتنه، حسن رفتار، سیرتی خوش، خُلقی نیکو، پیش تازی در

۱- غرر و درر: ۳۳۴۵.

۲- مستدرک الوسائل :۱ ۱۶.

۳- بحارالأنوار :۷۴ ۴۰۹.

۴- در کتاب میزان الحکمه :۳ ۱۹۹ _ ۲۳۳ ذیل کلمه ی خیر و نیز ذیل ابواب ۲۵۲۱ «استقلل مننفسک کثیر الخیر» و ۲۵۲۲ «استکثار الخیر» و ۲۵۲۳ «استصغار الخیر» روایات در زمینه ی مورد بحث باتقسیم موضوعی گِردآوری شده است.

فضیلت جویی، دیگری را بر خود مقدّم داشتن، ترک سرزنش دیگران، بخشش بر غیر نیازمند، حق گویی تحت هر شرایط، کار خیر خود را کوچک شمردن.

دیدیم که هر یک از این زمینه ها چه نقشی کارساز و سامان بخشیدنی به اخلاق فردی و جمعی و تدارک جامعه ای انسانی ــ اسلامی بر عهده داشت. هر یک از این سرفصل ها می تواند جامعه ای انسانی و شایسته ی شأن والای او به بار آورد.

اینک حضرت سجّاد علیه السلام در این بخش از خدا می خواهد که: این موارد را با تحقّق چهار ویژگی در من به کمال مطلوب برسان، آن سان که بتوانم بر بساط بندگی و اطاعت در پیشگاه تو دوام بخشم و با مردم مسلمان همراه و هم آهنگ شوم و دو گروه بدعت گذار در دین و دین تراشان ناآگاه را از خود برانم.

در این درخواست ها، سه موضوع مهم ملحوظ است : استمرار رابطه با خداوند، ترک و تدوام رابطه با مردم، موضع گیری در قبال حقایق دین. اوّلی در تبیین رابطه ی فرد با خداست، دومی تعهّدات فرد در قبال جامعه را روشن می سازد و سومی رابطه ی فرد مسلمان با مکتب اعتقادیش را تبیین می نماید.

[۴۶ ــ و اکمل ذلک لی بدوام الطاعه]

در موضوع اوّل که طاعت و بندگی است، سخن بسیار گفته شده است. قرآن مجید با آیه ی (ما خَلقت الجِنَّ وَ الْإِنس إلّا لِیَعبُدونِ) به بلندای این امر تصریح فرموده است. امّا نکته ی مهم در این قسمت از بیان امام علیه السلام درخواست دوام و استمرار این امر مهم است. قرآن مجید در وصف مؤمنان نمازگزار با آیه ی (إلّا المصلّین) حساب اینان را از دیگر انسان ها جدا می سازد، آنگاه می فرماید:

(الَّذین هُم عَلی صَلاتِهم دائمُونَ)(۱) .

(آنان که بر نماز خود مداومت دارند.)

نیز، از زبان حضرت عیسی علیه السلام آن هنگام که در گاهواره زبان به سخن گشود، می فرماید که:

(وَ أوصانی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاه ما دُمتُ حَیّآ)(۲) .

(و مرا سفارش کرد به نماز و ذکات، تا زمانی که زنده ام.)

این آیات نشان می دهد که طاعت و بندگی یک ارزش است و دوام بخشیدن به آن ارزشی دیگر. چه بسیار انسان هایی که در بُرهه ای از عمر خویش ارزش اوّل را به توفیق الاهی دریافته اند، امّا بعدها بر اثر عوامل مختلف ــ مانند مبادرت به گناه ــ از ارزش دوم بی بهره مانده اند. این حالت اخیر، آثار کار اوّل را نیز از بین می برد و آنان را از هستی ساقط می کند. قرآن مجید، سرانجامِ مردم خطاپیشه را تکذیب آیات خدا می داند و می فرماید :

(ثُمَّ کانَ عاقبه الَّذینَ أساؤا السّوءی ان کذّبُوا بآیاتِ الله وَ کانُوا بِها یستَهزؤن)(۳)

۱- معارج (۷۰): ۲۲ و ۲۳.

۲- مریم (۱۹): ۳۱.

۳- روم (۳۰): ۱۰.

(سپس فرجام کسانی که بد کردند، آن شد که آیات خدا را دروغ دانستند و به آنها استهزاء کردند.)

روشن است که خـدای متعال، مسـتغنی از طاعت و اطاعت بشـری است؛ امّا این رسم بندگی است که می تواند فرد را به کمال بکشاند و از خاک به افلاک سیر دهد. وقتی اصل طاعت چنین است، به یقین دوام بر این اطاعت ارزش والاتری دارد؛ چرا که می تواند به صورت عاملی مؤثّر و مهم در جهت ارتقای انسان به کار آید، وگرنه خداوند، به بیان حضرت امیر علیه السلام :

«خَلق الخلق حین خلقهم، غنیاً عن طاعتهم آمناً مِن معصیتهم، لِانَّه لاتضرّه معصیه من عصاه وَ لاتنفعه طاعه من اطاعه»(۱)

«خداونـد، آفریـدگان را آفریـد، زمـانی که آفریـد، در حـالی که از طاعت آنها بی نیاز و از عصـیان آنها در امان است؛ زیرا نه عصیانِ گنهکار، زیانش رساند و نه اطاعت مطیع سودش دهد.»

به بیان حضرت علی علیه السلام :

«طاعه اللّه مفتاح کُلّ سداد و صلاح کلّ فساد»(۲)

بندگی خداوند کلید هر استواری و چاره ی هر فساد و نابسامانی است.

پس به یقین دوام این طاعت می توانـد انسان را بیمه کنـد، او را همواره در شاهراه سـداد سیر دهـد، و از هر گونه فساد به دور دارد.

هرکس که دوام بر طـاعت را دشوار بدانـد، بایـد در پی آگـاهی از جهت آن باشـد. چه بسـا بر خود هراس راه دهـد و گـاهی مشقّت در طاعت برای او سؤال انگیز باشد. چنین فردی باید این بیان امیرمؤمنان علیه السلام را در نظر آورد که فرمود:

«مَن تواضع قلبه لِلّه، لَم یسأم بدنه مِن طاعه الله.»(۳)

«کسی که قلبش برای خدا تواضع کند، بدنش از طاعت خداوند، خسته نمی شود.»

پایـداری و شـکیبایی و تداوم بر طاعت خداوندی، امری است که می تواند جاذب دیگر نعمت های پروردگار نیز باشد. اگر از این دیدگاه به موضوع طاعت بنگریم، شایسته است که آن را بزرگ شماریم. امام علی علیه السلام می فرماید:

«اِستتمّوا نعم الله علیکم بالصَّبر عَلی طاعته».(۴)

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

۲- میزان الحکمه: ۱۰۹۶۸.

۳- بحارالأنوار :۷۸ ۹۰.

۴- غرر: ۲۵۲۰.

«برای این که نعمت های خدا را بر ود تمام کنید، بر طاعت او صبر روا دارید.»

خلاـصه این که دوام بر طاعت، ارزش والایی است که در بیان آن امام همام علیه السـلام یکی از عوامل کمال ایمان بیان شـده است :

«دوام الطّاعات و فعل الخیرات و المبادره إلی الم_کرمات من کمال الایمان و افضل الإحسان.»(۱)

«مداومت بر طاعت ها، انجام خیرات و مبادرت به مکارم؛ از (نشانه های) کمال ایمان و برترین احسان است.»

در یک کلام آن کس که می خواهد به پیروزی دست یابد، باید بداند که این مهمّ در تداوم بندگی خدای متعال به دست می آید، که: «دَوام العباده برهان الظّفر بالسّعاده»(۲) .

به بیان حضرت علی علیه السلام سزاوار چنان است که:

«ینبغی لِلعاقل أن لایخلو فی کلّ حال عن طاعه ربّه وَ مجاهده نفسه.»(۳)

«برای عاقل، سزاوار است که در هر حال، از طاعت خدایش و مجاهده با نفس خود، جدا نشود.»

[۴۷ _ و لزوم الجماعه]

فرد، آن گاه که رابطه ی میان خود و خدای خویش را مستحکم نمود و بدان استواری بخشید، در گام دیگر باید به تقویت و تصحیح رابطه با مردم بپردازد. از این روی امام سجّاد علیه السلام بعد از موضوع دوام اطاعت، لزوم و همراهی با جماعت را از خداونـد درخواست می نمایـد. چرا این دو امر پیاپی آمـده انـد؟ شایـد به آن دلیل که به طور طبیعی، انسان بر بساط بنـدگی و نیایش و طاعت و اطاعت، کنجی خلوت و به دور از غوغاهای زنـدگی و مردم ناهماهنگ را می جویـد. وقتی به این امر تداوم بخشـید، ناخودآگاه نوعی جداشدن از مردم، تنها ماندن و صرفاً گلیم خود از آب بیرون کشیدن و به همین بسنده کردن را در پی خواهد داشت.

چه بسا که منظور امـام سـجّاد علیه السـلام از این دو موضوع پیاپی، آن باشـد که فرد دچار چنین بلیّه ای نگردد، پای از جامعه بیرون نکشـد و حسـاب خود را از دیگران جـدا ننمایـد. این جـاست که همراهی بـا مردم، در منطق دین _ البتّه بـا رعایت یک سلسـله پیش شـرط ها_ به عنوان یک ارزش مطرح می شود تا بدان جا که امام سجّاد علیه السلام در کنار درخواست تداوم در بندگی، پای بندی به جامعه را از خداوند درخواست می نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را هشدار می دهد که:

«أَیُّهَا النّاس عَلیکم بِالجَماعَه وَ إیّاکُم و الفرقه»(۴) .

۱- غرر: ۵۱۴۱.

۲- غرر: ۵۱۴۷.

۳- غرر: ۱۰۹۲۲.

۴- میزان الحکمه: ۲۴۳۴.

«ای مردم! بر شما باد به جماعت (حق). و هشدار، که به تفرقه گرفتار مشوید.»

حضـرتش با تشبیهی زیبا سـرنوشت انسانی را که راه جدایی از جمع را پیش گرفته و در وادی زندگی به تنهایی طی طریق می نمایـد، همانند گوسـفندی می شـمارد که از گله جدا شده است. آن سان که این گوسـپند خوراک گرگ می شود، آن انسان هم طعمه ی شیطان خواهد شد و سرانجام ابلیس او را خواهد ربود.(۱)

حضرتش این امر را تا بدان جا مهم می شمارد که می فرماید:

«مَن خَرَجَ مِن الجَماعَه قید شبر، فقد خلع ربقه الإسلام مِن عُنقه»(۲)

«کسسسسی که از جماعت (حق) به اندازه یک وجب دور شود، قید اسلام را از گردن خود جدا کرده است.»

آن گـاه که فردی به خود اجـازه می دهـد حتّی یـک وجب از جـامعه فاصـله گرفته و راه خود را جـدا سـازد، گویی که تعهّد اسلامیت را از عهده ی خویش خارج ساخته است.

روایـات در این بـاره فراوان است؛ امّـا بایـد به این نکته ی مهمّ توجّه داشت که منظور اصـلی از این جمـاعت چیست؟ آیـا این تعابیر گویای آن است که به مصـداق «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» باید با هر جمع و جماعتی همراه شد؟ آیا این هشدارها نکوهش از جداشدن از هر جامعه و جمعیّتی را در بر دارد و یا واقعیّت امر، چیز دیگری است؟

روشن است که بـا وجود آیاتی نظیر (أکثرهُم لایعقِلُون)، (أکثرهُم لایَشـکُرون)، (أکثرهُم لایَعلَمُون)، (أکثرهُم لایَشـعَرون) و ده هـا تعـبیر نظیر آن، هرگز مراد از این الـتزام به اجتمـاع، همراه شـدن بـا اکثریّت مردم، بی توجّه به فهم و دین و منطق و گرایش های آنان نیست؛ زیرا که اساساً چنین گرایشی نوعی نقض غرض در ساحت ادیان است.

برای پیش گیری از تفصیل در این باب، به ذکر دو روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه مبادرت می ورزیم تا مشـخّص شود که این جامعه گرایی در منطق حضـرتش چگونه تفسیر شده است و آیا می توان مطلقِ پای بندی به جامعه را بی توجّه به شرایط و ویژگی های آن جامعه ارزشی اسلامی نام نهاد.

«سُئل رسُول الله صلی الله علیه و آله و سلم عَن جماعه امته؟ فَقالَ جماعهُ أُمَّتی أهل الحق وَ إن قلّوا.»(۳)

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: که جماعت امّتش یعنی چه؟ فرمود : جماعت امّت من، اهل حق اند، گرچه اندک شمار باشند.»

توضیح آن که این روایت از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است.

«قیل لِرَسُول الله ۹: ما جَماعَه أمتک؟ قالَ: مَن کانَ عَلَی الحَقّ وَ إنْ کانُوا عشرَه.»(۴)

۱- همان: ۲۴۳۵.

۲- همان: ۲۴۳۶.

۳- بحارالأنوار :۲ ۲۶۵، ح ۲۱.

۴- همان: ۲۶۶.

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: جماعت امّت شما یعنی چه؟ فرمود: آنان که بحقّ اند، گرچه ده تن باشند.»

از این بیانات به خوبی روشن می شود که منظور از پای بندی به جامعه، هرگز همراه شدنِ بی قید و شرط با آن نیست، بلکه ملاک مهم در این باب، موضوع حق گرایی است. اگر چنین ملاک ارزنده وجود نداشت، جمعیّت از ارزش افتاده و قلّت اهل حق به اصل آن لطمه نمی زند. همراهی با جامعه و یا تعبیر «لزوم الجماعه» چنین تبیینی دارد.

[۴۸ _ و رفض اهل البدع و مستعملی الرأی المخترع]

عبارت بعدی کلام امام علیه السلام در مورد طرد بدعت گزاران در جامعه و دین سازان، خود گواه دیگری بر صحّت این تحلیل است که حضرت سجّاد علیه السلام همان جا که از خدا لزوم الجماعه را می خواهد، دورکردن مردمی را که در جامعه بدعت می گذارند، و نیز پایمال کردن آرای ساختگی و به کارگیرانِ چنین نظرها را نیز، از خدا می طلبند. این عبارات، می رساند که اطلاق در همراه شدن با جامعه صحیح نیست. پایان بخش این قسمت را توضیحات امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد چهار واژه ی سنّت، بدعت، جماعت و فرقت قرار می دهیم تا مرزها در این زمینه روشن گردد و هرگز به بهانه ی جامعه گرایی و ارزش گذاری مطلق روی آن، حقایق پای مال آمال و اهواء نگردد :

«سُئِلَ الإمام علی علیه السلام عَن تفسیر السّنه و البدعه و الجَماعَه وَ الفرقه. فَقالَ: السّنَّه وَ الله سنَّه محمّد ۶، وَ البدعَه ما فارقها، وَ الجَماعَه وَ الله مجامعَه أهل الحقّ وَ إنْ قلُّوا، وَ الفرقَه مجامعه أهل الباطل وَ إن کثروا.»(۱)

«از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد معنای سنّت، بدعت، جماعت و تفرقه پرسیدند. پاسخ داد: سنّت، به خدا سوگند، یعنی سنّت محمّد صلی الله علیه و آله . بدعت یعنی هرچه از آن جدا شود. جماعت، یعنی همراهی با اهل حق، گرچه اندک شمار باشند. و تفرقه یعنی همراهی با اهل باطل، هر چند عدد آنها زیاد باشد.»

در این روایت به روشنی مشخّص شده که مفهوم اصلی این واژه ها چیست. روا نیست که ما کلمات را از روایات بگیریم، ولی با وجود توضیح آنها در روایات دیگر، آنها را بی توجّه به آن تبیین روایی، در لغت و یا جای دیگری جویا شویم.

حضرت امیر علیه السلام سنّت را «ما سنَّ رسول الله»، بدعت را «ما أحدث مِن بعده»، جماعت را «أهل الحق و ان کانوا قلیلا» و فرقه را «أهل الباطل و إنْ کانُوا کثیرآ» تفسیر نموده اند. همین توضیحات کافی است که مفهوم کلام زیبای امام سجّاد علیه السلام در پایان این بخش از دعای مکارم اخلاق به دست آید.

حضرتش از خدای خود چه می خواهد؟

الف. دوام اطاعت و بندگی.

ب. همراهی با جمع حق، بی توجّه به کثرت و قلّت آن.

۱- میزان الحکمه، روایت ۲۴۳۹. بحارالأنوار :۲ ۲۶۶ با مختصر تفاوتی در کلمات، نقل از کتابمعانی الأخبار مرحوم صدوق.

ج. رویارویی با بدعت و بدعت گزاران و تابعان آنان، با همان مفهوم که بدان اشاره رفت.

در این راستا سه امر را به روشنی نشان می دهند: رابطه ی میان خود و حق، خود و خلق و خود و مکتب

سرانجام به ما می آموزند که چگونه می توان لباس صالحان را در بر گرفت و به زیور پرواپیشگان زینت یافت.(۱)

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی محمّدٍ وَ اله و اجْعَل أوسع رِزقکَ عَلَیَّ إذا کبرت... و اعترافآ بإحسانکَ و احصاءً لِمنّتک.»

در این بخش، امام علیه السلام پانزده درخواست را مطرح می نماید. حضرتش در آغاز با آینده نگری و واقع بینیِ خاص، درمان پاره ای مشکلات را می طلبد که معمولا دامن گیر انسان در دوران کهولت می گردد، از جمله این که از خدای متعال می خواهد که در آن ایّام گشاده رزق بوده و تاب و توان و تحمّل درد و رنج را داشته باشد و به دامان پدیده ی کسالت در عبادت نیفتد. هر یک از این سه مورد، می تواند انسان را گرفتار ورطه های هولناکی بنماید.

[۴۹ _ و اجعل اوسع رزقک علیّ اذا کبرت]

تنگ دستی، در آن هنگام که دیگر انسان توانایی چندانی برای کار و کسب درآمد ندارد _ به ویژه آن جا که فرد دوران قبلی زندگی خویش را به خوبی و آبرومندی گذرانده _ امری است که جان انسان را می کاهد و به شدّت روحیّه ی او را ضعیف می شازد و او را به دامن انواع مشکلات و مصائب می کشاند.

از این رو امام در سخن آغازین خود از خدا می خواهد که «وَ اجْعَل أوسَعَ رزقک عَلَیَّ إذا کبرتُ» یعنی گشاده رزقی در هنگام کهولت را طلب می نماید. دقّت در ضمیر کلمه ی رزقک نیز خالی از لطافت نیست که حضرتش سخن از روزی خود به میان نمی آورد؛ بلکه این روزی را از خدا می داند و درخواست دارد که نوعی وسعت از سوی خدا شامل حال او گردد.

[۵۰ _ و اقوی قوّتک فیّ اذا نصبت]

در همین دوران، موضوع دیگری رنج آور می شود: پیری و فرتوتی و ضعف و زبونی. حضرتش با جمله ی «وَ أقوی قوَّتک فیَّ إذا نصبت»، پیشاپیش درمان آن را از خدای متعال درخواست می نمایند؛ برای این که در آن هنگام _ که به لازمه ی طبیعی دچار این ضعف و درد و رنج می شوند _ هم چنان نیروی خداوندی ایشان را یار راه شود و آن درد را این چنین درمان نمایند.

[۵۱ _ و لا تبتلینّی بالکسل عن عبادتک]

در گام بعدی باید دانست که ثمره ی طبیعی تنگ دستی و درد و رنج در دوران پیری، گرفتارشدن به بلیّه ی دیگری در ارتباط با خدای متعال است: چنین فردی اساساً حال خوشی برای عبادت و بندگی ندارد. اگر هم در آن حال، کار

۱- مرحوم مجلسی در کتاب بحارالأنوار، :۲ ۲۶۱ _ ۲۶۸ ذیل باب «البدعه و السنَّه وَ الفریضه وَالجَماعَه و الفرقه و فیه ذکر قلّه أهل الحق و کثره أهل الباطل» ۲۸ روایت گِرد آورده است. با مراجعه به آن هامی توان آشنایی افزون تری به مبانی طرح شده در بخش اخیر کلام امام سجّاد علیه السلام پیدا نمود.

عبـادی از او سـر بزنـد، یقیناً از قبیل عادت است، نه بر سبیل اطاعت. از این روی، امام سـجّاد علیه السـلام بلافاصـله پس از دو موضوع قبلی سخن از این آفت در میان می آورد و موضوع بروز حالت کسالت در بندگی را مطرح می نماید. امام علیه السلام از آن به عنوان یک ابتلا و آزمون الاهی تعبیر می کند که این کسالت خود می تواند آغازی برای بسیاری از لغزش های بعدی باشد. این کسالت تا بدان جا در فرهنگ دین نکوهش شده که قرآن مجید، آن را از جمله نشانه های نفاق برمی شـمارد و می فرماید :

(إنَّ المـُنافِقينَ يُخادِعُونَ الله وَ هُوَ خادعهُم؛ و إذا قاموا إلَى الصَّلاه، قاموا كُسالى يُراؤُونَ النّاس؛ وَ لايذكرون الله إلّا قَليلا)(۱)

«منافقان، با خـدا خدعه می کنند. و خداوند، پاسخ نیرنگ شان را به آنها می دهد. و هنگامی که به نماز می ایسـتند، در حالت کسالت می ایستند که با مردم ریا می ورزند. و خدا را فقط به میزان اندکی یاد می کنند.»

امام سجّاد علیه السلام در دعای ابوحمزه، از بروز این حالت به خدای متعال پناه برده و عرضه می دارد :

«اَللّهُمَّ إنّ ی أعُوذُ بِکَ مِنَ الْکسل و الفشل و الهمّ و الجبن...»

«خدایا! من به تو پناه می برم، از کسالت، سستی، اندوه و ترس...»

حال اگر انسانی در ایّام پایانی زندگی خود، دچار چنین حالتی شود، بسیار غم انگیز خواهد بود. رنج آورتر آن که این فرد در دوران قبلیِ زنـدگی خویش، نشاط در عبادت خـدای متعال داشـته باشـد و اینک دو عاملِ تنگ دستی و درد و رنـج، او را در چنین دام خطرناک ابلیسـی گرفتار کرده باشد. چنین است که امام علیه السـلام از خداوند می خواهد به چنین آزمون سختی او را نیازماید و درگیر چنین بندی نگردد. امیرالمؤمنین علیه السلام این کسالت را آفت پیروزی و توفیق دانسته و می فرماید :

«آفه النُجح الکسل.»(۲)

«آفت پیروزی، کسالت است.»

در روایـات، تـأخیر عمـل نشـانه ی این کسـالت گفته شـده که خـود آفت دیگری است. مطـالبی که پیش از این پیرامـون واژه تسویف گفته شد، بیانگر واقعیّت این موضوع است. امام علی علیه السلام می فرماید:

«تأخیر العمل عنوان الکسل.»(۳)

«درنگ در عمل، نشانه کسالت است.»

آن امام همام علیه السلام ما را هشدار داده اند که:

۱- نساء (۴): ۱۴۳. همین مضمون در آیه دیگر آمده است. توبه (۹): ۵۴.

۲- غرر: ۳۹۶۸.

۳- غرر: ۴۴۷۱.

«إیّاکم و تسویف العمل»(۱)

«هشدار! مبادا گرفتار تسویف (تأخیر انداختن) عمل شوید.»

در دعا از زبان امام چهارم علیه السلام می خوانیم:

«فقد افنیت بالتسویف و الآمال عمری»(۲) .

«به راستی که عمر خود را به تسویف (تأخیر انداختن) و آرزوها، بر باد دادم.»

حضرت علی علیه السلام هشدار می دهد که چه بسا کاری را به تأخیر می اندازیم و دیگر اساساً امکان و فرصتی برای انجام آن دست نمی دهد که : «مَن تقاعس اعتاق»(۳)

در فرهنگ دین، این کسالت در امور اخروی به مراتب نکوهیده تر معرفی شده است؛ چرا که معمولاً بروز آن نیز بیشتر در این زمینه صورت می گیرد. از این رو، امیرمؤمنان علیه السلام آن جا که می خواهد نشانه ای از انسانِ گرفتار خِذلان ارائه دهد که دچار خشم خداوندی شده، چنین می فرماید :

«إنَّ أبغضَ الرِّجال إلَی الله تعالی لعبداً وکله الله إلی نفسه، جائراً عن قصد السَّبیل، سائراً بغیر دلیل. إن دُعی إلی حرث الدُّنیا عمل؛ و إن دعی إلی حرث الآخره کسل.»(۴)

«به راستی، خداوند تعالی، بیش از هر گروهی، فردی را دشمن می دارد که او را به خود واگذارده، از راه اعتدال منحرف شده، بدون همراه سفر می کند. اگر به کشت و زرع دنیا دعوت شود، می شتابد. و اگر او را به کشاورزی آخرت فرا خوانند، کسالت نشان می دهد.»

در این بخش از کلام امام علی علیه السلام برای انسان مورد خشم خداوندی چهار ویژگی بیان شده است: انحراف از راه راست، حرکت در مسیر بی هیچ راهنما، دنیاگرایی و کسالت در امر آخرت.

به مناسبت این بحث باید دانست که این کسالت، از آفات حیات دنیوی و مانع سعادت اخروی است، و به مصداق «الکسل یضرّ بالدّین و الدُّنیا»(۵) ، به دین و دنیا هر دو

ضربه می زند. انسان گرفتار به این بلیّه را پیشوایان دین دوست نمی دارند. امام باقر علیه السلام می فرماید :

«إنّی اُبغض الرَّجل یکون کسلاناً عن أمر دنیاه. وَ مَن کسل عَن أمر دنیاه، فهو عَلی أمر آخرته أکسل.»(۶)

۱- بحارالأنوار : ۱۰ ۱۱۱.

۲- دعای ابوحمزه ی ثُمالی.

۳- غرر: ۷۷۲۸.

۴- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۳.

۵- امام باقر علیه السلام ، بحارالأنوار :۷۸ ۱۸۰.

۶- فروع کافی :۵ ۸۵ .

«من فردی را که نسبت به امر دنیای خود کسالت دارد، دشمن می دارم. و کسی که به امر دنیای خود کسل باشد، نسبت به امر آخرتش کسالت بیشتر دارد.»

چنین است که در فرهنگ دین، کسی که در امر دنیای خویش بی حوصله باشد، در امر دین و آخرتش به مراتب کسل تر خواهد بود.

دو واژه ی ضجر (به معنی بی تابی و بی حوصلگی) و توانی (به معنی تنبلی و سهل انگاری) از جمله واژه هایی است که در روایات با موضوع کسالت پیوند خورده و برای هر یک از آن دو، در این زمینه تعابیر و تحلیل های ویژه ای آمده است.(۱)

نقطه ی مقابل کسالت، نشاط است که همپای گریز از کسالت در دعاها از خدا می خواهیم :

«وَ امْنُنْ عَلَينا بِالنَّشاط، و اعذنا مِنَ الفشل و الكسل.»(۲)

«خدایا! به نشاط بر ما منت گذار، و ما را از سستی و کسالت در پناه خود دار.»

امام سجّاد علیه السلام به زبان دعا از خداوند متعال می خواهد که :

«وَ حَبّب إلَيَّ ما تحبّ من القول و العمل حَتّى أدخل فيهِ بلذّه و أخرج مِنهُ بِنشاط.»(۳)

«خدایا! آنچه گفتار و کردار دوست می داری، محبوب من بدار، تا آنجا که با لذّت در آن وارد شوم، و با نشاط، از آن بیرون آیم.»

یعنی که فرد در دو میدان قول و فعل، همپا و همگام، با لذّت قدم بگذارد و به نشاط و شادمانی بیرون رود. باید در این درخواست دقّت شود که چنین ورود و خروجی مورد علاقه ی خدای متعال باشد و او زمینه ساز چنین امر محبوبی گردد. این نکته خود این حقیقت را می آموزد که همه وقت باید تنها و تنها در میدان رضا و حبّ الاهی در هر دو پهنه ی « گفتار و رفتار» حضور یافت.

به هرحال کسالت آفتی است که اگر بر جان عبادت بیفتد، حال و آینده ی انسان را تباه می کند. امام سجّاد علیه السلام در بخش های آغازین دعا از خداوند خواسته بود که «لاتفسد عبادتی بالعجب». اینک حضرتش ابتلای به کسالت در عبادت را برای خود مهمّ و خطرناک شمرده و از آزمونی این چنین به خدا پناه می برد. عُجب و خودبینی و تظاهر، صفحه ی عبادت و بندگی را سیاه می کند و کسالت و بی حوصلگی در عبادت، فرد را در میدان امتحانی این چنین به شکست و ناکامی می کشاند.

امام علیه السلام پس از این عبارات با طرح ده قسمت پیاپی، قاطعانه سخن از خدامحوری در میان آورده و در ضمن دعا و

۱- برخی از روایات در این زمینه را می توان در میزان الحکمه :۸ ۳۹۳ _ ۳۹۵ ملاحظه نمود.

۲- بحارالأنوار :۹۲ ۳۶۴، از امام رضا علیه السلام .

۳- بحارالأنوار :۹۵ ۲۹۸.

درخواست، عناوینی مطرح می نماید که عنصر، مرکز و محور اصلی تمامی آن عناوین، خداست و بس. این تکرار همان سخن همیشگی است که ادعیه ی مأثور در فرهنگ شیعی، آموزنده ی معالم و معارف دینی هستند که در لباس دعا و نیایش و خلوت گزینی و نجوا با خدای متعال، الفبای اعتقادی را به نیایشگر می آموزند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین علّت برآورده نشدن حاجات و دعاها، هشت عامل برمی شمارند و در قدم اوّل می فرمایند:

«انَّکُم عرفتم الله، فلَمْ تؤدّوا حقّه کما أوجبَ عَلَیکُم، فما أغنت عنکم معرفتکم شیئاً.»(۱)

«شما خدا را شناخته اید، امّا حقّ او را نگزارده اید، بدان سان که بر شما واجب ساخته است. پس این معرفت، کاری از شما نمی گشاید.»

پای بندنبودن به لوازم معرفت الاهی ــ آن سان که خدای بر ما فرض و واجب نموده است ــ خود عامل مهجوری و دورماندن از اجابت دعا می گردد.

[۵۲ ــ و لا العمی... یا ارحم الراحمین]

همین حقیقت بر این بخش از درخواست های امام سجّاد علیه السلام سایه انداخته است. لذا از خدا ده مورد می خواهد :

۱) دورنماندن از راه خدا «لا العمی عن سَبیلک».

۲) عدم حرکت در راستایی خلاف جهت محبّت خداوند «وَ لا بالتّعرض لخلاف محبّتک».

۳) همپا نشدن با افرادِ گریزان از خدا «وَ لا مجامعه مِن تفرّق عَنک».

۴) جدانشدن از خداجویان «وَ لا مفارقهِ مِن اجتمع إلیک».

۵) توجّه تامّ و تمام به خدا هنگام ضرورت و نیاز «أُصُولُ بک عند الضّروره».

۶) نیاز و حاجت نزد خدا بردن «وَ أسألُکَ عند الحاجّه».

۷) زاری و نیاز نزد خدا بردن هنگام پریشانی «وَ اتضرّعُ إلَیکَ عِندَ المسکنَه».

۸) برکناری از امتحان الاهی در زمینه ی کمک جویی از غیر خدا در هنگام سختی و اضطرار «و لا تفتّنی بالاستعانه بغیرک إذا ضطُرت».

۹) مصونیت از ابتلا به کرنش در مقابل غیر خدا در هنگام فقر و تنگ دستی «وَ بالْخضوع لِسؤال غیرک إذا افتقرت».

۱۰) دورماندن از خواری و تضرّع و مجیزگویی در مقابل غیر خدا، آن هنگام که امر نگران کننده و ترس آوری پیش آمده

است «و لابالتَّضرّع إلی من دونک إذا رهبت».

این ده خواسته که یکی پس از دیگری طرح می شود، عنصر مشترک تمامی آن ها خداست. نیایشگر بر بساط دعا باید همواره درصدد اصلاح ساختار فکری ـ اعتقادی خود برآید، از هر گونه لغزش بپرهیزد و با در نظر گرفتن این اصول اعتقادی، حرکت این جهانی خود را شکل دهد تا آن جا که:

جز خدا نجوید، جز از او نخواهد، جز به او تکیه نداشته باشد، همه ی تلاش ها، اطوار، حرکات و سکناتش در جهت

۱- بحارالأنوار :۹۳ ۳۷۷.

او شکل گیرد و به طرف او سمت یابد.(۱)

آن گـاه امـام علیه السـلام به عنوان هشـدار یادآور می شود که مبادا انسان در دام غفلت از خـدای متعال گرفتار شود، او را در تک تک صـحنه های زنـدگی حاضـر ندانـد، او را در کنش ها و واکنش های روزمرّه حاکم بر رفتار فرد و اجتماع، به حساب نیـاورد. پی آمـد این حالاـت، خـذلان (وارهانیـده شـدن)، منع (تحریم و بسـته شـدن تمـامی راه هـا بر انسـان) و اعراض (روی گردانی خـدا از بنـده) خواهد بود که هر یک از این سه مورد می تواند به تنهایی انسان را از پای درآورد؛ چه رسد که خذلان و منع و اعراض دست به دست هم دهند که در این صورت فرد به خاک سیاه خواهد نشست.

[۵۳ _ اللّهم اجعل... عدوک]

در ادامه ی این کلام، حضرت سجّاد علیه السلام سخن از القائات شیطانی در میان می آورد و عرضه می دارد :

«اَللّهُم اجعـل مـا یُلقی الشّیطان فی روعی مِنَ التـَّمَنّی و التـَّظنّی و الحسـد، ذکراً لِعظمتک و تفکّراً فی قـدرتک وَ تَـدبیراً عَلی عَدُوّکَ.»

روع در لغت به معنی دل، ذهن و عقـل است. نکته ی لطیف آن است که عرب آن گـاه که جـای ترس و بیم از دل باشـد، این کلمه را به کـار می برد. بـا دقّت در همین معنی لغوی مشـّخص می گردد که: اوّلاـ شـیطان برای القائات خویش، دل انسانی را هـدف قرار می دهد؛ ثانیاً اگر چنین شود، جا دارد انسان از آن چه که بر سـر دلش آمده، سـخت وحشت زده شود و در صدد چاره برآید. از تیرهای پیاپی شیطان در این هدف گیری به تمنّی، تظنّی و حسد یاد شده است.

پیش از این در توضیـح عبـارت: «وَ مِنْ حَسـد أهـل البغی المودّه و من ظنّه أهل الصّـلاح الثّقه» در بخش شـشم دعا، پیرامون دو واژه ی ظنّ و حسد، توضیحاتی داده شد. در این موضع نیز در زمینه سه عامل نکوهیده ی مورد نظر، توضیحاتی بیان می شود.

در منطق قرآن مجید، القائات شیطانی، از جمله موارد آزمون انسان ها تلقّی گردیده است.

(وَ ما أرْسَـلنا مِنْ قَبلکَ مِن رَسُولٍ وَ لا نبیٍّ إلّا إذا تَمَنّی القی الشَّیطان فی أمنیّته، فینسخُ الله ما یلقی الشَّیطان، ثُمَّ یُحکم الله آیاته و الله عَلیمٌ حَکیم *لیجعل ما یلقی الشَّیطان فتنهً لِلَّذینَ فی قُلوبهم مَرضٌ وَ القاسیه قلُوبهم، و إنَّ الظّالمینَ لَفی شقاق بعید * وَ لیعلم الَّذینَ أُوتوا العِلم انَّه الحقّ مِن ربّکَ فیؤمِنُوا بِه فتخبت لَه قُلُوبهُم، و إنَّ الله لهاد الَّذینَ آمَنُوا إلی صراطٍ مُستقیم)(۲)

«ما پیش از تو، هیچ رسول و هیچ نبی نفرستادیم، مگر آن که وقتی تصمیم به کاری گرفت، شیطان بر سر راه تصمیم او موانعی پدیـد آورد. امّا خداونـد، القائات شیطان را نسخ می کند، سپس آیات خود را محکم می سازد. و خداوند، دانای اسـتوارکار است. (خداونـد، چنین می کنـد) تـا القائـات شـیطان را آزمونی قرار دهـد برای کسـانی که در دل هـای خود بیمـاری دارنـد و کسانی که دلهای

۱- بحث در مورد هر یـک از این ده عنوان براساس آیات و روایات، خود می توانـد دریایی ازمطالب آموزنـده را فراهم آورد. در این جا برای پیش گیری از تفصـیل به آن ها پرداخته نشـد؛ ولی خواننـده یعلاقه مند می تواند هر یک از این سـرفصل ها را عنوانی برای تحقیق خود قرار دهد، محقّقانه در آن ها کنکاشکند و بهره ها به فراوانی برد.

۲- حج (۲۲): ۵۲ _ ۵۴.

شان قساوت گرفته است. و نیز برای این که علم به آنها داده شـده، بداننـد که آن، حقیقتی است از خداونـد گارت؛ آنگاه بدان ایمـان آورنـد، پس از آن دلهایشـان در برابر آن تواضع کنـد. و به راستی، خـداست که مؤمنان را به صـراط مسـتقیم هـدایتگر است.»

برخی از نکاتی که در نگرش به این آیات به دست می آید، به ترتیب عبارت اند از :

۱ــ جریان شدید و جاریِ القای شیطانی تا آن جا که وی در تلاش است حتّی دل و روح پیامبران خدا را نیز هدف قرار دهد.

۲ــ بی اثر کردن چنین القائاتی در پیامبران، از سوی خدای متعال، به منظور تحکیم آیات خویش.

۳ــ آزمون بیماردلان و سنگ دلان به القائات شیطانی.

۴ــ دریافت حقّانیّت پیامبر و آورده های او از سوی آگاه دلان.

۵ــ تسلیم و خصوع قلبی در پیشگاه چنین حقّ روشن.

۶ــ هدایت خداوندیِ چنین آگاهان بیداردل به راه مستقیم.

نتیجه ی کلّی آن که در زمینه ی وجود و اثرگذاریِ القائاتی این چنین و هدف گیری شیطان، ضـروری است که انسان بیدار و هشیار بوده و خود را از هدف قرارگرفتن چنین تیرهای خطرناکی برهاند.

تمنّی در لغـت بـه معنی آروزکردن آمـده اسـت. به گفته ی راغب در مفرادت، صـورت حاصـله در ذهن از تمنّی را «اُمنیّه» می گوینـد. واژه اخیر بـه معنی دروغ هـم آمـده اسـت. راغب در توضـیح علّت آن گفته که چـون دروغ معمولاـ تصـوّر و به زبـان آوردنِ امری بی حقیقت می باشـد، لذا صـحیح است که از کذب با تمنّی تعبیر شود. خود او از قول عثمان آورده است که می گفته: ما تغنیّتُ و لاتمنّیتُ منذُ أسلمت، از آن هنگام که اسلام آوردم، نه آوازه خوانی کرده ام و نه دروغ گفته ام.

امانیّ جمع همین لغت امنیّه و به معنی اکاذیب است و در بیان قرآن، برخاسته از ظنّ قلمداد گردیده است.

(وَ مِنْهُم أُمّیُّونَ لایعلمون الکتاب إلّا أمانیّ و إن هُم إلّا یظنّونَ)(۱)

(برخی از یهودیـان، کتاب تورات را صـرفآ دروغ هایی می داننـد که عالمانشان ساخته و پرداخته انـد و پای بست این گمان و پندار باطل خویش اند.)

با دقّت در این آیات قرآنی، روشن می شود که چرا دو واژه ی تمنّی و تظنّی در کلام حضـرت سـجّاد علیه السـلام پیاپی آمده اند. کار شیطان آن است که همواره مطالب کذبِ برخاسته از گمان نارسا و غلط را در دل و ذهن و عقل فرد القا نماید. روشن اسـت کـه اگر انسـان مغلـوب چنیـن حملـه ای قرار گیرد، دچـار چـه خسـرانی شـده و در چـه مهلکـه ای سـقوط خواهـد کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«رَحِمَ الله امرَأَ... کابر هواه و کذّب مناه.»(۲)

«خدایش بیامرزد انسانی را که با خواسته های دلش درافتد و آرزوهای نابجایش را تکذیب نماید.»

ص:۱۵۱

۱- بقره (۲): ۷۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۷۶.

هم ایشان در تعبیری زیبا خطاب به دنیا می گوینـد که اگر تو هماننـد موجودی دیـدنی و در قالب حسّـِی بودی، به ازای فریب هایی که نسبت به مردم به کار گرفته ای، بر تو حدّ جاری می کردم.

«لأقمتُ عَلَیکِ حُدود الله فی عبادٍ غررتهم بالأمانیّ.»(۱)

«حدود الهی را بر تو جاری می کردم، به دلیل این که بندگان خدا را با آرزوها فریب دادی.»

روشن است که دنیـا از مهم ترین ابزارهـای دست شـیطان می باشـد. اوست که بـا پنـدارها و درخواست هـای باطـل و نابجـای دنیوی، به واقع عرصه ی حیات را بر انسان تنگ نموده و او را در بند می کشد.

آن امام همام علیه السلام در همین زمینه می فرمایند که :

«وَ الأمانیّ تُعمی أعین البَصائر و الحظُّ یأتی من لایأتیه.»(۲)

«این آرزوهـا و پنـدارهای نابجـا و دور و دراز است که چشم دل انسان را کور می کنـد و بهره ی واقعی از آنِ کسـی است که سراغ آن ها نرود.»

پس بجاست که تا سـر حدّ امکان بکوشـیم تا خویش را از تمنّی ــ که به تعبیر حضـرت سـجّاد علیه السـلام دامگه شیطان برای ماست ــ به دور نگاه داریم و در بند آن گرفتار نیاییم.

تظنّی ــ به معنی گمـان بردن نابجـا ــ از جمله اخلاق نکوهیـده است. آن چه از این رذیله ی اخلاقی برخیزد، درست در مقابل علم و یقین قرار دارد. قرآن مجید از زبان کافران پیرامون قیامت می فرماید :

(قُلتُم ما ندری ما السّاعه إن نظنّ الّا ظنّا و ما نحنُ بمستیقنین)(۳)

(گفتند: نمی دانیم که ساعت (قیامت) چیست، ما فقط گمان می کنیم، و نسبت به آن یقین نداریم.)

گمان، درست در مقابل یقین نشسته است و این مطلب در قرآن در آیات دیگری آمده، مانند :

(ما لَهُم بِذلِک مِن علم إن هُم إلّا یظنُّونَ)(۴)

(اینان نسبت به آن علم ندارند، فقط گمان می برند.)

(ما لهم بِهِ مِن عِلم إلّا اتّباع الظّن)(۵)

(اینان نسبت به آن علمی ندارند، مگر پیروی از گمان ها.)

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۴۵ خطاب به عثمان بن حنیف.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۷۵.

۳- جاثیه (۴۵): ۳۲.

۴- جاثیه (۴۵): ۲۴.

۵- نساء (۴): ۱۵۷.

(و ما لَهُمْ به مِنْ عِلم إن يتبعون إلّا الظَّن)(۱)

(اینان نسبت به آن علم ندارند. تنها از گمان پیروی می کنند.)

گمان ناروا امری در نقطه ی مقابل علم و آگاهی روشن قرار داده شده و همه جا این گمان ورزی نکوهش گردیده است.

واژه تمنّی که پیش از تظنّی در کلام حضرت سجّاد علیه السلام آمده، قرینه ی روشنی است که مسیر این گمان گرایی را روشن می سازد. گمانی که مبتنی بر آروزهای باطل و دور و دراز باشد، مسلّماً نتیجه ای جز افتادن در ورطه ی باطل گرایی در پی نخواهد داشت. اگر این تظنّی دامن اعتقادات را بگیرد، فرد دچار تردید در مبدأ و معاد می شود. اگر سراغ امور دنیوی بیاید، انسان را در بند آروزهای طولانی و خیال پروری و محاسبات بی پایه و مایه نسبت به آینده گرفتار می کند. و آن گاه که فرد در این هر دو ورطه با هم سقوط نماید، به شدّت آسیب خواهد دید.

بیهوده نیست که شیطان این ابزار را برای سرنگونی انسان به دست گرفته و از آن سود می برد. او با تظنّی و تمنّی می کوشد تا فرد را در هر دو عرصه ی دنیا و آخرت و دو پهنه ی اعتقاد و عمل، مغلوب القائات خویش سازد. از این رو، بجاست که انسان با بیداری و هشیاری به معارضه با این دشمن سوگندخورده ی خویش پردازد و با واقع گرایی و تفکّر منطقی و نیز گریز از گمان گرایی در هر دو عرصه ی اعتقاد و عمل، تلاش او را خنثی سازد.

پیش از این به مناسبت در مورد حسد سخن به میان آمد. اینک حسد در کلام امام در کنار تمنّی و تظنّی نشسته است. چه بسا اگر در صدد پیداکردن رابطه ی میان این سه برآییم، روشن شود که آرزوهای طولانی و پندارهای ناروا می تواند منشأ حسدورزی نسبت به دیگران گردد و این احتمال چندان دور از واقعیّت نیست. معمولا حسادت نسبت به اشخاص، زمانی در درون انسان شکل می گیرد که فرد، آرزوهایی دور از دسترس دارد که به آن نرسیده، پندارهای باطل و خیال پرورانه در سر دارد که بسیار دور از واقعیّت است. آن زمان به برخی می نگرد و در آنان دارایی ها و توانایی هایی می بیند که خود فاقد آن است.

درست در همین زمان است که او نسبت به آن افراد، حسد می ورزد. آن وقت است که این اخلاق ناپسند، به مصداق «الحسد رأْس العیوب»(۲) ، خود منشأ پیدایش

انواع عیوب دیگر در انسان می گردد. انسانی که دچار چنین آفتی شد، همواره علیل و ناتوان است؛ چرا که مدام به چیزهایی می اندیشد که در اختیار ندارد. لذا زندگی را بر خود تلخ می کند. این هر دو امر یعنی ناتوانی و نابسامانی برای حسود، دو موضوعی است که امیرمؤمنان علیه السلام بر آن تأکید دارد که :

«الحسود أبدآ عَلیل.»(۳)

۱- نجم (۵۳): ۲۸.

۲- غرر: ۵۵۷.

۳- غرر: ۷۸۱.

«حسود، همواره بیمار است.»

«و الحسد ینکد العیش.»(۱)

«و حسد، عیش (زندگی) را تیره و تار می کند.»

انسان حسدورز باید بداند که:

«الحسود لایَسُود.»(۲)

«حسود، هیچ گاه به سیادت (سروری) نمی رسد.»

او هرگز از این اخلاق و سجیّه ی ناپسند سودی نخواهد برد. امام امیرالمؤمنین علیه السلام از حسد به عنوان بزرگ ترین ابزار صیّادی شیطان یاد کرده و می فرماید :

«الحسدُ مِقنَصهُ إبلیس الکبری.»(۳)

«حسد، مقنصه بزرگ ابلیس است.»

از این تعبیر می توان بیان امام سجّاد علیه السلام را بهتر دریافت که چرا در هنگام سخن از القائات شیطانی، موضوع حسد را مطرح کرده است؛ حسدی که به بیان حضرت امیر علیه السلام ابزار صید مهمّ در دست شیطان است.

«وَ کما ان الصّدأ یأکُل الحدید حَتّی یُفنیه، کَذلِک الحَسَدُ یُکمِدُ الجَسد حَتّی یفنَیهُ.»(۴)

«همان گونه که زنگ، آهن را می خورد تا این که نابودش سازد، حسد نیز همین سان بدن را ضعیف می کند تا این که آن را از میان برد.»

آری! چونان زنگ که به جان آهن سخت و مقاوم افتاده و سرانجام آن را نابود می کند، حسد رفتاری این چنین با جسم انسانی خواهد داشت و نهایتاً انسان را از پای درمی آورد.

قرآن مجید تأکید دارد که انسان ها چشم به دارایی های دیگران ندوزند و از راه حسد به آن ننگرند؛ چرا که این خصلتی ناپسند است.

(أم یَحسدُونَ النّاس عَلی ما آتاهُم الله مِن فَضلِه)(۵)

(آیا نسبت به (برخی از) مردم حسد می برند نسبت به فضیلتی که خداوند به آنان داده است؟)

۱- غرر: ۸۰۸ .

۲- غرر: ۱۰۱۷.

۳- غرر: ۱۱۳۳.

۴- غرر: ۷۲۱۶.

۵- نساء (۴): ۵۴.

در روایت است که خداوند، خطاب به موسی بن عمران۷ فرمود :

«یابن عمران! لاتحسد النّاس عَلی ما آتَیتُهم مِن فضلی، و لا تَمُدّنَّ عَینیک إلی ذلک و لاتتّبعه نفسک؛ فإن الحاسد ساخط لنعمی صادّ لقسمی الَّذی قسمتُ بینَ عِبادی. و من یک کَذلِکَ، فَلَستُ مِنهُ وَ لَیْسَ مِنّ ی»(۱)

«ای پسر عمران! بر مردم حسد مبر به دلیل فضیلتی که به آنها داده ام. دیدگان خود را بر او مدوز، و جان خود را پیرو آن قرار مده؛ زیرا حسود نسبت به نعمت های من خشمناک است، و مانع قسمت من است که میان بندگانم تقسیم کرده ام. کسی که چنین باشد (حسود)، نه من با او نسبت دارم و نه او با من نسبت دارد.»

آری، انسان حسود با نعمت های خدا و نصیبی که او مردم را داده، در ستیز است. چنین کسی محبوب خدای متعال نیست.

به هر حال، حسد آتشی است که به جان صاحبش می افتد و او را می سوزاند و آن گاه که آتش گیرانه ای در اطراف پیدا نکند، از خود آن انسان حسود بهره می گیرد و وی را خواهد سوزانید، چرا که گفته اند :

«اصبر علی حسد الحسود، فإن صبرک قاتله.»

«بر حسدِ حسود صبر کن، که همان صبر تو کشنده اوست.»

«فالنّار تأکل نفسها إن لَمْ تجد ما تأکله»(۲)

«آتش، اگر چیزی برای خوردن نیابد، خود را می خورد.»

مناسب ترین عکس العمل در قبال فرد حسود، همان شکیبایی است که سرانجام او را از پای درخواهد آورد. هرگز نمی توان طغیان این آفت روحی را از راه مقابله به مثل فرو نشاند. این عمل نه تنها چاره ساز نیست، بلکه شعله ها را افروخته تر کرده، دامن فرد مقابل را هم خواهد گرفت.

سخن در موضوع حسد فراوان است که به ملاحظه ی اختصار به همین مختصر بسنده می کنیم.(۳)

امام علیه السلام در ادامه ی سخن، از خدای متعال می خواهد که اثر تخریبی این القائات شیطانی را بر قلب و روح، تبدیل به یاد عظمت خود، تفکّر در قدرت خدا و اندیشه و تدبیر در قبال دشمن خود نماید.

«ذکراً لعظمتک و تفکّراً فی قدرتک و تدبیراً عَلی عدوّک.»

روشن است که یاد عظمت خدا و اندیشه در قدرت او، انسان را از بسیاری گرایش ها و کُرنش های ناروا باز می دارد. این حالت تذکّر بیش از هر چیز، فرد را در قبال خدای متعال، خاضع و خاشع می دارد و ثمره ی این امر در افعال

۱- بحارالأنوار :۷۳ ۲۴۹.

۲- همان: ۲۶۱.

۳- مرحوم مجلسی در بحارالأنوار :۷۳ ۲۳۷ _ ۲۶۳ بالغ بر ۳۲ روایت در باب حسد گرد آوردهاست که ذیل بیشتر آن احادیث، بیانات محقّقانه ای دارد. می توان از آن روایات و بیانات توضیحی، برایآشناییِ افزون تر با موضوع حسد بهره گرفت.

.

شخص ظاهر می شود.

چنین انسانی که همواره به یاد عظمت نامتناهی خدا و در اندیشه ی قدرت بی پایان اوست، هرگز به ذلّت و خواری در قبال کسانی چون خود تن در نمی دهد، زبون و فرومایه نمی شود و «بهر دو نان منّت دونان نمی کشد.» تأکید بر این حقیقت را زمانی می توان دید که دست مایه ی چنین حالتی رویارویی با شیطان باشد؛ یعنی فرد نه تنها القائات او را به هیچ گرفته باشد، بلکه از خدا بخواهد که همان القائات ناروا در او اثر عکس گذارد و موجبات خضوع هر چه بیشتر در پیشگاه عظمت حق تعالی و تفکّر افزون تر در میدان قدرت بی حدّ و حصر خدای بزرگ را فراهم آورد. آن وقت است که این سرمایه می تواند او را به رویارویی شیطان و برنامه ریزی برای اِخراج این دشمن سوگندخورده از میدان زندگی فرا خواند.

چنین است که انسان به الهام امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که بتواند در مواجهه با شیطان، تمامیِ توان خود را علیه او به کار گیرد. شیطانی که به فرموده ی امام علی علیه السلام : «نفذ فی الصُّدور خفیاً و نفث فی الآذان نجیاً»(۱) ، در قلب ها نفوذ می کند و بر گوش ها

می دمد؛ شیطانی که فریب کاری اش «یُسوّلُ و یُطمِع»(۲) ، گمراه می کند و انسان را به طمع

می اندازد. باید به سختی با او و القائاتش رو در رو قرار گرفت و هرگز اجازه نداد تا در حریم عمل و اندیشه ی انسان نفوذ نماید که پیشوایمان علی علیه السلام فرمود :

«لاتجعلنَّ للشّیطان فی عملکَ نَصیباً و لا علی نفسک سَبیلا.»(۳)

«برای شیطان در عمل خود، بهره ای و نسبت به وجود خود، راه سلطه ای قرار مده.»

باید همه ی راه ها را بر او بست تا بتوان جان سالم به در برد.

به هرحال، در این بخش قصد آن نیست که سخن از شیطان و حیله ها و دام ها و کارگزاران و جنودش در میان آورد. این کار گسترده و مستقلّ و نیازمند تحقیقی جداگانه است. این مختصر، تنها در ضرورت دقّت عمل در مواجهه با شیطان بیان شد تا مشخّصاً معلوم گردد که ما همواره باید در صدد برنامه ریزی علیه این دشمن توانای خود باشیم؛ دشمنی که با دانایی های خود مرتّباً در اندیشه ی به دام انداختن ماست؛ چرا که گفته است: (و لأغوینَّهُم أجمعین). می دانیم که تنها بندگان مخلص خدایند که شیطان، پیشاپیش با همه ی توان و قدرتش، ناتوانی خود را در غلبه بر ایشان اظهار داشته است. شیطان، آنان را از میدان اثرپذیری اغوائات خویش خارج دانسته است که:

(إلّا عِبادکَ مِنْهُمُ المـُخلصین)(۴)

۱- غرر و دُرر: ۲۶۲۳.

۲- همان: ۶۳۸۹.

۳- همان: ۱۰۲۷۳.

۴- حجر (۱۵): ۴۰.

از آن چه درباره ی شیطان آمده، باید بدانیم که ضروری است :

از سرنوشت او با آن سابقه ی بندگی اش عبرت گیریم،

از شرّ او به خدا پناه ببریم،

او را دشمن خویش بدانیم،

هرگز فریب او را نخوریم،

گام گذار راه او نشویم،

بندگی و طاعت او را پیشه نکنیم،

اغوائات او و توانش را در این زمینه به جدّ به حساب آوریم،

از شمار آنانی نباشیم که گمانِ نفوذپذیری شیطان در ایشان می رود،

علل تسلّط او را بر انسان ها بشناسیم،

با این همه بدانیم که کید و حیله و مکر او در قبال انسان های توانمند بسیار ضعیف و ناکارآمد است (که این اعتقاد سبب می شود تا خود را در قبال او نبازیم و به سادگی تسلیم او نگردیم)،

با صورت سازی های او به خوبی و با دقّت آشنا شویم،

بدانیم که چه کسانی می توانند از شرّ او ایمن باشند،

و نیز بدانیم که او تنها می تواند بر دوست داران خویش و آنان که او را به ولایت گرفته اند چیره گردد،

عواملی را که می تواند زمینه ی این چیرگی را فراهم آورد شناسایی نماییم،

و در مقابل با آن چه که می تواند شیطان را از ما براند و او را از ما مأیوس کند به خوبی آشنا شویم،

بدانیم که گاه همین شیطان در اندیشه ی نصیحت پیامبران خدا بر آمده (مثلاً حسد و حرص را عامل هبوط خود و آدم علیه السلام شمرده است؛ نوح علیه السلام را بر ترک این دو رذیله سفارش کرده است؛ پرداخت سریع صدقه را به موسی علیه السلام یادآور شده و گفته که من همواره می کوشم تا این کار صورت نگیرد؛ نوح علیه السلام را هشدار داده که در سه موضع به شدّت به یاد من باش: آن گاه که خشم می گیری، آن گاه که میان دو تن حکم می رانی و آن گاه که با زنی خلوت می نمایی. و به راستی که چه سخت است که با این صراحت ها، باز انسانی در این دامگه ها که خودِ دام گستر، پیشاپیش از

آن سخن به میان آورده، در اخلاق و عمل گرفتار آید)،

بدانیم که او چگونه وارد زندگی ما شده و چه بسا ناخواسته با ما شریک می گردد و روزگارمان را تباه می کند،

لشکریانش را بشناسیم (که بنا به احادیثی چند، از غضب و شهوت در صدر سپاهیان شیطان نام برده شده است)،

و سرانجام، از ناله های او آگاهی یابیم(۱) که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :

۱- عناوین ۱۶ گانه ی فوق از میزان الحکمه :۵ ۷۹ _ ۹۶ ذیل لغت شیطان نقل شده است. مؤلّف درآن کتاب، ذیل هر یک از این عناوین، آیات و روایاتی را در توضیح بحث خود آورده است. مراجعه به آن هامی تواند شناخت افزون تری را به بار آورد. امید که این آگاهی، مراقبت بیشتر ما را در کردار و رفتار به دنبالداشته باشد.

«و لَقدْ سـمعتُ رَنَّهَ الشَّیطان حین نزل الوحی علیه ۶فقلتُ: ما هذه الرَّنه؟ فقال: هذَا الشَّیطان قَد آیسَ مِن عبادته. إنَّکَ تسـمع ما اسمع و تری ما أری إلّا أنَّکَ لَستَ بنبیّ...»(۱)

«به راستی، ناله شیطان را شـنیدم زمانی که وحی بر حضـرتش صـلی الله علیه و آله فرود آمد. پرسـیدم: این ناله چیست؟ پاسـخ داد: این شـیطان است که نومید شده از این که کسـی او را بپرستد. تو می شنوی هر آنچه من می شنوم و می بینی هر آنچه من می بینم. امّا تو پیامبر نیستی.»

اینک سـزاوار چنان است که محتوای رسالتی این چنین را که فریاد و ناله ی شـیطان را در پی داشته، به خوبی دریابیم و به کار گیریم. در این صورت، بهترین راهِ رهـایی از دام هـای شـیطانی را یافته ایم و مؤثّرترین راهِ درمان بیماری های مهلک ناشـی از القائات و اغوائات او را به کار گرفته ایم.

امام سـجّاد علیه السـلام در دنباله ی این بحث، ابتدا شـش رذیله ی اخلاقی را بر می شمرد که همگی بر زبان انسانی جاری می گردد. سـپس این نکته را یادآور می شود که این موارد، نمونه های مشابه دیگری هم دارد و صـرفاً در این شش مورد خلاصه نمی گردد. آنگاه از خداونـد می خواهد که به جای این رذیله ها شـش خُلق پسـندیده بر همین زبان جاری گردد و خلاصه به عوض آن سیّئات اخلاقی که از راه زبان تحقّق می یابد، حسنات اخلاقی جای گزین گردد.

آن شش رذیله ــ به ترتیبی که امام علیه السلام برشمرده اند ــ عبارت اند از :

«لفظه فحش أو هجر أو شتم عِرض أو شهادهِ باطلٍ أوِ اغْتیاب مُؤمنٍ غائب أو سبّ حاضر و ما أشبه ذلک.»

و آن شش حسنه ی اخلاقیِ جاری بر زبان را ــ که در مقابل، از خدای متعال طلب می کنند ــ عبارت اند از :

«نُطقآ بِالْحَمد لکَ وَ اغراقآ فِ ی الثّناء عَلیک وَ ذهابآ فی تمجیدک و شُکرآ لنعمتک و اعترافآ باحسانک و احصاءً لمننک.»

چه زیباست که:

ث انسان بتواند به جای زبان گشودن به فحش و ناسزا به دیگران، سخن از حمد و ستایش خداوند در میان آورد؛

ث به جای بدگویی از این و آن، به مدح و ثنای پروردگار بپردازد؛

ث به جای آن که با زبان آزاردهنده اش در کار ریختن آبروی مردم برآید، همین زبان را به تمجید و بزرگ داشت خالق یکتا به کار گیرد؛

ث در عوض شهادت باطل و ناروا، شکر و سپاس این همه نعمت های بی کران خدا را به جای آورد؛

ث به جای غیبت و بدگویی مؤمنی که حضور ندارد، به ذکر احسان و نیکی های بی حدّ و حصر خداوند زبان گشاید؛

ث آن گاه که می خواهـد در کار پرخاشـگری و بـدگویی به مؤمنی بیفتد که در جمع حاضـر است، به جای آن به شـمارش و یادآوری داده های فراوان خداوندی بپردازد.

آیـا مـا آماده ی چنین جای گزینی هستیم؟ آیا هرگز انـدیشه کرده ایم که جامعه ای که رذایلی از آن ردیف بر زبانشان جاری باشد، شایسته ی زندگی انسانی نیست؟ آیا حسّ کرده ایم که زندگی در جامعه ای از این دست که ترسیمی از

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

آن در بخش اخیر کلام امام سجّاد علیه السلام صورت گرفته، چه قدر زیبا، دوست داشتنی و دل چسب است و حال و هوای این جامعه، چه روحی در کالبد انسان ها می دمد و فضای آن به چه میزان عطرآگین خواهد گردید؟

شاید ناله ی شیطان در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بدان اشاره رفت، از این جهت بوده که در جامعه ای این چنین، کاری از دست شیطان و کارگزارانش بر نمی آید. افسوس که ما همان تعالیم روح بخش را چنان واژگونه کرده ایم که جامعه را به میدان ترکتازی و تاخت او و یارانش بدل ساخته ایم.

[۵۴ _ و ما اجری علی لسانی... احصاءً لمنتک]

جانِ کلام امام سجّاد علیه السلام در این بخش، پرداختن به عضوی از اعضای بدن انسان است که در دو روی سکّه ی حیات انسانی، چنین اثرگذاریِ مثبت و منفی دارد. از این رو به ذکر مطالبی چند پیرامون زبان می پردازیم و تحقیق در هر یک از موارد دوازده گانه ی مورد اشاره را به پی گیری و علاقه منديِ خواننده ی گرامی وا می نهیم.

زبان

زبان در میان اعضای بدن انسان، از ویژگی های خاصّی بهره مند است. بی هیچ رنج و زحمت می تواند به حرکت درآمده و بدون خستگی، از همه چیز_ آگاهانه و یا بدون اطّلاع _ سخن در میان آورد. روشن است که این ابزار با این ویژگی، به خوبی می تواند در استخدام شیطان درآمده و صاحب خود را جهنّمی نماید، و این در صورتی است که انسان آن را یله و رها سازد و در صدد کنترل آن بر نیاید. امّا اگر این عضو را لجام زده و در اختیار خود گیرد، طبیعی است که نه تنها از آن مهالك در امان می ماند؛ بلکه از همین طریق می تواند به تعالی و تکامل روحی و معنوی دست یابد.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

و یا :

زبان در دهان چیست ای هوشیار؟ کلید درِ گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهرفروش است یا پیله ور

به هر حال، به دلیل سهولتِ استفاده از این عضو و صعوبت کنترل آن، شرع مطهّر نوعاً و به میزان فراوانی با این موضوع برخورد انفعالی نموده و سخن از بهره های «سکوت» در میان آورده است. نه بدان معنی که در تمام عرصه ها سکوت بهتر از کلام باشد، ولی در مجموع به نظر می رسد جنبه ی برحذر داشتن از سخن گفتنِ بی حساب، بسیار مورد توجّه دین قرار گرفته است؛ تا جایی که راوی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست می نماید:

أخبرنی عن الإسلام بأمرٍ لا أسأل عنهُ أحدآ بعدك.

«درباره اسلام، مرا از امری خبر بده که پس از این، از کسی دیگر نپرسیم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخش فرمودند :

«قُل: آمَنتُ بِالله ثُمَّ استقم.»

«بگو: به خدا ایمان آوردم، سپس استقامت کن و بر آن پایدار بمان.»

راوی پرسید: فما اتّقی؟ از چه امری پرهیز کنم؟

ص:۱۵۹

حضرت در پاسخ با دست خویش اشاره به زبان خود نمودند :

«فَأومأ بیده إلی لِسانِه.»(۱)

«پیامبر صلی الله علیه و آله با دست خود، به زبانش اشاره فرمود.»

خلاصه آن که اظهار ایمان و پایـداری و اسـتواری در آن و برحذر بودن از خطرات زبان، تعریفی از اسـلام می شود که فرد را بی نیاز از دیگر تعاریف و پی جویی ها می نماید.

عبدالله بن مسـعود را دیدند که بر فراز کوه صـفا ایسـتاده و می گوید: ای زبان! سخن به نیکویی بگوی که بهره گیری، یا آرام بگیر تا سـلامت یابی، پیش از آن که پشـیمان گردی. کسـی به او رسـید و سؤال کرد: آیا این سـخن را از خود می گویی یا از دیگری شنیده ای؟ عبدالله بن مسعود اظهار داشت :

لا، بَل سَمِعتُ رَسُول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: «إن أكثر خطایا ابن آدم فی لسانه.»(۲)

«چنین نیست. بلکه از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «بیشتر خطاهای فرزند آدم در زبان اوست».»

فیض کاشانی در محجه البیضاء(۳) زیر عنوان آفات اللّسان، سخن از این مسأله به

میان آورده و پس از بحث مقدّماتی پیرامون فضـیلت سـکوت ــ که به برخی از مطالب این بخش اشاره گردیـد ــ بیست آفت عمده ی زبان را به شرح زیر برشمرده و در هر مورد، ضمن توضیحاتی به ذکر روایات در آن زمینه پرداخته است. در این جا با اکتفا به ذکر این عناوین علاقه مندان به تفصیل را به آن کتاب ارجاع می دهیم :

۱ــ سخن گفتن در مقوله ای که بهره ای به دنبال ندارد.

۲ــ سخن به زیادی گفتن.

۳ــ فرورفتن به زبان در مسایل باطل و بیهوده.

۴ــ مجادله در سخن و اصرار و پافشاری نابجا.

۵ــ جنگ و جدل زبانی.

۶ــ در بند تکلّف افتادن در سخن به حالات تصنّعی، آن سان که مدّعیان خطابه و فصاحت در سخن گفتن در آن گرفتار آمده اند.

۷ــ سخن به فحش و سبّ و زشتی در گفتار.

۸_ زبان گشودن به طعن و لعن بر حیوان و جماد و انسان.

۹_ درافتادن در آوازه خوانی و شعر و شاعری.

۱۰_ درافتادن به شوخی های بد زبانی.

ص:۱۶۰

۱- سنن ابن ماجه، ح ۳۹۷۲.
۲- فیض کاشانی، محجه البیضاء :۵ ۱۹۴.
۳- همان، :۵ ۱۹۰ _ ۲۸۸.

۱۱ــ زبان به مسخره و استهزای دیگران گشودن.

۱۲ــ زبان به افشای اسرار مردم باز کردن.

۱۳ــ وعده به دروغ به این و آن دادن.

۱۴ــ سخن و سوگند به دروغ گفتن و پی آمدهای آن و راه های گریز از این آفت و مصون ماندن از خطرات آن.

۱۵ــ غیبت و معانی و حدود آن و طرح مباحث مربوط به آن، از جمله : انگیزه های غیبت، راه های بازداشتن زبان از غیبت، حرمت قلبی غیبت، گونه های مجاز غیبت و سرانجام کفّاره ی غیبت.

۱۶ــ سخن چینی که باید از آن برحذر بود.

۱۷ــ سخن بر وفق خواسته ی دیگران گفتن، ولو بین دو مخالف؛ و خلاصه داشتن دو زبان.

۱۸ــ زبان به مدح و ثنای نابجا گشودن و تملّق پیشه کردن.

۱۹ــ غفلت از خطاهایی که ممکن است در فحوای کلام انسان ظاهر شود، به خصوص در زمینه ی مسایل الاهی و امور مرتبط با دین.

۲۰ــ پرسش ناآگاهان از صفات خدای عزّ و جلَّ و دقیق شدن آنان در این زمینه ها که بر آن علم نداریم.

حال که این کلّیّات در مورد آفات زبان دانسته شد، سری هم به میان نهج البلاغه ی مولایمان امیرمؤمنان علیه السلام می بریم تا در پرتو بیان شیرینِ آن عزیز که سخنش «فراتر از کلام خلق و فروتر از کلام خالق» توصیف شده، حقایقی را دریابیم.

آن امام همام علیه السلام در یکی از کلمات کوتاه و گُهربار خویش، زبان را به درنده ای تشبیه می نماید که اگر رها شود، خواهد درید. این هشدار به کسانی است که این عضو را آزاد می گذارند و توصیه ی اکیدی است که باید این عضو را به شدّت کنترل نمود.

«اللِّسانُ سَبُعٌ إنْ خُلَّ عَنْهُ عقر.»(۱)

«زبان، درنده ای است. اگر رها شود، می گزد.»

شاید به همین علّت باشد که حضرتش می فرمایند :

«الکلامُ فی وثاقک ما لَمْ تتکلّم بِهِ؛ فإن تکلّمت بِهِ صرتَ فی وثاقه. فاخزُن لسانک کما تخزُن ذَهبکَ وَ وَرِقَک؛ فرُبِّ کلمه سَلَبَتْ نعمهً وَ جَلَبَتْ نقمهً.»(۲)

«مادام که سخن را ادا نکرده ای در اختیار توست و آن گاه که سخن رانـدی این تو هستی که در بنـد آن گرفتار آمده ای. از این رو، همـان سـان که طلا ـ و نقره ات را نگـاه می داری، از زبـان خویش نیز محافظت کن. چه بسا که یک کلمه نعمتی را از انسان بستاند و رنج و نقمتی را برای او به بار آورد.»

ص:۱۶۱

۱- نهج البلاغه، حکمت ۶۰.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱.

زبان چنان است که می توانـد رودرروی اولیای نعمت انسان قرار گیرد و فرد را به پرخاشـگری و موضع گیری در قبال آنان وا دارد. از این رو، مولایمان علیه السلام پیشاپیش یاران و شیعیان خویش را بر این خطر آگاه نموده که :

«لاتجعَلنَّ ذَرَبَ لسانک عَلی مَنْ انطقک و بلاغه قولک عَلی من سدّدک.»(۱)

«لبه تیز زبان خود را بر ضدّ کسـی که سخن بر زبانت نهاده، به کار مگیر. و بلاغت سخنت را بر ضدّ کسی که در فنّ سخنوری تو را استوار داشته، صرف مکن.»

در مورد مراقبت از این عضو حسّاس بدن، تا آن جا توصیه به عمل آمده که حضرتش می فرماید :

«فَالمـُسلم مَنْ سَلمَ المسلِمُونَ مِنْ لِسانِه وَ یَده.»(۲)

«مسلمان آن کس است که دیگر مسلمانان، از زبان و دست او در امان باشند.»

هم چنین حضرتش علیه السلام می فرماید :

«وَلْیَخْزنِ الرَّجُل لِسانه؛ فإن هذا اللِّسان جموحٌ بصاحبه. و الله ما أری عبداً یتّقی تقوی تنفعُهُ حتّی یخزُنَ لسانه. و إن لسان المؤمِن مِن وراء قلبه و إن قلب المنـافق من وراء لسـانه؛ لأنَّ المؤْمن إذا أراد أنْ یَتکَلّم بِکلام تَـدَبّرهُ فی نفسه، فإنْ کان خیراً أبـدأهُ وَ إنْ کانَ شَـرّاً واراَهُ؛ وَ إنَّ المنافق یتکلّم بما أتی عَلی لِسانه، لایدری ما ذا له و ما ذا علیه. و لَقَدْ قال رسول الله صـلی الله علیه و آله و سلم :

لایسـتقیم ایمانُ عبدٍ حتّی یسـتقیم قَلبُهُ، وَ لایستقیمُ قَلبُهُ حَتّی یستقیم لسانه. فمن استطاع مِنکُم أن یلقی الله تعالی و هو نقیّ الرّاحه مِن دماء المسلمین و أموالِهم سلیم اللّسانِ مِن أعراضهم، فَلیَفعل.»(۳)

«انسان باید زبان خود را نگاه دارد، چرا که این زبان نسـبت به صاحبش سرکش است. به خدا سوگند باور نمی کنم بنده ای به تقوایی سودمنـد دست یابـد مگر این که زبـان خود را نگاه دارد. زبان مؤمن پشت قلب اوست، و قلب منافق پشت زبان او؛ زیرا مؤمن وقتی بخواهد سخن گوید، نخست می اندیشد. اگر خیر بود، می گوید. و اگر شرّ بود، آن را پنهان می دارد. امّا منافق هر کلامی را که به زبانش آورد، باز می گویـد، بـدون این که بدانـد چه چیزی به سود اوست و چه کلامی به زیانش. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان کسـی راست نمی آیـد مگر این که قلبش به اسـتقامت برسـد. و قلب او راست نمی آید، مگر این که زبـانش درست شود. پس هرکسـی که می توانـد خـدا را ملاقـات کنـد در حالی که نسبت به خونها و اموال مسـلمانان راحت باشد، و زبانش نسبت به ناموس مسلمانان سالم مانده باشد، باید چنین کند.»

در این کلام نورانی اصول چندی در مورد زبان آمده است :

۱ـ ضرورت اختیارداری زبان.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۱۱.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۷.

۳- نهج البلاغه، خ ۱۷۶.

۲ــ خطر هلاکت انسان از راه زبان.

۳ــ رابطه ی انکارناپذیر تقوی و نگاه داری زبان.

۴ــ قرارداشتن زبان فرد مؤمن در پشت عقل.

۵ــ قرارگرفتن زبان فرد منافق در پیشاپیش عقل.

۶ــ ضرورت تدبّر مؤمن در سخن، پیش از سخن راندن و طرح کلام در صورت خیربودن و ترک سخن در هنگام شرّ بودن آن.

۷ــ بی مبالاتی منافق در کلام و گفتن به هر آن چه که بر زبان می آید، بی هیچ دقّت و اندیشه در آن که این سخن به نفع یا به زیان اوست.

۸ ــ رابطه ی استحکام ایمان فرد با استواری قلب و در نتیجه ارتباط استواری قلب با درستی زبان (در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم).

۹ــ ضرورت ملاقات خداوند، در حالی که انسان آرامش خاطر از جان و مال مردم داشته و زبانش حریم آبروی آنان را رعایت کرده باشد.

به راستی آیا امکان داشت که بیش از این و با چنین جامعیّت و نگاه جامع الأطرافی به موضوع زبان پرداخت، آن سان که پیشوایان عزیز و گران قدر ما پای در میان نهاده اند؟! چه بسا که اگر گوش شنوایی در کار باشد، تنها یکی از این تذکّرات، انسان بیداردل را کفایت نماید؛ امّا افسوس که با همه ی این دقّت نظرها، چه بسیارند کسانی که اگر تنها کمی به رفتار و گفتار خویش دقیق شوند، آثار زیان بارِ رها کردنِ این عضو بدن ــ زبان ــ و کنترل نکردنِ آن را در خود ببینند.

آن گاه که سخنی از دهان خارج شد، دیگر به جای اوّلش باز نمی گردد و کار خود را خواهد کرد و بسیار دشوارــ و گاهی غیرممکن ــ است که بتوان آثار سوء یک اظهار ناآگاهانه ی زبانی را از بین برد و در شعاع وسیع اثرگذار آن دخل و تصرّف نموده، اثرات مخرّب سخن نسنجیده را برطرف کرد.

زبان انسان ترجمان اندیشه و درون اوست، آن سان که صورت انسانی خبر از سیرت او می دهد. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید :

«ما أضمَر أحدٌ شَیئآ إلّا ظَهَرَ فی فلتات لسانه و صفحات وجهه.»(۱)

«کسی چیزی را در دل پنهان نمی کند، مگر این که در سخنانی که از دهانش می پرد و نیز در چهره اش نمودار می گردد.»

از این روست که هم ایشان در کلامی جامع و راهگشا تعبیر می نمایند که :

«المرء مخبوءٌ تحت لسانه.»(۲)

«انسان زیر زبان خویش پنهان است.»

ص:۱۶۳

۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۶.

۲- همان، حکمت ۱۴۸.

باید بدانیم که زبان، نه برای لغزش هایی این چنین آفریده شده، بلکه خدای متعال «وَ افْتَرضَ مِن السنتکم الذّکر»(۱) ، آن را برای یادکردِ خودش در ما نهاده است.

بدین روی، سزاست که با این زبان گام در راه خدا گذارد و آن را در پاسداشتِ حریم حق به کار گرفت که:

«الجهاد بأیدیکم ثُمَّ بِألسنتکم ثُمَّ بِقُلُوبِکُم»(۲) .

«جهاد، به دست خود؛ سپس (اگر نشد) به زبان هایتان؛ سپس (اگر نشد) به دلهایتان.»

و جان کلام همان بیان قرآن مجید است که :

(و مَن أحسن قَوْلا ممّن دعا إلَی الله وَ عمل صالِحآ و قَالَ: إنَّنی مِنَ المـُسلِمینَ)(۳)

(گفتار چه کسی نیکوتر است از آن کسی که به سوی خدا فراخواند، عمل صالح آورد و بگوید که براستی من از مسلمانانم؟)

بهترین استفاده از زبان، خواندن مردم به سوی خدا، پیشه کردن عمل صالح و اظهار مسلمانی است. وای بر آن کسان که زمام این عضو حسّاس را به دست شیطان بسپارند تا جایی که ابلیس «نَطق بِألْسِنتهم، فَرَکَبَ بِهِم الزّلل وَ زَیّنَ لَهُم الخطل فعلَ مَنْ شرکه الشّیطان فی سلطانه و نطقَ بِالباطِل عَلی لِسانه.»(۴)

«شیطان به زبان آنان سخن گوید، با دستیاری آنهابر مَرکب گمراه کننده خود سوار شده، و کردار ناپسند را در نظر آنان جلوه می دهد. (اینان به کسی مانند که) اعمال آنها گواهی می دهد که با همکاری شیطان انجام شده و سخنان باطل را بر زبانشان نهاده است.»

شیطان از زبان آنان سخن گوید، لغزشگاه ها را با مرکب اینان درنوردد، امور ناپسند را نزدشان بیاراید؛ و خلاصه به گونه ای عمل نمایند که گویی کارها را تحت نفوذ و سلطه ی شیطان به انجام می رسانند و سخنان باطل را او بر زبانشان می راند. لذا پیشوای پارسایان علیه السلام آن هنگام که چشم از جهان فرو می بست، فرزندانش را به کلامی چند سفارش فرمود، از جمله :

«الله، الله، فِ ی الجهاد بِأموالکُم وَ أنْفسکُم و ألْسِنَتکُم فی سَبیلِ الله.»(۵)

«خدا را، خدا را! در باب جهاد در راه خدا، به مال و جان و زبان خود.»

بدین سان تکلیف انسان را در ارتباط با زبانش به روشنی بیان فرمود که باید آن را در راه خدا به کار گرفت و در کار گسترش فرهنگ دینی از آن مدد جُست.

۱- همان، خطبه ی ۱۸۳.

۲- همان، خطبه ی ۳۷۵.

۳- فصّلت (۴۱): ۳۳.

۴- نهج البلاغه، خطبه ی ۷.

۵- نهج البلاغه، نامه، ۴۷.

این زبان می تواند در هر دو وادی خیر و شرّ حکم راند. امام باقر علیه السلام می فرمایند :

«إن هذا اللِّسان مفتاح کلّ خَیر و شر؛ فَیَنْبغی للمؤْمن ان یختم علی لِسانِه کما یَختم عَلی ذَهبِهِ و فضّته.»(۱)

«این زبـان کلیـد هر خوبی و هر بـدی است. پس شایسـته است که مؤمن، بر زبـان خود مُهر نهـد، همان گونه که بر طلا و نقره خود مُهر می نهد.»

رواست که انسان مؤمن، آن سان که طلا و نقره ی خویش را حفظ می نماید، زبان خود را نیز نگاه دارد. در روایات، ضـربات وارده ی ناشـی از بی بنـدوباری در کلاـم و رهـاکردن زبـان بـه مراتب شدیـدتر از اثر برخـورد نیزه توصـیف شـده، آن جـا که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«زله اللّسان انکی مِن إصابه السّنان.»(۲)

«لغزش زبان، شدیدتر از ضربه شمشیر است.»

رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نیز فتنه های ناشـی از این عضو را به مراتب مشکل آفرین تر از ضربات شمشیر دانسته و فرموده اند :

«فتنه اللِّسان أشدُّ مِن ضَرب السَّیف.»(۳)

«فتنه زبان، دشوارتر از ضربه شمشیر است.»

خطر این عضو تا بدان جاست که امام علی علیه السلام در یک تشبیه، آن را چونان «کلب عقور» دانسته و در وصیّت خویش به فرزندش محمّدبن حنفیه فرموده :

«اِعْلَم إنَّ اللِّسان کلبٌ عقور؛ إن خلّیته عَقَر.»(۴)

«بدان که زبان، سگی درنده است. اگر او را رها کنی، می گزد.»

سخن در این مقوله فراوان است و این مختصر مجال طرح تمامی را نمی دهد؛ امّا به مصداق

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

امیـد چنان می رود که همین مختصـر، ما را به پای بندیِ افزون تری در کنترل زبان متعهّد نماید. این بخش را با ذکر روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پایان می بریم :

«یعـذّب الله اللِّسان بِعَـذاب لایُعَـذّب بِهِ شَـیْئاً مِنَ الجَوارح، فیَقُول: أی ربِّ عَـذّبتنی بِعَـذاب لَمْ تُعَذِّب بِهِ شَـیئاً؟ فیقال لَه: خَرَجَت منکَ کَلمهٌ فبلغتْ مشارق الأرض و مغاربها، فسفک بها الدَّمُ الحرام و انتُهب بِه المال الحرام و انتُهک بِها

۱- تحف العقول: ۱۲۸.

۲- میزان الحکمه: ۱۷۸۹۰.

۳- بحارالأنوار :۷۱ ۲۸۶.

۴- بحارالأنوار :۷۱ ۲۸۷.

الفرج الحرام. و عزَّتی وَ جَلالی لاعذّبنّکَ بِعذابٍ لاأَعَذّبُ بِه شَیئآ مِن جوارحک.»

«خداونـد، زبان را به کیفری عـذاب کنـد که هیـچ عضو دیگری را بـدان سان کیفر نکنـد. زبان می پرسد: خدایا! مرا به عذابی کیفر دادی که هیچ یک از اعضا را بدان گونه عذاب نکرده ای؟ به او پاسخ می رسد: یک کلمه از تو خارج شد که به شرق و غرب جهان رسـید؛ با آن کلمه، خون هایی به ناروا ریخته شد، مال هایی به ناروا غارت شد، و ناموس هایی به ناروا هتک شد. به عزّت و جلالم سوگند، تو را چنان کیفر دهم که هیچ یک از اعضای بدن را بدان گونه کیفر نداده باشم.»

آری، چه بسا خـون هـا که به نـاحق بر اثر کلامـی نـاروا بر زمین ریخته شـد؛ و چه امـوالی که از این رو به غـارت رفت؛ و چه نوامیسی که پای مال گردید. امید آن که خدای متعال، همگان را از آفات این عضو سرکش محافظت فرماید.(۱)

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی محمّدٍ و آلِ مُحمدٍ، وَ لا أُظْلَمَنَّ وَ أنْتَ مُطیقٌ لِلدَّفْعِ عَنّ ی، وَ لا أَظْلِمَنَّ وَ أنْتَ الْقادِرُ عَلَی الْقَبْضِ مِنّ ی، وَ لا أضِلَّنَّ وَ قَدْ أمْکَنَتْکَ هِدایَتی، وَ لا أفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِکَ وُسْعی، وَ لا أَطْغَیَنَّ وَ مِنْ عِنْدِکَ وُجْدی. اَللّهُمَّ إلی مَغْفِرَتِکَ وَفَدْتُ وَ إلی عَفْوِکَ قَصَدْتُ وَ إلی تَجاوُزِکَ اشْتَقْتُ وَ بِفَضْلِکَ وَثِقْتُ، وَ لَیْسَ عِنْدی ما یُوجِبُ لی مَغْفِرَتَکَ وَ لا فی عَمَلی ما أسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَکَ، وَ ما لی بَعْدَ أنْ حَکَمْتُ عَلی نَفْسی إلّا فَضْلُکَ.»

[سر آغاز بخش یازدهم]

امام سجّاد علیه السلام در این بخش از دعا، پس از درود بر پیامبر و خانـدان آن حضـرت، ابتدا پنج موضوع را از خداوند می خواهـد که در قبال هریک از آن ها تواناییِ خدای متعال را برای حلّ آن مسائل به یاد می آورد و باور خویش را در این زمینه بیان می نماید. این موضوعات عبارتند از :

۱ــ این که مورد ستم واقع نشود و حال آن که خدای متعال قادر به رفع این ظلم است.

۲ــ این که خود نسبت به دیگران ستم روا مدارد و حال آن که خداوند می تواند او را از این کار ناروا بازدارد.

۳ــ این که دچار گمراهی نشود و حال آن که خداوند توان هدایت او را دارد.

۴ــ این که دچار بلیّه ی فقر نگردد و حال آن که خداوند می تواند او را وسعت بخشد.

۵ــ این که گرفتار طغیان و سرکشی نشود و حال آن که همه ی توان و دارایی او از خداست.

امـام علیه السـلام در ادامه، طیّ پنـج موضوع، سـمت و سوی حرکت خویش را نسـبت به خداونـد متعـال بیان می نمایـد به این ترتیب :

ص:۱۶۶

۱- برای مطالعات بیشتر در این زمینه علاوه بر آن چه در متن آمـده، می توانید مصادر زیر را بنگرید :ه بحارالأنوار :۷۱ ۲۷۴ _ ۳۱۳ ذیـل ابواب ۷۸ و ۷۹ «السّـکوت و الکلاـم و موقعهمـا و فضـل الصّـمت وترک مالا یعنی منَ الکَلام» و «قول الخیر و القول الحسن و التّفکّر فی یتکلّم».ه کـافی :۳ ۱۷۴ _ ۱۷۸، بـاب «فضل الصُّمت و حفظ اللِّسان».ه میزان الحکمه :۸ ۴۸۹ _ ۵۰۱، ذیل واژه ی لسان.

۱ــ حرکت به سراپرده ی مغفرت الاهی.

۲ــ تصمیم بر این که عفو خدا را شامل خود نماید.

۳ــ شوق و شور فراوان برای آن که خدای از ایشان چشم پوشد و درگذرد.

۴ــ اطمینان خاطر به فضل خداوندی.

۵ــ تصریح به تهی دستی خود و این که از ناحیه ی خویش موجبی برای رسیدن به این بلندا نمی بینند و استحقاقی در خود سراغ ندارد.

در پایان این بخش، حضرتش با لحنی خاصّ یادآور می شوند: با این عملکرد که پیش گرفته اند، چگونه می توانند جز به فضل خدا دل بربندند؟ آن جا که نتیجه ی محتوم اعمال انسانی به گونه ای است که گویی خود پیشاپیش حکم به محکومیت را در دل دارد، آیا می توان جز فضل و بخشش خدای بزرگ، دست آویز دیگری جُست؟

[۵۵ ــ و لا اظلمن و انت مطیق للدفع عنی، و لا اظلمنّ و انت القادر علی القبض منی]

واژه ی ظلم به معنی ستم در قرآن مجید با مشتقّاتش، بیش از ۲۸۶ بار به کار گرفته شده است. از بیان امام سجّاد علیه السلام در این بخش به دست می آید که نه تنها ستمگری در منطق قرآن مذموم است، بلکه رضایت به ظلم و ظلم پذیری نیز امری ناپسند تلقّی گردیده است. بی تفاوتی در برابر ستم هایی که به انسان می شود، آن جا که فرد توان مقابله و راه یابی دارد، در بیان قرآن، موضوعی نکوهیده است. تعادل در زندگی فرد، زمانی به دست می آید که خود بر کسی ستم نراند و از این که مورد ستم واقع شود نیز بپرهیزد. کاربرد این دو نیرو برای فرد و بالتَّبع برای جامعه، حالت تعادل به وجود می آورد. این رمز بیان حضرت سجّاد علیه السلام است که در هر دو حالت، اوّلا توفیق را از خدا می طلبد و ثانیاً یادآور توان خداوندی برای جلوگیری از این دو موضوع می شود.

قرآن مجید سخن از نکوهش ربا در میان آورده، این موضوع را همانند اعلان جنگ رسمی با خداوند دانسته، همگان را از آن برحذر داشته و سرانجامِ سرنوشتِ کسانی را که از این امر دوری جویند، این چنین رقم زده که: (لاتَظلمُونَ وَ لاتُظلَمُون)(۱) . «نه ستم کنید و نه مورد ستم واقع شوید.»

این اصل دقیقاً همان است که امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال می خواهد و بیان یکی از ارزش های مهم در ساختار فرد و جامعه در قرآن مجید است؛ این که مسلمان ستم نراند و اجازه ندهد تا بر او ستم رود.

پیش از این در توضیح واژه ی ظلم گفته شد که نباید آن را تنها در روش حاکمان جست وجو نمود، و یادآوری گردید که اگر به اعمال خود دقیق شویم و آن را زیر ذرّه بین ــ و چه بسیار ایّام، بدون نیاز به ریزبینی ــ قرار دهیم، مصادیق فراوانی از ظلم و ستم را در رفتار خود شاهد خواهیم بود. اتّفاقاً اگر از همین امور کوچک که در توان ماست آغاز کنیم، به مرور توان رویارویی با موارد بزرگ تر را نیز خواهیم یافت.

اینک بدون تکرار مطالب گذشته، صرفآ روی این ارزش اسلامی پای می فشاریم که مسلمان در تربیت اخلاقی خود،

ص:۱۶۷

۱- بقره (۲): ۲۷۹.

باید به شدّت مراقب عواقب بی توجّهی به این دو امر باشد. مسلمان باید به روشنی بداند که اگر به هر یک از دو طرف بلغزد، راه خطا پیموده و روا نیست که با توجیه گری از کنار این مطلب بگذرد. امّا توجّه به نکته ی دقیقی که امام سجّاد علیه السلام بدان تأکید نموده نیز خالی از لطف نیست؛ بدین معنی که فرد در این میدان، هرگز دچار خودمحوری نشود و گمان نبرد که تنها و تنها خود در این میدان به تمام معنا کارساز است.

فرد مسلمان باید بکوشد تا مورد ستم واقع نشود؛ امّا بداند که این خداست که توان دفع ستم از او را دارد. بکوشد تا خود ستمگری پیشه نکند و یقین داشته باشد که این خداست که می تواند سّد راه ستم او شود. ثمره ی این توجّه، استمداد همیشگی از خدای توانا در جمله ی کارهاست که این خود ارزش دیگری است که مطرح می گردد؛ یعنی همه جا انسان با وجود محاسبه روی خود و نیروها و توانمندی خویش، متوجّه یک نکته ی اساسی اعتقادی نیز هست که دیگری در این جهان حکم می راند که: (کُلّ یَوْم هُوَ فی شأن) و همواره باید ملاحظه ی او را داشت.

چنین مراقبتی سبب می شود که انسان در عین تلاش و کوشش و کشش در کارها، نقطه ی امید و قوّت دیگری هم در کارها داشته باشد که ضامن او برای عبور به سلامت و با سربلندی در مسیر زندگی است. این نیز نمونه ی دیگری در کلام امام سجّاد علیه السلام در بحث گره خوردن اخلاق و اعتقادات است که پیش از این در چند جای دیگر، بدان تصریح شد.

قرآن این ارزش را مطرح می کند تا سربلندی و سرافرازی در جامعه ی اسلامی تأمین گردد، تا آن جا که می فرماید :

(أُذن لِلَّذینَ یُقاتلُونَ بِأَنَّهُم ظُلِمُوا وَ إنَّ الله عَلی نصرهم لَقَدیر)(۱)

(به کسانی که مورد ستم قرار گرفتند، اجازه داده شد که بجنگند. و خداوند بر یاری آنها تواناست.)

همین توانایی خدا بر یاری رسانی مظلومان که در این آیه بدان تصریح شده، خمیرمایه ی کلام امام سجّاد علیه السلام است که با جمله ی «أنْتَ مُطیقٌ لِلدَّفْعِ عَنّ ی» بیان گردیده است.

ظلم، توان آن را دارد که دامن ایمان فرد را بیالاید. لذا قرآن مجید می فرماید :

(الَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلبِسُوا ایمانهم بِظُلم أُولئِکَ لَهُمُ الْامن وَ هُمْ مُهتَدُون)(۲)

(کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ستم نیالودند، امنیت برای آنهاست. و آنانند هدایت پذیران.)

همین ظلم می تواند در قیامت حسرت به بار آورد و ستمکار، انگشت ندامت بگزد؛ چرا که آن روز در قرآن این چنین ترسیم شده که :

(یَوْمَ یَعضُّ الظّالم عَلی یَدَیه یَقُولُ: یا لَیْتَنی اتَّخذتُ مَعَ الرَّسُول سَبیلا)(۳)

(روزی که ظالم انگشت به دندان گزد، گوید: ای کاش با رسول همراهی کرده بودم.)

۱- حج (۲۲): ۳۹.

۲- انعام (۶): ۸۲.

۳- فرقان (۲۵): ۲۷.

در منطق دین، یکی از دعاهایی که به هدف اجابت می نشیند، دعایی است که فرد مظلوم طرح می نماید. به بیان امیرالمؤمنین علیه السلام : «انفذ السّهام دعوه المظلُوم»(۱) .

«برنده ترین تیر، دعای (نفرین) مظلوم است.»

کار در این زمینه تا بدان جاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

«اِتَّقُوا دعوه المظلُوم وَ إنْ کانَ کافرا، فإنَّهُ لَیسَ دونه حجاب.»(۲)

«از دعای (نفرین) مظلوم بپرهیز، گرچه کافر باشد، چرا که حجابی در برابر آن نیست (به اجابت می رسد).»

در پایان این مختصر، به این نکته توجّه می کنیم که اگر انسانی مورد ظلم و ستم واقع شد، هرگز روا نیست در مقابله و جواب گویی خود، راه ستمگری پیش گیرد. این امر به هیچ وجه توجیه بردار نیست و منطق صریح قرآن، چنین است که :

(وَ لایَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآن قَوْم عَلی ألّا تَعدلُوا، اعدِلُوا هُوَ أقْرَبُ لِلتَّقْوی)

(کینه و دشمنی با یک گروه، شما را به آنجا نکشاند که از عدالت خارج شوید. عدالت ورزید، که این کار، به تقوا نزدیک تر است.)

امام باقر علیه السلام نیز می فرمایند :

«إنْ ظُلمتَ فَلاتظلم.»(۳)

«(حتّی) اگر مورد ستم قرار گرفتی، باز هم ستم مکن.»

[۵۶ _ و لا اضلنّ و قد امکنتک هدایتی]

امام سجّاد علیه السلام همچنین مسأله ی مصون ماندن از گمراهی را با یادآوری پشتوانه ی توان الاهی بر هدایت انسان، ذکر می فرمایند.

پیش از این، ذیل عبارت «وَ متّعنی بهدیً صالح» پیرامون مسأله ی هدایت مطالبی بیان شد. گفتیم که در حقیقت، بهره گیری از زندگی، آن زمان مفهوم پیدا خواهد کرد که انسان در بستر هدایت و رشد قرار گرفته و برنامه و مسیر حیات خویش را بر این روال تنظیم کرده باشد.

در این جا به این نکته می پردازیم که این هدایت، همواره در معرض تهدید دشمن سوگندخورده ی انسان _ یعنی شیطان _ قرار دارد. از این رو باید به شدّت مراقب بود که از مسیر منحرف نشویم و مغلوب اغوائات شیطان نگردیم. چنین است که حضرت سجّاد علیه السلام نکته ای اساسی را در این بخش یادآور شده اند که فرد، باید برای دوام هدایت خویش و به دور

ماندن از گمراهی، دست به دامن کسی زند که توان این حفاظت و مراقبت را دارد که او خداست. لذا حضرت سجّاد علیه السلام عرضه می دارند :

۱- میزان الحکمه: ۱۱۱۹۶.

۲- همان: ۱۱۱۹۵.

۳- بحارالأنوار :۷۸ ۱۶۲.

«خدایا، از این که من به ورطه ی گمراهی بیفتم، مرا نگاه دار، و تو بر هدایت من توانایی.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند :

«اَللّهُمَّ إنّ ی أعُوذُ بِکَ أنْ أفتَقرَ فی غناک أو أضِلّ فی هُداک.»(۱)

«خدایا! من در پناه تو می آیم از این که در دامن بی نیازی که به من مرحمت فرموده ای، دچار فقر و نیازمندی گردم و در مسیر هدایتی که برای من مقرّر داشته ای به گمراهی درافتم.

کلام حضرت سجّاد علیه السلام نیز مشابهت زیبایی با این جمله دارد، که می فرمایند: «وَ لا أفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِکَ وُسْعی».

دقّت در این کلمات، حقایقی به انسان یادآور می شود، از جمله آن که چه بسا فقر زمینه ساز گمراهی شود، همان طور که امام صادق علیه السلام فرمودند: «کاد الفقر أن یکون کفرآ»(۲)

«نزدیک است که فقر به کفر بدل شود.»

در بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده که حضرتش از خدای بزرگ درخواست می نمودند که: «اَللّهُمَّ إنّ ی أعُوذُ بِکَ مِنَ الْکُفر وَ الدَّیْن».

«خدایا! من به تو پناه می آورم از فقر و قرض.»

و آن زمان که شخصی به دنبال شنیدن این سخن عرضه داشت: آیا این دو با یک دیگر معادل اند؟ حضرت فرمودند: «نعم.»(۳)

البتّه مفهوم این کلمات نورانی در بیانات معصومین، آن نیست که ضرورتآ هر فقیری دامن گیر کفر شده و هر فقری سرانجام انسان را به دامن کفر می کشاند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند :

«لَولا رَحمَه رَبّ ی عَلی فقراء أُمَّتی ،کاد الفقر أن یکون کُفرآ.»(۴)

«اگر رحمت خداوندگارم بر فقرای امّتم نبود، نزدیک بود که فقر به کفر بدل شود.»

یعنی که رحمت خداوندی را در این میانه نباید نادیده گرفت. در فقدان چنین رحمت و گشایشی است که چه بسا انسانِ نیازمند، به ورطه ی کفر و گمراهی سقوط می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نقل قسمتی از وحی خدای بزرگ به حضرت ابراهیم علیه السلام بیان می دارند که خداوند به او وحی فرستاد: من تو را آفریدم و به آتش نمرود آزمودم. اگر تو را به فقر آزمایش می کردم و شکیبایی را نیز از تو باز می ستاندم،

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۵.

۲- بحارالأنوار :۷۲ ۲۹.

۳- خصال :۱ ۴۴.

۴- بحارالأنوار :۷۲ ۴۷.

چه می کردی؟ ابراهیم عرضه داشت: «یـا ربّ، الفقرُ إلَیَّ أشَـدُّ مِن نـار نمرود» «خـدایا! فقر در نظر من، دشوارتر از آتش نمرود است.»

و خداوند خطاب به او فرمود :

«فَبِعِزَّتی وَ جَلالی، ما خَلَقْتُ فِ ی السَّماء وَ الْأرض أشَدّ مِنَ الفَقر.»

«به عزّت و جلالم سوگند، در آسمان و زمین، دشوارترین از فقر نیافریده ام.»

آن گـاه ابراهیم از خداونـد پرسـید: «یـا ربّ مَن أطعم جائعاً فَمـا جَزاؤه؟» «خـدایا! پـاداش کسـی که گرسـنه ای را سـیر کنـد، چیست؟»

و خداوند پاسخ داد: «جزاؤه الغفران و إن کانَ ذُنوبه یَملأُ ما بین السَّماء وَ الْأرض.»(۱)

«پاداش او، آمرزش گناهان است، اگرچه گناهانش تمام فاصله میان آسمان و زمین را پر کرده باشد.»

این بیانـات، از یـک سو خطرآفرینیِ فقر را باز می گویـد و از دیگر سوی، هشـدار به کسانی است که توان جبران فقر و نیاز را نسبت به فرد یا افرادی دارند.

به هرحال پیوند میان نیاز و فقر با گمراهی و کفر، امری است که در روایات بدان به فراوانی اشاره رفته است. ضـمن آن که در این بیانات، فقرا به صبوری و اغنیا به دست گیری از نیازمندان به شدّت ترغیب شده اند.(۲)

در آیه ی (وَ مَن أحیاها فکأنّما أحیا النّاس جَمیعاً)(۳) زمینه ی بحث، موضوع قتل

نفس می باشد و در ادامه، داستان هابیل و قابیل مطرح گردیده؛ امّا ائمّه ی طاهرین : با عنوان «تأویلها الأعظم» (بزرگترین تأویل آن) سخن از هدایت و ضلالت در میان آورده اند و فرموده اند:

«مَن أخرجها مِن ضلالٍ إلی هُدی فَکأنَّما أحیاها، وَ من أخرجها مِن هدی إلی ضلالٍ فَقَد قتلها.»(۴)

«کسـی که دیگری را از گمراهی به هـدایت بکشانـد، گـویی به او حیـات بخشـیده است. و کسـی که دیگری را از هـدایت به ضلالت بکشاند، گویی او را کشته است.»

با عنایت به این حقیقت می توان دریافت چرا در روایات، از فقر با عبارت «الموت الأکبر» یاد شده است.(۵) یعنی که در منطق دین، نیاز، به مراتب خطرناک تر از

مرگ ظاهری است. علّت آن را نیز می توان در همان رابطه ای دانست که در روایات میان فقر و گمراهی برقرار شده

۱- بحارالأنوار :۷۲ ۴۷.

۲- برای مطالعه ی بیشتر در این زمینه به کتاب بحارالأنوار :۷۲ ۱ _ ۵۶ ذیل باب ۹۴ با عنوان فضلالفقر و الفقرا... و باب ۹۵ با عنوان الغنا و الکفاف و نیز کتاب میزان الحکمه :۷ ۴۹۷ ذیل عنوان فقر مراجعهنمایید.

۳- مائده (۵): ۳۲.

۴- امام صادق علیه السلام ، تفسیر صافی :۱ ۴۳۹.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۱۶۳.

است.

بیانات گذشته به خوبی حکمتِ دو خواسته ی حضرت سجّاد علیه السلام را تبیین می نماید. یکی این که شخص به گمراهی نیفتد آن جا که خداوند توانمند بر هدایت اوست؛ دیگر آن که شخص به ورطه ی نیاز در نغلتد و حال آن که خدای بزرگ می تواند او را بی نیاز دارد.

البته در روایات، از حرص و آز، شکم پرستی، ناامیدی و یأس، طمع کاری، سخت گرفتن بر خود در حین توانایی و برای وارث نهادن، نادانی، حماقت و... به عنوان شدیدترین جلوه های فقر یاد شده است.(۱)

از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: أی فقرٍ أشد؟ حضرتش پاسخ داد: «الکُفر بعد الإیمان.»(۲) دشوارترین فقر، کفرِ پس از ایمان است.»

از اینجا مشخّص می شود که چگونه ممکن است انسانی ولو مؤمن، بر اثر فشارهای اقتصادی زمام صبر و شکیب را از کف داده به دامان کفر سرنگون شود. دقّت در این بیانات، زنده کننده ی ارزش هایی است چون: صبوری در هنگام نیاز، تلاش در پیش گیری از بروز ضایعه ی فقر در جامعه، تلاش در راه هدایت و نیز ضد ارزش هایی نظیر فقر، وارهانیدن فقرا از سوی توانمندان و بی تفاوتی در زمینه ی بروز پدیده ی گمراهی در جامعه.

[۵۷ _ وَ لا أطْغَیَنَّ وَ مِنْ عِنْدِکَ وُجْدی]

این بخش از کلام امام علیه السلام ، رابطه ی میان غنی با سرکشی و طغیان را بیان می دارد و برای درمان این عارضه، از خدا می خواهد که همواره آگاه باشد که تمامی دارایی ها از اوست و همین یادآوری سبب پیش گیری از طغیان خواهد شد.

قرآن مجید می فرماید: (إنَّ الْإنْسانَ لیطغی أنْ رَآهُ اسْتَغنی)(۳) «به راستی که انسان

طغیان می کند، اگر احساس بی نیازی کند.»

و بدین سان همین حقیقت را یادآور می شود که طبع بشر در هنگام احساس بی نیازی، روی به طغیان می نهد. انسان باید به یقین بداند که این بی نیازی را خود برای خویش به بار نیاورده، بلکه خدای جهان موجباتش را برای او فراهم کرده و هر لحظه می تواند از او باز ستاند. در آن حال، هرگز سر به طغیان برنمی دارد، بلکه در اوج دارایی همچنان خویش را نیازمند باری تعالی می بیند. لذا می کوشد تا از این دارایی ها در راه جلب رضایت معبود خویش سود برد. روشن است که این غنی صرفاً در حوزه ی توان مالی خلاصه نشده است و همه ی توانایی های انسان اعمّ از علمی، بدنی، مالی و... را دربر می گیرد. چه زیباست که انسان همواره به این حقیقت بیدار باشد، همانند امام سجّاد به خود بنگرد و بگوید :

«سَیِّدی أنَا الصَّغیرُ الَّذی رَبَّیْتَهُ، وَ أنَا الْجاهِلُ الَّذی عَلَّمْتَهُ، وَ أنَا الضّالُّ الَّذی هَدَیْتَهُ، وَ أنَا الْوَضیعُ الَّذی رَفَعْتَهُ، وَ أنَا

۱- برخی روایات این عناوین را در کتاب میزان الحکمه :۷ ۵۰۸ ذیل عنوان «ما هُوَ الفقر» بنگرید.

۲- بحارالأنوار :۷۷ ۳۷۷.

۳- علق (۹۶): ۶.

الْخـائِفُ الَّذی آمَنْتَهُ، وَ الْجـایِعُ الَّذی أشْبَعْتَهُ، وَ الْعَطْشـانُ الَّذی أرْوَیْتَهُ، وَ الْعـارِی الَّذی کَسَوْتَهُ، وَ الْفَقیرُ الَّذی أغْنَیْتَهُ، وَ الضَّعیفُ الَّذی قَوَّیْتَهُ، وَ الذَّلیلُ الَّذی أعْزَزْتَهُ، وَ السَّقیمُ الَّذی شَفَیْتَهُ، وَ السّائلُ الَّذی أعْطَیْتَهُ، وَ الْمـُذْنِبُ الَّذی سَتَرْتَهُ، وَ الْخاطِئُ الَّذی أقَلْتَهُ، وَ أنَا الْقَلیلُ الَّذی کَثَّرْتَهُ، وَ الْمـُسْتَضْعَفُ الَّذی نَصَرْتَهُ، وَ أنا الطَّریدُ الَّذی آوَیْتَهُ...»(۱)

«سرورم! منم خردسالی که بزرگش کردی؛ نادانی که علمش آموختی؛ گمراهی که راهش نمودی؛ پستی که رفعتش دادی؛ ناامنی که به امانش آوردی؛ گرسنه ای که سیرش ساختی؛ تشنه ای که سیرابش کردی؛ برهنه ای که پوشاندی؛ فقیری که نیازش را برطرف ساختی؛ ناتوانی که توانش دادی؛ ذلیلی که عزّتش بخشیدی؛ بیماری که شفایش دادی؛ نیازمندی که عطایش فرمودی؛ گنهکاری که گناه او را پوشاندی؛ خطاکاری که خطایش را برگرداندی؛ اندك شماری که زیادش کردی؛ مستضعفی که یاری اش کردی؛ و بنده ای آواره که پناهش دادی...»

امام علیه السلام در سیاق نیایش به درگاه الاهی، تمامیِ دارایی ها و توانایی های خود را با ذکر سابقه ی ناداری ها و ناتوانی های خویش، از خدا می داند. حضرتش یادآور می شود که رشد، علم، هدایت، رفعت، امنیّت، سیری، سیرآبی، پوشش، ثروت، قوّت، عزّت، سلامت، بهره مندی، خطاپوشی، بخشش، کثرت، نصرت و مأویپذیری، همه و همه را از خدا دارد. ثمره ی این نگرش، خضوع و خشوع هرچه بیشتر در پیشگاه خداوند و برکنار ماندن از هرگونه طغیان و سرکشی است. امّا انسان های بی ظرفیت، با ملاحظه ی اندك بی نیازی، سر به طغیان برداشته و زمین و زمان را بنده نیستند و بانگ أنَا الحَق می زنند؛ حال آن که اگر خدای متعال بخواهد در کمتر از آنی، توانایی را از آنها باز ستانده و ایشان را به خاك مذلّت خواهد نشانید. به فرموده ی امام علی علیه السلام :

«ما أسرَعَ صَرعَةَ الطّاغی.»(۲)

«به راستی که فروافتادن انسان سرکش چه زود فرا می رسد.»

طغیان و دنیاگرایی _ به مصداق (فَأَمَّا مَن طَغی * وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنیا) _ ثمره ای جز آتشِ سوزان الاهی در پی نخواهد داشت که: (فَإِنَّ الْجَحیمَ هی المأوی)(۳) . (هرکس

سرکشی کرد و زندگانی دنیا را برگزید، دوزخ جایگاه اوست.)

خلاصه این که: (إنَّ لِلطّاغینَ لَشَرَّ مَآب)(۴) (سرکشان را بد عاقبت و جایگاهی در

انتظار است.)

رواست که انسان به خود بنگرد و کاستی های خویش را چاره کند که اگر چنین نکرد، مصداق این کلام مولی علی علیه السلام خواهد شد که :

۱- دعای ابوحمزه ی ثمالی.
۲- غُرر: ۹۵۲۶.
۳- نازعات (۷۹): ۳۷.
۴- ص (۳۸): ۵۵.

«مَن شَغل نفسه بغيرِ نفسِه، تحَيَّر فِ ی الظّلمات وَ ارتبک فِ ی الهَلکات وَ مَدَّتْ بِه شیاطینه فی طُغیانِه وَ زَیَّنَت لَهُ سَیّئی أعماله.»(۱)

«کسی که خود را به غیر خود سرگرم کند، در تیرگی ها سرگردان می ماند، در مهلکه ها غوطه می خورد، شیاطین او را در طغیانش پیش می رانند، و کارهای زشتش را برایش می آرایند.»

آری، چنین انسانی در تاریکی ها سرگردان می شود و در مهلکه ها غوطه ور می گردد؛ شیاطینش او را در عرصه ی طغیان و سرکشی جلو می رانند و اعمال بد و نادرستش را نزد او می آرایند.

روشن است که این عصیان چاره نخواهد شد جز با احساس بندگی و دریافت این حقیقت که همه چیزِ ما از خداست. و این است رمز درخواست امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال که عرضه می دارد:

«وَ لا أطْغَیَنَّ وَ مِنْ عِنْدِکَ وُجْدی»

[۵۸ _ اللهم الی مغفرتک... الّا فضلک]

در این عبارات، حضرتش با مددجویی از پروردگار عالم، دامن خویش را از تحمّل ستم و ستم پیشگی و گمراهی و فقر و طغیان زدوده و در دامان قدرت، هدایت، وسعت و تواناییِ خدادادی جای می گیرد. در ادامه، امام علیه السلام سخن به گونه ای دیگر آغاز کرده و خداوند را این چنین می خواند :

اَللّهُمَّ إلی مَغْفِرَتِکَ وَفَدْتُ: خدایا، من فقط به سراپرده ی مغفرت و بخشش تو، روی نهاده و فرود آمده ام.

وَ إلی عَفْوِکَ قَصَدْتُ: من فقط عفو تو از خود را قصد کرده ام.

وَ إلی تَجاوُزِکَ اشْتَقْتُ: من فقط مشتاق این خطاپوشی تو هستم و مشتاقانه به این میدان گام نهاده ام.

وَ بِفَضْلِکَ وَثِقْتُ: اعتماد من تنها بر فضل و بخشش بی نهایت توست.

بلافاصله پس از آن برای آن که شائبه ی معامله گری با خدای متعال پیش نیاید و نوعی طلب کاری مطرح نگردد _ مانند سایر نیایش های آن حضرت و دیگر پیشوایان ما _ به نفی ارزش گذاری روی اعمال خود می پردازد و عرضه می دارد: «وَ لَیْسَ عِنْدی ما یُوجِبُ لی مَغْفِرَتَکَ»: خدایا، اگر از تو درخواست مغفرت نموده ام، نزد خود هیچ موجبی برای شمول این غفران ندارم. کنایه از این که بر بساط معامله با تو ننشسته ام که چیزی آورده باشم و ارائه کنم و در مقابل چیز دیگری دریافت دارم.

امام علیه السلام با صراحت اعلام می دارد که اصلا در خود چنین موجبی سراغ ندارم و اگر عفو تو را طالب شده ام، آن نیز از رهگذر درخواست عاجزانه از توست، در حالی که خود به خوبی می دانی که: «وَ لا فی عَمَلی ما أسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَکَ»، این دردها و این نابسامانی ها که من برای خود به بار آورده ام، جز با فضل بی منتهای تو چاره نخواهد شد که: «وَ ما لی بَعْدَ أنْ

حَکَمْتُ عَلی نَفْسی إلّا فَضْلُکَ.»

علاوه بر جملات پیشین، امام علیه السلام در این فقرات نیز، سمت و سوی حرکت خویش را در جوانب مختلف حیات معیّن

۱- نهج البلاغه، خ ۱۵۷.

فرموده و تمـامی را به سوی خداونـد بزرگ جهت گیری می نمایـد. مسـئله مهم، موضوع نفی ارزش عمـل در پیشـگاه خـدای متعـال است که از مطالب بسیار اساسـی و حسّاس در فرهنگ دینی است و جلوه ی عمـده ی آن در نیایش های پیشوایان دین دیده می شود.

این فرهنگ می کوشـد تا انسان را هرگز در موضع طلب کاری از خـدای متعال ننشانـد و به او بیاموزد که اگر آیین بنـدگی ــ آن هم درخور خود و نه شایسـته ی خدای خویش ــ به جای می آورد و خیری از او به دیگران می رسد، این همه نیز صرفاً به توفیق الاهی است و هرگز حالت سوداگری ندارد.

اگر این حقیقت دریافته شود، آن گاه انسان در بازار بنـدگی، هر چه بکوشـد باز خود را مقصّر می بیند و کارها را کافی برای رسیدن به مقصود نمی دانـد. او هرگز از تلاش باز نمی ایستد و ضـمن امیدواری به طرف مقابل، هیچ گاه به دست آوردهای خویش در این بـازار بهـایی نمی دهـد و قـانع نمی شود. این روحیه و احسـاس است که او را همواره به کار و تلاش در میـدان بندگی وامی دارد. براین اساس، اگر اعمال اوّلین و آخرین را نیز همراه داشته باشد، زبان حال و قالش آن است که :

«لَست اتَّکلّ فِ ی النَّجاه مِنْ عِقابکَ عَلی أعمالنا بَل بَفَضْلِکَ علَینا.»(۱)

«برای رهایی از کیفر حضرتت، به کارهای (خیر) خودمان تکیه نمی کنم، بلکه به فضل تو بر ما تکیه دارم.»

در انـدیشه ی او، عمل هر انـدازه والا و بالا و پُرارج و قدر باشد، در مقایسه با نعمت های فراوان خداوندی قدری ندارد که: «وَ ما قدر أعمالنا فی جَنب نعمکَ»(۲) . «تمام

کارهای (خیر) ما در برابر نعمت هایت چیست؟»

روح حـاکم بر این بخش از کلام امـام علیه السـلام ، همـان تهی دستی در قبال پروردگار و نفی ارزش عمل و چشـمداشت به فضـل خداونـدی است. اگر چنین روحیه ای در انسـان بـارور شود، هرگز از تلاش نمی ایسـتد، هرگز به خود غرّه نمی گردد، هرگز خویش را طلب کار از خـدا نخواهد دانست و سـرانجام هرگز از رحمت بی حدّ و حصـر خداوندی مأیوس و ناامید نمی گردد. وقتی این چهـار ویژگی برای انسـانی به بـار آیـد، سزاست که سـر بر آسـمان سایـد و راه زنـدگی را با آسودگی خاطر بپیماید.

«فَصَـلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَفَضَّلْ عَلَیَّ. اللّهُمَّ وَ أنْطِقْنی بِـالْه ـُدی وَ أَلْهِمْنِی التَّقْوی وَ وَفِّقْنی لِلَّتی هِیَ أزْکی وَ اسْـتَعْمِلْنی بِمـا هُوَ أرْضی. اَللّهُمَّ اسْلُکْ بِیَ الطَّریقَهَ الْمـُثْلی وَ اجْعَلْنی عَلی مِلَّتِکَ أمُوتُ وَ أحْیا.»

[۵۹ ــ و تفضّل علی]

زبـان به هـدایت گشودن، قلب را خـانه ی خداترسـی قراردادن، جوارح را در بهترین و پـاک ترین زمینه ها به خـدمت گرفتن،

حرکت بر مسیر رضامندیِ خدای متعال، گام نهادن در بهترین طریق حق و عدل و سرانجام قرار گرفتن بر راه

۱- امام سجّاد علیه السلام ، دعای ابوحمزه ی ثمالی.

۲- همان.

و روش و آیین الاهی در دو دوره حیات و ممات؛ به ترتیب شش مسأله ی مورد درخواست حضرت سجّاد علیه السلام در این بخش است، آن هم از رهگذر فضل خدای متعال، که طبق معمول این دعا و نیاز، با درود بر پیامبر و خاندانش آغاز گردیده است.

[۶۰ _ أنْطِقْنی بِالْه_ُدی]

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحارالأنوار (ج ۲، ص ۱، باب ۸) بابی ذیل عنوان «ثواب الهدایه و التّعلیم و فضلهما و فضل العلماء و ذم إضلال النّاس» تنظیم نموده و در آن ۲۰ آیه ی قرآنی و ۹۲ روایت از معصومین علیهم السلام آورده است. روح حاکم بر این آیات و روایات، ارزش گذاری روی مسأله ی هدایت و تلاش در این زمینه و مراقبت بر پایداری ایمان و اعتقاد کسانی است که خود توان پاسداری و دفاع از عقاید خویش را ندارند، کسانی که در مواجهه فکری با مخالفان، از پای درمی آیند.

هم چنین آن محدّث بزرگ در ج ۵، باب ۷ زیر عنوان «الهدایه و الاضلال و التّوفیق و الخذلان» چندین آیه و ۵۰ روایت در این باب آورده است. در این جا نیز موضوع ارج و قدر هدایت و توفیق بر آن و خطر گمراهی و گرفتار آمدن به خذلان مطرح گردیده است.

روایات این باب، نوعاً در توضیح آیاتی از قرآن است که به مناسبت با عنوان باب مرتبط می باشد و بخشی نیز که به ذکر آیات اختصاص داده شده، مشحون از مباحث تفسیری و طرح برخی شبهه ها و پاسخ گویی آن ها است.

پی گیریِ واژه هایی نظیر بصیرت، ضلالت، نور، تقلید، ارشاد و... در فرهنگ های دینی و ملاحظه ی آیات و روایات ذیل آن ها نیز، از جمله راه هایی است که هر یک به گونه ای می تواند موضوع هدایت را تبیین نماید که اساس درخواست امام سجّاد علیه السلام در این بخش است.

پیش از این هم در توضیح عبارت «وَ مَتِّعْنی بِه_ُدًی صالِحٍ لا أسْ_تَبْدِلُ بِهِ» توضیحاتی پیرامون موضوع هدایت بیان شد. در این جا بر آن گفته ها _ با الهام از سخن امام علیه السلام که روی گفتار به هدایت و هدایتگری پای فشرده اند _ می افزاییم که تلاش در زمینه ی هدایت، از چه ارزش والایی برخوردار است.

در این زمینه، ملاحظه ی روایات ذیل آیه ی (وَ مَنْ أحیاها فَکَأنَّما أحیا النّاس جَمیعاً)(۱) به میزان زیادی، ارزش مجاهدت های هدایتی را آشکار می سازد که در صدر

این مسأله، موضوع نجات از ورطه ی هلاکت و گمراهی قرار دارد پیش از آن که خلاصیِ انسانی از حرق و غرق مطرح شود. امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤالی در توضیح همین آیه می فرمایند :

«مَن أخرجها مِنْ ضلال إلی هُدی فَکَأنَّما أحیاها وَ مَنْ أخرَجها مِنْ هُدی إلی ضلال فَقَدْ قتلها.»(۲)

«کسی که دیگری را از گمراهی به هدایت برساند، گویی به او حیات بخشیده؛ و کسی که او را از هدایت به گمراهی کشاند،

او را کشته است.»

ص:۱۷۶

۱- مائده (۵): ۳۲.

۲- اصول کافی :۲ ۲۱۰.

امام باقر علیه السلام نیز با جمله ی «مَن استخرجها مِنَ الکفر إلَی الإیمان»(۱) بر همین حقیقت والا پای می فشارند.

حضرت علی علیه السلام در آغاز جنگ صِفّین، پس از تسلّط به آب در رویارویی با سپاه معاویه پیشگام نمی شد. این کار مدّتی به طول انجامید و برخی علّت را از حضرتش جویا شدند. جمعی دیگر نیز گفتند: ما خانواده ی خود را در کوفه رها کرده و به شام آمده ایم تا با اینان بجنگیم. با این همه تأخیر در رویارویی، آیا آمده ایم که شام را وطن خود بگیریم؟ (کنایه از این که چرا در شروع نبرد درنگ می نماییم). این سخنان بالا گرفت. سرانجام امیرالمؤمنین علیه السلام با بیاناتی شیوا و شبهه زدا، این حقیقت را مطرح کردند که تأخیر نبرد برای آن است که «عَسی أنْ یَهتَدُوا أو تَهتدی مِنْهُم طائِفَه». «باشد که تمام یا برخی از آنها، هدایت را بپذیرند.»

پس آن گاه به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه ی خیبر، خطاب به خویش اشاره فرموده و اظهار داشتند:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لی یوم خیبَر: لَئِنْ یهدی الله بِکَ رَجُلا واحداً، خیر لکَ ممّا طلعت عَلَیه الشَّمس.»(۲)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله روز خیبر به من فرمود: اگر خداوند، به دست تو تنها یک مرد را هدایت کند، برای تو بهتر است از همه آنچه خورشید بر آن می تابد.»

دقّت در این کلمات نورانی، به خوبی نشان می دهد که حتّی در نبرد با کافران و عهدشکنان، خود نبرد و یا پیروزی و غلبه هدف نیست؛ بلکه انگیزه ی اصلی در این رویارویی ها رساندنِ آنان به هدایت و بهره مندی ایشان از راه یابی است.

یعنی جوّ حاکم بر فرهنگ دینی، موضوع هدایت است و باید بر آن پای فشرد و بهترین شیوه ها را به کار گرفت تا بدان دست یافت.

روشن است که لازمه ی اوّلیّه ی این هدایتگری، برخورداری فرد از صلاحیّت های لازم در این میدان است و الّا نه تنها خیری به بار نمی آید که چه بسا مشکلاتی نیز فراهم آید. امیرمؤمنان علیه السلام در بیان برخی ویژگی های بدکاران، حال آنان را چنین بیان می دارد که فردی از آنان که خود را عالِم می خواند، در واقع :

«فاقتبس جَهائِلَ مِنْ جُهّال وَ أضالیلَ مِنْ ضلّال.»

«نادانی هایی را از نادانان جمع آورده و گمراهی هایی را از گمراهان فراهم آورده.»

در واقع چنین انسانی :

فالصّوره صوره الإنسان وَ القَلبُ قلبُ حَیَوان: صورتی انسانی، امّا سیرتی حیوانی دارد.

لایعرفُ باب الهدی فیتّبعه: راه هدایتی نمی شناسد تا بر آن گام نهد.

و لا باب العمی فَیَصُدَّ عنه: و راه ناصواب و خطایی را نمی شناسد تا راه بر آن گیرد.

و در یک کلام: ذلک میّت الاحیاء(۳) چنین انسان به سان مرده ای در میان زندگان

۱- بحارالأنوار :۲ ۲۱.

۲- شرح ابن أبی الحدید :۴ ۱۳ و ۱۴.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۸۷.

است. آن کس که چنین فردی را به هـدایتگری خـود بگیرد، به یقین از راه راست منحرف شـده و خـود به مهلکه در می افتـد. امام علی علیه السلام فرموده است:

«مَنِ استهدی الغاوی، عمی عن نهج الهدی»(۱)

«کسی که از فردی گمراه هدایت بجوید، از راه هدایت نابینا شده است.»

با آگاهی به این مقـدّمات، مفهوم جمله ی «أنْطِقْنی بِالْهـُدی» در کلام حضـرت سـجّاد علیه السـلام آشـکارتر می گردد، بدین سان که: انسان گام در راه هـدایت بگـذارد، سـخنش دعوت به نور و روشـنی و هـدایت باشد، ارج و قدر این تلاش والا را که جایگزین مفهوم «احیاء» شـده، به درستی بشـناسد و بداند که در فرهنگ دینی، از این جان بخشـی ــ یعنی حرکت دادن فرد از کفر به ایمان و از گمراهی به راه یابی ــ تعبیر به احیاء شده است. در پایان به مصداق :

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟

ابتدا سعی در دستیابی به مشخّصه های هدایتگری نموده، آن گاه گام گذار این راه شود که در غیر این صورت، خود مشکلی دیگر به بار خواهد آورد.

بد نیست بدانیم که بنا به نصّ قرآنی پنج گروه مشمول هدایت خداوندی نمی گردند(۲) : ظالم، کافر، فاسق، مُسرف، کاذب. از این رو، ضروری است انسان خود را از

این ورطه ها دور نگاه دارد و زمینه های شمول هدایت الاهی را برای خود فراهم آورد؛ چرا که :

«ضَلَّ مَنِ اهْتَدی بِغَیر هدی الله»(۳)

«به راستی گمراه شد آن کس که به هدایتی جز هدایت الاهی تن داد.»

این هـدایت غیر خـدایی در اصل هـدایت نیست و بایـد آن را گمراهی نامید. حضـرتش علیه السـلام پرده از واقعیّت این امر به کناری زده و فرموده:

«مَن استرشد غویاً ضَلّ.»(۴)

«آن کس که از گمراه کننده ای رشد و هدایت طلب کند، به واقع پای در گمراهی نهاده است.»

[۶۱ ــ وَ ألْهِمْنِی التَّقْوی]

پیش از این ذیـل عبـارت «وَ الْبِسـنی زینَهَ المتَّقین» مطـالبی کوتـاه پیرامون متّقین مطرح گردیـد. اینـک فرصتی است که واژه ی تقوی ــ هر چند به طور مختصر ــ گشوده شود تا آگاهی افزون تری نسبت به این درخواست امام سجّاد علیه السلام به

۱- غرر و درر: ۸۵۶۹.

۲- قصص (۲۸): ۵۰؛ مائده (۵): ۶۷؛ منافقون (۶۳): ۶؛ غافر (۴۰): ۲۸؛ زُمر (۳۹): ۳.

۳- غرر و درر: ۵۹۰۶.

۴- همان: ۷۹۰۳.

دست آید.

تقوی از ریشه ی وَقَیَ به معنی نگه داری و مراقبت و محافظت است. معادل فارسی که معمولا برای این واژه به کار می رود، کلمه ی پرهیزگاری است که شاید چندان رسا نباشد؛ به ویژه آن که کلمه ی پرهیز، صرفآ یادآور دوری گزیدن و اجتناب است، حال آن که تقوی علاوه بر جنبه ی خودنگه داری در مواجهه با یک سلسه اعمال (پرهیز)، اجرای یک سلسله اعمال دیگر را هم در دل دارد (مبادرت). این پرهیز و مبادرت توأمآ بار فرهنگی کلمه ی تقوی را تشکیل می دهد.(۱)

از این رو واژه هایی همچون پرواپیشگی، پارسایی و خداترسی، مناسبت بیشتری با مفهوم واژه ی تقوی دارد. این کلمه با صورت های مختلف خود ــ نظیر متّقین، متّقون، تقی، واق، تقاه، اتقی و نظایر آن ها ــ به فراوانی در قرآن مجید به کار رفته است.

در منطق قرآن، تقوپیشگی مایه ی نزول برکات آسمانی و زمینی است، آن جا که می فرماید:

(وَ لَوْ أنَّ أهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأرضِ)(۲)

(اگر اهل قریه ها ایمان آوردند و تقوا پیشه کنند، (درهای) برکت هایی از آسمان و زمین بر آن ها می گشاییم.)

و قرآن کتابی معرّفی شده که هدایتگر متّقین است :

(لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقین)(۳)

(در آن تردیدی نیست، هدایت برای اهل تقوا است.)

خداوند همواره با متّقین همراه است:

(وَ اتَّقُوا اللهَ وَ اعْلَمُوا أنَّ اللهَ مَعَ الْمــُتَّقین)(۴)

(و تقوا در پیش گیرید و بدانید که خداوند هماره با اهل تقوا، همراه است.)

از جمله پی آمدهای تقوی شکر و مورد رحم قرار گرفتن بیان شده است، به مصداق آیات:

(فَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُم تَشْکُرُون)(۵)

ص:۱۷۹

۱- به عنوان نمونه در آیه ی ۱۷۷ سوره ی بقره ــ پس از ذکر ده خصوصیّت که باید به آن ها پرداختو این ویژگی ها را به

دست آورد ــ قرآن مجید می فرماید: (أَولئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ أَولئِکَ هُمُ اتّقون) یعنیکسانی که به این اعمال مبادرت می ورزند، در شمار متّقین قرار دارند.

۲- اعراف (۷): ۹۵.

۳- بقره (۲): ۱.

۴- بقره (۲): ۱۹۴.

۵- آل عمران (۳): ۱۲۳.

(پس تقوای خدا در پیش گیرید، باشد که سپاس گزارید.)

(لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّکُم تُرْحمون)(۱)

(و برای این که تقوا در پیش گیرید و برای آن که مورد رحمت واقع شوید.)

معیار طبقه بندی انسان ها در پیشگاه خدا نیز صرفاً تقوی است که فرموده :

(إنَّ أکْرَمَکُمْ عِنْدَ الله أتْقاکُم)(۲)

پوشش تقوی بهترین لباس ذکر شده: (وَ لباس التَّقوی ذلک خیر)(۳) و همواره به

پرواپیشگی سفارش شده ایم: (... و إیّاکم أن أتَّقُوا الله)(۴) . تقوی راه نجات کسانی است

که به دام شیطان افتاده اند،

(إنَّ الَّذینَ اتّقُوا إذا مسّهم طائف مِنَ الشّیطان تذکّروا فإذا هُمْ مُبصِرون)(۵) .

(کسانی که تقوا گزیده اند، وقتی گروهی از شیاطین با آنها تماس گیرند، به یاد خدا بیفتند، پس آنگاه دیدگان آنها بینا شود.)

چنین انسان هایی به محض افتادن در دام شیطان، خدا را به یاد آورند. آنگاه بینش ناشی از تقوی چشم آنها را گشوده و از این دامگه می رهاند.

انسان باتقوی در فرهنگ قرآن پاداشی عظیم یافته و گناهانش پوشانیده می شود :

(وَ مَنْ یَتَّقِ الله یُکَفِّر عنه سیّئاته و یعظم لَهُ أجرآ)(۶) .

(و کسی که تقوای خدا گزیند، خداوند، بدی های آنها را بپوشاند و پاداش او را بزرگ گرداند.)

فرد متّقی توان تشخیص و جداسازی می یابد که این ثمره ی بسیار بالایی برای تقوی است:

(یا أیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إنْ تَتَّقُوا الله یَجْعَل لَکُمْ فُرقاناً)(۷)

(ای مؤمنان! اگر تقوا پیشه کنید، خداوند برایتان راه گشایش از دشواری ها قرار دهد.)

او در دنیا با این پارسایی و پرواپیشگی راه نجات و خلاصی می یابد و از راهی که هرگز باور ندارد و پیش بینی نمی کند، روزی دریافت می دارد:

۱- اعراف (۷): ۶۳.

۲- حُجرات (۴۹): ۱۳.

۳- اعراف (۷): ۲۶.

۴- نساء (۴): ۱۳۱.

۵- اعراف (۷): ۲۰۱.

۶- طلاق (۶۵): ۵.

۷- انفال (۸): ۲۹.

(وَ مَن یَتَّقِ الله یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا وَ یَرزقهُ مِن حَیث لایَحتَسب)(۱) .

(و کسی که تقوا پیشه کند، خداوند راه خروج از دشواری ها برای او قرار دهد و او را، از آنجا که محاسبه نکرده، روزی می رساند.)

گشادگی در امور نتیجه ی دیگری است که تقوی برای صاحب خود به بار می آورد که:

(وَ مَن یَتَّقِ الله یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أمْرِهِ یُسرا)(۲) .

(و کسی که تقوا در پیش گیرد، خداوند در کارش آسانی قرار دهد.)

خدا تنها و تنها پذیرای عمل از متّقین است که: (إنَّما یتقبَّل الله مِنَ المـُتَّقین)(۳)

و سرانجامِ متّقین، بهشت خداوندی است آن جا که قرآن می فرماید :

(إنَّ الْمـُتَّقینَ فی جنّات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر)(۴) .

(به راستی، اهل تقوا در بوستانها و نهرهایند، در جایگاه صدق، عند پادشاهی توانمند هستند.)

خلاصه در فرهنگ قرآنی سرانجام، ازآنِ متّقین است (وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقین)(۵)

آن چه گذشت، تنها بخشی از مسائل قرآنی مربوط به تقوی و متّقین بود که بیان تمامی آن کار را به تفصیل می کشاند. به یقین این دست آوردهای دنیوی و پیش از آن تعالی معنوی و پی آمدهای اُخروی است که امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال تقوی را طلب می کند. این که حضرتش تقوی می خواهد، ناظر به مطالبی است که گفته شد و این که از خدا می خواهد، ناظر به همان سمت گیری الاهی است که همه جا در کلام حضرتش شاهد و ناظر آن بوده و هستیم و در بخش گذشته به مناسبت، توضیحی بر آن داده شد.

قرآن مجید کار را تا جایی بالا می برد که گروهی، از خداوند درخواست می نمایند: (وَ اجْعَلنا لِلْمـُتَّقین إماما)(۶) که پیشاپیش این گروه، رسول خدا و علیّ

مرتضی و بانوی دو سرا حضرت زهرا و ائمه هدی علیهم صلوات الله قرار دارند. امیرمؤمنان علیه السلام در بیان ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إمام مَنِ اتَّقی وَ بَصَر مَنِ اهْتَدی»(۷)

۱- طلاق (۶۵): ۲ و ۳.

۲- طلاق (۶۵): ۴.

۳- مائده (۵): ۲۷.

۴- قمر (۵۴): ۵۴ و ۵۵.

۵- قصص (۲۸): ۸۳.

۶- فرقان (۲۵): ۷۴.

۷- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۶.

«پیامبر پیشوای هر پارسا و چشم هر راه یافته بود.»

آن امام همام از پیامبر در مورد خود آورده که:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لی: مرحباً بِسیّد الْمِـُسْلمین و إمام الْمِـُتَّقین.»(۱)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: خوشا به سرور مسلمانان و پیشوای اهل تقوا.»

همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که :

«لَمّا عُرِجَ بی إلَی السَّماء... فَأوحی إلَیَّ فی عَلیٍّ بِثَلاثَ خِصالٍ: إنَّه سیّد المـُسلِمین وَ إمام المـُتَّقین وَ قائِد الْغُرِّ المـُحَجّلین.»(۲)

«زمانی که مرا به سوی آسمان به معراج بردند... خداوند در مورد علی به من وحی فرستاد که او سه ویژگی دارد: سرور مسلمانان است و امام اهل تقوا و پیشوای سپید رویان.»

ویژگی های متّقین در قرآن و روایات، خود بحث مفصّلی است که در این مختصر نمی گنجد(۳) ؛ امّا به همین مقدار مشخّص گردید که درخواست امام علیه السلام در چه بلندایی قرار

دارد.

این همه دست آوردهای مادّی و بهره های معنوی ــ که صرفاً برخی از آن ها نقل شد ــ ثمره ی تقوی است که باید انسان آن را از خداوند مسألت دارد تا در دنیا با آن، بار دنیا و آخرت خویش را بربندد و از این گذرگاه توشه برگیرد تا در آن اقامتگاه، از آن بهره جوید. این همان سخن قرآن است که (تَزَوَّدُوا فَإنَّ خَیر الزّاد التَّقْوی)(۴) . «توشه راه

برگیرید، که بهترین توشه، تقوا است.»

پیام رفتگان از این جهان به مولایمان علی علیه السلام است که در وقتی حضرتش پرسید: از آن جهان چه خبری دارید، خود در پاسخ فرمود:

«أما لَوْ أُذنَ لَهُم فِ ی الْکَلام لاخبروکم أنَّ خیر الزّاد التَّقوی.»(۵)

«اگر به آنها اجازه سخن داده شود، به شما خبر می دهند که بهترین توشه راه، تقوا است.»

خلاصه آن که در شمار آثار تقوی می توان مواردی برشمرد همچون:

۱- تاریخ ابن عساکر :۲: ۴۴۰.

۲- همان: ۲۵۸.

۳- بخشی از این ویژگی ها را_ اعمّ از قرآنی و روایی _ می توانید در صفحات کتاب میزان الحکمه: ۱۰ ۶۳۷ _ ۶۴۱ ملاحظه نمایید. خطبه ی متّقین در نهج البلاغه نیز سرآمد سخن در وصف متّقین است. (خ۱۹۳)

۴- بقره (۲): ۱۹۷.

۵- کلمات قصار، شماره ی ۱۳۰.

نزول برکات آسمانی،

بهره مندی از هدایتگری قرآن و همراهی خداوند،

برخورداری از شکر و مرحمت حق تعالی،

استقرار بر بلندای کرامت،

داشتن بهترین پوشش،

پیروزی در نبرد جاری با شیطان و حصول بصیرت و بینش،

خطاپوشی،

دریافت اجر عظیم،

دارا شدن قوّه ی تمیز و جداسازی،

داشتن راه نجات،

برخورداری از روزی، از جایی که اساساً پیش بینی نمی شود،

گشادگی در امور زندگی،

پذیرش عمل تنها از اهل تقوا،

انجام نیکو در بهشت.

هر یک از ما نیز باید هم سخن با پیشوای عزیزمان امام سجّاد علیه السلام از خدا بخواهیم که: «وَ أَلْهِمْنِی التَّقْوی». در عین حال به یاد داشته باشیم که این همه تنها با حرف سامان نمی گیرد، بلکه باید پای در میدان عمل و مجاهدت نهاد و گام به گام روی به جلو گذاشت تا با طیّ فراز و نشیب ها، بر بلندای تقوی جای گیریم. البتّه در این مسیر هیچ گاه نباید مددجویی از خدا را از یاد بُرد؛ چرا که اوست «أهل التَّقوی و المغفِرَه»(۱)

[۶۲ _ وَ وَفِّقْنی لِلَّتی هِیَ أزْکی]

پیش از این، مختصر توضیحی پیرامون واژه ی توفیق بیان شد. دیدیم که همه جا برخورداری از توفیق الاهی شرط وصول به مطلوب است. حال، از منظری دیگر به این واژه می نگریم و به دنبال آن به توضیح «لِلَّتی هِیَ أزْکی» می پردازیم.(۲)

اوّلا به مصداق آیه ی (و ما تَوْفیقی إلّا بالله علیه تَوَكَّلت وَ إلَیْهِ أنیب)(۳) سزاست که

چونان شعیب پیامبر علیه السلام توفیق را تنها و تنها از خدا بخواهیم. در توضیح عبارت «لا حوْلَ وَ لا قُوَّهَ إلّا بِالله» از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که :

۱- قسمتی از قنوت نماز عید فطر و قربان.

۲- نگرش دوباره به توضیح واژه ی خذلان _ که ضدّ توفیق است _ ذیل جمله ی «وَ مِن خذلانِالأقربین النصره» نیز می تواند به دریافت بهتر مطلب در این بخش کمک نماید.

۳- هود (۱۱): ۸۸: توفیق من تنها به واسطه خداوند است. فقط بر او توکّل کردم و تنها به سوی اوباز می گردم.

«لا قُوَّهَ لَنا عَلی طاعَه الله إلّا بِتوفیق الله عزَّ و جلَّ.»(۱)

«(لا حول و لا قوّه الّا بالله، یعنی این که:) ما بر طاعت الهی قوّت و توان نداریم، مگر به توفیق خداوند عزّوجلّ.»

پس طاعت و بندگی خدا نیز، به توفیق خود او انجام می گیرد. چه بسا بنده ای قصد گناه و عصیان می کند، امّا خداوند بنا به مصالحی مانع شده و او را از این معصیت برحذر می دارد و فرد به آن گناه مبادرت نمی ورزد. در منطق روایات، اعطای این خیر به انسان، از مقوله ی توفیق الاهی قلمداد شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید :

«إذا أرادَ الْعَبْد أنْ یدخُلَ فِ ی شَ یْءٍ مِنْ مَعاصی الله، فحال الله تبارَکَ وَ تعالی بَینَهُ وَ بَیْنَ تِلْکَ الْم ـَعصیَه، فترکها، کان ترکهُ لها بتوفیق الله تعالی ذکرُه.»(۲)

«هنگامی که فلدی بخواهد در گناهی وارد شود، و پس از آن خداوند تبارک و تعالی میان او با آن گناه جائل شود، آنگاه آن فرد گناه را مرتکب نشود، آن ترک گناه به توفیق خدای _ تعالی ذکره _ بوده است.»

مفهوم چنین احادیثی آن نیست که حضور فرد را به کلّی در صحنه ی عمل منکر شود و به انگیزه ی بهره وری از توفیق الاهی، نقش او را کمرنگ و یا اساساً بی رنگ بداند، بلکه موضوع حالت دیگری دارد. به عنوان نمونه در مقدّمه ی همین حدیث که بدان اشاره رفت، امام در توضیح آیه ی (و ما توفیقی إلّا بِالله...) و نیز آیه ی (إنْ یَنْصرکُمُ الله فَلا غالب لَکُمْ وَ إنْ یخذلکُم...)(۳) چنین می فرمایند :

«إذا فَعَلَ العَبد ما أمَرَهُ الله عزَّ وَ جَلَّ بِهِ مِنَ الطّاعَه، کان فعله وفقاً لامر الله عزَّ و جلَّ، سمّی العبد به موفّقاً.»

«وقتی انسان کاری را در شمار اطاعت که خدای عزّوجل بدان امر فرموده، انجام دهد، و فعل او موافق با امر خدای عزّوجل باشد، بنده را در ان کار، موفّق نامند.»

یعنی انسان موفّق، این برخورداری از توفیق خود را مرهون اطاعت از اوامر الاهی می داند و می کوشد تا بر مدار شرع مطهّر در آیین بندگی عمل کند و بدین سان موفّق نامیده می شود. در عین حال، روایاتی از امیرمؤمنان علیه السلام رسیده همچون:

«مِنَ التّوفیق حفظ التّجربه»(۴)

«در شمار توفیق حفظ تجربه است.»

«مِنَ التّوفیق الوقوف عِنْدَ الْحیرَه»(۵)

۱- توحید صدوق: ۲۴۲، ح ۳.

۲- همان، ح ۱.

۳- آل عمران (۳): :۱۶۰ اگر خداوند شما را یاری کند، کسی بر شما غالب نمی شود. و اگر یاری تاننکند... .

۴- نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۵- بحارالأنوار :۷۷ ۲۱۱.

«از جمله مصادیق توفیق، باز ایستادن در هنگام سرگردانی است.»

این احادیث، بیانگر این حقیقت است که «توفیق رفیقی است به هرکس ندهندش» یعنی حفظ تجربت ها و خودنگه داری و ایستادن در مواجهه با حیرت ها و پریشانی ها و سرگردانی ها و عواملی از این ردیف، موجبات بهره مندی از توفیق الاهی را فراهم می آورد. البتّه نه بدان معنی که گفته شود کار خداوند تابعی از کار ماست، بلکه بدان معنی که ما موظّف به ایفای وظایف خود هستیم؛ امّا این که خداوند به حکمت خود چگونه رفتار می نماید، برخاسته از حکمت ها و مصلحت های الاهی است.

فرد باید بداند که در میدان عمل، همان طور که سایه از شیء جدا نمی شود، دین داری و بهره مندی از توفیق رابطه ای چنین تنگاتنگ با هم دارند. امام علی علیه السلام می فرماید :

«کما إنَّ الجسمَ وَ الظّلَّ لایفترِقانَ، کَذلِکَ التّوفیق و الدّین لایفترقان.»(۱)

«همان گونه که جسم و سایه او، از هم جدا نمی شوند، توفیق و دین نیز جدایی نمی پذیرند.»

در فرهنگ دینی، بهترین کوشش ها تلاشی است که با توفیق قرین باشد. این خود قرینه ی دیگری است که برخورداری از توفیق با جدّ و جهد پیوند ناگسستنی دارد. مولای متّقیان علیه السلام می فرماید :

«خیر الاجتهاد ما قارنه التّوفیق»(۲)

«بهترین کوشش ها، تلاشی است که با توفیق، همراه باشد.»

خلاصه آن که واژه ی وفقنی و درخواست توفیق از خداوند که در نیایش ها به فراوانی یافته می شود، هرگز فرد را از عمل باز نمی دارد و منادیِ عدم مسئولیت و فاصله گرفتن از تلاش و کار نیست. درخواست توفیق از خدا در روی آوری به پاک ترین پاکی ها، در دل خود، چنین تلاش و پیامی را دارد.

امام سجّاد علیه السلام از خداوند متعال، توفیق در روی آوری به سوی پاک ترین پاکی ها را درخواست می نماید. این نکته، فرد را به فهم افزون ترِ واژه ی «أزکی» فرا می خواند که در آغاز با دو سؤال اساسی روبه رو می شود: اوّل این که چه مرجعی شایسته است تا بهترین و پاک ترین ها را تعیین نماید؟ دوم آن که چه چیزهایی در شمار این پاک ترین ها قرار گرفته است؟

در پاسخ به سؤال اوّل باید گفت که تنها مرجع شایسته در این تعیین، خدای بزرگ است، همان طور که از جای جای این دعا در مقولات مختلف به دست می آید. دیدیم که در همه جا، همه چیز از خدا خواسته می شود و کار به او ارجاع می گردد، به ویژه در آن جا که پای فکر و عقل بشر از رسیدن به آن عاجز است. اساساً ما تنها او را در فرهنگ اعتقادی خویش عالم السِّر و الخفیّات می شناسیم، بر علم او حدّ و حصری قائل نیستیم و نفع و ضرری را از سوی

۱- میزان الحکمه: ۲۱۹۵۸.

۲- غرر و درر: ۵۰۰۸.

کائنات نسبت به او نمی بینیم. براساس این اندیشه ی الاهی تنها و تنها اوست که شایسته ی تعیین پاکی های برتر است. او خود در قرآنش فرموده است :

(إنَّ هذَا الْقُرآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ أقْوَم)(۱)

(این قرآن هدایت می کند به راهی که استوار است.)

از این رو، قرآن مجموعه ای است که به سوی استواری ها در تمامی زمینه ها هدایت می نماید. بدین سان راه دستیابی به پاسخ سؤال دوم هموار می گردد.

قرآن مجید، واژه ی زکی و مشتقّاتش را بالغ بر ۵۹ بار در آیات خود به کار برده است. از جمله ی این مشتقّات، کلمه ی زکاه است که در لغت به معنی نموّ و زیادتی به کار می رود و در قرآن به معنی طهارت و پاکیزگی، مدح، تطهیر و معانی دیگری از این ردیف آمده است. زکاه خود یکی از فروع دین است، به معنی مالی که در راه خداوند مصرف می شود و موارد مصرف و میزان آن در فقه مشخّص گردیده که خارج از این بحث است.

دقّت در همین معانی و پیوند میان پاکی و نموّ که در این واژه لحاظ شده، به خوبی نشان می دهد که ورای این واژه دو حقیقت اساسی نهفته است: پاکی و پاکیزگی، رشد و نموّ

أزکی یعنی آن که در بین پاک ها، انسان سراغ پاک ترین می رود که طبیعتاً رشد و نموّ آن نیز در بالاترین سطح ممکن است.

بعد از این توضیحات مختصر لغوی، روی آوردن به «أزکی» مفهوم روشن تری می یابد. وقتی چنین گرایشی صورت گرفت، خاصیّت رشد و باروری آن را نیز نباید از نظر دور داشت.

قرآن مجید در بیان پاره ای از مسایل در زمینه ی زندگی مشترک و پیمان همسری، پس از تعیین تکلیف نسبت به آن موارد می فرماید :

(ذلِکُم أزْکی لَکُم و اطهر، وَ الله یعلم و أنْتُمْ لاتَعْلَمُون.)(۲)

(این کار، برای شما پسندیده تر و پاک تر است. و خداوند می داند، در حالی که شما نمی دانید.)

این آیه، به خوبی مؤیّد پاسخی است که در مورد دو سؤال پیشین بیان گردید. هم مرجعیّت خدای متعال را در تعیین «أزکی» مشخّص می سازد، هم به عنوان نمونه، ارائه ی طریق خداوندی را در زمینه ی روابط زناشویی با عنوان «أزکی» برمی شمارد؛ چیزی که ما از واقعیّت آن آگاه نیستیم و به تصریح قرآن، خدای عالَم، دانای به آن است.

اصحاب کهف جمعی بودند که از شرک گریختند. آنان، پس از بیدارشدن از آن خواب گران و دراز، بر اساس همان عقاید

درونی در پرهیز از ناپاکی ها، کسی از میان خود را جهت تهیّه خوراکی به شهر فرستادند و با خود گفتند:

(فَلْیَنْظُرْ أَیُّها أَزْکی طَعاماً فَلْیَأْتِکُم بِرِزْقٍ مِنْهُ)(۳) .

ص:۱۸۶

۱- اسراء (۱۷): ۹.

۲- بقره (۲): ۲۳۲.

۳- کهف (۱۸): ۱۹.

(پس باید بنگرد که طعام کدام یک، پاک تر است، آنگاه روزی از جانب او برایتان بیاورد.)

بدین سان یادآور شدند که وی حتماً به سراغ پاک ترین خوردنی ها برود.

در رعایت آداب اجتماعی و حفظ حریم منازل، قرآن مجید یادآور می شود که هنگام مراجعه به خانه های دیگران، برای ورود اجازه بگیرید یا اگر کسی در خانه نبود، وارد آن نشوید.

(وَ إِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ)(۱)

(اگر به شما گفته شد که بازگردید، حتماً چنین کنید که این برای شما بهترین است.)

در موضوع رعایت نگاه و به دور ماندن از نظربازی، قرآن مجید، زنان را به رعایت حجاب با آن دقّت های مطرح شده در آیه ی ۳۱ نور فرا می خواند، امّا پیش از آن در آیه ی ۳۰، مردان را به چشم پوشانیدن و خودنگه داری دعوت می نماید. خداوند با عبارت (ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ) به ایشان یادآور می شود که این روش، بهترین و پاک ترین در این مقوله است.

با دقّت در این نمونه ها، کلام امام سجّاد علیه السلام مفهوم روشن تری می یابد و وسعت میدان آن، بیشتر شناخته می شود. به این آیه ی قرآنی دقیق شویم که می فرماید:

(وَ لَوْلا فَضلُ الله عَلَیکُمْ وَ رَحمَتهُ ما زَکی مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً)(۲)

(اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نمی بود، هیچ یک از شما هرگز به تزکیه نمی رسید.)

می بینیم که ضامن اجرا برای گرایش به سوی پاکی، همان فضل خداوندی است که با تکیه به آن، انسان باید روی به سوی پاک ترین ها در تمامی مقولات بنهد و توفیق دست یابی را از خدای متعال خواستار گردد؛ همان حقیقتی که امام سجّاد علیه السلام در جمله ی «وَفِّقْنی لِلَّتی هِیَ أَزْکی» از خداوند بزرگ خواستار آن می گردد.

[۶۳ _ وَ اسْتَعْمِلْنی بِما هُوَ أَرْضی]

خدایا! مرا به کار بگیر در زمینه ای که بیشتر مورد رضای توست. این درخواست دیگر امام سجّاد علیه السلام در این بخش است. از زیباترین حالات برای انسان معتقد به خدا و پیامبر و... آن است که وی بداند بر مسیر رضای خدا در حرکت است. در این تلاش، مؤمن می کوشد تا ابتدا راه مورد رضای خدا را به دست آورد و سپس در آن گام نهد و شائقانه حرکت نماید؛ همان حقیقتی که امام حسین علیه السلام در جریان نهضت پُرشور خود خطاب به مردم اظهار داشت و فرمود: «رضی الله رضانا أهل البیت».(۳)

۱- نور (۲۴): ۲۸.

۲- نور (۲۴): ۲۱.

۳- بحارالانوار :۴۴ ۳۶۶؛ کسف الغمه :۲ ۲۹.

روشن است آن جا که این مسیر از سوی فرد به درستی انتخاب شود و برخاسته از آگاهی جامع الاطراف باشد، رضایت متقابل را نیز در پی خواهد داشت؛ همان حقیقتی که قرآن مجید در برخی آیات خود این چنین بدان متذکّر شده است که :

(رضی الله عَنهُم وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوز الْعَظیم)(۱)

(خدا از آنها رایت یافت و آنها نیز از خداوند راضی شدند. این است رستگاری بزرگ.)

در جریان تربیت دینی، اسلام می کوشد تا از ما، انسان هایی بسازد که در اوج رضامندی نسبت به خدای متعال و ساخته ها و پیش آورده های او برای خود قرار گیریم. این حالت، از یک سو نشان بندگی است و از سوی دیگر، آرامش خاطر و خیال را به ارمغان می آورد. آن وقت اگر انسانی رضای خداوندی را بر رضای خویش ترجیح داد، عملا خود را به خدا سپرده است. به راستی کدام مأوی و مأمن، بهتر و دوست داشتنی تر از دامان رضای حق می توان سراغ داد؟

امام صادق علیه السلام می فرماید :

«إنّا قوم نسأل الله ما نُحبّ فیمن نُحبّ، فیعطینا. فإذا أحبَّ ما نکرهُ فیمن نُحِبُّ، رَضینا.»(۲)

«ما گروهی هستیم که از خدا آن چه را دوست داریم طلب می نماییم و او نیز مرحمت می فرماید. حال اگر او برای ما چیزی خواست که ما از آن اکراه داشتیم، با رضامندی خاطر به آن تن در می دهیم.»

هم ایشان در بیانی دیگر در این زمینه می فرماید:

«رأْس طاعه الله الصَّبر و الرِّضا عَنِ الله فیما أحبَّ العَبدَ أو کَره. وَ لایرضی عبد عن الله فیما أحب أو کره إلّا کان خیراً لَهُ.»(۳)

«سرفصل بندگی خداوند، شکیبایی و رضامندی از خداست، در آن چه که بنده دوست دارد و در زمینه هایی که ناخوش آیند اوست. ثمره ی چنین رضایت خاطر از خداوند (در هر دو زمینه)، جز به خیر فرد نخواهد بود.»

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نقل از جبرئیل در تفسیر واژه ی رضا روایت شده که :

«الرّاضی لایسخط علی سیّده، أصاب مِنَ الدُّنیا أم لَمْ یصب. وَ لایرضی لنفسه بالیسیر من العمل.»(۴)

۱- مائده (۵): ۱۱۹.

۲- بحارالأنوار ۸۲ : ۱۳۲.

۳- بحارالأنوار :۷۳ ۳۳۳.

۴- بحارالأنوار :۹۹ ۳۷۳.

«رضامند کسی است که نسبت به مولای خود، راه سخط و تندی پیش نگیرد، چیزی از دنیا او را در رسد یا نرسد. و نسبت به خود، به عمل آسان و کم، قانع نباشد.»

این تبیین، دقیقآ همان توضیح اوّلیه است که انسان رضای مولی را مقدّم بدارد و شیوه ی عملی آن را متذکّر شود.

امام علی علیه السلام در جمله ی «مَن اسخط بدنه ارضی ربّه»(۱) بیان می دارد که به

رنج انداختن بدن در کار و تلاش، با جلب رضای خداوندی رابطه دارد؛ همان که امام سجّاد علیه السلام در جمله ی «و استعملنی بما هُوَ أرضی» از خدا طلب می نمود.

رضای خدای بزرگ به مصداق کلام امیرمؤمنان علیه السلام در بندگی او نهاده شده است که: «أخفی رضاه فی طاعته»(۲) «خداوند، رضای خود را در طاعتش پنهان داشته است.»

و نیز می فرماید که: «وَ لا تُنال مرضاته إلّا بطاعته»(۳) «بر بلندای رضامندی خدای

متعال، جز از طریق بندگی نتوان قرار گرفت.»

وقتی امام سجّاد علیه السلام می فرماید: «وَ اسْتعملنی بطاعتک»(۴) روشن تر می شود که

به کارگیری در طاعت با جلب رضای خدای متعال پیوند دارند.

اینک شاید بهتر بتوان اهمّیّت آن درخواست را دریافت که چه بسا حضرتش، ایستادن بر قلّه ی عبادت و بندگی را ــ که بالاترین و والاترین موجبات رضای خداست ــ از حضرت حق می طلبد و از او می خواهد تا بر این بلندا مستقر شود؛ چرا که امام علی علیه السلام هم می فرماید: «رضی الله سبحانه مقرون بطاعته»(۵) . «رضای خدای سبحان، همراه

با طاعت اوست.»

با این همه می توان گفت که «به کار گرفته شدن در زمینه ی مورد رضایت خداوندی» همان اشتغال به آیین بندگی است، چرا که پیوند میان بندگی و استقرار بر بلندای رضای حق تعالی، امری است که به روشنی در روایات اهل البیت علیهم السلام به چشم می خورد.

[۶۴ ــ اَللّهُمَّ اسْلُکْ بِیَ الطَّریقَهَ الْم ـُثْلی]

«خداوندا، مرا به نیکوترین راه ــ راه عدل و نیکویی و راستی ــ ببر.»

واژه ی مُثلی از ریشه ی مَثَل به معنی نیکو و نمونه است. این لغت در قرآن مجید فقط یک بار به کار رفته و آن در داستان حضرت موسی علیه السلام با فرعون است. فرعون خطاب به مردم ناآگاه، به تعبیر خود، خطر حضرت موسی و هارون را

یادآور می شود و می گوید: اینان می خواهند راه شما را در پرستش فرعون _ که بهترین و نیکوترین راه و روش

۱- بحارالأنوار :۷۵ ۳۱۲.

۲- بحارالأنوار :۶۹ ۲۷۴.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲۹.

۴- دعای ابوحمزه.

۵- میزان الحکمه: ۷۳۳۶.

است ــ از میان ببرند (وَ یذهبا بطریقتکم المـُثلی)(۱) . «و راه نیکو و نمونه شما را از میان

برد.»

روشن است که فرعون بـا سوء اسـتفاده از ناآگـاهی مردم، می کوشـید تا آنان را در جهالت خود نگاه دارد و در عین حال زیر فشـار بـار تبلیغـات سـنگین خود، ایشـان را به راه باطـل خویش دل خوش دارد، وگرنه هیـچ انسـان فهیم، مُهر تأییـد بر عملکرد فرعون و فرعونیان نمی نهـد و راه غلط ایشان را تأییـد نمی کند؛ بلکه به مصداق (و أنَّ هذا صِـراطی مُسـتَقیماَ فاتَّبِعُوهُ وَ لاتَتَّبِعُوا السُّبُل فتفرّق بکم عَن سَبیله)(۲) تنها راه خدا و پیامبران،

بهترین راه ها و شایسته ی پیروی است و گام نهادن در دیگر راه ها، انجامی جز گمراهی در پی نخواهد داشت.

عبـارت (أمْثَلهُمْ طَریقَهًَ) (میـانه روترین و بهترین آن هـا) در قرآن در وصف گروهی از مجرمـانِ واقع بین تر در قیـامت، به کار رفته است. اینـان در مواجهه بـا هول و اهوال قیـامت، مـدّت درنـگ خویش در دنیـا و قبر راـ در مقایسه با آن چه در پیش رو دارند و از سر ترس ــ بسیار کوتاه دانسته اند، آن جا که می فرماید: (إذْ یَقُولُ أمْثَلهُمْ طَریقَهًَ إنْ لَبِثْتُمْ إلّا یَوْماَ)(۳) . «زمانی که نیکو روش ترین آنها گفت: شما فقط یک روز درنگ کرده اید.»

از این آیات و مراجعه ی لغوی به دست می آید که «طریقه المثلی» همان راه راست خداوندی است که بهترین و نیکوترین راه هاست و از اعتدال و میانه روی و صحّت برخوردار است.

امـام سـجّاد علیه السـلام از خداونـد می خواهـد که حضـرتش را به چنین طریقی راه نمایـد و چنین است که ما نیز همواره باید جویا و پویای چنین راهی باشـیم؛ همان راهی که همه روزه در نماز خود، بارها بر آن پای می فشاریم و با «صـراط مسـتقیم» از آن یـاد می کنیـم. از خداونـد، هـدایت و اسـتواری و پایـداری بر آن راه را می خـواهیم، بـا قیـد (صـراطَ الَّذینَ أنْعَمْتَ عَلَیهِمْ) واقعیّت آن را تعریف می کنیم و بر کناری از لغزش ها و گرایش های انحرافی را با آیه ی (غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لا الضّالّین) از خداوند طلب می کنیم.

شیطـان بـا همه ی شـیطنت و فریب کـاری خـویش، بر سـر این راه مسـتقیم نشسـته و دام هـای خـویش را گسترانیـده است و به خداوند می گوید: (لَاَقعُدَنَّ لَهُم صِـراطَکَ المـُستقیم)(۴) . من به حتم و یقین، برای (گمراه کردن) آنها بر صـراط مسـتقیم تو (ای خدا)

می نشینم.»

خدای متعال نیز راه بندگی خویش را همین طریق مستقیم دانسته و می فرماید : (وَ اَنِ اعْبدُونی هذا صِراطٌ مُستقیمٌ)(۵) «و (از شما پیمان گرفتیم) که مرا بپرستید، این است

۱– طه (۲۰): ۶۳.

۲– انعام (۶): :۱۵۳ این است راه استوار من، از آن پیروی کنید. و از راه های دیگر پیروی مکنید کهشما را از راه او می پراکند.

۳– طه (۲۰): ۱۰۴.

۴– اعراف (۷): ۱۶.

۵– یس (۳۶): ۶۱.

صراط مستقیم.»

و تنها همان راه را شایسته ی پیروی می داند که: (وَ انَّ هذا صِراطی مستَقیماً فَاتَّبعوه)(۱) . «و آن که این است صراط مستقیم من؛ اینک آن را بپرستید.»

امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که او را در چنین راهی قرار دهد؛ راهی که مستقیم است، شایستگیِ پیروی و راهروی را دارد، بهترین و نیکوترین است. راه آن کسان که خدا به ایشان نعمت ارزانی داشته، نه راه مغضوبان و نه راه گمراهان است و در یک کلام جامع، راه بندگی خداست(۲) .

امیرمؤمنان علیه السلام این راه را جادّه و مسیر درست می داند، آن جا که می فرماید : «الیمین و الشّمال مضلّه و الطّریق الوُسطی هِی الجادّه»(۳) . «راست و چپ، گمراه کننده اند. و راه

وسط، همان جادّه درست است.»

امام صادق علیه السلام تنها خاندان پیامبر و شیعیان ایشان را سالک این راه می شناسد، آن جا که می فرماید: «إنَّ النّاس أخذوا یمیناً و شمالاً، و إنّا و شیعَتنا هدینا الصّراط المستقیم»(۴) . «مردم، راه راست و چپ را برگرفتند، در حالی که ما و شیعه ما به راه استواری الهی

هدایت شده ایم.»

[۶۵ _ وَ اجْعَلْنی عَلی مِلَّتِکَ أمُوتُ وَ أحْیا]

واژه ی ملّت در لغت، به معنی عقیده، کیش، آیین، جماعت و فرقه و خون بها آمده است. در قرآن مجید به همین صورت ده بار، به صورت ملّتکم یک بار، ملّتنا دو بار و ملَّتهم دو بار، جمعاً ۱۵ بار به کار رفته است. در اکثر این آیات، سخن از (ملّه إبراهیم) در میان آمده است و با دستور (فاتَّبعوا مِلَّه إبراهیم)(۵) دستور داریم راه و رسم

آن حضرت را پیش گیریم. همچنین در آیه ای دیگر مسلمانان را در همین زمینه مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

(ما جَعَل عَلَیْکُم فِ ی الدّین مِن حَرَج، مِلَّه أبیکُم إبراهیم، هُوَ سَمّاکُم المسلمین مِن قبل)(۶)

(خداوند، در دین برای شما حَرَج (دشواری) قرار نداده است. آیین الهی پدرتان ابراهیم است. اوست که شما را پیش از این مسلمان نامید.)

۱- انعام (۶): ۱۵۳.

۲- می توانید با مراجعه به آیات قرآن ذیل واژه ی صـراط، مختصّات افزون تر این راه را به استنادآیات قرآن به دست آوردید. هم چنین بحارالأنوار :۸ ۶۴، باب ۲۲؛ بحارالأنوار:۸ ۷۰ (بیان شیخ مفید در معنیصراط)؛ شرح نهج البلاغه ی ابن أبی الحدید :۶ ۳۶۴ در بیان معنی صراط، از جمله مصادر دیگر در موردمطالعه ی واژه ی صراط است.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶.

۴- کافی :۲ ۲۴۶.

۵- آل عمران (۳): ۹۵.

۶- حج (۲۲): ۷۸.

آنـان که بخواهنـد از این راه و روش روی گرداننـد و فاصـله بگیرنـد، در منطق قرآن حرکتی سـفیهانه انجـام داده انـد؛ چرا که خداوند می فرماید :

(وَ مَنْ یرغب عَن مِلَّه إبراهیم إلّا من سفه نفسه)(۱)

(و کیست که از آیین الهی ابراهیم روی برگرداند مگر آن کسی که جان او به سفاهت افتاده است؟)

از خطّ روشن نبوّت نیز، قرآن مجید با واژه ی ملّت یاد کرده و از زبان حضرت یوسف ۷می فرماید :

(إنّ ی تَرکتُ مِلَّه قوم لایُؤْمنونَ بِالله وَ هُمْ بِالْآخِرَه هُم کافرون، وَ اتَّبعتُ ملَّه آبائی إبراهیمَ وَ إسحاقَ وَ یَعقوبَ...)(۲)

(من شیوه گروهی را که به خداوند ایمان نمی آورند و به آخرت کافرند، رها کردم. و آیین الهی پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کردم.)

از این آیات به دست می آید که اصل آیین خداوندی یکی است و تمامی انبیا بر آن راه روشن حرکت می کرده و مردم را به سوی آن فرا می خواندنـد. روشن است که این وجه اشـتراک ادیـان، همـان توحیـد الاـهی و تـذکّر به معروف فطری است که مشترک تمامی آن ها بوده است. حال سـخن از ملّت الاهی در میان می آید و امام سجّاد علیه السلام از خداوند می خواهد که حیـات و مرگش بر اسـاس این ملّت شـکل بگیرد. این مطلب یعنی تـداوم حرکت بر محـور توحیـد و اسـلام و قرآن که در این زمان، دین مورد رضایت خدای متعال می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السـلام در اشاره به فتنه ی بنی امیّه، ضمن توصیفاتی که از این طایفه به عمل می آورد، تصریح می نماید که «قائدها خارج مِنَ المِلَّه قائم عَلَی الضِّلَّه». «پیشوای آن گروه (بنی امیه) خارج از دین است و بر راه رضایت ایستاده است.»

بـدین ترتیب خـطّ بطلاـن بر آنـان می کشـد؛ چرا که ایشان را خارج از ملّت اسـلام و ایسـتاده بر مسـیر گمراهی و انحراف می داند.(۳) متقابلا وقتی سخن از نعمت وجود

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان می آورد، مردم را این چنین مورد خطاب قرار می دهد که :

«فانظروا إلی مواقع نعم الله علیهم حین بعث إلیهم رسولا، فعقد بملّته طاعَتُهم... و التفت الملَّه بهم...»(۴)

«پس بنگریـد به جایگـاه هـای نعمت هـای خداونـد بر آنهـا، زمـانی که نزد آنهـا پیامبری برانگیخت. آنگاه به آیین الهی او، بر طاعت آنها پیمان بست... و روی آن دین را به آنها گردانید.»

در این بیانات نیز، ملّت (آیین) خدا و رسول، طرح نظام بندگی و شـکل گیری و استقرار امّت حول این محور تبیین شده است. هم چنین حضرت علی علیه السلام در یکی از بیانات خود(۵) سخن از «شرائط الملّه» در میان می آورد. حضرتش

۱- بقره (۲): ۱۳۰.

۲- یوسف (۱۲): ۳۷ و ۳۸.

۳- نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸.

۴- نهج البلاغه: خطبه ی ۱۹۲.

۵- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۵۰.

آنانی را که با دیدن

اندک محنت، روی گردان از این آیین می شوند، مورد نکوهش قرار می دهد. کسی که:

«إن عرَضَتْ لَهُ شَهوهً، أسَلَفَ المعصیه و سَوَّفَ التّوبه. و إن عرته محنه انفرج عن شرائط الملّه.»

«چنین کسی در رویارویی با امیال و شهوت ها، گناه را به جلو و توبه را به دنبال می اندازد و به محض ملاحظه ی کوچک ترین ناراحتی، از حقایق دین و آیین فاصله می گیرد.»

آن حضرت در زمینه ی همین واژه ی ملّت، به بیان ارکان دین پرداخته و می فرماید:

«إنَّ أفضل ما توسّل به المتوسّلون إلَی الله سُبحانَهُ و تعالی: الایمانُ به و برسوله، و الجهادُ فی سبیله فإنَّه ذروهُ الاسلام، و کلمهُ الاخلاص فإنَّها الفطره، و إقام الصَّلاه فإنَّها الملّه...»(۱)

«به راستی برترین عاملی که اهل توسّل، بدان به سوی خدای سبحانه و تعالی توسّل می جویند؛ ایمان به خدا و رسول است و جهاد در راه خدا که در اوج قلّه اسلام است و کلمه اخلاص که فطرت است و برپایی نماز که دین است...»

بدین سان از عوامل زیر یاد می کند: ایمان به خدا و رسول، جهاد در راه او که قلّه ی مرتفع اسلام است، شهادت بر وحدانیّت حق که ندای فطرت و درون انسان هاست، و سرانجام برپایی نماز به عنوان مشخّصه ی روشن این آیین. این خود بیانگر اهمّیّت نماز در نظام عبادی این دین است که از آن تعبیر به ملّت شده، کنایه از این که اصلی ملّی و مشترک در ادیان الاهی است و جلوه ی کامل تبعیّت از ملّت ابراهیم می باشد؛ همان که خداوند به پیامبرش می فرماید :

(قُلْ: إنَّنی هَدانی رَبّ ی إلی صِراطٍ مستقیم، دیناً قیماً ملَّه إبراهیم حنیفاً وَ ما کانَ مِنَ المـُشرکین)(۲)

(بگو: به راستی منم که خدایم به سوی صراط مستقیم راه نمود؛ دینی استوار، آیین الهی و حنیف ابراهیم؛ که در زمره مشرکان نبود.)

در این آیه، مشخّصات رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است: هدایت به راه راست از سوی خدا، حرکت بر مسیر دین و آیینی استوار که همان ملّت ابراهیم است، تأکید بر حنیفیّت این آیین که از لوث هرگونه شرک و بت پرستی پاک و مبرّا است.

این حقیقت در آیه ی دیگر جلوه می کند:

(قُلْ: إنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحیای وَ مَماتی لِلّهِ رَبِّ العالَمین، لا شریک له و بذلک أُمرت وَ أنَا أوَّلُ المؤْمنین)(۳)

(بگو: به راستی، نمازم، عبادتم، زندگانی ام و مرگم، همه برای خدای ربّالعالمین است، که شریکی ندارد. به این عقیده امر شده ام و منم اوّل مؤمن.)

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۰.

۲- انعام (۶): ۱۶۱.

۳- انعام (۶) : ۱۶۲.

در آن آیه نیز بر محوریّت خدای متعال برای عبادت و بندگی؛ نیز: شکل گیری مرگ و زندگی در ارتباط با این اصل قویم تصریح شده است.

با دانستن این حقایق روشن می شود که تحقّق بخشیدن به حیات و ممات انسان بر این روش، چه ارزش بالایی دارد. در دعا از خدای متعال درخواست می کنیم که «اَللّهُمَّ اجْعَلْ مَحیایَ مَحیا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد، وَ مَماتی مَماتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد»(۱) «خدایا! زندگانی

مرا، زندگانی محمّد و آل محمّد قرار ده و مرگ مرا، مرگ محمّد و آل محمّد.»

به عنوان الگوی تمام عیار حنیفیّت، ابراهیم خلیل، پیامبر اکرم و خاندانش را سرمشق قرار می دهیم و زندگی و مرگ خود را به حیات و ممات آنان پیوند می زنیم. چنین است که امام سجّاد علیه السلام هم حیات و مرگ خویش را بر مدار ملّت الاهی می خواهد و عرضه می دارد: «وَ اجْعَلْنی عَلی مِلَّتِکَ أمُوتُ وَ أحْیا».

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، و مَتِّعنی بِالْإقْتِصادِ، وَ اجْعَلْنی مِنْ أهْلِ السَّدادِ وَ مِنْ أدِلَّهِ الرَّشادِ وَ مِنْ صالِحی الْعِبادِ، وَ ارْزُقْنی فَوْزَ الْمَعادِ وَ سَلامَهَ الْمِرْصادِ. اَللّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِکَ مِنْ نَفْسی ما یُخَلِّصُها وَ أبْقِ لِنَفْسی مِنْ نَفْسی ما یُصْلِحُها، فَإنَّ نَفسی هالِکَهٌ أوْ تَعْصِمَها. اَللّهُمَّ أنْتَ عُدَّتی إنْ حَزِنْتُ وَ أنْتَ مُنْتَجَعی إنْ حُرِمْتُ، وَ بِکَ اسْتِغاثَتی إنْ کَرِثْتُ، وَ عِنْدَکَ مِمّا فاتَ خَلَفٌ وَ لِما فَسَدَ صَلاحٌ وَ فیما أنْکَرْتَ تَغْییرٌ، فَامْنُنْ عَلَیَّ قَبْلَ الْبَلاءِ بِالْعافِیَهِ وَ قَبْلَ الطَّلَبِ بِالْجِدَهِ وَ قَبْلَ الضَّلالِ بِالرَّشادِ. وَ اکْفِنی مَؤُنَهَ مَعَرَّهِ الْعِبادِ، وَ هَبْ لی أمْنَ یَوْمِ الْمَعادِ، وَ امْنِحْنی حُسْنَ الْإرْشادِ.»

[سرآغاز بخش سیزدهم]

در نگرش عمومی و اوّلیّه به این بخش از دعا، تجلّی کامل و روشنی از آمیختگیِ دنیا و آخرت به چشم می آید. این مهم در قالب درس و بحث اخلاق مطرح می گردد. مهم آن است که در عین این اختلاط، سهم دنیا ملحوظ شده، امّا سهم بیشتری به عناوین و مسائل اُخروی داده شده است. این حاصل همان نگاه دین است که دنیا را گذرگاه و آخرت را اقامتگاه می داند و بر همین اساس هر یک را در جای خود پاس داشته است.

در این بخش از دعا در کنار سخن از اقتصاد، موضوع معاد و مرصاد طرح شده و همزمان با آسایش از رنج های دنیایی، امنیّت روز قیامت درخواست گردیده است. روشن است که میدان هدایت و ضلالت، دنیاست که اندکی از ثمرات مثبت و منفی آن در دنیا و تمام آن در عقبی آشکار می گردد؛ اگر درخواست شده تا از بندگان صالح حق به شمار آییم، این صلاح و درستی ابزاری است که دنیای فرد را اراده می کند و او را به سلامت به آخرت می رساند. به هرحال، پیام این بخش دعا، پیوستگی دنیا و آخرت و نیز آمیختگی اخلاق با اعتقاد است؛ چرا که مسائل اساسی در قالب «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» طرح

گردیده است.

[۶۶ _ و مَتِّعنی بِالْإِقْتِصادِ]

ص:۱۹۴

۱- بخشی از زیارت عاشورا.

خداوندا، مرا از میانه روی بهره مند ساز.

انسان بایـد در کارها خُلق و خوی میانه روی داشـته و از افراط و تفریط بپرهیزد. این، از جمله ارزش هایی است که مکتب دین بر آن پای فشرده و در نوع عرصه های زندگی به عنوان ضرورتی غیرقابل انکار مطرح کرده است.

در یک نگرش کلّی به این مقوله، این کلام حضرت علی علیه السلام مطرح می گردد که :

«الإقتصاد ینمی القلیل؛ الإسراف یفنی الجزیل.»(۱)

«اقتصاد، کم را رشد داده و بارور می سازد. در مقابل، اسراف، زیاد را به باد می دهد.»

به راستی اگر همین اصل در زنـدگی انسان ها حاکم شود، چه بسـیار مشـکلاتی که در زمینه های مختلف به صورت ریشه ای حل خواهـد شد. البته نباید اقتصاد را با بُخل و دست تنگی و نفیِ گشاده دستی یکی دانست، بلکه بنا به رهنمودهای دینی، اگر از حـد بگـذرد منجر به بروز بُخـل می شود؛ یعنی که در خود میـانه روی هم انسـان بایـد میـانه رو باشـد. از امام عسـکری علیه السلام نقل شده که فرمودند :

«للاقتصاد مقدارآ، فإن زاد علیه فهو بخل.»(۲)

«میانه روی، اندازه ای دارد که اگر از آن افزون شود، بُخل است.»

اگر انسانی از این خصلت پسندیده بهره مند باشد، به غنای الاهی مستغنی می شود تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

«مَن اقتصد أغناه الله.»(۳)

«کسی که میانه روی پیشه کند، خداوند او را غنی می سازد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ی متّقین بر این مهم در خصلت های مردم تقواپیشه تأکید می کند :

«مَنطقهم الصّواب و مَلبسُهُمُ الإقتصاد.»(۴)

«سخن به راستی و درستی می گویند و پوشش اقتصاد بر تن دارند.»

اهـل تقوا در همه ی زمینه هـا و عرصه ها، اقتصاد و میانه روی را اصل و شـعار خود قرار داده، بر این مسـیر اسـتوار حرکت می نماینـد. پیوند میان تقواپیشـگی و اقتصاد، از جمله ویژگی های تشـکیل دهنده ی شخصـیّت فرد متّقی است، و خود این واقعیّت غیرقابل انکار را می رساند که انسان مسلمان هرگز نباید دچار آفت افراط و تفریط نگردد. این

۱- میزان الحکمه: ۱۶۴۱۷.

۲- بحارالأنوار :۶۹ ۴۰۷.

۳- تنبیه الخواطر: ۱۳۶.

۴- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

حقیقت در بسیاری از عرصه های دینی حکم فرماست. قرآن مجید به عنوان یک مختصّه ی اساسی برای مردم مسلمان، آنان را امّت وسط و عدل و میانه شناسانده و فرموده است :

(وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُم أُمَّهً وَسطآ لِتَکُونُوا شُهَداء عَلَی النّاس)(۱)

(و بدین سان شما را امّت وسط قرار دادیم تا گواهان بر مردم باشید.)

بهره مندی از این خصلت، انسان را در جریان زندگی دنیوی اداره کرده او را به سلامت به منزلگاه آخرت می رساند. قرآن در آیات مختلف خود بر ضرورت انفاق تأکید می نماید، امّا در عین حال می فرماید :

(وَ انْفقُوا فی سَبیلِ اللهِ وَ لاتُلقوا بِأیدیکُم إلَی التَّهْلکه)(۲)

(در راه خدا انفاق کنید. و خود را به دست خود، به هلاک میفکنید.)

اگر سخن از نماز مطرح می کند، یادآور می شود که :

(وَ لاتَجهر بصلاتکَ وَ لاتخافت بِها وَ ابْتغِ بَینَ ذلِکَ سَبیلا)(۳)

(نماز خود را بسیار بلند مخوان و بسیار آهسته نیز مخوان، بلکه میان این دو، راهی پیدا کن.)

اگر از ضرورت پرداختن به آخرت سخن در میان می آورد که: (وَ ابْتغ فیما آتیک الله الدّار الآخرَه)، در عین حال در همان جا یادآور می شود که، (وَ لا تَنس نصیبکَ مِنَ الدُّنیا)(۴) .(در آنچه خداوند به تو داده، خانه آخرت را بجوی، و بهره خود از دنیا را فراموش

مکن.)

اگر سخن از ارزش تبلیغ دین و هدایتگری مطرح می نماید، حتّی پیامبرش را مورد خطاب قرار می دهد که :

(طه * ما أنْزَلنا عَلَیکَ القُرآنَ لِتَشْقی)(۵)

(طه (ای پیامبر)! ما قرآن را بر تو نفرستادیم تا به رنج افتی.)

سخن از دنیا طرح می کند و برخی نعمت های آن را یکی پس از دیگری برمی شمارد و می فرماید:

(زُیِّنَ لِلنّاس حُبّ الشَّهوات مِنَ النِّساء و البنین...)

(برای مردم آراسته شد دوستیِ شهوت ها، از زنان و فرزندان و اموال فراوان ــ از زر و سیم ــ و اسب های نشان دار و دامها و کشتزارها. (ولی) این همه، مایه بهره وری دنیاست، در حالی که فرجام نیکو نزد خداست و بس. بگو: آیا شما را به بهتر از این

ها

ص:۱۹۶

۱- بقره (۲): ۱۴۳.

۲- بقره (۲): ۱۹۵.

۳- اسراء (۱۷): ۱۱۰.

۴- قصص (۲۸): ۷۷.

۵- طه (۲۰): ۱ و ۲.

خبر دهم؟...)

ولی در پایان به منظور مصون ماندن از گرفتارآمدن در دام دنیا، همه ی آن ها را حقیر شمرده و می فرماید: (ذلِکَ مَتاع الحیاه الدُّنیا). آنگاه در پایان انسان ها را به سوی آخرت فرامی خواند و می فرماید: (وَ الله عِندَهُ حُسنُ المآب). پس از آن، انسان های فریفته ی دنیا را با آیه ی (قُلْ: أَُنَبِّئُکُم بِخَیر مِن ذلِکُم...) به بهشت جاویدان خداوندی با آن همه نعمت های پایدارش فرا می خواند.(۱)

قرآن، گشاده دستی را به عنوان ضرورتی لازم در حیات دنیوی مطرح می کند و تنگ نظری و بخل را آفتی می شمارد: (لاتَجْعَلِ یَدَکَ مَغلولَه إلی عُنُقکَ وَ لاتبسطها کُل البسط)(۲) ؛ آنگاه سیمای حسرت زده ی انسانی را که میانه روی پیشه نکرده ترسیم

می نماید که: (فتقعد ملوماً محسوراً). (دست خود را بسته به گردنت قرار مده (عدم انفاق)، و آن را بسیار گشاده مگردان (بسیاریِ انفاق)، که در این حال، ملامت شده و حسرت زده بر جای خود خواهی نشست.)

اگر به ارزش پرداخت حقوق ذوی القربی تأکید می نماید، درست در کنار همان مسأله، به آفت اسراف می پردازد و می فرماید :

(وَ آتِ ذَا القُربی حَقَّه وَ المسکینَ وَ ابْن السَّبیل وَ لاتبذّر تبذیراً)(۳)

(حقّ خویشاوندان را به مسکین و در راه مانده را به آنها بده، ولی تبذیر مکن.)

اگر در جایی می فرماید: (وَ اغْضض مِن صوتکَ)(۴) ، در عین حال در موقع

ضرورت تصریح می نماید که (لایحب الله الجهر بالسّوء مِنَ القول إلّا من ظلم)(۵) .

(خداوند، صدا بلند کردن به زشتی را دوست ندارد، مگر کسی که به او ظلم شود.)

این نیز جلوه ی دیگری از آن اعتدال و میانه روی است که قرآن مجید آن را توصیه می نماید. سخن به درشتی و فریاد گفتن روا نیست مگر آن جا که ظلمی بر فرد رفته باشد. در این مقوله، حتّی ذکر خدا و تذکّر به او که امری پسندیدیه و محبوب است نیز مشمول این اعتدال می شود تا آنجا که قرآن می فرماید:

(و اذکر ربّک فی نفسک تضرعاً و خیفه و دون الجهر من القول؛ لقد و والآصال و لا تکن من الغافلین)(۶)

(خدایت را در درون وجودت، با حال تضرّع و خوف بخوان، نه به گفتار بلند، در شب و روز. و از غافلان مباش.)

۱- آل عمران (۳): ۱۴ و ۱۵.

۲- اسراء (۱۷): ۲۹.

۳- اسراء (۱۷): ۲۶.

۴- لقمان (۳۱): :۱۹ صدای خود را پایین آور.

۵- نساء (۷): ۱۴۸.

۶- اعراف (۷): ۲۰۵.

در یک کلام، فرمان (وَ اقصد فی مشیکَ)(۱) در قرآن مجید _ که از زبان لقمان به

فرزنـدش نقل شـده _ دسـتور قرآنیِ حاکم بر تمامی عرصه های زندگی است. این بینش در صورت تجلّی در عمل، عرصه ی زنـدگی را از رهگـذر این اعتدال، بسـیار زیبا و دوست داشـتنی می سازد. بدین سان مشاهده می شود که اقتصاد و میانه روی، واقعیّتی است که بر تمامی تعالیم دینی سایه انداخته است، تا آن جا که امیرمؤمنان علیه السلام این خصلت را امری مورد علاقه ی خداوند خوانده و می فرماید:

«إن القصد أمر یحبّه اللّه عَزَّ و جَلَّ و إنَّ السّرف یبغضه.»(۲)

«میانه روی، امری است که خدای عزّوجل دوستش می دارد. و اسراف (گذراندن از حدّ) را خداوند دشمن می دارد.»

سخن در این مقوله فراوان است که به ملاـحظه ی اختصـار به همین مقـدار اکتفـا می شود. با نگاه کلّی به این مطالب، حکمت درخواست امام سـجّاد علیه السـلام از خداوند روشن می گردد که چرا حضـرتش عرضه می دارد: «مَتِّعنی بِالْإِقْتِصادِ»؛ زیرا بهره مندی از این خصلت، حیات بخش در دنیا و نجات بخش در عقبی است.

پایـان بخش این قسـمت را روایتی از امـام صـادق علیه السـلام قرار می دهیم که به اسـتناد آیاتی از قرآن، برگه ی تضـمینی به دست مردم مقتصد داده اند که هرگز دچار فقر و ناداری نشوند. حضـرتش طیّ آن روایت، واژه های عفو و قوام را نیز به معنی وسط ترجمه نموده اند :

«ضـمنت لمن اقتصـد أن لایَفتَقر، وَ قال اللّه عزَّ و جلَّ: (یَسْأَلُونَکَ ماذا ینفقون قُل: العَفو)، و العفو: الوسط. و قال اللّه عزَّ و جلَّ: (وَ الَّذینَ إذا انفقوا لَمْ یسرفوا وَ لَمْ یقتروا و کان بین ذلکَ قَواماً) و القوام: الوسط.»(۳)

«برای کسـی که میانه روی کنـد، ضـمانت می کنم که فقیر نشود. خدای عزّوجل فرمود: (از تو می پرسـند که چه چیزی انفاق کنند، بگو: عفو.) و عفو یعنی: حدّ وسط. همچنین خدای عزّوجل فرمود: ((بندگان برگزیده خدا) آنانند که وقتی انفاق کنند، نه از حدّ در گذرانند و نه بُخل ورزند، بلکه میان این دو، قوام دارند.) و قوام یعنی: حدّ وسط.»

دقّت در این روایت می رسانـد که نکته قرآنیِ بیان شده در باب میانه روی، امری خودبافته نیست، بلکه منطبق بر آموخته هایی از پیشوایان والای دین است.

به امید آن روز که شیعیان مرتضـی علی علیه السـلام این وصیّت حضرتش خطاب به امام حسن مجتبی علیه السلام را آویزه ی گوش قرار دهند که در واپسین دم حیات به ایشان فرمودند :

«... اقتصد یا بُنَیَّ فی مَعیشَتِکَ و اقتصدْ فی عبادَتکَ.»(۴)

۱- لقمان (۳۱): :۱۹ در مشی (برنامه زندگی) خود میانه روی را در پیش گیر.

۲- بحارالأنوار :۷۱ ۳۴۶.

۳- من لایحضره الفقیه :۲ ۳۵.

۴- بحارالأنوار :۷۸ ۱۰.

«فرزندم! در زندگانی خود راه میانه در پیش گیر. و در عبادتت نیز میانه رو باش.»

و از این راه، بار دنیا و آخرت خویش را به سلامت بربندند.(۱)

[۶۷ _ و اجعلنی من اهل السداد]

درخواست بعدی امام علیه السلام جای گرفتن در شمار مردم استوار و درست کار است : «وَ اجْعَلْنی مِنْ أهْلِ السَّدادِ». سَداد از ریشه ی سدّ است، یعنی: معنی درستی و راستی در کردار و گفتار، بجابودن و مناسبت. از همین ریشه، واژه ی سدید است به معنای محکم و مناسب؛ و مسدّد مرد راست گفتار و راست کردار و استوار را گوینـد. واژه ی سدید در قرآن مجید، دو بار به کـار رفته که هر دو مورد در موضوع سخن گفتن به راستی و درستی و استواری است: (وَ قُولُوا قَولاـ سَدیـدآ).(۲) (سخن بگویید، سخنِ استوار.)

دقّت در کاربرد لغوی و قرآنی این واژه، بار فرهنگی خواسته ی حضرت سجّاد علیه السلام از خدای متعال را تبیین می نماید. باید بیاموزیم که بهترین شیوه در گفتار، سخن گفتن به راستی و درستی و تناسب است. انسان تنها در پناه این ارزش، به مقصد می رسد و روی گرداندن از این واقعیّت، ثمره ای جز گرفتاری و محنت ندارد و اگر حتّی موقّتآ توفیقات صوری به بار آورد، یقیناً در درازمدّت به زیان قطعی فرد تمام خواهد شد.

اگر کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را باور کردیم که «أحسن القول السّداد»(۳) باور خواهیم

داشت که در نهایت، پیروزی و توفیق واقعی ازآنِ کسی است که این شیوه ی پسندیده را در قول و فعل پیشه ی خود سازد که «مَن عَملَ بِالسّداد ملک»(۴) .

چه بسیارند کسانی که با این تصوّر غلط خو گرفته انـد که سخن به دروغ و خلاف گفتن، نجات بخش ایشان و جاذب منافع است؛ حال آن که اگر به واقع بنگرنـد و چشم دل بگشاینـد، موفّقیّتی که بر اثر خیانت و دروغ پردازی به دست آیـد، در واقع چیزی جز شکست و عدم توفیق نیست، هر چند که در لباس موفّقیّت و بهره مندی جلوه نماید.

به بیان امیرالمؤمنین علیه السلام این شیوه ی ناپسند برای زندگی دنیا، ننگ و عار است و برای آخرت، به دوزخ به بار می آورد.

«الکذب فِ ی العاجله عار، و فی الآجله عذاب النّار.»(۵)

«دروغ در نیا، ننگ است و در آخرت، کیفر دوزخ.»

۱- بررسی واژه هایی از ردیف اسراف، تبذیر، بخل، دنیا، دین، صدقه، طمع، عدل، معروف، فقر،غنی، انفاق، قرض، قناعت، مال، ارث، وقف، عیش و ده ها واژه دیگر از این قبیل، می تواند موضوع موردبحث را گویاتر و ابعاد آن را گسترده تر بنمایاند.

۲- نساء (۴): ۹؛ احزاب (۳۳): ۷۰.

۳- غرر و درر: :۲۸۶۵ بهترین گفتار، سخن استوار است.

۴- همان: :۷۹۱۵ هرکه به استواری عمل کند، به ریاست می رسد.

۵- غرر و درر: ۱۷۰۸.

در منطق دین، انسانی که سخن به راستی نمی گوید، چونان مردگان تلقّی شده، هر چند که میان زندگان راه می رود. امام علی علیه السلام علّت این تشبیه را آن می داند که بر دروغ گو اعتمادی نیست، آن سان که به انسان مرده نمی توان اعتماد و تکیه نمود. از این رو، دروغگو چونان مردگان است :

«الکذّاب و المیتُ سواءٌ، فإن فضیله الحیّ عَلَی المیّتِ، الثّقه بِهِ. فإذا لَمْ یوثَق بِکلامِه، بطلت حیاته.»(۱)

«دروغگو و مرده مانند هم هستند، زیرا فضیلت انسانِ زنده بر مرده، اطمینان به اوست. وقتی به کلام او اطمینان نبود، زندگی او تباه است.»

در دعا به ما آموخته اند که بگوییم: «اَللّهُمَّ اجْعَل السّداد فی قولی»(۲) «خدایا!

استواری را در گفتارم قرار ده.»

و در یکی از تعاریف سداد گفته اند که : «السّداد دفع المنکر بِالم_َعروف»(۳) .

«استواری، دفع منکر به معروف است.»

آن دعا و این آموزش، دقیقاً راه کار عملی برای سلوک راهِ درستی پیش پای ما می نهد.

در دعا خداوند را با این ویژگی می خوانیم که: «یا ذا العرش المجید، یا ذا القول السّدید»(۴) «ای صاحب عرشِ ستوده! ای صاحب گفتار استوار!»

و می گوییم: «سبحانَکَ أنت الله السّدید المنعم»(۵) «منزّهی تو! تویی خدایی که نعمت

بخشِ استوارکار است.»

یعنی انسان راست گفتار و درست کردار (با حفظ موضوع عدم سنخیّت و نفی تشبیه) به ارزشی الاهی دست یافته است و چه زیباست که انسان این استواری را به تسدید الاهی دریابد.

از این رو در دعاها آمده که خدا را این چنین بخوانیم که: «فیا مَن عَصمنی عَنِ الضّلال بتسدیده»(۶) . «پس ای خدایی که مرا به استوار سازیِ خود، از گمراهی در پناه خود

گرفت.»

روشن است که این خواستن، انسان را از مسؤولیّت و تلاش نمی اندازد. در تمام درخواست ها باید از خدا بخواهیم و خود نیز در این زمینه تلاش کنیم و نمی توان به یکی از این دو مورد بسنده کرد. نه می توان کار را به خدا سپرد و

۱- همان: ۲۱۰۴. به مصداق (تعرف الأشیاء بِأضدادها) پی جویی واژه ی کذب در قرآن وروایات می تواند به میزان زیادی ارزش تسدید و قول استوار را آشکار سازد؛ چرا که سیمای کریه انسانی راکه سخن به درستی و استواری نمی گوید، در مقابل چهره ی دوست داشتنی انسان راست گفتار و درست کردارترسیم می نماید.

۲- بحارالأنوار :۲ ۱۰۸.

۳- بحارالأنوار :۷۸ ۱۰۲.

۴- بحارالأنوار :۹۴ ۳۹۴.

۵- بحارالأنوار :۹۷ ۲۴۱.

۶- بحارالأنوار :۹۴ ۱۶۱.

خود بیهودگی و اهمال و حتّی حرکت در خلاف جهت را پیشه کرد و نه می توان غرّه به کار و تلاش خود شد و از خدای بزرگ توفیق و مدد نطلبید.

البتّه خداوند به حرّیت تامّه ی خویش، گاهی بنا به حکمتی با فردی شیوه ای غیر از این اصل جاری پیشه می کند و این در جای خود امری درست و استوار است؛ امّا کیست که بداند که به یقین مشمول این دست گیری استثنایی حق تعالی می گردد؟

در این مقوله، عرصه ی نیایش پهنه ی زیبایی است که می تواند انسان را به راه خلاص و نجات بکشاند. به این چند عبارات از دعاها دقّت کنید تا این حقیقت بر شما رخ بنمایاند:

«اَللّهُمَّ فارشدنی و سدّدنی»(۱)

«خدایا! مرا ارشاد کن و استوار دار.»

«لا حول لی عَن معصیتک إلّا بتسدیدک»(۲)

«خدایا! در برابر گناهان هیچ توانی ندارم، مگر آنکه تو مرا استوار داری.»

«اَللّهُمَّ سَدّدنی فِ ی القول و العمل»(۳)

«خدایا! مرا در گفتار و کردار، استوار دار.»

«بتسدیدکَ و إرشادک نجا الصّالحون»(۴)

«صالحان، جایی نجات می یابند که آنها را استوار داری و ارشاد کنی.»

«اللّهُمَّ و سدّدنی ما یرضیکَ عنّ ی»(۵)

«خدایا! مرا استوار دار، در آنچه سبب رضایتت از من است.»

«بتسدیدک یسعد الصّالحون»(۶)

«صالحان، تنها زمانی به سعادت می رسند که آنها را استوار بداری.»

۱- بحارالأنوار :۹۰ ۲۳۳.

۲- همان :۹۴ ۱۷۳.

۳- همان :۱۰۱ ۳۲۴.

۴- همان :۱۰۱ ۳۴۴.

۵- همان :۸۹ ۳۱۶.

۶- همان :۱۰۱ ۲۸۹.

اَللّهُمَّ اعف عنّ ی و سدّدنی و وفق لی»(۱)

«خدایا! از من عفو کن، مرا استوار دار، و به من توفیق ده.»

«بتسدیدک یصلح الصّالحون المحسنون»(۲)

«صالحان نیکوکار، فقط زمانی به صلاح می آیند که تو آنها را استوار داری.»

در این جملات دعاها مشاهده می شود که از دامن معصیت، جز به تسدید الاهی نمی توان گریخت. در عین حال ارزش هایی چون پاکی، بندگی، نیکوکاری باید در میان باشد تا انسانی مشمول تسدید خداوندی شود و توفیق و بخشش الاهی او را در بر گیرد.

به هر حال، امام سجّاد علیه السلام از خداوند می خواهد که «وَ اجْعَلنی مِن أهْلِ السَّداد». این جملات، ارزش والای درست کرداری و راست گفتاری و چگونگی شمول تسدید الاهی را دربر دارد.

رابطه ی میان قول سدید با اصلاح عمل و آمرزش گناهان، در این آیه تصریح شده است: (قُولُوا قَولا سَدیدآ یصلح لَکُم أعمالکم و یغفر لکم ذُنوبکم)(سخن استوار گویید تا خداوند، اعمال شما را به صلاح آرد و گناهانتان را بیامرزد. و کسی که اطاعت خدا و رسولش کند، به رستگاری بزرگ دست یافته است.)

ادامه ی آیه با بیان (وَ مَن یطع الله و رَسوله فقد فازَ فَوزآ عَظیمآ)(۳) نشان از آن

دارد که الگوی این راست کرداری و درست گفتاری را باید در قرآن _ کتاب صامت _ و پیامبر و خاندان طاهرینش _ کتاب ناطق _ جست وجو نمود.

[۶۸ _ و من ادله الرشاد]

در ادامه ی این بخش، حضرت سجّاد علیه السلام از خداوند می خواهد که حضرتش را از جمله ی أدِلَّهِ الرَّشادِ وَ مِنْ صالِحی الْعِبادِ قرار دهد. بدین معنی که حضرتش از راهنمایان مردم به راه رشد باشد و در شمار بندگان صالح خدا جای گیرد. رشد در لغت از ریشه ی رَشَد است، یعنی: هوشیاری، آگاهی، ثبات و استقامت، عقل، شعور و راست ایستادن در راه حق. رشید، انسان هوشیار و بیدار راه یافته و عاقلی است که به راه راست افتاده است. مرشد به معنی هدایت کننده، پیشرو و آموزگار می باشد.

دقّت در کاربرد قرآنی این واژه ها نشان می دهد که آن ها به همین معانی در این کتاب مقدّس به کار رفته اند، با این اضافه که رشد در مقابل کلمه ی «غیّ» قرار گرفته است که معانی فریب، گمراهی، سرگردانی و میل و هوس دارد.

(لا إکْراهَ فِ ی الدّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ)(۴)

۱- همان :۱۰۰ ۴۲۴.

۲- همان :۹۱ ۱۸۷.

۳- احزاب (۳۳): ۷۰ و ۷۱.

۴- بقره (۲): ۲۵۶.

(در دین، (از ناحیه خداوند متعال)، اکراه نیست. راه رشد از راه گمراهی روشن شده است.)

(وَ إنْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْدِ لایَتَّخِذُوهُ سَبیلا وَ إنْ یَرَوْا سَبیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبیلا)(۱)

(و اگر راه رشد را بینند، به عنوان راه خود بر نمی گیرند. و اگر راه هلاک را بینند، به عنوان راه خود بر می گیرند.)

راه رشد که پیش از این در توضیح عبارت حضرت سجّاد علیه السلام به کار رفت، دقیقآ برخاسته از تعبیری قرآنی است که می فرماید :

(یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشادِ)(۲)

(ای گروه من! از من پیروی کنید تا شما را به راه رشد رهنمون شوم.)

مؤمن آل فرعون مردم را به راه رشد فرا می خواند. حضرت لوط از فقدان انسان های رشید در میان قوم خود رنج می برد و خطاب به آنان می فرماید :

(ألَیسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشیدٌ)(۳)

(آیا در میان شما یک مردِ رشد یافته نیست؟)

آن کس که به سوء اختیار خود عملکرد ناروا برگزیند، خداوند او را گمراه (مخذول) می دارد و برای او راهنما و پیشوا یافت نخواهد شد که :

(وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُرشِدآ)(۴)

(کسی را که خداوند گمراه کند (توفیق خاصّ از او بردارد)، برای او ولیّ مرشدی نمی یابی.)

در منطق قرآن، تسلیم به حق مقدّمه ی پی جویی و راه یافتن و وصول به راه رشد تلقّی شده است که :

(فَمَن أسلَمَ فَأُولئِکَ تَحَرَّوا رَشَدآ)(۵)

(پس آنان که اسلام آوردند، رشد را می جویند.)

پذیرش دعوت حق و ایمان به خدا، زمینه را برای قرار گرفتن در شمار راه یافتگان ــ راشدون ــ فراهم می سازد که :

(... فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَ لْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرشُدُون)(۶)

۱- اعراف (۷): ۱۴۶.

۲- غافر (۴۰): ۳۸.

۳- هود (۱۱): ۷۸.

۴- کهف (۱۸): ۱۷.

۵- جن (۷۲): ۱۴.

۶- بقره (۲): ۱۸۶.

(پس باید به ندای من پاسخ مثبت دهند و باید به من ایمان آورند. باشد تا به رشد برسند.)

گرایش به ایمان، آراستن قلب بدان، ناپسندانگاشتن کفر و سرکشی و پلیدی، انسان را در زمره ی راشدون قرار می دهد.

(وَ لکِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فی قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصیانَ أُوْلئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ)(۱)

(ولی خداست که ایمان را محبوب شما قرار داد و در دلهایتان آراست. و کفر و فسوق و عصیان را برایتان ناخشنود ساخت. اینان، اهل رشد هستند.)

بار دیگر به معانی لغوی و کاربرد قرآنی واژه ی رشد و مشتقّات آن باز می گردیم. درمی یابیم که راه رشد، راهی برخاسته از هوشیاری و آگاهی، برخوردار از ثبات و پایداری، پیراسته از فریب و گمراهی و به دور از میل و هوس و سرگردانی است. آنگاه می بینیم امام سجّاد علیه السلام از خداوند بزرگ می خواهد که او را از جمله ی فراخوانان مردم به چنین راهی قرار دهد که ارزش بالا ـ و والا ـیی است. از جمله ی بعدی «وَ مِنْ صالِحی العبادِ» می توان دو نکته ی زیبا را برداشت نمود. اوّلاً: پیوند رشد و صلاح را دریافت؛ که بر این اساس شایسته نیست فرد ناصالح مردم را به راه رشد فرابخواند. دوم این که : ثمره ی تلاش در راه رشد و رسانیدن مردم به این کمال، استقرار در زمره ی صالحان است؛ یعنی این دو همدیگر را تقویت نموده و اثر متقابل بر هم دارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از منظری دیگر به این موضوع نگریسته و بیان می دارد که وقتی خدا بنده اش را دوست دارد، راه رشد را به او می نمایاند و او را به طاعت الهی توفیق می دهد :

«إذا أَحَبَّ الله عَبدآ، أَلهمه رشده و وفّقه لِطاعته.»(۲)

(وقتی خداوند، بنده ای را دوست بدارد، راه رشدش را به او الهام می کند و به طاعت خود توفیقش می دهد.)

از معصوم علیه السلام سؤال شد: بِمَ عَرفت رَبّکَ؟ می فرماید: «بِتوفیقه و إرشادِهِ»(۳) «به چه

وسیله خدایت را شناختی؟ به توفیق و ارشاد او.»

یعنی بهره مندی از توفیق و ارشاد خداوندی را زمینه ی وصول و حصول به معرفت الله تعبیر می نمایند. این کلام نیز دریچه ی دیگری در موضوع رشد در منظر انسان می گشاید.

حضرت علی علیه السلام اطمینان از وجود رشد در راه و کار را پیش نیاز هر حرکت و تلاشی می شمارد و می فرماید: «لاتعزم عَلی ما لَمْ تستبن الرُّشد فیه.»(۴) «بر کاری که رشد را

در آن نیافته ای، عزم خود را استوار مکن.»

۱- حجرات (۴۹): ۷.

۲- غرر و درر: ۴۱۷۷.

۳- بحارالأنوار :۳ ۴۹.

۴- همان، ۱۰۱۸۳.

نیز می فرماید: «أفْضل السُّبُل الرُّشد»(۱) ، والاترین و بالاترین راه ها، راه رشد است. بر

این اساس در دعا می خوانیم :

«اَللّهُمَّ إنّ ی أسْألُکَ العَزیمه بِالرُّشد.»(۲)

«خدایا! عزیمت همراه با رشد مرا از تو می خواهم.»

با الهام از کلام امام علی علیه السلام راهی جز راه رشد نباید پیش بگیریم و با الهام از دعا باید چنین خصلتی را از خداوند مسألت داریم. امام سجّاد علیه السلام وصول به راه رشد و استقرار در شمار فراخوانانِ مردم به این راه را از خداوند می خواهد. دعاهای مأثور در این زمینه نوعی اطمینان خاطر به انسان می دهند که :

«کَیفَ تخیب مسترشدآ قصد إلی جنابکَ؟»(۳)

«آن کس که به منظور راه یابی، روی به جانب حق گذارد؟»

روایت «مَن یطع الله وَ رَسُوله فَقَدْ رشد»(۴) به طور مشخّص سرچشمه ی رشد و

هدایت را نشان می دهد. حدیث «کلامکم نور و أمرکم رشد»(۵) در ضمن زیارت جامعه

کبیره، راهیان آموزگار و پیشوایان این راه را می شناساند که پیامبر و اهل بیت حضرتش هستند. نیز بیانِ «القرآن رشد مِن الغوایه»(۶) دفترچه ی راهنمای این راه یافتگی را در

اختیار می گذارد.

[۶۹ _ و من صالحی العباد]

در قسمت بعدی کلام، امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد تا ایشان را «مِن صالِحی العِبادِ» قرار دهد. واژه ی صَلَح و مشتقّاتش در قرآن مجید بیش از ۱۸۰ بار به کار رفته است. این حجم آیات نشان از ارج و قدر بالای موضوع صلاح و اصلاح دارد. در مقابل، آیات فساد و مفسد نیز با مشتقّاتش ۵۰ بار به کار رفته است. اگر از رهگذر «جز به ضد، ضد را همی نتوان شناخت» آن گروه را به این مقوله بیفزاییم، متوجّه بار سنگینِ درخواست امام سجّاد علیه السلام از حق متعال خواهیم شد. در برخی آیات قرآن مجید، این دو واژه به صورت مقابل و با هم به کار رفته است مانند :

(الَّذینَ یُفْسِدُونَ فِ ی الْاَرْضِ وَ لایُصْلِحُونَ)(۷)

(آنها که در زمین فساد می آورند نه صلاح.)

۱- همان، ۲۹۱۶.

۲- بحارالأنوار :۹۷ ۲۲۸.

۳- بحارالأنوار :۹۴ ۲۴۴.

۴- بحارالأنوار :۸۹ :۲۳۲ هرکه اطاعت خدا و رسولش کند، به رشد می رسد.

۵- بحارالأنوار :۱۰۲ :۱۵۵ سخن شما (اهل بیت) نور است و امرتان، رشد.

۶- بحارالأنوار :۹۲ :۲۶ قرآن، رشد است در برابر غوایت (هلاک).

۷- شعراء (۲۶): ۱۵۲.

(وَ قالَ مُوسی لِاَخیهِ هارونَ اخْلُفْنی فی قَوْمی وَ أَصْلِحْ وَ لاتَتَّبِعْ سَبیلَ المـُفْسِدینَ)(۱)

(و موسی به برادرش هارون گفت: جانمشین من در میان قوم باش، و اصلاح امور کن و از راه مفسدان پیروی مکن.)

بد نیست در این جا با عنایت به کلمات امام سجّاد علیه السلام چهره ی انسانی را در نظر آوریم که در کار زندگی، اقتصاد و میانه روی را پیشه کرده؛ در گفتار از استواری، صحّت و درستی برخوردار است؛ خود راه رشد را شناخته و دیگران را به آن فرا می خواند و در شمار بندگان صالح خداوندی قرار دارد.

یقیناً این انسان از دو جهت مورد توجّه و علاقه ی مردم قرار می گیرد و حتّی در جامعه ای که تمامی ارزش ها مرده است، او می تواند به این ارزش های مرده جانی دوباره دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همان جامعه ی جاهلی و پیش از بعثت، چنین حیاتی به واژه های امانت و صداقت بخشید. حضرتش با اینکه بظاهر در همان شوره زار رویید، امّا رایحه ی جان بخش او فضای جامعه ی جاهلی را عطرآگین نمود.

در ترسیم روشن قرآن، آینده ازآنِ بندگان صالح خداست، آن جا که می فرماید :

(وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِ ی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُون)(۲)

(به یقین در زبور، پس از ذِکر نوشتیم (حکم کردیم) که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند.)

در آیات قرآنی، صالحین در ردیف پیامبران، صدّیقان و شهیدان نشسته و در شمار کسانی قرار گرفته اند که خداوند ایشان را نعمت بخشیده و این خود مقامی بس والا و بالاست.

(... فَأُوْلئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحینَ...)(۳)

(... پس آنان همراهند با کسانی که خداوند به آنها نعمت داده، از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان...)

آنان که راه صلاح پیش گیرند، اجرشان ضایع نمی گردد.

(إِنّا لانُضیعُ أَجْرَ الْمـُصْلِحینَ)(۴)

(ما پاداش مصلحان را تباه نمی کنیم.)

این دو ارزش چنان است که ایمنی از عذاب های الاهی را فراهم می آورد که :

(و ما کانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُری بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ)(۵)

۱- اعراف (۷): ۱۴۲.

۲- انبیاء (۲۱): ۱۰۵.

۳- نساء (۴): ۶۹.

۴- اعراف (۷): ۱۷۰.

۵- هود (۱۱): ۱۱۷.

(خداوندگارت چنین نیست که قریه ها را به ظلم هلاک کند، در حالی که اهل آنها مصلح باشند.)

هرگز نمی توان در این راه نعل وارونه زد که: (وَ اللّهُ یَعلم المـُفسد مِنَ الْمـُصلِح)(۱) .

خداوند، مصلح را از مفسد به درستی باز می شناسد.

خلاصه این که کار با داعیه ی (إِنَّما نَحْنُ مُصلِحُونَ)(۲) راست نمی آید. خداوند

آن سان که عمل فرد صالح را ضایع نمی سازد، کار فرد مفسد را نیز اصلاح نمی کند که (إِنَّ اللّهَ لایُصْـلِحُ عَمَلَ المـُفْسِدینَ)(۳) .(به راستی، خداوند، کار مفسدان را به صلاح

نمی آورد.)

هشدار این که باید کوشید که تا فرصت باقی است، در کار صلاح و اصلاح باشیم؛ چراکه وقتی هنگام مرگ به خدای بزرگ بگوییم: (رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أعْمَـلُ صالِحآ فیما تَرَكْتُ)با پاسخ (كَلّا إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها) روبه رو خواهیم شد.(۴) (خدایا! مرا برگردان،

باشد که در فرصتی (دنیایی) که به جا گذارده ام، عمل صالح انجام دهم. هرگز این سخنی است که می گویند.)

سخن پایانی این که مردم صالح، خویش را زیر چتر ولایت الاهی قرار داده اند که از هر جهت، ایمنی برایشان به بار خواهد آورد که: (إِنَّ وَلِیِّیَ اللّهُ الَّذی نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّالِحینَ)(۵) . (به راستی، سرپرست من خدایی است که کتاب را فرو فرستاد، و اوست

که صالحان را سرپرستی می کند.)

زیور ایمان و بندگی، آن گاه که با عمل صالح پیوند می خورد، حیات را مفهومی تازه و واقعی خواهد بخشید که (مَنْ عَمِلَ صالِحآ مِن ذَكَرٍ أوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أجْرَهُمْ بِأحْسَنِ ما كانُوا یَعْمَلُونَ)(۶) . (هرکس ــ مرد یا زن ــ که کار نیکو

کند ــ در حالی که مؤمن باشد ــ به حتم و یقین، به او حیات طیبه می بخشیم، و قطعاً پاداش آنها را می دهیم، به نیکوترین وجهی که عمل می کردند.)

همچنین پاداشی به مراتب افزون تر از میزان عمل برای انسان به بار خواهد آورد. چنین است که امام سجّاد علیه السلام از خداوند می خواهد تا حضرتش را در شمار «صالِحی العبادِ» قرار دهد.

[۷۰ _ وَ ارْزُقْنی فَوْزَ الْمَـعادِ وَ سَلامَهَ الْمِـرْصادِ]

در راستای تلقّی دینی از استمرار حیات بشری، امام سجّاد علیه السلام مطالبی از خدا می خواهد که جلوه ی عمده ی آن در دنیاست، هر چند که ثمره ی آن علاوه بر دنیا، در آخرت نیز متجلّی می گردد. اینک سخن از رستگاری در آخرت و

ص:۲۰۷

۱- بقره (۲): ۲۲۰.

۲- بقره (۲): :۱۱ ما _ و تنها ما _ مصلح هستیم.

۳- یونس (۱۰): ۸۱.

۴- مؤمنون (۲۳): ۹۹ _ ۱۰۰.

۵- اعراف (۷): ۱۹۶.

۶- نحل (۱۶): ۹۷.

گـذر به سـلامت از آن کمینگاه را در میان می آورد. شایـد ترتیب قرارگرفتن این مطالب به دنبال هم بتواند این نتیجه را بدهد که گویی نتیجه ی بهره مندی از میانه روی، پای بندی به راستی و تناسب و استواری در گفتار، راهنمایی دیگران به راه رشد و قرار گرفتن در شمار بندگان صالح «فَوْزَ الْمـَعادِ وَ سَلامَهَ الْمـِرْصادِ» است.

پای بندی به معاد، از جمله ارکان اساسی اعتقاد هر مسلمان است و بالغ بر ثلث آیات قرآنی بر این حقیقت مهم پای می فشارد. در منطق قرآن، باورنداشتن این امر مهم، با شگفتی و استفهام همراه است، آن جا که می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ انَّما خَلَقناکُمْ عَبَثآ وَ انَّکُم إلینا لا ترجعُون)(۱)

(آیا پنداشتید که ما شما را عَبَث (بیهوده) آفریدیم و شما را به سوی ما باز نمی گردانند؟)

قرآن با قاطعیّت هر چه تمام تر، از واقعیّت جهان واپسین سخن به میان می آورد و برپایی آن را نزدیک می شمارد، آن جا که می فرماید :

(اقْتَرَبت السّاعَه)(۲)

(ساعت (قیامت) نزدیک است!)

لحن قـاطع قرآن در موضوع معـاد و مسائل مربوط به آن، از جمله زیبایی های وصف ناشـدنی این کتاب الاهی است و ترسـیم گویـا از این حقیقت، کـاری است که قرآن در ابعاد مختلف به آن پرداخته است. قرآن، از یک سوی، سـیمای حسـرت زده ی انسانی را نشان می دهد که در مواجهه با نخستین منزلگه معاد_ عالم برزخ _ از سرِ درد و نیاز، از خدا می خواهد که :

(رَبِّ ارْجعونی لَعَلِّیَ أعْمَلُ صالِحآ فیما تَرَکْتُ)(۳)

(خدایا! مرا برگردان، باشد که در آنچه (عمری) که رها کردم، کار شایسته انجام دهم.)

و از سوی دیگر، چهره ی شادمان انسان پای بند به باورهای دینی را می نمایاند که برای ورود به همین موقف، مخاطب دعوت (ارْجعی إلی رَبّک راضیهً مَرضیه)(۴)

می باشد. ببین تفاوت ره، از کجاست تا به کجا.

در ارائه ی دیگر، گفت وگوی میـان بهشتیـان و دوزخیـان را بیان می کنـد. انسانی که دل به کلام خداونـد سپرده، گویی ناظر این صحنه است و هم امروز این سخنان را می شنود که :

(وَ نادی أصْحابُ الْجَنَّهِ أصْحابَ النّارِ أنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُم ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا؟ قالُوا: نَعَمْ،

۱- مؤمنون (۲۳): ۱۱۵.

۲- قمر (۵۴): ۱.

۳- مؤمنون (۲۳): ۹۹.

۴- فجر (۸۹): :۲۸ برگرد به سوی خداوندگارت، در حالی که راضی و مورد رضایت باشی.

فَأذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أنْ لَعْنَهُ اللهِ عَلَى الظّالِمينَ)(۱)

(یاران بهشت، یازان دوزخ را گویند که ما وعده های خداوندگارمان را حقّ یافتیم، پس آیا شما وعده های خداوندگارتان را حقّ یافتید؟ گویند: آری. آنگاه منادی ای در میان آنها ندا دهد که: لعنت خدا بر ستمگران باد.)

بدین سان هر دو گروه، تحقّق وعده و وعید خداوندی را شاهد می باشند. در صحنه ای دیگر :

(وَ نادی أصْحابُ النّارِ أصْحابَ الجَنَّهِ أنْ أفیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ أوْ مِمّا رَزَقَکُمُ اللهُ. قالُوا: إنَّ اللهَ حَرَّمَهُما عَلَی الْکافِرینَ)(۲)

(و اهل دوزخ به اهل بهشت ندا دهند که از آب یا هر آنچه خداوند به شما روزی رسانده، به ما بدهید. گویند: به راستی خداوند، آنها را بر کافران حرام داشته است.)

گوشه ای از شرح حال آنان که این روز را فراموش کردند، در دنیا آن را باور نداشتند، به اشتغالات دنیوی عمر گذراندند و خلاصه فریب دنیا و جاذبه های فریبنده ی آن را خوردند، این چنین بیان می شود که :

(الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحیاهُ الدُّنْیا، فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا وَ ما کانُوا بِآیاتِنا یَجْحَدُونَ)(۳)

(کسانی که دین خود را لهو و لعب برگرفتند، و زندگانی دنیا فریبشان داد. ما امروز آنها را از یاد می بریم، همان گونه که آنها لقای امروزشان را فراموش کردند و به دلیل انکاری که نسبت به آیات ما می ورزیدند.)

در مقابل، باورداران این حقیقت به سلامت به ساحل فوز و فلاح رسیده و (نُودُوا أنْ تِلْکُمُ الْجَنَّهُ أُورِثْتُمُوها بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(۴) .(۵) (و به آنها ندا رسد که این است بهشتی

که به شما به ارث رسیده است، به سبب کارهایی (اعمال صالح) که انجام می دادید.)

در این جا قصد طرح موضوع معاد در میان نیست که این خود تفصیل زیادی را می طلبد. بلکه مقصد اصلی از ذکر این مطالب، آن است که گفته شود: اسلام به دنیا و آخرت، با هم و به طور یکجا می نگرد و آن دو را در امتداد هم می بینند. اسلام با القای این باور بر آن است که مردمِ پای بند به این آیین، به گونه ای زندگی و طیّ طریق نمایند که در

۱- اعراف (۷): ۵۰.

۲- اعراف (۷): ۵۱.

۳- اعراف (۷): ۴۳.

۴- اعراف (۷): ۴۳.

۵- پرداختن به سیمای قرآنی معاد، خود می تواند از جمله زمینه های مهمّ و مؤثّر در کار تحقیقدینی باشد و نباید جنبه ی اعتقادزایی آن را از نظر دور داشت. به عنوان نمونه آیات ۴۳ تا ۵۱ سوره یاعراف، تابلوی زنده ای از معاد و نحوه ی رویارویی گروه های مختلف با آن را به دست می دهد. مراجعه بهاین آیات و اساساً کار تحقیقی در زمینه ی این ترسیم ها، موضوعی است که به طور اکید توصیه می گردد.

این هر دو، سربلند و پیروز و کامیاب شوند و یکی را فدای دیگری ننمایند. البته اوج و قدر و والایی آخرت اساساً قابل مقایسه با دنیا نیست و اگر هم قرار بر فداکردن یکی به نفع دیگری باشد، سزاوار چنان است که دنیا قربانی آخرت گردد؛ چرا که به فرموده ی امیرمؤمنان علیه السلام :

«أیُّهَا النّاس، إنَّما الدُّنیا دار مَجاز وَ الآخِرَه دار قَرار؛ فَخُذُوا مِنْ مَمَرّکُم لِمـَقَرِّکُمْ.»(۱)

«ای مردم! دنیا فقط خانه گذر است، و آخرت خانه قرار و ثبات است. اینک، از گذرگاه خود به محلّ ثبات خود توشه بر گیرید.»

به یقین که هیچ انسان هوشمندی جهان گذرا را بر ابدیّتی پایدار ترجیح نخواهد داد. مهم آن است که انسان به گونه ای در جهان زندگی کند که از نعمت های آن، بهره گیرد. در عین حال، با نوعی آینده نگری بکوشد کالایی فراهم آورد که در جهان دیگر خریدار دارد. تنها این هوشمندی می تواند او را سالم به مقصد برساند و از خواب و غفلت زدگی در این جهان برهاند. انسان تنها بدین سان می تواند با روشن بینی به آن دوردست بنگرد و خود را برای مواجهه سربلند با آن واقعیّت انکارناشدنی آماده سازد. در این صورت، انسان به گوش جان، از زبان امام علی علیه السلام پیام مردگان را می شنود که : «... لَوْ أُذنَ لَهُمْ فِ ی الْکَلام لَاخبروکم انَّ خَیر الزّاد التَّقوی.»(۲) «اگر به آنها اجازه داده شود که

سخن گویند، به شما خبر می دهند که تقوا، بهترین توشه راه است.»

بدین سان از این جهان توشه ی تقوی فراهم می آورد و آماده ی سرای دیگر می گردد.(۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بستگان خویش را مورد خطاب قرار داده و فرمود :

«یا بَنیعبدالمطّلب، إنَّ الرّائد لایکذب أهله. وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ لَتموتُنَّ کما تَنامُونَ وَ لَتبعثنَّ کما تَستیقظون. و ما بعد الموت دار إلّا جَنَّه أو نار...»(۴)

«ای فرزند عبدالمطلب! به راستی که قافله سالار هرگز به خاندان خود دروغ نمی گوید. سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت، به یقین می میرید، همان گونه که می خوابید. و از گور برانگیخته می شوید، همان سان که بیدار می شوید. و پس از مرگ، هیچ خانه ای نیست مگر بهشت یا دوزخ.»

بدین سان با قاطعیّت، دو واقعیّتِ مرگ و زندگیِ دوباره را با تشبیه به خواب و بیداری یادآور شده و به دنبال آن، برپایی بهشت و جهنّم را در آن جهان نیز خبر داد. در روایات دیگر نیز به این تشبیه پرداخته شده است. در این

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۳.
۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.
۳- علاوه بر قرآن مجید، پی جویی در مجموعه های روایی ذیل واژه های معاد، آخرت، جنّت،ساعه، جهنّم، حساب، شفاعت، صراط، عمل، موت، میزان و واژه های از این ردیف و بررسی روایاترسیده از معصومین، می تواند در بالابردن سطح آگاهی و بالتّبع هشیاری و مراقبت در انسان هوشمند، تأثیرفراوان داشته باشد. مجلّدات ۵ تا ۸ مجموعه ی ارزنده ی بحارالأنوار مرحوم علّامه ی مجلسی ذیل عنوانکلّی کتاب العدل و اثعاد، مشحون از این روایات هشداردهنده و آگاهی بخش است.
۴- بحارالأنوار :۷ ۴۷.

روایات تأکید گردیده که مرگ و حیاتِ دوباره اتّفاق می افتد، به همان سادگیِ فرورفتن در خواب و بیدارشدن که توان جلوگیری از هیچ یک از آن دو، در انسان نیست. از زبان لقمان خطاب به فرزندش نقل شده که به او گفت:

«یا بُنَیّ، إنْ تَک فی شَکّ مِنَ الموت، فَارْفَع عَن نَفسکَ النَّوم، وَ لَنْ تستطیع ذلک. و إنْ کُنتَ فی شَکّ مِنَ الْبَعث، فَارْفع عَنْ نَفسکَ الإنتباه، وَ لَنْ تستطیع ذلک...»(۱)

«فرزندم! اگر در مورد مرگ شک داری، خواب را از خودت دور کن، که هرگز توانایی بر این کار نداری. و اگر در مورد برانگیختن پس از مرگ تردید داری، بیداری را از خودت دور ساز، که نمی توانی چنین کنی.»

در نگاه به آیات قرآن مجید، کلمه ی فوز با سه پسوند عظیم، مبین، کبیر، جمعاً طیّ ۲۱ آیه آمده است. این لغت در معانی رستگاری، نجات، پیروزی و کامیابی به کار رفته است و آیه ی (إنَّ لِلْمُتَّقینَ مفازآ)(۲) بیانگر سرانجام مردم تقویپیشه است.

در منطق قرآن :

(فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّة فَقَدْ فازَ)(۳)

(اگر کسی از آتش مصون مانده و به بهشت خداوندی گام نهد، در منطق قرآن به این رستگاری و فلاح فائز گردیده است.)

(مَنْ یُطع الله وَ رَسوله فَقَدْ فازَ فَوزآ عَظیمآ)(۴)

(آن کس که در این دنیا اطاعت خدا و رسول را پیشه کند، رستگاری بزرگ را خواهد داشت.)

خشنودی خدا از بنده و شادمانی بنده از خدا، به «فوز عظیم» تعبیر شده که (رَضی الله عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ ذلِکَ الْفوز العَظیم)(۵) . (خدا از آنها رضایت دارد، و آنها هم از

خدا راضی هستند. این است رستگاری بزرگ.)

همین تعبیر در مورد جای گرفتن در رضوان خداوندی نیز به کار رفته است که (وَ رِضوان مِنَ الله أکبر ذلِکَ الْفوز العَظیم)(۶) . (و رضوان از جانب خداوند، بزرگ تر است. این

است رستگاری بزرگ.)

و سرانجام، مسکن گزیدن در بهشت عدن در جهان دیگر نیز «فوز عظیم» خوانده شده است :

۱- امام باقر علیه السلام ، بحارالأنوار :۷ ۴۲.

۲- نباء (۷۸): ۳۱.

۳- آل عمران (۳): ۱۸۵.

۴- احزاب (۳۳): ۷۱.

۵- مائده (۵): ۱۱۹.

۶- توبه (۹): ۷۲.

(وَ مَساکن طیِّبَه فی جنّات عدن ذلک هُوَ الْفوز العَظیم.)(۱)

(و مسکن های پاکیزه در بهشت های عدن. این است رستگاری بزرگ.)

دقّت در این آیات، نشان می دهد که رابطه ی محکمی میان اطاعت خدا و رسول، جلب رضایت خداوند، رضایت متقابل نسبت به خدا، تقوپیشگی و اجتناب از گناهان، شکیبایی در مشکلات دنیوی و خداترسی با رسیدن به فوز و فلاح و جای گرفتن در شمار «فائزین» وجود دارد. این امور همه در دنیا انجام می گیرد، پس انسان فائز کسی است که با چنین اعمال پسندیده، آن جایگاه نیکو را برای خود به بار آورد. اینک حکمت درخواست امام سجّاد علیه السلام روشن تر می گردد که از خدا می خواهند که «وَ ارْزُقنی فَوْز المـَعاد». رسیدن به چنین کرامت و مرتبت، می طلبد که انسان در زندگیِ این جهانیِ خود، راه و رسم مناسب برای چنین فرجامی را پیشه نماید.

[۷۱ _ و سلامه المرصاد]

واژه ی «رصد» یعنی در کمین نشستن و مرصاد یعنی کمینگاه. این کلمه دو بار در آیات قرآن آمده است :

(إنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصاد)(۲)

(به راستی که خداوندگارت در کمین گاه است.)

(إنَّ جَهنَّمَ کانَت مِرْصاداً)(۳)

(به راستی که دوزخ، کمین گاهی است.)

در آیه ی اوّل، این حقیقت مورد نظر است که خدای متعال بندگان خویش را به دقّت زیر نظر دارد و تمامی احوال و اعمال ایشان را با ریزبینی و دقّت می نگرد. به عنوان نمونه در آیات پیشین، رفتار نادرست قوم عاد، قوم ثمود و فرعون را مشمول چنین نظارت دقیقی می داند. در آیه ی دوم، سخن از انتظار جهنّم است برای این که انسان های تبه کار را در بر گیرد.

آیات پیشین، ابتدا سخن از خلقت دنیا و سپس جمع آوری این نظام و برپایی قیامت را مطرح می کند. سپس تأکید می کند که جهنّم در کمین و انتظار است، منزلگه نهایی سرکشان است و اینان در جهنّم می مانند: (لابِثینَ فیها أحْقاباً * لایَذُوقُونَ فیها بَرْداً وَ لا شراباً * إلّا حَمیماً وَ غَسّاقاً).(روزگارانی دراز در آن درنگ کنند. در آنجا، نه خنکی نوشند و نه شربتی، جز آب جوشان و چرکآبه ای.)

قرآن این مجازات را (جَزاءً وَفاقاً) می داند، وصف الحال دوزخیان را در (إنَّهُمْ کانُوا لایَرْجُونَ حِساباً * وَ کَذَّبُوا بآیاتِنا کِذّاباً) خلاصه می کند. (این کیفری است مناسب (با جرم آنها). آنان بودند که به روز حساب، امید نداشتند. و آیات ما را سخت

۱- صف (۶۱): ۱۲.

۲- فجر (۸۹): ۱۴.

۳- نبأ (۷۸): ۲۱.

دروغ می پنداشتند.)

سپس با تأکید می گوید که ما تمامی حساب ها در عالم به دقّت نگاه می داریم : (وَ كُلَّ شَ یْءٍ أحْصَیناهُ كِتاباً). (حال آن كه ما، هر چیزی را برشمرده و (به صورت) كتابی در آورده ایم.)

آنگاه جهنّمیان را خطاب می كند كه: (فَذُوقوا فَلَنْ نَزیدَكُمْ إلّا عَذاباً)(۱) (پس

بچشید، كه جز عذاب، هرگز (چیزی) بر شما نمی افزاییم.)

این مجازات های سخت، نتیجه ی جریان نظام دقیق و حساب شده در عالم هستی است كه خدای متعال آن را بنیان نهاده است. خداوند به عنوان ناظری توانا و بینا در كمین نشسته و جهنّم نیز آماده شده تا بی اعتقادان به این حساب رسی و تكذیب كنندگان را در میان بگیرد.

امام سجّاد علیه السلام با عبارت «وَ سلامَه الْمِـرصاد» از خداوند می خواهد كه از چنین كمینگاه پُرخطر به سلامت بگذرد. وجود چنین جایگاه خطرناك در جهان دیگر، امری است كه هر فرد مسلمان باید به آن معتقد و پای بند باشد و بر آن پای بفشارد و بگوید : «أشْهَدُ أنَّ الصِّراطَ حَقٌّ وَ الْمِرصادَ حَقٌّ»(۲) . «من گواهم كه صراط، حقّ است و مرصاد، حقّ.»

شیعه نیز در قالب زیارت آل یاسین، عقاید خویش را به امام عصر أرواحنافداه عرضه می دارد و از حضرتش می خواهد كه: «فَاشْهدْ عَلی ما أشْهَدتُكَ عَلَیهِ». «پس گواه باش بر تمام آنچه حضرتت را بر آن گواه گرفتم.»

در این زمینه یادآور می شود كه: «أشْهَدُ أنَّ النَّشر حَقٌّ وَ الْبَعثَ حَقٌّ وَ أنَّ الصِّراطَ حَقٌّ وَ المِرصادَ حَقٌّ»(۳) . «شهادت می دهم كه نشر، بعث، صراط، مرصاد، همه حقّ است.»

بدین سان شیعه در باب موضوع مرصاد به عنوان گوشه ای از باورهای خود در موضوع معاد و حیات بعد از این جهان، الزام خود را به پیشوای گران قدر خود اعلام می دارد. ضمناً در برخی از روایات، از مرصاد به عنوان «قنطره عَلَی الصِّراط»(۴) (پلی بر

روی صراط) تعبیر شده است.

[۷۲ _ اَللّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسی ما یُخَلِّصُها وَ أبْقِ لِنَفْسی مِنْ نَفْسی ما یُصْلِحُها فَإنَّ

نَفسی هالِكَهٌ أوْ تَعْصِمَها]

این بخش از كلام امام سجّاد علیه السلام خبر از نفس شناسیِ دقیق دارد. براساس آن، عواملی راه گشای انسان در مهالكی است كه نفس، عمده ترین عامل برای برپایی آن مهلكه هاست. سخن از نفسی است كه :

۱_ بِالسُّوءِ أمّاره، فرمان به بدی ها می دهد

۱- نبأ (۷۸): ۲۳ _ ۳۰.

۲- بحارالأنوار :۹۴ ۳۸.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت آل یس.

۴- بحارالأنوار :۷۵ ۳۲۳.

۲ــ وَ إلَی الخطیئَه مبادره، به انجام گناه مبادرت می ورزد

۳ــ و بِمعاصیکَ مولعه، به انجام نافرمانی و سرکشی تمایل و ولع دارد

۴ــ وَ لِسَخطک متعرّضه، انسان را در معرض سخط و غضب خداوندی قرار می دهد

۵ــ تسلک بی مسالک المهالک، انسان را به مهلکه می کشاند

۶ــ و تجعلنی عندک أهون هالک، فرد را به پایین ترین درجه ی خواری و بی مقداری نزد خدا می کشاند

۷ــ کثیره العلل، چه بسیار دردها و بیماری ها که دارد

۸ــ طویله الأمل، بسا آرزوهای دور و دراز که در سر دارد

۹ــ إنْ مسّه الشَّرُّ تجزع، اگر بدی او را رسد، زبان به جزع و فزع می گشاید

۱۰ــ إنْ مسها الخیر تمنع، و آن گاه که او را خیرات در میان می گیرد، از خیررسانی به دیگران مانع می شود

۱۱ــ میالهً إلَی اللَّعب و الّهو، تمایل شدید به سرگرمی های هیچ و پوچ دارد

۱۲ــ مملوه بالغفله و السَّهو، سرتاپای او را غفلت و بی خبری و فراموشی گرفته است

۱۳ــ تسرع بی إلی الحوبه، به سرعت انسان را به سوی تباهی و گناه می راند

۱۴ــ و تسّوفنی بالتّوبه، کار بازگشت و توبه را هم چنان به تأخیر می اندازد.(۱)

امام سجّاد علیه السلام چهارده ویژگی را یکی پس از دیگری برای نفس برمی شمارد. دقّت در آنها نشان می دهد که چگونه ممکن است ناخالصی هایی به این غلظت، جان انسان را در میان گیرد؛ آفت هایی که هر یک از آن ها می تواند انسان قدرتمندی را به زیر کشاند، چه رسد که این همه دست به دست هم دهد، که در آن حال، به راستی فرد را از پای در خواهد آورد.

در نخستین ویژگی سخن از فرمان دادنِ نفس به بدی هاست؛ همان که قرآن مجید از زبان حضرت یوسف ۷بیان می دارد که: (وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَهُ بِالسُّوءِ إلّا ما رَحِمَ رَبّی)(۲) . استثنایی که در پایان آیه بدان اشاره رفته، جای بسی امیدواری است؛

یعنی که تنها خداوند می تواند انسان را از این مهالک برهاند و مورد لطف و عنایت خویش قرار دهد. این دشمن غدّار دست در دست شیطان دارد و گاهی هم به صورت ابزار دست آن دشمن قوی، عمل می نماید، امّا خدای متعال، انسان ها را در میدان کارزار با چنان دشمنی غدّار، رها ننموده است. بدین روی، از جنس همان نفس، امّا با ویژگی دیگر، ما را به داشتن

نفس لوّامه مجهّز می دارد؛ نفسی که انسان را در مواجهه با گناهان از درون مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد. اگر این نفس در انسان قوی شود، پس از گناه موجبات پشیمانی و بالتّبع توبه و انابه برای فرد پیش می آورد، بلکه کم کم بر اثر پرورش، می تواند پیش از مبادرت به گناه و خطا، انسان را هشیار کند و از میان راه غفلت

ص:۲۱۴

۱- امام سجّاد علیه السلام ، مناجاه الشّاکین.

۲- یوسف (۱۲): ۵۳.

و آلودگی بازگرداند: (وَ لا أَقْسِمُ بِالنَّفس اللَّوّامَه)(۱) . (و سوگند یاد نمی کنم به نفس

لوّامه (که انسان را با سرزنش خود، از خواب غفلت بیدار می کند).)

در چنین حالتی باید انسان از راه خداترسی به درجه ای توانمند شود که نفس سرکش را مهار نماید. آن هنگام مصداق کلام الهی می شود: (وَ أمّا مَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی * فإنَّ الجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی)(۲) . (کسی که در برابر خدای خود احساس

ناامنی کند و نفس را از خواسته هایش بازدارد، به راستی که بهشت، جایگاه اوست.)

بدین سان می تواند پیشاپیش، با دست خود و با اتّکا به فضل الاهی، جایگاه خویش در دنیای واپسین ــ یعنی بهشت ــ را تدارک ببیند. خداوند بزرگ، نفس انسانی را در هر دو پهنه ی پاکی و ناپاکی، توانمند ساخته تا به قاعده ی اختیار مشخّص شود چه کسی با حُسن اختیار، زمام را به دست تقوپیشگی داده و کدامین فرد با سوء اختیار، آن را به دست پلیدی و زشت کاری می سپارد :

(وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها * فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّاها * وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها)(۳)

(سوگند به نفس و کسی که آن را پدید آورد، آنگاه پلیدکاری و پرهیزکاری را به آن الهام کرد، به راستی هر آن کس که آن را پاک گردانید، رستگار شد. و هرکه آلوده اش ساخت، قطعاً درباخت.)

برخی سر در راه تقوی نهاده و عنان نفس را کشیده اند. اینان روی به تعالی و بالایی و والایی می نهند تا آن جا که مخاطب آیه ی (یا أَیَّتُهَا النَّفْس الْمُطْمَئِنَّه)(۴) قرار

می گیرند.

امّا آن کس که سر در پی نفس وسوسه گر گذارد، به مصداق (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ)(۵) سرانجام با فرمان (أَلْقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنیدٍ)(۶) در دوزخ

جای خواهد گرفت.

به هرحال، ناخالصی های چهارده گانه از یک طرف انسان را در میان می گیرد. از سوی دیگر: «شیطاناً یغوینی» ابلیسی است که در کار گمراه کردن انسان می افتد. او در نخستین گام های خود، «قَدْ مَلأَ بِالْوسواسِ صَدری» دل و روح انسان را جولانگاه انواع وسوسه های شیطانی می نماید. «وَ یزیّن لی حبّ الدُّنیا»: دنیا را در چشم انسانی می آراید «وَ یحول بینی و بین الطّاعه و الزّلفی» و میان انسان با طاعت و بندگی و تقرّب او به خدای متعال حائل می گردد. در این

۱- قیامت (۷۵): ۲.

۲- نازعات (۷۹): ۴۰ و ۴۱.

۳- شمس (۹۱): ۷ _ ۱۰.

۴- فجر (۸۹): ۲۷.

۵- ق (۵۰): :۱۶ به قطع و یقین، ما انسان را آفریدیم. و می دانیم که چه وسوسه هایی به دستنفس او پدید می آید.

۶- ق (۵۰): :۲۴ هر ناسپاس لجوجی را در دوزخ افکنید.

حالت، این قلب را قساوت فرا گرفته و «مَعَ الوسواس متقلّباً»: و وسوسه های رنگارنگ، او را می چرخاند.(۱)

با این مقدّمات، بار دیگر به کلام امام سجّاد علیه السلام باز می گردیم. حضرتش از خدا می خواهد که نفس او را خالص گرداند، از بدی ها بپالاید و به نیکی ها بیاراید. در این میان تعابیر زیبای امام علیه السلام جالب است که در این جذب و دفع، آن چه به جای می ماند نفسی پاك و خالص و به دور از تباهی همراه با ویژگی های مثبت و سازنده و اصلاحگر است، نفسی که به عصمت خداوندی، از انحراف مصون مانده و راه صلاح و اصلاح پیش گرفته است. اگر جز این باشد، اصل بر هلاکت است و کسی که در کار این پالایش نفس برنیاید، سخت در مهلکه افتاده است.

راه عملی در این میدان برای خلاصی، کوبیدن نفس است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اِقمعوا هذِه النُّفوس، فإنَّها طَلَعةٌ. إن تطیعوها تَزِغْ بِکُم إلی شرّ غایهٍ»(۲) : «باید در کار نزاع با نفس افتاد، چراکه اگر زمام به دست او داده شود، کار به بدترین نتایج

ممکن منتهی خواهد شد.» (۳)

انسان همواره در کار رویارویی با کشش های نفسانی و زمام داری شیطانی باید از خدای متعال مدد گیرد و چونان مولای متّقیان علیه السلام به خداوند عرضه بدارد که :

«إنْ خَذَلَنی نَصْرُکَ عِنْدَ مُحارَبَهِ النَّفْسِ وَ الشَّیْطانِ، فَقَدْ وَکَلَنی خِذْلانُکَ إلی حَیْثُ النَّصَبِ وَ الْحِرمانِ»(۴)

«در این نبرد همه جانبه با نفس و شیطان، اگر انسان از سوی خدا مخذول شود (تنها و بدون یاور بماند)، جز شکست و افتادن در بند هزاران درد و رنج، نتیجه ای عاید نخواهد گردید.»

این نفس چگونه است؟ به تعبیر پیشوای پارسایان علیه السلام : «فَبِئْسَ الْمِـَطیَّهُ الَّتِی امْتَطَتْ نَفْسی مِنْ هَواها! فَواهاً لَها لِما سَوَّلَتْ لَها ظُنُونُها وَ مُناها! وَ تَبّاً لَها لِجُرْاتها عَلی سَیِّدِها وَ مَوْلاها!»(۵) «گمان ها را جلوه می دهد و می آراید، آرزوهای دور را بزرگ می شمارد و در منظر

انسان می آورد. و به راستی که چه توان و جرأتی دارد که در قبال خدای جهان چنین می کند!»

در این میان چاره آن است که بگوییم: «إلهی هذِهِ أزِمَّهُ نَفْسی عَقَلْتُها بِعِقالِ مَشیَّتِکَ»(۶) «خدایا! این است زمام نفسم که آن را با عِقال (زانوبند) مشیت حضرتت به بند

کشیدم.»

ص:۲۱۶

۱- بخش هایی از مناجاه الشّاکّین، امام سجّاد علیه السلام .

۲- غرر و درر: ۲۵۵۹.

۳- فهرست برخی روایات رسیده از امیرمؤمنان علی علیه السلام در موضوع نفس در کتاب غرر و درر :۷۳۸۷ _ ۳۹۴، آمده است. مراجعه و دقّت در آن ها می تواند دریچه های فراوان دیگری در موضوع نفس ومسائل مربوط به آن پیش رو بگشاید.

۴- مفاتیح الجنان، دعای صباح.

۵- همان.

۶- همان.

آنگاه زمام رهایِ نفس را به امر و نهی خداوندی به بند کشیم و مهار سازیم. در این حالت به توفیق الاهی به سلامت به مقصد خواهیم رسید، نفسی پیراسته از بدی و کژی و آراسته به خیر و راستی که به امر خداوندی پای بند شده است. چنین نفسی نه تنها از آن ناخالصی های چهارده گانه به دور می ماند، بلکه از رهگذر اطاعت و بندگی و سرسپاری به پیشگاه خدا، آراستگی هایی دارد که «لَیسَ عَلی وَجْهِ الْارض أکرم عَلَی الله سُبحانَه مِنَ النَّفس المطیعَه لِامرِه»(۱) . «بر روی زمین، بیشترین کرامت نزد خدای سبحان، از آنِ

کسی است که نفس او مطیع امر الهی باشد.»

بدین سان همان نفس که می توانست آدمی را به مهلکه بکشاند، اینک بر بلندای رضا و کرامت خداوندی جای گرفته است.

[۷۳ _ اَللّهُمَّ أنْتَ عُدَّتی إنْ حَزِنْتُ]

بسا اوقات که انسان در گذران زندگی، با غم و رنج و اندوه مواجه می گردد. دنیا همیشه به کام انسان نیست. به مصداق «یَوْمٌ لَکَ وَ یَوْمٌ عَلَیکَ»، گاهی حزن و اندوه چنان به انسان روی می آورد که تاب تحمّل از فرد ربوده، می گیرد، تا آن جا که زبان به شِکوه و شکایت و ناسپاسی می گشاید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام دنیا را «دار بالبلاء محفوفه وَ بِالغَدرِ معروفه»(۲) می شناساند. اساساً بلا و ابتلا و درد و رنج با دنیا و زندگی آن عجین است تا

آن جا که قرآن می فرماید: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإنْسانَ فی کَبِدٍ)(۳) . «به یقین، انسان را در رنج آفریدیم.»

ثمره و بازتاب اوّلیه ی این درد و رنج بر فرد، بروز حزن و غم و اندوه است. با این پدیده چگونه باید روبه رو شد؟ آیا به محض آن که تنگی معیشتی پیش آمد، باید روی ترش کرد و فریاد برآورد که (رَبّی أهانن)(۴) یا آن که زیر لب باید زمزمه کنیم که:

(فَإنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرا آ إنَّ معَ الْعُسر یُسرا آ)(۵) ؟

(به راستی، همراه با دشواری، آسانی است. (باز هم می گویم: به راستی، همراه با دشواری، آسانی است.)

به راستی کدام یک از این دو، آرام بخش و کارساز و چاره ساز است؟ داشتن موضع انفعالی و بدگفتن به زمین و زمان؟ یا زبان شاکر و دل امیدوار و قلب مطمئن به خدا داشتن؟ کدام یک می تواند بار اندوه و غم را بکاهد و انسان را توانی دوباره بخشد و مجدّداً به میدان کار و تلاش کشاند؟ چه نیکو گفته است شاعر:

۱- غرر و درر: ۷۵۳۰.

۲- نهـج البلاغه: خطبه ی :۲۲۶ خـانه ای که در آن آزمون ها و گرفتاری ها پیچیـده شـده و همگان آن رابه بی وفایی شـناخته اند.

۳- بلد (۹۰): ۴.

۴- فجر (۸۹): ۱۶.

۵- انشراح (۹۴): ۵ ـ ۶.

«إذا ضاقَت لَکَ الدُّنیا، تَفکّر فی ألَمْ نَشْرَح   تجدیسرین مع عسرٍ، تذکّر ذلک فافرح»(۱)

این راه می توانـد انسـان را از خطر نومیـدی برکنـار دارد تا فرد به جای خودخوری و رنـج درونی، با اطمینان خاطر به خـداوند تکیه نمایـد و حرکت و توانی دوباره یابـد. امام سـجّاد علیه السـلام چاره را در این راه می داند و توصـیه می کند که انسان در مواجهه با این ناملایمات، به خدای متعال پناهنده شود و بدین سان غم از دل بزداید. و از بار رنج خویش بکاهد.

[۷۴ _ وَ أنْتَ مُنْتَجَعی إنْ حُرِمْتُ]

خدایا! تویی پناهگاه و نفع رسان من، آن گاه که دیگران مرا تحریم نموده و وا می رهانند.

زنـدگی مشـحون از فراز و نشـیب است و معمول چنان است که دوسـتان واطرافیان انسان نیز روابط خود را بر این اساس تنظیم می کننـد. روزهای خوش زنـدگی در کنار انسان میماننـد و در ایّام محنت، فرد را وا می رهانند. چه خوب است که انسان بر این اقبال و ادبار (روی آوری و روی گردانی) چنـدان تکیه نکند، بلکه اساساً بداند که نوع مردم چنین اند و در این روزگاران اگر خلاف آن دیده شود، جای شگفتی دارد و استثناست. در این صورت به گفته ی صائب تبریزی :

پر در مقام تجربه ی دوسـتان مباش   صائب!که زود بی کس و بی یار می شوی   انسان باید به گونه ای خود را بسازد که چنین نوسانـات در رفتـار اطرافیـان او را نیازارد، هر چنـد که خود بایـد بکوشـد که تابعی از چرخش زمان نباشـد و همواره اصولی را که بدان پای بند است مورد نظر و عمل قرار دهد و بداند که:

«فی تقلّب الأحوال علم جواهر الرِّجال»(۲) .

«در گردش احوال، گوهرهای انسانها شناخته می شود.»

البتّه داشـتن روحیّه ی قوی که در پنـاه آن، انسان از این کنش و واکنش ها چنـدان شادمان و انـدوهگین نشود، امری است که می توانـد به فرد، توان رویارویی با این مشـکل را بدهـد. امّا در منطق دین خـدا و راه گشایی ائمّه ی هدی، پناه بردن به خدای متعـال در دوران تنهـایی، به مراتب کارسـازتر است. انسـان در ارتباط با خـدای متعال، آن چنان بی نیازی در خود احساس می کنـد که وقتی تمام خلایق او را واگذارنـد، برایش چنـدان مهم و غم انگیز نیست، بلکه در این حالت، خود را در اوجی دسـت نایافتنی می بیند که بگوید: «إلهی کَفی بی عزّآ أنّ أکون لَکَ عَبدآ و کَفی بی فَخرآ أنْ تَکُون لی رَبّآ، أنْتَ کما أحبّ فاجعلنی کما تُحبّ.»(۳) «خدایا! این عزّت مرا بس که بنده ات باشم. و این فخر مرا بس که

خداوندگارم باشی. تو آن گونه ای که من دوست می دارم، پس مرا آن گونه بدار که تو دوست می داری.»

۱- این بیت، ناظر به دو آیه ی سوره انشراح است : (فإنّ مع العسر یسراً انّ مع العسر یسرا). کلمه«عُسر» در آیه ی دوم، میان دو «یُسر» قرار گرفته و به گفته شاعر، می رساند که قبل و بعد از هر سختی،آسانی است. توجّه به این نکته می تواند در شدّت دشواری ها، به انسان امید بدهد.(ویراستار)

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۱۷.

۳- مفاتیح الجنان، مناجاه أمیرالمؤمنین علیه السلام .

در این جا بایـد گفته شود: مشـکل آن جاست که خـدا انسان را تحریم کنـد که در این حالت، اگر تمامی زمین و زمان با فرد، همراه شود، کـاری از پیش نخواهـد رفت. امام سـجّاد علیه السـلام در این جا می خواهـد که خـدایا، در هنگام تحریم مردم که دست از یاریِ من بر می دارند، پناه و مأمن و متکّای من تویی.

حضرتش در دعایی دیگر، آن روی سکّه را آشکار نموده و این امر را برای خود خطیر می شمارد که :

«لعلّکَ رأیتنی غیر شاکر لِنعمائکَ فَحَرَمتَنی»

«نکند چون مرا سپاس گزار نعمت های بی کران خود ندیده ای، تحریمم نموده ای.»

و با صراحت و از سرِ صدق به پیشگاه الهی عرضه می دارد که :

«إنْ وَکَلْتَنی إلی نفسی هَلَکت»(۱)

«اگر زمام مرا به خودم بسپاری و رهایم کنی، یقین که به هلاکت فرو در خواهم افتاد.»

به هرحـال، پناه جویی در پیشـگاه مرحمت و لطف خداونـدی ــ به ویژه آن گاه که مردم روزگار، انسان را تنها می گذارنـد ــ توفیق و ارزشـی است که حضـرت سـجّاد علیه السلام بر آن پای می فشارد. دورافتادن از این مأمن که خدا، انسان را واگذارد، امری است که باید به شدّت مراقب آن باشیم و به گونه ای عمل کنیم تا مشمول این خذلان نشویم.

[۷۵ ــ وَ بِکَ اسْتِغاثَتی إنْ کَرَثْتُ]

خدایا! در هجوم غم و اندوه و دشواری، تویی فریادرسِ من.

از جملـه اسـمای الاـهی «غیـاث المسـتغیثین» «یعنی فریـادرسِ فریـاد خواهـان» است. در دعـا می خـوانیم که: «فَأغِث یـا غیـاث المستغیثین عبیدک المبتلی»(۲) و نیز می خوانیم: «یا

غیاثَ مَنْ لا غیاثَ لَهُ»(۳) . به هرحال، واژه ی غوث به معنی فریادرسی و مشتقّاتش در

ادعیه، فراوان به کار رفته است.

«کرث الغـم فلانـآ کرثـا» یعنی کـه بـار غم و انـدوه بر او دشـوار گردیـده. انسـان در مـواجهه بـا غم و انـدوه و برای فرار از این دشواری، خود را به آب و آتش می زنـد و به این سوی و آن سوی می رود تا به گونه ای این نگرانی و رنج را چاره کند. اگر در ایـن مـددجویی خـدا را در نظر نگیرد، چـه بسـا که به انگیزه ی نجـات از آن مشـکلات، تصـمیم نابجـا بگیرد. به هر حـال، مشکلات فراوان، انسان را در میان می گیرد، امّا نباید عمل و گرایش بی مطالعه و شتاب زدگی او مصداق ضرب المثل «افتادن

از چاله به چاه» گردد، و چه بسیارند کسانی که دچار این مهلکه ها شده اند. چه بسا هجوم غم تنهایی و افسردگی، انسان بی پناه را به دامن الکل و مواد مخدّر و در دام دوستان ناصالح گرفتار کند که از این رهگذر، عمری رنج و درد سخت را برای خود به بار می آورد. او که می خواست از بار غم برهد، امّا اینک به دامی افتاد که غم و رنجش به مراتب افزون و دوصد چندان گردید.

ص:۲۱۹

۱- بخش هایی از دعای ابوحمزه ی ثمالی.

۲- دعای ندبه.

۳- دعای مشلول.

انسان باید بداند که خدای متعال چنین است که «للملهوفین بمرصد اغاثه» اساساً در انتظار و در کمین رسیدگی به احوال کسانی است که روی به او نهاده اند، با خیال راحت روی به درگاه حق آورده، از سر عجز و نیاز می گوید که: «جعلت بِکَ اسْتغاثتی»(۱)

از این روی، امام سجّاد علیه السلام تنها و تنها دامن رحمت و فریادرسیِ خداوند را مأمن انسان دانسته و عرضه می دارد: خدایا! در زیر بار فشار غم و رنج و دشواری و اندوه، از تو پناه می جویم و از تو راه حل می طلبم و به بیانی دیگر :

«یا رفیق یا شَفیق فُکّنی مِن حلق المـَضیق»(۲)

[۷۶ _ وَ عِنْدَکَ مِمّا فاتَ خَلَفٌ وَ لِما فَسَدَ صَلاحٌ وَ فیما أنْکَرْتَ تَغْییرٌ]

امام سجّاد علیه السلام سخن از واقعیّتی ملموس در میان می آورد؛ چه بسا دارایی ها، دانایی ها، توانایی ها که دستخوش تباهی و فساد می گردد؛ چه بسیار نعمت هایی که از انسان باز ستانده می شود؛ چه بسا تغییرات و دگرگونی هایی که در جریان زندگی برای انسان پیش می آید. در مواجهه با این تحوّلات چه باید کرد؟ این سؤالی مقدّر است که حضرتش در این قسمت به آن پاسخ می دهد.

خوب است که انسان به جان و دل این حقیقت را باور داشته باشد که به راستی، آن هنگام که چیزی را از دست می دهد و یا خدای متعال آن را بازمی ستاند، یقیناً حکمت هایی در کار است که چه بسا ابعاد آن برای ما ناشناخته می باشد. این خود از مصادیق تسلیم به پیشگاه باری است. شایسته چنان است که:

اوّلا : انسان خود را نبازد و به محض بازستانیِ نعمت، گمان نبرد که خداوند به او اهانت کرده است: (وَ أمّا إذا مَا ابْتلاه فَقَدر علیه رزقه فَیَقُول رَبّ ی اهانن)(۳) (وقتی خداوند

انسان را بدین گونه بیازماید که روزی را بر او تنگ گیرد، انسانِ ناآگاه گوید که خداوند به من اهانت روا داشته است.)

بلکه این پدیده را باید آزمون الاهی بداند و از هر جهت آماده ی تحمّل آن باشد.

ثانیاً: حکمت های گسترده ی خداوند را در جهان، جاری و ساری بداند.

این هر دو امر، می طلبد که انسان تسلیم پیشگاه الاهی باشد، با اطمینان خاطر به خداوند تکیه کند و هرگز با بروز تغییرات و تحوّلات در جریان زندگی دنیوی خویش دچار تحوّل در اعتقاد نشود، هم چنان بر عقاید الاهی خویش پای بفشرد و بداند که خداوند «جابر» است؛ یعنی جبران مافات می کند و در بزنگاه های سخت زندگی، انسان را درمی یابد.

در دعا می خوانیم که: «یا جابر العِظَم الکَسیر»(۴) ، یعنی خداوند استخوان شکسته

۱- بخش هایی از دعای ابوحمزه ی ثمالی.

۲- دعای مشلول.

۳- فجر (۸۹): ۱۶.

۴- دعای مشلول.

را ترمیم می نمایـد. وجود چنین روحیه ای می توانـد فرد را در برابر مصائب و مشـکلات مقاوم سازد تا هیـچ گونه تزلزل در او راه نیابد. در عین حال این امکان را نیز فراهم می سازد که شـخص با روحیه ی تسلیم، آرامش درون خویش را هم حفظ کند. به همین دلیـل، رواست که فرد آشـنا بـا اخلاـق اسـلامی از چنین والایی هایی برخوردار باشـد که هم این جهان او را به خوبی اداره می نماید و هم وی را سربلند، از گستره ی گیتی عبور دهد و ره سپار جهان آخرت سازد.

پیام روشن این بخش از دعای مکارم، آن است که فرد به راستی خداونـد را پناه و پناهگاه خویش بداند و بشـناسد، حق متعال را تنها تکیه گاه قابل اعتماد خود در روی آوریِ بلایا و مصائب بشـمارد، به خواسـته های او با جان و دل رضایت دهـد و یقین داشته باشد که خداوند، بنده ی سرسپرده ی خویش را در تنگناهای زندگی رها نمی سازد و مشکلات او را خواهد گشود.

[۷۷ _ فامنن علیّ... بالرشاد]

پس از اعلام این اطمینان و رضایت خاطر نسبت به خدای متعال، امام علیه السلام از خدای بزرگ می خواهد: «فَامْنُنْ عَلَیَّ قَبْلَ الْبَلاءِ بِالْعافِیَهِ وَ قَبْلَ الطَّلَبِ بِالْجِدَهِ وَ قَبْلَ الضَّلالِ بِالرَّشادِ».

آن حضـرت با این عبارت، پیش گیری از بروز سه آفت را از خـدای متعال می طلبد که ممکن است دامن گیر هر انسانی شود. امام علیه السـلام این مهمّات را با واژه ی «منّت» از خداوند طلب می نمایند. بلا، تهی دستی و گمراهی، سه بلیّه ای است که از آن نام می برند و چاره ی آن ها را به ترتیب در عافیت و سلامتی، عطا و بخشش و هدایت و راه رشد می جویند.

نکته ی جالب آن است که حضـرتش برخورداری از این نعمت ها را قبل از پیـدایش آن نقمت ها، از خـدا می خواهنـد. شاید یکی از رموز آن، عـدم تحمّل و مقاومت فرد در قبال بلایایی از این ردیف باشـد. چه بسـیار انسان هایی که در این میدان تاب نیاورده و فرو می ریزند. از این رو سزاوار چنان است که شخص از این حالت به خدای بزرگ پناه ببرد.

در عین حال، مقام تسلیم که پیش از این بدان اشاره رفت، هم چنان در جای خود استوار است و نافی و مناقض این درخواست نیست. این هر دو، کاملاـ بـا هم قابـل جمع است؛ چرا که انسان خواسـته های خود را در عین اعلام پیشاپیش تسـلیم بی چون و چرا در محضـر حق مطرح می سازد. در این مقام، کیست شایسـته تر از خداوندی که به فرموده ی امام سجّاد علیه السلام : «راه ها به سویش گشوده و چشم های امید به عطایش دوخته» است.(۱)

[۷۸ _ وَ اکْفِنی مَؤُنَهَ مَعَرَّهِ الْعِبادِ، وَ هَبْ لی أَمْنَ یَوْمِ الْمَ_عادِ وَ امْنَحْنی حُسْنَ الْإِرْشادِ]

از جمله نام های زیبای حق تعالی، «کافی» است. قرآن مجید می فرماید :

(أَلَیْسَ الله بِکاف عبده؟)(۲)

تکیه کردن بر کفایت الاهی در تمام عرصه های زنـدگی و اعتماد به او، ارزشـی بس والاست. انسانی که به واقع خـدا را برای

خود کافی بداند، سر در برابر فلک خم نمی دارد، و کوه های مشکلات را به جان می خرد و هرگز از پای

ص:۲۲۱

۱- بخش آغازین دعای ابوحمزه.

۲- زمر (۳۹): ۳۶.

درنمی آید؛ زیرا آموخته است که: (کَفی بِاللهِ وَکیلا)(۱) ، (کَفی بِاللهِ نَصیرآ)(۲) ، (کَفی بِاللهِ علیمآ)(۳) ، (کَفی بِاللهِ شهیدآ)(۴) . او وکیل و مدافع و یاور و دانا و شاهد آگاهی جز خدا نمی شناسد. از این رو به

حضرت حق تکیه نموده او را تکیه گاه امن و مطمئنّی برای خود می داند.

روشن است که این باور قلبی هرگز به معنای سستی و تنبلی و کاهلی و بی عاری و بیهودگی نیست؛ این ها همه ضدّ ارزش هایی است که دامن دین و ساحت دین داری از آن ها بیزار است؛ بلکه این توکّل و واگذاری امر به خدای متعال، اوج خداشناسی و وجدان همه جانبه ی کفایت خدای متعال است. در مکتب دین، فرد احساس استقلال و خودمحوری نمی کند و توفیق های خود را صرفآ مرهون تلاش و استعداد خویش نمی داند. انسانِ دین مدار، در عین کار و کوشش، به مصداق (فَإذا عزمت فتوکّل عَلَی الله)(۵) از پیامبر خود آموخته که به خود بسنده نکند، نیروی چاره ساز خداوندی را

سبک نشمارد و از دل و جان بگوید :

(أُفَوِّضُ أمری إلَی الله إنَّ اللهَ بَصیرٌ بِالْعِباد)(۶) .

(کار خود را به خدا سپردم. به راستی که خداوند، نسبت به امور بندگان، بینا است.)

او چونان مؤمن آل فرعون در اوج فشار و تحمّل درد و رنج و در نهایت تهدید به مرگ و خطر گرفتارآمدن در بندهای فرعونی، خود را به خدا بسپارد و چاره ی کار از او بخواهد.

چنین انسانی نمی خواهد حاجت نزد کسان برد و رنج طلب از دیگران را تحمّل نماید؛ چرا که خدای او در جایگاه «یُعْطی مَن سَألَهُ وَ یعطی مَن لَمْ یسأله وَ مَنْ لَمْ یعرفه»(۷)

قرار دارد. لذا نه تنها سائلان را پاسخ می گوید که حتّی ناآشنایان به خود را نیز که از او حتّی درخواست ندارند، از رهگذر مهربانی خویش حاجت روا می نماید. در این صورت، فرد دلیلی نمی بیند که روی از چنین خدای مهربانی برتافته و سراغ نیازمندانی دیگر چون خود برود.

از این مقدّمه ی کوتاه مشخّص می شود که چرا امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که او را از رنج و شدّت (درخواست از بندگان) برهاند؛ زیرا این «بار گرانی است که نتوان کشید»؛ چرا که خداوند، بنده ی خویش را از هر جهت کفایت

۱- احزاب (۳۳): ۳.

۲- نساء (۴): ۴۵.

۳- نساء (۴): ۷۰.

۴- نساء (۴): ۷۹.

۵- آل عمران (۳): :۱۵۹ چون عزم کاری کردی، بر خدا توکّل کن.

۶- غافر (۴۰): ۴۴.

۷- قسمتی از دعای روزهای ماه رجب: می بخشد به کسی که از او خواسته است. (همچنین)می بخشد به کسی که از او درخواست نکرده و او را نمی شناسد.

نموده و می نماید. سزاست که این ارزش، دل و روح فرد مؤمن را مالامال سازد و در خود فرو برد که: (کَفی بِاللهِ حسیبآ)(۱) ، و (کَفی بِاللهِ ولیّآ)(۲) .

امام در بلنـدای بی نیازی هرگز از یاد نمی برد که این توانمنـدی را «باللّه» دریافته است. از این رو خود را مصـداق کامل (أنتُمُ الفُقراء إلَی الله وَ اللهُ هُوَ الغَنیُّ الحَمید)(۳)

می شناسد و مشکل گشایی را صرفاً از خداوند مسألت دارد.

در همین راسـتاست که آن حضـرت، دامنه ی این درخواست را به جهان دیگر نیز کشانده و امنیّت و سلامت در جهان واپسین را طلب می کند که پیش از این، مختصـری ذیل عبارت «فَوْزَ الْم‍ـَعادِ وَ سَلامَهَ الْم‍ـِرْصادِ» بدان پرداخته شد. در عبارت پایانی این بخش، با جمله ی «وَ امْنَحْنی حُسْنَ الْإرْشادِ» هدایتی نیکو را از خداوند برای خود مسألت دارند.

در منطق قرآن، پی آمد اجابت دعوت خداوندی و ایمان به او، همان یافتن راه رشد است، آن جا که می فرماید:

(فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَ لِیُؤْمِنُوا بی لعَلَّهُم یرشدون)(۴) .

(پس باید به ندای من پاسخ مثبت دهند و به من ایمان آورند. باشد که رشد یابند.)

پیش از این نیز در مواضع مختلف این شرح(۵) به مناسبت توضیح داده شد که راه

رشد، امری تعریف شده و روشن است؛ چرا که به فرموده ی قرآن:

(قَدْ تَبَیَّن الرُّشد مِنَ الغَیّ)(۶) .

(راه رشد، از راه هلاک روشن شده است.)

شایسـته ترین مرجع برای درخواستِ یافتن و گام نهادن در این راه، خدای متعال است، همان طور که اصحاب کهف چنین دعا کردند که :

(رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحمَهً وَ هَیئی لَنا مِن أمرِنا رشدآ)(۷) .

(خدایا! از جانب خود به من رحمت بخش، و برای ما در مورد کارهامان رشد، مهیّا ساز.)

قرآن از زبان مؤمن آل فرعون نقل می کند:

ص:۲۲۳

۱- نساء (۴): ۶.

۲- نساء (۴): ۴۵.

۳- فاطر (۳۵): :۱۵ شما بندگان، به درگاه خدا نیازمندید. و فقط خدا است که بی نیاز و ستودنیاست.

۴- بقره (۲): ۱۸۶.

۵- از جمله ذیل عبارت «و متابعه من أرشد».

۶- بقره (۲): ۲۵۶.

۷- کهف (۱۸): ۱۰.

(وَ قالَ الَّذی آمَن یا قَوْمِ اتَّبعون أهدکم سبیل الرّشاد)(۱)

(مؤمن آل فرعون گفت: ای گروه من! مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد رهنمون شوم.)

ثمره ی تبعیّت از راه الاهی به هدایت پیامبران خدا، همان یافتن راه رشد است. البتّه فرعون نیز ادّعا می کند که: (و ما أهدیکم إلّا سبیل الرّشاد)(۲) (من شما را ره نمی نمایم

مگر به راه رشد.)

ولی این مدّعا، امری گزاف و دور از حقیقت است؛ چرا که رفتار مفسده انگیز او به خوبی نشان می دهد که فرسنگ ها از راه رشد فاصله دارد و اساساً خلاف آن جهت حرکت می کند و به فرموده ی قرآن:

(و ما أمر فرعون برشید)(۳) .

(کارهای فرعون در جهت رشد نبود.)

به هرحال، امام سجّاد علیه السلام یافتن این راه را عطای خدا دانسته و از او می خواهد که رهیافتی نیکو برای حضرتش تدارک ببیند. امام به خوبی و با تمام وجود، می داند و می یابد که: (وَ مَنْ یضلل فلَن تجد له ولیّاً مرشداً)(۴) (هر کس را که خدا_ به جبران

سوءاختیارش _ گمراه کند، هرگز سرپرست هدایتگری نخواهد یافت.)

از این روی، امام علیه السلام با درخواست «وَ امْنَحْنی حُسْنَ الْإرْشادِ»، ضمن اذعان به این که هدایت، کار خدا و عطا و بخشش اوست، بهترین و والاترین درجه ی آن را از حضرت حق مسألت می دارد.

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ادْرَأ عَنّی بِلُطْفِکَ، وَ اغْذُنی بِنِعْمَتِکَ، وَ أصْلِحْنی بِکَرَمِکَ، وَ داوِنی بِصُنْعِکَ، وَ أظِلَّنی فی ذَراکَ، وَ جَلِّلْنی رِضاکَ، وَ وَفِّقْنی إذَا اشْتَکَلَتْ عَلَیَّ الاُْمُورُ لِاَهْداها، وَ إذا تَشابَهَتِ الْاَعْمالُ لِاَزْکاها، وَ إذا تَناقَضَتِ الْمِلَلُ لِاَرْضاها.»

«خداوندا، بر محمّد و خاندانش درود فرست، به لطف خود از من حمایت فرما، و با نعمت های خود مرا بپروران. از رهگذر کَرَم خویش مرا صالح گردان، و به صنع خود_ دردهای _ مرا چاره کن. مرا در سایه ی رحمت خویش بدار و به لباس خشنودی و رضایت خاطر خود بیارای. آن گاه که امور بر من دشوار می گردد، مرا توفیق _ حلّ مشکلات و وصول به بهترین راه ها_ عنایت فرما، و آن گاه که کارها به هم درمی آمیزد و امور مشتبه می گردد، مرا به بهترین و پاکیزه ترین آن ها

راهنمایی کن و در آن هنگام که مردم

ص:۲۲۴

۱- غافر (۴۰): ۳۸.

۲- غافر (۴۰): ۲۹.

۳- هود (۱۱): ۹۷.

۴- کهف (۱۸): ۱۷.

و شیوه ها ــ در تشخیص مسائل دچار تناقض و سردرگمی می شوند ــ مرا به امری که از هر جهت موجب رضایت کامل توست، هدایت فرما.»

روح این بخش دعا، احراز آمادگی برای حضور در جمع و توان حلّ مشکلاتی است که این امر طلب می نماید.

در آغاز ضروری است که انسان خود قوّتی یابد تا در پناه آن نیرومندی، امکان حرکت، تلاش و راه یابی در میان مردم را داشته باشد. از این رو، در گام اوّل، امام از خدای متعال می خواهد که حامی، پشتیبان و مدافع او باشد و این موضوع را در سایه ی لطف حقّ مسألت می دارد. در قدم بعدی توانمندشدن خود را در برخورداری از نعمت های خداوندی طلب می نماید؛ همان نعمت ها که به مصداق (و أسبغ علیکم نعمه ظاهرةً و باطنه)(۱) به صورت فراگیر، انسان را در بر دارد. در سومین گام، شایستگی و

صلاح را به یُمن کَرَم حق از حضرتش می خواهد و به دنبال آن سلامت کامل و شفای دردها را از او جویا می شود. سپس می خواهد که در سایه سار ــ رحمت ــ خداوندی لباس زیبای رضامندی او را بر تن داشته باشد.

حضرت سجّاد علیه السلام این مراحل را، به عنوان پیش نیاز برای درگیرشدن در غوغای زندگی ــ که از آن گریز و گزیری نیست ــ لازم می شمرد. شش ویژگی خاصّ که هر یک از آنها به تنهایی می تواند انسانی را برای حضور در این غوغای فراگیر توانمند نماید؛ چه رسد که این هر شش ویژگی را با هم داشته باشد. کسی که به لطف حق در حصن حصین خداوندی قرار گرفته، به نعمت او پرورانیده و فربه شده، به کَرَم او شایسته گردیده، به صنع او مداوا شده، در سایه ی رحمت او جای گرفته و به لباس رضایت خاطرش در آمده است.

اینک چنین انسانی راهیِ حضور در جمع و زندگی با مردمی غوغاآفرین می شود که نمی تواند از آثار اعمال آن ها به دور بماند. گرایش ها، تحلیل ها، روش ها، ارزش ها و ده ها عامل دیگر از این دست، سبب می شود که انسان در پیداکردن راه حل نهایی و نجات بخش و اتّخاذ روش و منشی مناسب دچار مشکل و تردید در تصمیم گیری گردد. این امری روشن و بدیهی برای انسان هایی است که واقعیّت آثار اعمال خود و دیگران، برایشان به صورت تامّ و گویا روشن نیست. این جاست که از آن توانمندی ها که پیش از این بدان اشاره رفت، باید مدد گرفت و از خدا خواست که در چنین بحبوحه ای که کار اخذ تصمیم، دشوار می شود و تشخیص نهایی و مصلحت انگیز برای فرد به تنهایی امری دور از دست رس می گردد، او را تنها نگذارد و به بهترین ها رهنمونش گردد. دو مسأله ی بعدی که امام سجّاد علیه السلام آن دو را «به هم ریختگیِ اعمال و گم شدن ارزش ها» و نیز «درگیرشدن مردم در ارزش گذاری ها» می داند، نیز در همین ردیف است.

در یک نگاه زودگذر به جوامع انسانی، درمی یابیم که این نبرد و درگیری، همواره و از دیرزمان میان مردم وجود داشته تا جایی که حالت سردرگمی برای انسان ها به بار می آورده که کدام عمل و با چه تعریفی پاک ترین است و در میدان کار و عمل ــ که هرکس روی به سویی می نهد ــ رفتار کدام یک از آنان رضایت بخش است؟

صد البتّه این پاکی و رضامندی، صرفاً در پیشگاه خدای متعال به عنوان تنها مرجع شایسته ی ارزش گذار مطرح است،

۱- لقمان (۳۱): ۲۰.

وگرنه به مصداق «هر کسی از ظنّ خود شد یار من» و به فرموده ی (کُلّ حزب بما لدیهم فرحون)(۱) همه از عملکرد خود شادمان اند و

بدان دل خوش می دارند، تا جایی که خلاصی از این میدان و تعیین تکلیف قطعی و نهایی برای کسی امکان پذیر نمی بود.

به هرحال، ما نیازمند آن توانمندی و این راه یابی هستیم. و وصول به این دو، جز با مددجویی از خدای متعال و گام نهادن در میدان عمل به اتّکای او، امکان پذیر نیست.

بار و پیام دیگر این بخش از دعا، توجّه به همان واقعیّتی است که به مناسبت در جای جای این شرح بدان اشاره رفت که گستره ی اخلاق رفتاری در منطق دین، تا بدان جاست که عرصه های فردی و اجتماعی را در بر گرفته و با اعتقاد الاهی درمی آمیزد. نگرشی این چنین به سرفصل اخلاق، می تواند حیات بخش فرد و نجات بخش جامعه گردد.

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ تَوِّجْنی بِالْکِفایَهِ، وَ سُمْنی حُسْنَ الْوِلایَهِ، وَ هَبْ لی صِدْقَ الْهِدایَهِ، وَ لاتَفْتِنّی بِالسَّعَهِ، وَ امْنَحْنی حُسْنَ الدَّعَهِ، وَ لاتَجْعَلْ عَیْشی کَدّآ کَدّآ، وَ لاتَرُدَّ دُعائی عَلَیَّ رَدّآ، فَإِنّ ی لا أجْعَلُ لَکَ ضِدّآ، وَ لا أدْعُو مَعَکَ نِدّآ.»

«خداوندا، بر محمّد و خاندانش درود فرست و تاج لیاقت و شایستگی و کفایت بر سرم نِه، و مرا به حُسن دوستی خویش نامور کن، و راه صدق و هدایت عطایم کن. مرا به گشادگی ــ در زندگی ــ میآزمای و زندگی خوش ارزانی ام دار، و مرا در تنگنا قرار مده، و زمان دعا و نیایش دست ردّ به سینه ام مزن که من ــ موحّدم وــ همپای تو هیچ ضدّ و شریکی باور ندارم و نمی خوانم.»

در این بخش امام علیه السلام ضمن درخواست کفایت و لیاقت و شایستگی، از خدا می خواهد که به حسن ولایت و دوستی حق نامور شده و از هدایتی راستین بهره مند گردد. همچنین می خواهد که به آزمونِ گشادگی در زندگی آزموده نشود و زندگیِ خوش و دور از سختی و رنج و تنگی در معیشت را به حضرتش ارزانی دارد، و خداوند دعا و درخواست او را رد نکند. حضرتش برای اجابت همه ی این خواسته ها به پشتوانه ی توحیدی خویش تکیه می نماید.

در نگرشی کلّی به این بخش، چنین به دست می آید که فرد برای زندگی موفّق در میان جمع، شایستگی هایی لازم دارد که بدون آن ها نخواهد توانست با آرامش و سربلندی، حیات دنیوی خویش را سامان دهد.

[۷۹ ــ و توّجنی بالکفایه]

کفایت و لیاقت که در نخستین قسمت مطرح شده، ابزار اوّلیّه ی این حرکت موفّق است. امام برای نشان دادن ضرورت آراستگی شخصیّت انسانی به این مهم، از واژه ی «توّجنی» در آغاز کلام خویش بهره می گیرد که ریشه ی آن کلمه ی تَوَج

است. همان گونه که تاج برای پادشاهان موجب زینت و جلب توجّه کسان دیگر می شود، آراسته شدن انسان به عنصر کفایت و لیاقت نیز موجب می گردد تا شخص، مورد توجّه دیگران قرار گیرد و از مقبولیّت طبیعی برخوردار

ص:۲۲۶

۱- مؤمنون (۲۳): ۵۳: هر گروهی به آنچه دارند، دلخوش اند.

گردد.

پیامبر، «صاحب التّاج و المعراج»(۱) و «صاحب التّاج و المغفر و الخطبه و المنبر»

نامیده شده اند(۲) . روشن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگز چونان پادشاهان تاج بر سر

نمی نهاد؛ امّا آن حضرت آراسته به شایستگی های فراوانی بود که هریک از آن ها ایشان را در جایگاه مقبولیّت قرار می داد و موجبات جلب نظر بیننده را فراهم می آورد، تا آن جا که حضرتش را «تاج الأولیاء و إمام الأتقیاء» خوانده اند(۳) . امام صادق علیه السلام فرمود که

پیامبر صلی الله علیه و آله : «الإمام... ألبسه الله تاج الوقار»(۴) ؛ یعنی امامِ آن کس است که خداوند تاج

وقار را بر سر او نهاده است. این جمله می رساند که مراد از این کلمه، تاج ظاهری معمول در دستگاه های سلطنتی نیست.

بنابراین، وقتی امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که تاج کفایت بر سرش نهد، قاعدتاً منظور همین آراستگی و شایستگی است که هم مقبولیّت و پذیرش طبیعی و مورد توجّه و نظر واقع شدن را در پی دارد و هم ضرورتی انکارناپذیر برای امکان حرکت موفّق در میان جمع است.

[۸۰ _ و سمنی حسن الولایه، و هب لی صدق الهدایه]

انسان باید به دوستی خداوند شهره گردد و بر مسیر هدایتی راستین گام نهد. به این دو نکته در این قسمت از دعا پرداخته شده است؛ دو زمینه ای که بی ارتباط به یک دیگر نیست. نتیجه ی طبیعی و لازم خدادوستی، حرکت بر مسیر حق و حرکت صادقانه در راه هدایت است. از سویی ثمره ی حرکتی آنچنان در چنین مسیری سرشار از نور، منجر به خدادوستی هرچه افزون تر می گردد. لذا می توان گفت: این دو نیز یک دیگر را استوار می دارد، همان سان که در رابطه ی علم و تقوی به بیان قرآن چنین نکته ای ملحوظ است که (إتّقُوا الله و یعلّمکم الله)(۵) یعنی افزونی هر یک از این دو

مسأله، افزایش دیگری را در پی خواهد آورد.

[۸۱ _ و لا تفتنّی بالسعه و امنحنی حسن الدعه]

حال انسانی را در نظر گیرید که با چنین آراستگی و وقار و کفایت و ولایت و هدایت در جامعه ظاهر شود. طبیعی است که جلب نظر نموده و موجبات تحکیم جایگاه اجتماعی او فراهم می گردد.

بنابه منطق صریح قرآن، آحاد بشر همگی در معرض آزمون خداوندی قرار دارند و زمینه های این امتحان در طول زندگی، به فراخور افراد و احوال، به صورت های گوناگون پیش می آید.

پیش از این در توضیح عبارت «وَ أوسع علیَّ فی رِزقک» در بخش دوم دعا گفته شد که از جمله نعمت های خداوندی بر

انسان، آن است که گشادگی در روزی را نصیب وی بدارد. اکنون این سؤال مطرح است که اگر وسعت

۱- بحارالأنوار :۱۶ ۱۳۰.

۲- بحارالأنوار :۱۶ ۱۰۶.

۳- بحارالأنوار :۱۶ ۱۰۶.

۴- بحارالأنوار :۲۵ ۱۴۶.

۵- بقره (۲): ۲۸۲.

در زندگی نعمت خداوندی است و پیش از این امام علیه السلام آن را از خدا خواسته، آیا جمله «وَ لاتَفْتِنّی بِالسِّعَهِ» به نوعی در تعارض با آن خواست قبلی نیست؟

با کمی دقّت در دعا ــ به ویژه دو درخواست بعدی حضرت از خداوند در همین زمینه ــ به خوبی درمی یابیم که چنین نیست. امام علیه السلام وسعت رزق را از خدا درخواست می نماید، امّا در همان حال، از او می خواهد که این گشادگی در روزی و برخورداری از مواهب دنیوی را موجب امتحان حضرتش قرار ندهد. یعنی ضمن آگاهی و اعتقاد به نظام فراگیر افتنان و امتحان در جریان زندگی، هشدار می دهد که چه بسا وسعت رزق هم ــ که در اصل، امر پسندیده و دوست داشتنی است ــ موجب امتحان فرد گردد. به یاد می آوریم افرادی را که در جریان برخورداری از این نعمت در غلتیده و به مصداق (إنَّما أوتیته علی علم عندی)(۱) قارون وار سقوط کرده و در دل زمین فرو می روند؛ چرا که

براساس اندیشه ی باطل خودمحوری می پندارند که این سعه ی دارایی، صرفاً بر اثر دانایی و مهارت خودشان برای آنان محقّق شده است.

[۸۲ ــ و لا تجعل عیشی کدّا کدّا]

حضرت از خدای متعال که عرضه می دارد: «وَ لاتَجْعَلْ عَیْشی کَدّاً کَدّاً». این خود قرینه ی روشنی است که زندگی در تنگنای فقر و درد و رنج، ارزش نیست؛ بلکه ارزش واقعی در بهره وری از نعمت گشادگی و زندگی خوش و بر کنار ماندن از تنگ دستی است، مشروط به آن که انسان غرّه نشود، خود را از لطف خداوند مستغنی نداند، طغیان پیشه نکند، امتحانات الاهی را چه در وسعت رزق یا تنگ دستی، امری جاری در طیّ مراحل حیات بشناسد و بکوشد تا در مواجهه با این آزمون در حال فقر و گشاده دستی، موفّق و سربلند بیرون بیاید.

به هرحال، از این روست که امام سجّاد علیه السلام به دنبال درخواست مصون ماندن از آزمون به وسعت در زندگی، از خداوند می خواهد تا حیات خوش و راحتی به او ارزانی دارد و در این زمینه وی را در تنگنای رنج و تعب شدید نیفکند. این بیانات حضرتش جلوه ی دیگری بر مسأله ی اساسی ضرورت بکارگیری تعادل در جریان حیات و اهمّیّت آن در بینش اسلامی است. امام در این درخواست ها، گویی عملا دستور قرآنی (و ابتغ بین ذلک سَبیلا)(۲) را به شیعیان خویش می آموزد تا گرفتار افراط و تفریط

نشوند. نه رفاه بی حدّ و حصر، هدف زندگی ایشان قرار گیرد که پی آمد آن به مصداق (إنَّ الإنسان لَیطغی)(۳) طغیان و سرکشی است و نه به غلط، زندگی در رنج و فقر و درد و

سختی مطلوب آنان باشد و در نظرشان ارزش تلقّی گردد که: «کاد الفقر أن یکون کفراً».(۴)

ثمره ی توجّه به این دو امر برقراری تعادل و قوام در زندگی است. این حرکت متعادل (یعنی پرهیز از گشاده دستیِ

۱- قصص (۲۸): ۷۸.

۲- انبیاء (۲۱): ۱۱۰.

۳- علق (۹۶): ۶.

۴- بحارالانوار :۷۲ ۲۹ _ ۳۱.

بی حساب و اجتناب از گرفتارآمدن در خشک دستی در انفاق) تعادل در جریان زندگی را پدید می آورد که امام سجّاد علیه السلام نیز به نوعی این امر را در این بخش از کلام خویش یادآور می شوند.

در این جا موضوع «حُسْنَ الدَّعَهِ» یعنی ملایمت و نرم خویی را نیز نباید از خاطر دور داشت. این عنصر در مقوله ی اخلاق برای انسانی که می خواهد به زیبایی های اخلاقی آراسته باشد، اهمّیّت دارد. قبلاً ـ به مناسبت، ذیل عبارات «کظم الغیظ»، «لین العریکه»، «سکون الرّیح»، «طیب المخالقه» توضیحاتی در این باب داده شده و اینک بار دیگر امام علیه السلام از آن سخن به میان می آورد که این خود می تواند اهمّیّت و ارزش والای این خصیصه ی اخلاقی را نشان دهد.

[۸۳ _ و لا تردّ دعائی علّی ردّا]

می دانیم که دعای مکارم الاخلاق نیایشی ویژه است که امام سجّاد علیه السلام طیّ آن اساس اخلاق پسندیده را طرح نموده و این همه را صرفاً زیر چتر دعا مطرح کرده و از خدای متعال می خواهد. در تقسیم بندی کلّی چنین به نظر می رسد که امام از خدا می خواهد تا به حسنات اخلاقی آراسته و از سیّئات اخلاقی پیراسته گردد. در اینجا حضرتش درخواست اجابت دعا دارد و از پیشگاه خداوندی می خواهد که «وَ لا ـ تَرُدَّ دُعائی عَلَیَّ رَدّآ». توجّه به مسائل مهمّی در باب دعا ضرورت دارد، از جمله: مفهوم دعا، جایگاه ارزشی آن، تشویق و تحریص به دعا، چگونگی اجابت دعا، کسانی که دعایشان در پیشگاه حق مستجاب است، آنان که دعایشان راه به جایی نمی برد، ثمرات دنیوی و اخروی دعا و ده ها سرفصل دیگر که باید به مناسبت بحث دعا بدان ها پرداخته شود. امّا در این نوشته صرفآ شرح موضوعات اخلاقی دعای مکارم مطرح است، لذا امکان طرح آن مسائل نیست(۱) . امّا باید بدانیم که در منطق قرآن مجید، تنها و تنها نیایش

است که راه انسان را به سوی حق می گشاید و توجّه ویژه ی الاهی را در پی دارد. آن گاه به ارج و قدر این کار پی خواهیم برد، آن جا که خدا می فرماید: (قُلْ ما یعبؤا بکم ربّ ی لولا دعاؤُکم)(۲) که اگر دعای ما در میان نبود، اساسآ توجّهی از سوی حق به ما صورت

نمی گرفت.

ضرورت اصلاح ساختار اخلاقی فرد، تا بدان جاست که امام علیه السلام به ما می آموزد تا آن را در پیشگاه خدای متعال باز گوییم و از پیشگاه الهی درخواست گشایش در این امر بنماییم. دیدیم که بار اساسی کلام امام در سرتاسر دعای مکارم، دست نیاز به سوی بی نیاز بردن است تا بیاموزیم که تنها مرجع صالح و توانمند برای ایجاد این تحوّل اخلاقی در جهت بهبود و درمان کاستی های فرد در این مقوله، خدای متعال است. اگر خدا این درخواست را نپذیرد و موجبات این اصلاح درون و بالتّبع دگرگونی برون را فراهم نیاورد، خسرانی جبران ناپذیر دامن فرد را می گیرد.

این جاست که مفهوم جمله ی «وَ لاتَرُدَّ دُعائی عَلَیَّ رَدّآ» آشکارتر می گردد.

[۸۴ _ فإنّی لا اجعل لک ضدّا و لا ادعو معک ندّا]

۱- نویسـنده در کتـاب دیگر خود بـا نـام «بر بساط نیایش» به تفصـیل به ذکر مسائل متنوّعی پیرامونـدعا، از جمله عناوین مورد اشاره در متن پرداخته است.

۲- فرقان (۲۵): ۷۷.

امام علیه السلام در پایان این قسمت، سخن از پشتوانه ای در میان می آورد که خود بدان متّکی است: اعتقاد به توحید خالص که فرد می تواند بر آن تکیه کند و بدان مطمئن گردد تا بدان جا که این اعتقاد را ضریب اطمینانی برای تحقّق درخواست های خود در پیشگاه خداوندی به حساب آورد. ضمن آن که طرح مبحثی عقیدتی در خلال مقولات اخلاقی، جلوه ی دیگری از آمیختگی این امور با هم در منطق اسلام است که قبلًا به دفعات به آن اشاره گردیده است.

در همین زمینه ی اخیر، امام سجّاد علیه السلام خطاب به خدای متعال عرضه می دارد :

«وَ إنّ ی وَ إنْ لَمْ أُقَدّم ما قدّموه مِن الصّالحات، فَقَدْ قدّمتُ توحیدک و نفی الأضداد و الأنداد و الأشباه عنک.»(۱)

«من هر چند چونان صالحان، پیشاپیش عمل صالحی به پیشگاه حضرتت عرضه نداشته ام؛ امّا اینک اعتقادم به توحید و نفی هرگونه شبه و ندّ و ضدّی از تو را به حضورت عرضه می دارم.»

این بیان با صراحت نشان می دهد که انسان موحّد، اگر به راستی به توحید و لوازم آن پای بند باشد، می تواند آن موضوع اعتقادی را در صدر اعمال و پیش فرستاده های خود نزد خداوند به حساب آورد.

هم ایشان در جایی دیگر می فرمایند:

«إلهی... وَسیلَتی إلیکَ التّوحید؛ و ذریعتی انّ ی لَمْ أشرک بکَ شَیئآ وَ لَمْ أتّخذ معکَ إلهآ.»(۲)

«خدایا! دست آویزم نزد تو، اعتقاد توحیدیِ من است و وسیله ام در پیشگاهت، آن است که من برای تو شریکی قائل نشده و معبودی همپای تو برای خویش برنگرفته ام.»

در دعا می خوانیم که: «لاـ عمل لی استحق به الجنّه و لاـ طاعَه لی استوجب بها الرّضوان، إلّا انّ ی اعتقدت توحیدک و عدلک»(۳) . «مرا کاری نیست که بدان شایسته بهشت

گردم و طاعتی نیست که بدان سزاوار رضوان شوم. فقط به توحید و عدل تو عقیده دارم.»

بدین ترتیب درست در همان جا که استحقاق خود را برای بهشت و رضوان خداوندی به ازای عمل و طاعت و اطاعت از خود نفی می کنیم، موضوع اعتقاد به توحید و عدل خداوند را استثنا می کنیم و بدان اعتماد می ورزیم، یعنی: خدایا! من با آن که تهی دست از عمل قابل عرضه ای هستم؛ امّا اعتقاد توحیدی خود را مغتنم شمرده و مهم و اساسی می دانم، تا آن جا که می تواند بر اعمال من پوشش اندازد و سرانجام سبب نجات و فلاح گردد.

بیانات امام سجّاد علیه السلام ارزش و ارج و قدر اندیشه ی توحیدی را یادآور می شود و جنبه ی ریشه ای آن را عملا به ما می آموزد. از اینجا می فهمیم کسی که در کار صلاح و اصلاح باشد، باید پیش از هر چیز و بیش از هر امر به عقاید توحیدی خود بپردازد که اگر این موضوع سامان گیرد، بقیّه ی کارها را نیز به سامان خواهد رسانید. امام علیه السلام تصریح

۱- صحیفه ی سجّادیه، دعای ۴۷ (عرفه).

۲- صحیفه ی سجّادیه، دعای ۴۹.

۳- دعای عدیله.

می کند که:

«فَإنّی لا أجْعَلُ لکَ ضِدّاً وَ لا أدْعُو مَعَکَ نِدّاً.»

بدین سان حضرتش همین حقیقت انکارناپذیر را یادآور می شوند.

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ امْنَعْنی مِنَ السَّرَفِ، وَ حَصِّنْ رِزْقی مِنَ التَّلَفِ، وَ وَفِّرْ مَلَکَتی بِالْبَرَکَهِ فیهِ، وَ أصِبْ بی سَبیلَ الْهِدایَهِ لِلْبِرِّ فیما اُنْفِقُ مِنْهُ.»

«بارالاها، بر محمّد و خاندانش درود فرست، و مرا از اسراف باز دار و روزی ام را از اتلاف مصون دار؛ دارایی ام را وفور و برکت بخش؛ و برای کارهای نیک، مرا در آن چه که انفاق می کنم به راه حق رهنمون باش.»

حضرت در این بخش از دعا برای خود از خداوند متعال چهار موضوع مسألت می دارند: مصونیّت از اسراف پیشگی و اتلاف روزی، برخورداری از فراوانی و برکت، و راه یابی در رسانیدن صحیح انفاق به مقصد.

[۸۵ _ و امنعنی من السرف، و حصّن رزقی من التلف]

دو موضوع اوّل یعنی اسراف و اتلاف، از جمله اموری است که اگر در عملکرد انسان راه یابد، روزگار او را تباه خواهد کرد. واژه ی اسراف و مشتقّاتش ۲۳ بار در قرآن مجید به کار رفته است. در نگرشی کلّی به آیات مربوط به اسراف حقایق چندی آشکار می گردد.

۱_ موضوع اسراف به خلاف تصوّر، صرفاً در حوزه ی مادّی انسان مطرح نمی شود، بلکه از آن فراتر می رود و حوزه های معنوی را نیز در بر می گیرد، که خداوند متعال می فرماید: (یا عِبادی الَّذینَ أسرفوا عَلی أنْفُسهم لاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَه الله)(۱) گویی که

خداوند می خواهد به بندگان خویش هشدار دهد که ظلم بر خود یعنی آلوده شدن به گناه و سقوط در دامان معصیت نیز، مشمول همین اسرافی است که در منطق قرآن، با قاطعیّت از آن نهی به عمل آمده است. ازاین رو قرآن به نقل از افرادی که با استواری در کنار پیامبرشان با استقامت و پایداری عمل می کردند، چنین فرموده که :

(وَ ما کانَ قَولهم إلّا أنْ قالوا: رَبَّنا اغْفِرْ لَنا ذُنوبَنا وَ إسرافنا فی أمْرِنا وَ ثَبِّتْ أقْدامنا وَ انْصُرنا عَلَی الْقَوْمِ الکافرین)(۲)

این آیه نیز نشان می دهد که در بینش قرآنی، گناهکاری به نوعی اسراف و ستم رواداشتن بر خود است.

در این صورت، وقتی قرآن می فرماید: (إِنَّهُ لایُحِبُّ الْم ـُسرِفین)(۳) ، لزوماً تنها به

آنانی که در عرصه های مادّی زنـدگی خود اسـراف می کننـد، نظر ندارد. نکته ی مهم دیگر، آن است که نباید تسـلیم رأی و نظر مسرفان شد؛ چرا که قرآن می فرماید: (وَ لاتطیعوا أمر المسرفین)(۴) .

ص:۲۳۱

۱- زمر (۳۹): ۵۳.

۲- آل عمران (۳): ۱۴۷ : (سـخن آنان جز این نبود که می گفتنـد: خدایا، از گناهان ما درگذر واسـراف و زیاده روی ما را در کارهایمان ببخشای و گام هایمان را استوار بدار و در قبال کافران، ما را یاریفرما.)

۳- انعام (۶): ۱۴۱.

۴- شعراء (۲۶): ۱۵۱.

۲ــ اگر بخواهیم سرنوشت مسرفین را در زبان قرآن بشنویم، کافی است به آیات زیرین توجّه نماییم.

الف: عذابی سخت و ماندگار، دامن گیر فرد مسرف است.

(کَذلِکَ نَجْزی مَن أسرف وَ لَمْ یُؤمن بآیات ربِّه و لعذاب الآخره أشد و أبقی)(۱)

با مراجعه به آیات پیشین، قضیّه بسیار سخت تر می شود؛ زیرا در آن آیات، سخن در باب کسانی است که از یاد خدا روی گردان می شوند. اینان در دنیا به تنگنای معیشتی گرفتار شده و در آخرت نابینا محشور می شوند. از خدای خود می پرسند که چرا مرا این چنین محشور کرده ای و حال آن که من در دنیا بینا بودم؟ در پاسخ به آنان گفته می شود: این ثمره ی چشم بستن شما در دنیا از آیات الاهی است. آیه ی مورد بحث در دنباله ی این مطلب آمده است، یعنی روی گردانی از ذکر خدا و پشت کردن و چشم بستن بر آیات الاهی، از مصادیق اسراف شمرده شده و چنین عقوبت های سختی را در دنیا و آخرت به دنبال دارد.

ب: مسرف طعم هدایت را نچشیده و به ورطه ی ضلالت در خواهد غلتید. قرآن می فرماید :

(إنَّ الله لایَهدی مَن هو مُسرف کَذّاب)(۲)

و تصریح می نماید که :

(کَذلِکَ یُضِلّ الله مَن هُوَ مُسرف مرتاب)(۳)

ج: جایگاه مسرفان در آتش است. خدای بزرگ می فرماید :

(وَ انَّ المسرفینَ هُمْ أصحابُ النّار)(۴)

د: فرعون با آن سرکشی ها که پیشه کرد، در شمار مسرفان است :

(وَ إنّ فرعون لعال فَ ی الْأرْض وَ انَّهُ لمن المسرفین)(۵)

به بیان دیگر قرآن (إنَّهُ کانَ عالیاً مِنَ الم ـُسْرفین)(۶) یعنی که مثل اعلای مسرفین،

در شخص و شخصیّت فرعون، خلاصه و مجسّم شده است.

ص:۲۳۲

۱- طه (۲۰): ۱۲۷ : (آن کس را که اسراف پیشه کند و به آیات خداوند خویش ایمان نیاورد،این چنین مجازات خواهیم نمود.

و عذاب آخرت سخت تر و ماندگارتر است).

۲- غافر (۴۰): ۲۸ : (خداوند، اسراف کارِ دروغ گو را هدایت نمی کند.)

۳- غافر (۴۰): ۳۴ : (خداوند فرد اسراف کار شک کننده را این چنین گم راه می نماید.)

۴- غافر (۴۰): ۴۳ : (جایگاه اسراف کاران در آتش است.)

۵- یونس (۱۰): ۸۳ : (فرعون در زمین طغیان پیشه کرد و او در زمره ی اسراف پیشگان است.)

۶- دخان (۴۴): ۳۱.

ه : هلاکت، سرنوشت محتوم مسرفان است، که فرمود: (وَ أهْلکنا المسرفین)(۱) .

قوم لوط نیز به خاطر گنهکاری، مصداق مسرفان دانسته شده و با سنگ باران آسمانی دچار هلاکت شد. قرآن در این باره می فرماید :

(لنرسل علیهم حجاره مِن طین مسوّمهً عند ربّک للمـُسرفین)(۲)

البتّه این هلاکت می تواند در صورت های فردی و یا عذاب های دسته جمعی ظاهر شود. نکته ی مهم، سرنوشت شومی است که اسراف کاران را_ با عنایت به مطالب بیان شده در بند یکم _ انتظار می کشد.

و: رفتار فرد مسرف به نوعی آراسته در نظر او جلوه می کند. همین امر، اسباب فریب او گردیده و به مصداق (کَذلِکَ زیّن للمسرفین ما کانوا یعملون)(۳) سرانجام دامن

او را خواهد گرفت.

توجّه به واژه ی متضادّ اسراف یعنی «اقتار» نیز می تواند مفهوم اسراف را روشن تر سازد. قبلا به مناسبت بحث ضرورت کاربرد عنصر تعادل در عرصه های مختلف زندگی، _ ضمن مطالبی که به تفصیل بیان شد _ به این آیه ی قرآن نیز استناد به عمل آمد: (إذا انفقوا لَمْ یسرفُوا وَ لَمْ یقتروا و کانَ بینَ ذلکَ قواماً)(۴) . این ویژگی مؤمنان

وارسته و بندگان خالص خداوند است. امام صادق علیه السلام برای تفهیم صحیح این آیه، مشتی سنگ ریزه را در دست خود فشردند، به گونه ای که هیچ کدام از آن سنگ ها بر زمین نریخت و فرمودند: «هذَا الاقتار». سپس مشتی دیگر از سنگ ها را برداشته و این بار همه را بر زمین ریختند، به طوری که هیچ سنگ ریزه ای در دستشان باقی نماند و فرمودند: «هذَا الْإسراف». در مرتبه ی سوم مشت خود را از سنگ ریزه پُر کردند، مقداری از آن را رها کرده و مقداری را در دست خویش نگه داشتند و فرمودند: (هذَ القوام)(۵) و بدین سان، هر سه واژه را توضیح دادند.

توجّه به این تبیین روشن و نیز صراحتی که در آیه ی قرآن به کار رفته، امری است که باید از هر جهت بدان توجّه داشت تا انسان در این میان به یکی از دو سوی افراط و تفریط در نغلتد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تذکّری هشداردهنده می فرمایند :

«ذر السّرف، فَإنَّ المـُسرف لایُحمد جوده وَ لایرحم فقرُهُ.»(۶)

۱- انبیاء (۲۱): ۹.

۲- ذاریات (۵۱): ۳۳ و ۳۴ : (تا بر آنان سنگ هایی فراهم آمده از گِل فرو ریزیم؛ همان ها که نزدپروردگار تو برای مسرفان، نشان دار و مشخّص است.)

۳- یونس (۱۰): ۱۲ : (اعمال اسراف پیشگان این چنین در نظرشان جلوه می نماید.)

۴- فرقان (۲۵): ۶۷ : (آنان کسانی هستند که در انفاق اسراف پیشگی و خشک دستی نمی کنندبلکه راه میانه را می روند.)

۵- میزان الحکم، حدیث ۸۴۸۵.

۶- غرر و درر، حدیث ۵۱۸۸ : «اسراف را رها کن که فرد مسرف، نه در هنگام بخشش ستودهمی شود و نه آن هنگام که دچار فقر می گردد، مورد ترحّم واقع می شود.»

دقّت در این بیان، به خوبی نشان می دهـد که پی آمدِ اسـراف پیشـگی ــ حتّی در بخشـش به این و آن ــ به خلاف تصوّر، نه تنها ارزش نیست، بلکه امر ناپسندی است که نه در هنگام دارایی کارآیی دارد، و نه در زمان تنگ دستی. اساساً آنگاه که این سیّئـه ی اخلاقی در رفتـار انسـانی ظـاهر می شـود، هیـچ برتری و شـرفی برای فرد در پی نخواهـد داشت که: «لیسَ فی سـرف شَرَف»(۱) .

سخاوت امری پسـندیده و ممدوح است نه اسـراف، تا آن جا که امام عسـکری علیه السـلام می فرماید: «إنَّ للسَّخاء مقداراً فَإن زاد عَلَیْهِ فَهُوَ سرف»(۲) .

این نیز جلوه ی دیگری بر موضوع اعتـدال و میانه روی است که قبلا بـدان پرداخته شد. خلاصه اگر دامن سـخاوت به اسـراف کشانیـده شود، آن اخلاـق و رفتار پسـندیده را لکّه دار می کنـد. از این رو امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرمایـد: «شَـین السَّخاء السّرف»(۳) .

پس از واژه ی اقتـار، می تـوان لغت تبـذیر را نیز مـورد دقّت قرار داد. قرآن می فرمایـد: (وَ لاتبـذّر تبـذیراً إنَّ المبـذّرینَ کـانُوا اخوان الشّیاطین)(۴) .(تبذیر (ریخت و پاش)

نکن که اهل تبذیر، برادران شـیطان هسـتند.) در روایات معصومین علیهم السـلام می توان به تحقیق پیرامون آن ها پرداخت تا چهره ی واژه ی اسراف نمایان تر گردد.(۵)

پرداختن به دو واژه ی سـخاوت و اقتصاد نیز می تواند در جنبه ی مثبت، وجوه دیگری را در این بحث روشن سازد. ضـمن آن که انجام کارهای خیر، مشمول اسراف نمی شود، که در روایت آمده: «لا خیر فی السّرف و لا سرف فی الخیر»(۶) .

در ادامه ی این بخش، امـام سـجّاد علیه السـلام بـا جمله ی «حَصِّنْ رِزْقی مِنَ التَّلَفِ» از خداونـد می خواهـد که روزیِ او را از اتلاف و هـدر رفتن مصون بـدارد. این قسـمت دقیقاً در ارتباط با جمله قبلی است؛ زیرا اسـراف عملا اتلاف را به دنبال خواهد داشت. در منطق روایات از یک طرف گفته اند :

۱- غرر و دُرر، حدیث :۸۱۳۰ در اسراف، شرافتی نیست..

۲- بحارالأنوار :۷۸ ۳۷۷ : «برای سخاوت و گشاده دستی حدّی است که فراتر از آن اسراف است».

۳- غرر و دُرر، حدیث ۵۷۸۵ : «اسراف موجب زشتی سخاوت است».

۴- اسراء (۱۷): ۲۶ و ۲۷.

۵- در مجموعه ی ارزنـده ی بحارالأنوار :۶۸ ۳۴۴ _ ۳۴۹ باب ۸۶، بیست روایت ذیل عنوانالاقتصاد و ذم الإسـراف و التّبذیر و التقتیر آمـده است. در همـان کتاب، جلـد ۷۲، بـاب های ۷۷ و ۷۸، چهـاردهروایت از معصومین در همین مقوله نقـل گردیـده است.

۶- میزان الحکمه، حدیث :۸۵۰۰ در اسراف هیچ خیری نیست و در کار خیر، اسراف بی معنیاست.

«کُلّ ما زادَ عَلَی الاقتصاد اسراف»(۱) ، «مازاد بر میانه روی اسراف خواهد بود.»

و از طرف دیگر گفته اند: «لیسَ مِن اقتصاد تلف»(۲) «به کارگیری اقتصاد در زندگی

اتلافی در پی نخواهد داشت.»

از این رو فرموده اند: «مَنْ لَمْ یحسن الاقتصاد أهلکه الاسراف»(۳) «آن کس که اقتصاد و

مشی میانه روی را گرامی نشمرد، سرانجام اسراف و زیاده روی او را هلاک خواهد کرد.»

خلاصه این که اقتصاد، امری پسندیده است و مرز اسراف می باشد. در عین حال کسی که مشی اقتصاد در زندگی پیشه می کند، نه تنها دچار اسراف نمی شود، بلکه از بلیّه ی اتلاف نیز مصون خواهد ماند. ضمن آن که به فرموده ی پیشوای اهل تقوا، امام علی علیه السلام این روش اگر در هر دو زمینه ی توانگری و درویشی به کار گرفته شود، انسان را برای رویارویی با مصائب روزگار آماده می سازد.

«مَن اقتصد فی الغنی و الفقر، فَقَد استعدّ لنوائب الدّهر.»(۴)

«کسی که در حال بی نیازی و نیازمندی میانه روی پیشه کند، خود را برای گرفتاری های روزگار، آماده ساخته است.»

در این صورت، اگر فرد بخواهد روزیِ خویش را از اتلاف باز دارد، راه عملی آن است که مرز میان اقتصاد و اسراف را به دقّت بشناسد، به اوّلی خو گیرد و بر آن اساس رفتار نماید؛ امّا از دومی به شدّت حذر کند. ثمره ی چنین حرکت دو جانبه، مصون ماندن از بلیّه ی اتلاف خواهد بود؛ همان درخواستی که امام سجّاد علیه السلام طی عبارت «وَ حَصِّنْ رِزْقی مِنَ التَّلَفِ» از خداوند متعال مسألت دارد.

حضرتش در دنباله ی آن عرضه می دارد: «وَ وَفِّرْ مَلَکَتی بِالْبَرَکَهِ فیهِ». واژه ی برکت و مشتقّات آن که ۲۸ بار در قرآن مجید به کار رفته، به معنی فراوانی و ریزش مداوم است. در اصطلاح «برکات السَّماء» ناظر به ریزش باران و «برکات الْأرض» اشاره به رویش گیاهان است. در این زمینه قرآن مجید می فرماید :

(وَ لَوْ انَّ أهل القُری آمنوا و اتَّقوا لَفَتَحْنا عَلَیْهُم بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأرْض)(۵)

بدین سان پی آمد دو عنصر ایمان و تقوی را برای مردم، گشادگیِ درهای رحمت خداوندی از آسمان و زمین می شمارد. امیرمؤمنان علیه السلام نیز می فرماید: «إذا ظَهَرَت الجنایات ارتَفَعَت البَرَکات»(۶) . شاید نتوان با ابزار مادّی، مکانیزم این اثرگذاریِ مثبت و

۱- غرر و دُرر، ح ۶۸۹۹.

۲- همان: ح ۷۵۱۲.

۳- همان: ح ۸۲۰۶ .

۴- همان: ح ۹۰۴۸.

۵- اعراف (۷):۹۶: (اگر مردم ایمان آورند و تقوی پیشه کنند، راه های برکات آسمانی و زمینی رابر آن ها خواهیم گشود.)

۶- غُرر و دُرر، ح ۴۰۳۰ : «آن گاه که گناه و جنایت در جامعه ای ظاهر شود، برکت از میان آنانرخت برمی بندد.»

منفی را تبیین نمود؛ امّـا این حقیقتی غیرقابـل انکار است و شواهـد حسّـی و عینی فراوانی بر آن اقامه می گردد. حال آن چه را که انسـان در اختیـار دارد، اگر از نـاحیه ی خداونـدی مشـمول این فراوانی و برکت گردد، بـدون شک خیرات فراوانی در پی خواهـد داشت. در این حـال دیگر کمیِ مؤنه نمی توانـد برای فرد تهدیـدی به حسـاب آیـد؛ چرا که در پوشـش برکت، همان قلّت، کثرت می یابـد. بسا اوقات، بسـیاری از فراوانی های صوری به سـرعت نابود شده و از بین می رود و هرگز اثر همان قلیل بابرکت را ندارد.

وقت، عمر، تـوان، فکر و ده هـا مقوله ی دیگر از این ردیف نیز می توانـد مبـارک ـ یعنی مورد برکت ـ واقع شود. از این رو نباید این مطلب را صـرفاً در محدوده ی مادّی منحصـر دانست. در قرآن مجید، خود این کتاب، همچنین خانه ی خدا، حضرت عیسـی علیه السلام ، باران و... نیز به عنوان مبارک یاد شده است. سرانجام منزلگاه نوح پیامبر علیه السلام در پایان طوفان با آیه ی (وَ قُلْ رَبِّ أنزلنی مُنزلا مُبارَکاً وَ أنتَ خَیر المنزلین)(۱)

ساحل آرام و نجات بخشی است که با قید مبارک مقیّد گردیده است.

بایـد دانست که از جمله امتحان های الاهی، آن است که بنـدگان خدا، آن هنگام که مبادرت به گناه می نمایند، دچار کمبود در حاصـل زراعـات و نزول برکات می شونـد. امام علی علیه السـلام از جمله حکمت های این پدیـده را تـذکّر و تنبّه و توبه و بازگشت افراد بیدار و هشیار می داند. آن جا که می فرماید :

«إنَّ الله یبتلی عِباده عِنْدَ الْاعمال السَّیِّئَه، بِنقص ال ثَّمرات و حبس البرکات و اغلاق خزائن الخیرات لیتوبَ تائب...»(۲)

[۸۶ ـ و وفّر ملکتی، بالبرکه فیه]

امـام سـجّاد علیه السـلام در دنبـاله ی بحث اسـراف و اتلاـف، از خـدا می خواهـد که آن چه در دست دارد، مشـمول برکت و فزونی و زیـادتی گردد. قبلاـ اشـاره شـد که برکت الاهی می توانـد خُردها را کلان دارد. البتّه امروزه گرفتار شـدن در غوغای مـادّیت زنـدگی تصـوّر این واقعیت را برای بعضـی دشـوار یـا محـال سـاخته است، حـال آن که واقعیّـتی ملموس و محسوس و غیرقابل انکار است.

[۸۷ ـ و أصب بی سبیل الهدایه للبر فی ما انفق منه]

در آخرین قسـمت از این بخش، امام این نکته ی جالب را مطرح می نماید که از خدا می خواهد تا تلاش او در زمینه ی انجام امـور خیر و در آن چـه کـه از آن انفـاق می کنـد، به هـدف صـحیح بنشـیند. یعنی این امر در جـایی به کـار گرفته شـود که از ضرورت و شایستگی لازم برخوردار باشد.

البتّه نفس انفـاق و انجـام امور خیر، کاری پسـندیده و مورد رضایت حق تعالی اسـت(۳) ؛ امّا به هـدف نشسـتن این امور، وجه دیگری است که به کارهای خیر ارزش

۱- مؤمنون (۲۳): ۲۹ : (ای نوح، بگو: خدایا، مرا به منزلگاهی مبارك فرود آر که تو بهترینفرودآورندگان ای.)

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۳ : «خداوند، بندگانش را آن هنگام که مرتکب گناه می شوند، به کمبودحاصل و زراعت و برکت در آن و بستن راه خیرات دچار می سازد تا توبه کنندگان، راه توبه و انابه پیشگیرند».

۳- پیش از این در توضیح «وَ اجر لِلنّاس عَلی یدیّ الخیر»، پیرامون این موضوع، مطالب مختلفبیان شد.

افزوده ای خواهـد داد. این عبارت حضـرت بـدان معنی نیست که افراد را به انگیزه ی عـدم آگاهی از نتیجه ی کار خیر خود و این که آیـا به واقع در محـلّ خود قرار گرفته یـا خیر، اساساً از این کـار بـاز دارد. بلکه بر آن است که علاوه بر شوق به انجام کارهای خیر، ضـرورت تلاش در پی جویی و یافتن موارد نیاز فردی و اجتماعی را نیز در انسان خیّر فراهم آورد که این نیز امر پسندیده ی دیگری است.

در قسـمت های پیشـین، ذیل جمله ی «وَ الافضال عَلی غیر المسـتحق» مطالبی بیان شد. ضـمن آن مطالب تأکید گردید که عدم آگاهی از وضعیّت دقیق فرد نیازمند، نباید سبب منع کار خیر شود. افزون بر آن، ارزش بالاتری مطرح است و آن این که انسان بتوانـد به غیر نیازمنـد واقعی نیز کمـک کنـد و دست او را بگیرد. در عبارت اخیر، امام سـجّاد علیه السـلام راهیابی به شـناخت اشخاص در این زمینه را از خدا می خواهد.

در بحث انفاق، اشاره شـد که حرکتِ ممـدوح آن است که فرد منفق با حفظ تعادل بین دو قطب اقتار و اسـراف عمل کند. در این بخش از کلام حضـرت نیز به گونه ای دیگر همان بحث انفاق و اسـراف مطرح است. از این رو شاهدیم که آن حضرت با چه دقّتی موضوع را در میـان می کشـند و به جوانب مختلف آن می پردازنـد. در همـان حال که از خداونـد می خواهنـد تا در ورطه ی اسـراف نیفتنـد و به بلیّه ی اتلاف گرفتار نیاینـد، پی جوی برکت در داده های الاهی نزد خود هسـتند و در زمینه امور خیر، از خدا می خواهد که تلاش های او را به هدف درست بنشاند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «أفضل البرّ ما أصیب بِهِ أهله»(۱) و نیز می فرمایند :

«خیر البرّ ما وصل به المحتاج»(۲) . این ارائه ی طریق ها می رساند که یافتن نیازمندان

واقعی که بایـد زیر پوشـش اعمـال خیر انسـان هـای نیکوکـار قرار گیرنـد، ارزش زیادی دارد و فرد برای یافتن مورد نیاز و فرد محتاج با دقّت عمل کند.

روشن است که اگر این خصلت نیکوکاری میان مردم جامعه ای رواج گیرد، به مصداق «مع البر تدّر الرَّحمه»(۳) باران رحمت الاهی باریدن خواهد گرفت و نه تنها

صاحب خیر، که چه بسا دیگران نیز، از آن نصیب خواهند برد.

در پایان این بخش به دو نکته ی لطیف قرآنی اشاره می شود.

Ê اوّل آن که اساساً در کارهای خیر، نیاز به حرکت جمعی و بهره گیری از نوعی تعاون و همراهی ضروری است. البتّه نه بدان معنی که این کار به صورت فردی عملی نیست و یا غیرضـرور است، بلکه بدان معنی که تأثیر چشم گیرِ کارهای جمعی شـکل گیری کارها و پدیده های بزرگ است که قرآن می فرماید: (تعاونوا عَلَی البِرِّ وَ التَّقوی)(۴) .

Ê دوم آن که نجوی و سخن گفتنِ آهسته و زیرگوشی میان دو تن که به لحاظ اخلاقی در منطق قرآن، امری ناپسند و

۱- غرر و دُرر، ح ۲۹۵۷ : «بهترین کار خیر، آن است که به اهلش برسد.»

۲- همان، ح ۴۹۷۴ : «بهترین نیکوکاری، آن است که نیازمند را در رسد.»

۳- همان، ح :۹۷۳۳ فقط با نیکوکاری است که باران رحمت می بارد.

۴- مائده (۵): ۲ : (در کارهای خیر و تقوپیشگی با یکدیگر همراهی کنید.)

مذموم و شیطانی(۱) شمرده شده؛ در زمینه ی

کارهای خیر کاری پسندیده است، تا آن جا که قرآن می فرماید: (تَناجوا بِالبِرِّ وَ التَّقوی)(۲) .

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اکْفِنی مَؤُنَهَ الْاِکْتِساب وَ ارْزُقْنی مِنْ غَیْرِ احْتِسابٍ؛ فَلا أشْتَغِلَ عَنْ عِبادَتِکَ بِالطَّلَبِ وَ لا أحْتَمِلَ إصْرَ تَبِعاتِ الْمَکْسَبِ. اَللّهُمَّ فَأطْلِبْنی بِقُدْرَتِکَ ما أطْلُبُ، وَ أجِرْنی بِعِزَّتِکَ مِمّا أرْهَبُ.»

«خداوندا، بر محمّد و خاندانش درود فرست، و مرا از رنج و مشقّتِ پی جویی و به دست آوردن ـ روزی ـ کفایت فرما. از آن جا که گمان نمی برم ـ و انتظار آن را ندارم ـ روزی ام ده. خدایا، چنان کن که به خاطر طلب روزی، از بندگیِ تو بازنمانم و رنجِ به دست آوردن روزی را بر من بار مکن. پروردگارا، به قدرت خود آن چه را که می طلبم عطایم فرما و به عزّت خود، از آن چه بیم در دل دارم پناهم ده.»

[سر آغاز بخش هجدهم]

نکات مهمّ در این بخش به ترتیب چنین است :

۱ـ برکنار ماندن از رنج و تعب در طلب روزی.

۲ـ برخورداری از مجاری ویژه در دست یابی به روزی

۳ـ عدم انصراف از بندگی به خاطر اشتغال به امور دنیوی، از جمله طلب روزی.

۴ـ آسودگی از مشقّتِ پی جوییِ روزی.

۵ـ تأمین نیازها به قدرت خداوندی و بر مبنای درخواست های مطرح شده.

۶ـ پناه جویی به اتّکای عزّت الاهی در امور ترسناک و خوف انگیز.

بار اصلی کلام امام در این بخش و قسمت بعدی، عمدتاً در مسأله ی تأمین معاش خلاصه می شود. ما، خدای متعال را رازق می دانیم. البتّه این ویژگی هرگز بدان معنی نیست که فرد، دست از کار و تلاش بردارد و امر را به خدا واگذارد. روند عادی زندگی بشر و سنّت الاهی در این زمین چنین نیست، بلکه باید انسان، پی جویی و کوشش کند و در عین حال، از خدا بخواهد که به لازمه ی رازقیّت خویش با او عمل نماید؛ همان طور که در مواجهه با بیماری، راه حلّ عاقلانه، مراجعه به پزشک و دریافت نسخه و دارو و عمل به دستورات اوست. امّا مطلب به همین جا ختم نمی شود و انسان باید تنها و تنها خدای بزرگ را

شافی بدانـد و از او درخواست سـلامت نماید. با دقّت در واژه ی رزق و مشـتقّاتش در قرآن مجید ـ که بیش از ۲۱ بار به کار رفته ـ و ملاحظه ی کاربرد آن، مطالب متنوّعی روشن می شود از جمله :

۱ـ رازق ـ به مفهومی که بدان اشاره رفت ـ خداست و بس. و دیگر معبودهای بشر به هیچ وجه توانِ روزی رسانی را

ص:۲۳۸

۱- مجادله (۵۸) ۱۰.

۲- مجادله (۵۸): ۹ : (به نیکویی و تقوپیشگی با یکدیگر نجوی کنید.)

ندارند.

۲ــ مردم دستور دارند که از آن چه خدا ایشان را روزی داده، در نهان و آشکارا انفاق نمایند.

۳ــ خدا، هر آن کس را که بخواهد، به فراوانی ــ به تعبیر قرآن: بغیر حساب ــ روزی می دهد.

۴ــ ثمره ی تقوپیشگی، گشایش در کار است و روزی بردن از آن جا که به حساب نمی آید و انسان گمان آن را نمی برد.

۵ــ شهیدان، هر چند که روح از جسم عنصری ایشان مفارقت می کند و می میرند؛ امّا به واقع زنده اند و نزد خداوند روزی می خورند.

۶ــ جایگاه زنان و مردان مؤمن و صالح، بهشت است و در آن جا به فراوانی ــ بغیر حساب ــ روزی می خورند.

۷ــ روزی های پاک را خداوند، برای بندگان مؤمن خویش قرار داده و آن ها نباید خود، این روزی را بی جهت بر خویش حرام نمایند.

۸ ــ مردم در برخورداری از روزی، یک سان نیستند. جمعی گشاده روزی و برخی از این جهت در تنگنا هستند.

۹ــ بندگان مخلص خدا در جهان واپسین، روزی مشخّص و معلوم دارند. این ثمره ی رفتار پسندیده ی آنان در این جهان است.

۱۰ــ اگر همگان از گشاده روزی برخوردار شوند، چه بسا که سر به طغیان برمی دارند.

۱۱ــ خداوند، عمده ترین منبع روزی رسانی را زمین و آسمان قرار داده است، که بیشتر آیات در این زمینه، ناظر به بارش آسمانی و رویش زمینی است.

۱۲ــ آن کس که از نظر روزی در تنگنا قرار گرفته، سزاست تا از همان مقدار که خدا به او داده نیز انفاق نماید.

۱۳ــ ملاک ارزش گذاری روی فرد، به هیچ وجه چنین نیست که گشاده روزی باشد یا در تنگی معیشت. خود انسان نیز نباید این دو حالت را دلیل بداند بر این که از جانب خداوند، مورد اکرام یا اهانت قرار گرفته است.

مواردی که در بالا ـ بدان اشاره رفت، لزوماً تمام حقایق مندرج در آیات قرآنی در زمینه ی رزق نیست. با این همه، به میزان زیادی، فهم و بهره گیری از کلام امام سجّاد علیه السلام را آسان می دارد.

[۸۸ ــ و اکفنی مؤونه الاکتساب]

آن حضرت از خدا می خواهد که «وَ اکْفِنِی مَؤُنَهَ الْإِکْتِسابِ». این آیه ی قرآن تداعی می شود که :

(کلَّما دخل علیها زکریّا المحراب وَجَدَ عِنْدها رِزقآ)(۱)

(هروقت زکریا بر او (مریم) در محراب وارد می شد، نزد او روزی می یافت.)

حضـرت مریم علیها السـلام بی هیچ رنج و تعبی، روزی از سوی خداوند دریافت می کرد و زکریّا علیه السلام همه روزه شاهد این برخورداری بود. نیز داستان بنی اسرائیل به یاد می آید که :

ص:۲۳۹

۱- آل عمران (۳): ۳۷.

(وَ أنزَلنا عَلَيكَم المَنّ و السّلوی کُلوا مِن طیّبات ما رَزَقناکم)(۱)

(بر شما منّ و سلوی فرستادیم. بخورید از پاکیزه های آنچه روزی تان داشتیم.)

یعنی این امکـان وجود دارد که انسـان بـدون رنـج و زحمت چنـدانی، آن جا که خـدا بخواهـد، رزق خود را کریمانه دریافت نماید.

[۸۹ _ و ارزقنی من غیر احتساب]

ه حضرتش از خدا می خواهد که «وَ ارْزُقْنی مِنْ غَیْرِ احْتِسابٍ»، این آیه ی قرآن تداعی می شود که:

(وَ مَنْ یَتَّقِ الله یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزقهُ مِنْ حَیثُ لایَحْتَسِب)(۲)

(آن کس که تقـوای خـدا پیشه کنـد، از یـک سوی، راه نجـات و خلاصـی خواهـد یـافت و نیز از آن جـا که گمـان نمی برد برخوردار از روزی خواهد شد.)

آن عبـارت حضـرت و ایـن آیه ی قرآن، دقیقـاً دعـوت و تشویـق به تقوپیشـگی است که خـود ارزش والاـیی است و مـوجب سربلندی و کرامت در پیشگاه خداوند می گردد که: (إنَّ أکْرَمَکُمْ عِنْدَ الله أتْقاکُم)(۳) . آن دعا و این آیه، به روشنی به ما می نمایاند

که راه ها بر چنین انسانی گشاده می شود، از تنگنا می رهد و به گونه ای به روزی دست می یابد که هیچش گمان نمی رفت.

[۹۰ _ فلا اشتغل عن عبادتک بالطلب]

امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که: «فَلا أشْتَغِلَ عَنْ عِبادَتِکَ بِالطَّلَبِ»؛ یعنی تمایل ندارد که به خاطر طلب روزی، از ارزش والاـ و بالای بنـدگی و عبادت باز مانـد؛ زیرا به جـدّ باور دارد که اگر خـدا بخواهـد، چنین خواهـد کرد؛ آن سان که با برخی مسلمین صدر اسلام رفتار کرد و بعدها از آنان خواست که

(وَ اذْکُروا إذ أنتُم قلیـل مستَضـعفونَ فِ ی الاْـرْضِ تخافون إن یتخطفکم النّاس، فآواکم و أیّـدکم بنصـره و رزقکم مِنَ الطَّیّبات لَعلَّکُم تشکرون)(۴)

روشن است که یکی از جلوه های عمـده ی بنـدگی در پیشـگاه خدا، شـکرگزاری است که باید همیشه بدان پرداخت، به ویژه در برخورداری از نعمت های خدا. نیز روشن است که عدم اشتغال صِرف به امور دنیا، از عمده ترین عوامل

۱- بقره (۲): ۵۷.

۲- طلاق (۶۵): ۳.

۳- حجرات (۴۹): ۱۳.

۴- انفال (۸): ۲۶ : (به یاد آرید آن زمان را که شـما گروهی کم شـمار و ناتوان بودید؛ و از این کهدیگر مردم شما را بربایند، امنیّت نداشتیـد. امّا خداوند شـما را منزل و مأوی داد، به پشتیبانی خود یاریتانبخشـید و از خوراکی های پاک نصـیبتان ساخت، باشد که در پیشگاه او سپاس گزارید.)

زمینه ساز برای تدارک حال و هوای عبادت و بندگی می باشد. به این دلیل، امام سجّاد علیه السلام به پیشگاه حق عرضه می دارد:

«استغفرک... مِن کُلِّ شغل بغیر طاعتک.»(۱)

«از تو آمرزش می خواهم... برای هر کاری که بدون طاعتت بوده است.»

[۹۱ _ و لا احتمل اصر تبعات المکسب]

امام سجاد علیه السلام در دنباله ی کلام، از خدا می خواهند که: «وَ لا أحْتَمِلَ إصْرَ تَبِعاتِ الْمَـكْسَبِ»؛ چراکه درگیرشدن با پی آمدهای سخت و پُررنجِ پی جویی روزی، فضای آماده شده برای بندگی را تیره و تار می نماید.

[۹۲ _ اللهم فأطلبنی بقدرتک ما اطلب]

این درخواست به نوعی هم جهت شدن با خواست و قدرت خداوندی در زمینه ی پی جویی روزی است؛ زیرا آن حضرت با تمام وجود باور دارد که: (إنَّ اللهَ یَرْزقُ مَن یَشاء بِغَیر حِساب)(۲) . ضامن این روزی رسانی، از یک طرف آگاهی دقیق و ریزبینانه ی

خدا نسبت به بندگان و از طرف دیگر، قوّت و قدرت بی منتهای اوست که:

(اَللهُ لطیف بِعِبادِهِ یَرْزقُ مَن یَشاء وَ هُوَ الْقَوىُّ العَزیز)(۳) .

(خداوند، صاحب لطف به بندگان خویش است. هرکه را بخواهد، روزی می رساند. و اوست قویّ و عزیز.)

[۹۳ _ و اجرنی بعزتک مما ارهب]

در کلام پایانی حضرت سجّاد علیه السلام واژه ی رزق به کار نرفته، ولی زمینه ی قبلی سخن که «أجِرْنی بِعِزَّتِکَ مِمّا أرْهَبُ»، خود قرینه ی روشنی است که قاعدتاً موضوع ناظر به همان درخواستِ بهره مندی از رزق و روزی است و این که حضرتش از عوامل مسبّب نگرانی در این باب، مصون و محفوظ مانده و در پناه خداوندی جای گیرد.

روشن است که دغدغه ی تأمین معاش، امری است که همواره ذهن و فکر فرد را به خود مشغول می دارد و چه بسا فرد را تا آن جا پیش می برد که به غلط تلاش در این زمینه را اصلی ترین کار زندگی خود می شمارد. چه بسیار انسان هایی که در این مسیر، آن چنان مفتون و مرعوب شده اند که گویی اساساً تنها و تنها برای همین امر، پای به گیتی نهاده اند. از این رو بسیاری از ضابطه ها را در این راه به هم ریخته و نادیده می گیرند، تا صرفاً با بی خبری کامل به دنبال تدارک امور مادّی زندگی خود بروند و از دیگر ضروریّات زندگی غافل بمانند. این جاست که انسان های زیرک، برای مصون ماندن از سقوط در چنین ورطه ای هولناک، خدا را می خوانند و خود به پناه او می روند تا جان به سلامت برند و گذران زندگی را با سربلندی بپیمایند.

۱- مناجاه الذّاکرین.

۲- بقره (۲): ۲۱۲؛ آل عمران (۳): ۳۷؛ نور (۲۴): ۳۸.

۳- شوری (۴۲): ۱۹.

این بخش از شرح دعا را با دو قسمت از کلمات امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه به پایان می بریم. دقّت در این بیانات، می تواند روشنگری افزون تری پیرامون کلام امام سجّاد علیه السلام پدید آورد. حضرتش در زمینه ی رزق می فرماید :

۱ــ «یاابنَ آدَم! الرِّزقُ رِزقان: رزقٌ تطلبه وَ رِزقٌ یطلبکَ، فَإنْ لَمْ تأته أتاکَ. فلاتحمل هَمَّ سنتک عَلی هَمّ یَوْمکَ، کَفاکَ کلَّ یَوْم ما فیه. فإنْ تَکُن السَّنَه مِنْ عُمرکَ، فَإنَّ اللهَ تعالی جدّه سَیؤتیکَ فی کلِّ غَد جدید ما قسَّم لَکَ. وَ إنْ لَمْ تَکُن السَّنَه مِن عُمرکَ، فَما تَصنع بِالهَمِّ لَما لیس لَکَ؟ وَ لَنْ یَسبقکَ إلی رِزقکَ طالب، و لَنْ یغلبک عَلَیْهِ غالِب، وَ لَنْ یبطی عَنْکَ ما قد قُدِّرَ لَکَ.»(۱)

«ای آدمی زاده! روزی بر دو گونه است: یکی آن که تو در جست وجوی آن هستی و دیگر آن که او تو را می جوید که حتّی اگر به دنبال آن نروی به سراغ تو می آید. اندوه سال را بر رنج امروزت میفزای؛ چرا که حلّ مشکلات روزانه تو را کافی است. اگر سال آینده از عمر تو باشد، خداوند هر روز تو را نو به نو روزی می دهد. و اگر چنین نیست، چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که ازآنِ تو نیست؟ بدان که هیچ کس قبل از تو، به روزی تو دست نمی یابد و کسی بر آن چیره نخواهد شد. و آن چه برای تو مقدّر شده هرگز تأخیر نخواهد کرد.»

روشن است که ثمره ی نگرشی این چنین به موضوع نحوه ی برخورداری از روزی، آرامش و آسایشی است که متأسّفانه بسیاری از مردم زمان ما به عناوین مختلف از آن بی بهره مانده اند. در نتیجه علی رغم تلاش های جان کاه خود، بسیاریِ غم و رنج و اندوه و خوف و هراس در این باب، آنان را در میان گرفته است.

۲ــ «وَ قدّر الأرزاق، فکثّرها وَ قلّلها و قسّمها عَلَی الضّیق و السّعه، فعدل فیها لیبتلی مَن أراد بمیسورها و معسورها، وَ لیختَبر بذلِکَ الشُّکر و الصَّبر مِن غنیّها و فقیرها.»(۲)

«روزی ها را مقدّر داشت و اندازه گرفت. گاهی کم و گاهی زیاد و به تنگی و وسعت به طور عادلانه تقسیم فرمود تا هر که را بخواهد به وسعت روزی و تنگیِ آن بیازماید و با آن، شکر و صبرِ غنیّ و فقیر را امتحان کند».

چنین دیدگاهی در مورد نحوه ی بهره مندی از روزی خدادادی و دقّت در عامل اصلی آن ــ که موضوع آزمون مردم است ــ می تواند بسیاری از درد و رنج ها را آسان سازد و طغیان ها را مهار کند.(۳)

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَصُنْ وَجْهی بِالْیَسارِ وَ لاتَبْتَذِلْ جاهی بِالْإقْتارِ؛ فَأسْتَرْزِقَ أهْلَ رِزْقِکَ وَ أسْتَعْطِیَ شِرارَ خَلْقِکَ؛ فَأفْتَتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أعْطانی وَ أُبْتَلی بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنی، وَ أنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِیُّ الْإعْطاءِ وَ الْمَنْعِ.»

۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۷۹.

۲- نهج البلاغه، خ ۱۹.

۳- برای مطالعه ی بیشتر در این زمینه و آگاهی افزون تر از آیات و روایات مربوطه، به کتابمیزان الحکمه :۴ ۱۰۱ _ ۱۲۶ ذیل کلمه ی رزق و بحارالأنوار، ج ۵، باب ۵ مراجعه نمایید.

«بار خـدایا! بر محمّـد و خانـدانش درود فرست، و وجهه ام را با گشایش ــ در رزق ــ محفوظ بدار، و جاه و منزلتم را با تنگ دستی بر بـاد مـده تـا ــ مجبور شوم ــ روزی ام را از کسـی طلب نمـایم که خود روزی خوارِ توست و عطـا از شـریران خلق تو بخواهم، و ــ بدین سان ــ به سـتایش فردی مبتلا شوم که عطایم نموده و به نکوهش آن کس گرفتار آیم که از من باز داشـته است، و حال آن که به راستی، عطا و منع ــ هر دوــ تنها و تنها از جانب توست.»

از جمله مصائب سـخت روزگار، آن است که انسان در تنگنای تلاش و معاش مجبور شود که برای «دو نان» نزد «دونان» شتابد و حاجت نزد کسانی برد که خود نیز در واقع چون او نیازمندنـد. فرهنگ دینی می کوشد تا انسان مؤمن را به این باور اساسـی رسانـد که کسـی جز خـدای بزرگ، در این زمینه کارساز و نقش آفرین نیست. قرآن مجیـد می فرمایـد: (هَلْ مَنْ خالق غَیر الله یرزقکم مِنَ السَّماء وَ الْارض)(۱) و این مفهوم در آیات

چندی از قرآن، به تعابیر مختلف مورد تأکید قرار گرفته است.

به هر حال، قرآن بر آن است تا زیربنای فکری انسان مؤمن را بر این سنگ نهد که تنها نیروی مؤثّر و چاره ساز در این زمینه را خدا بداند :

(وَ رِزق ربّکَ خیر وَ أبقی)(۲)

(و روزی خداوتدگارت، بهتر و ماندگارتر است.)

و پیامبر گرامی اسلام، خود مورد خطاب در این کریمه ی قرآنی است:

(لا نسئلُك رِزقآ نَحن نَرزقك وَ الْعاقبه للتَّقوی)(۳) .

(از تو روزی نمی خواهیم. ما به تو روزی می دهیم. و فرجام، از آنِ تقوا است.)

توجّه به همین مقـدّمه ی کوتاه، رنـج جانکاهِ درخواست از این و آن و گرفتارآمدن در این چرخه ی نیاز را روشن تر می کند؛ رنجی که عزّت نفس و کرامت والای انسانی را در هم می کوبـد و از او فردی زبون و گرفتار می سازد. واژه ی اقتار(۴) دقیقآ نشان از این

تنگنا و فروافتادن در قعر آن دارد. امام سـجّاد علیه السـلام در جمله ی «أم تفقرنی إلی مثلی وَ أنَا اعتصم بحبلکَ»(۵) به خدای بزرگ شِکوه می نماید از این که نیاز نزد نیازمندی چون خود

بَرد. حضـرتش، برای خود کافی می دانـد که به رشـته ی محکم الاهی دست بیاویزد و به خـدای متعال عرضه می دارد: «کیفَ أرْجو غَیرکَ وَ الْخَیر کُلّه بِیَدِکَ»(۶) . بدین سان خدای

۱- فاطر (۳۵): :۳ آیا آفریننده ای هست بجز «الله» که شما را از آسمان و زمین روزی رساند؟

۲- طه (۲۰): ۱۳۱.

۳- طه (۲۰): ۱۳۲.

۴- پیش از این به مناسبت در بحث اسراف بدان اشاره رفت.

۵- مناجاه الرّاجین از مجموعه ی مناجات خمس عشر: آیا مرا به مانند خودم نیازمند می داری، درحالی که من به رشته تو در آویخته ام.

۶- همان: چگونه به غیر تو امید بندم، در حالی که تمام خیر، به دست توست.

بزرگ را در اوج خیر و خیردهی و خیرخواهی می داند و راه هرگونه مراجعه به غیر را بر خود می بندد.

در دعا از خدای متعال می خواهیم: «وَ لاتَقتر عَلَیَّ رِزْقی وَ اجْعَلَهُ اللّهُمَّ واسعآ عَلَیَّ عِنْدَ کبرسنّی»(۱) . بر این اساس، فرد از خدا می خواهد که: بارالاها! مرا در تنگنای روزی

قرار مده و به ویژه آن هنگام که پای به سن می گذارم، آن را گشاده بدار. همچنین می گوییم: خدایا!

«إن کانَ فی أُمّالکتاب عِنْدَکَ أنّ ی شَقیّ أو مَحروم أو مقتّر علی رزقی، فامحُ مِنْ أُمّالکتاب شقای و حرمانی و اقتار رزقی؛ و اکتبنی عندکَ سعیدآ موفّقآ للخیر، موسّعآ عَلَیَّ رِزقکَ.»(۲)

«بارالاها! اگر در کتابی (کتاب تقدیرها) که نزد توست، چنین رقم خورده است که من شقی یا محروم و یا در تنگنای روزی باشم؛ خدایا، شقاوت و محرومیّت و روزی فشرده و سخت مرا از آن کتاب بزدای؛ و نزد خود، مرا سعید و موفّق به کار خیر و گشاده روزی منظور و مکتوب بدار.»

این مطالب و ده ها مورد دیگر در ادعیه و روایات، همگی می رسانند که تنگ رزقی، رنجی است جان کاه که باید از آن به خدای متعال پناه برد و از او جبران و چاره خواست.

در این میانه نباید از نظر دور داشت که انسانی که دچار این بلیّه شده، نباید بپندارد که به خاطر تنگ دستی، دیگر وظیفه ای در مورد انفاق و دست گیری از نیازمندان ندارد. نظام تربیتی اسلامی بر آن است تا اساسآ روح فداکاری و ایثار را در افراد، به گونه ای رشد دهد که هیچ کس در هیچ حال ــ حتّی در سختی و ناکامی ــ فراموش نکند که باید به تناسب امکانات خود، هر چند محدود، به فکر دیگران باشد و این خود ارزشی والاست. در روایات می خوانیم:

«مِنْ حَقایق الإیمان الإنفاق فی الاقتار»(۳)

«از جمله حقایق ایمانی آن است که فرد در هنگام تنگ دستی خود، دست دیگران را بگیرد و به یاری نیازمندان بشتابد.»

در مقابل، انسان گشاده روزی نیز موظّف است که به مصداق «وَ ارْزقنی مواساه من قتّرت علیه من رزقک ممّا وسّعت علیَّ مِن فضلکَ»(۴) با نیازمندانِ تنگ دست رفتار کند.

امام سجّاد علیه السلام در این بخش از دعای مکارم، از خدا می خواهد که وجهه ی حضرتش را با گشاده رزقی و آسایش نزد مردم محفوظ دارد و منزلتش را با تنگ دستی در مخاطره نیفکند. در کلمات امیرمؤمنان علیه السلام نیز چنین دعایی به چشم می خورد(۵) .

۱- بحارالأنوار :۹۴ ۲۵۴.

۲- بحارالأنوار :۹۴ ۳۶۷.

۳- بحارالأنوار :۷۴ ۴۵. از سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرمؤمنان علیه السلام .

۴- بحارالأنوار :۴ ۶۸ : «خدایا، مرا به مواسات و برادری نسبت به آن کس که روزیش را تنگنموده ای _ توفیق ده _ تا از گشایشی که از فضلت مرا نصیب نموده ای او را نیز ارزانی دارم.»

۵- نهج البلاغه، خ ۲۱۳.

آن حضرت نیز از خدا می خواهد که بر اثر طلب روزی از نیازمندی چون خود مجبور نشود کسی را بستاید که او را دست می گیرد یا نکوهش آن کس کند که به او در این زمینه توجّهی ندارد.

به هرحال، حقایقی را که در این بخش از کلام امام مطرح شده، می توانیم چنین فهرست کنیم :

۱ــ گشادگی در رزق و بهره مندی از آسایش در زندگی، وجهه ی انسان را نزد مردم نگاه می دارد.

۲ــ تنگ دستی و افتادن در تنگنای روزی، منزلت انسان را به مخاطره می اندازد.

۳ــ این حالت، سرانجام انسان را به طرح نیاز نزد کسانی چون خودــ به واقع نیازمندــ می کشاند که گاهی از مخلوقاتِ شریرِ خدایند.

۴ــ در چنین شرایط، گشاده شدن زبان به ستایش آن کس که عطا می کند و نکوهش آن دیگری که باز می دارد، خود امتحان و ابتلای بزرگی است که برای انسان پیش می آید.

۵ــ در بینش توحیدی انسان موحّد، تنها و تنها خدای متعال در جایگاه عطا و منع قرار دارد و سزاست که انسان حاجت را تنها نزد او برد.

اگر یک بار دیگر این سیر با دقّت مورد نظر قرار گیرد، آنگاه روشن می شود که چگونه می توان ارزش ها را نگاه داشت و چه سان باید رفتار کرد تا ضمن حفظ شخصیّت انسانی، پایگاه فکری ــ اعتقادی انسان نیز آسیب نبیند و توحید او خدشه دار نگردد. از این رو بنا به روایات، در ثلث آخر شب ــ که هنگام عبادت و تهجّد عابدان و پارسایان شب است ــ منادی خدای متعال در آسمان ندا درمی دهد که :

«هَلْ من مقتور یدعونی فَابسط لَهُ؟»(۱)

«آیا تنگ دستی هست که مرا برای خلاصی از آن تنگنا بخواند تا من برایش گشایش فراهم آورم؟»

به هر حال، سزاست که انسان موحّد، از بلیّه ی تنگ دستی به خدای متعال پناه برد و چاره ی این درد را از او بخواهد که :

«تعّوّذوا بِالله مِن قتره وَ ما ولد.»(۲)

«از تنگ دستی و پی آمدها و تبعات و زاده های آن، به خدا پناه ببرید.»

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ارْزُقْنی صِحَّةً فی عِبادَهٍ وَ فَراغاً فی زَهادَهٍ وَ عِلْماً فی اسْتِعْمالٍ وَ وَرَعاً فی إجْمالٍ. اَللّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِکَ أجَلی، وَ حَقِّقْ فی رَجاءِ رَحْمَتِکَ أمَلی، وَ سَهِّلْ إلی بُلُوغِ رِضاکَ سُبُلی، وَ حَسِّنْ فی جَمیعِ أحْوالی عَمَلی.»

«خدایا، بر محمّد و خاندانش درود فرست، و سلامتی در عبادت را روزی ام کن، و فراغت بال را و آگاهی و علمی را که به

کار

ص:۲۴۵

۱- بحارالأنوار :۸۴ ۱۶۸.

۲- بحارالأنوار :۸۷ ۲۷۱.

گیرم و پارسایی را به زیبایی و نیکویی نصیب ام گردان.

خدایا، طومار زندگی ام را به آمرزش خویش در هم پیچان، و امید و آرزویم را در جهت رحمت خود برایم محقّق ساز. راه های وصول به رضا و خشنودی خودت را برایم آسان کن و در تمامی احوال، کارهای مرا شایسته ساز.»

[سرآغاز بخش نوزدهم]

به طور فهرست وار، حضرت سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که :

۱ـ در بندگی خدا از سلامت برخوردار باشد.

۲ـ در زهدورزی از آسایش و فراغت بال بهره مند گردد.

۳ـ علم و آگاهی خویش را در عمل به کار گیرد.

۴ـ پارسایی و پرواپیشگی را با در نظر گرفتن همه ی جهات آن داشته باشد.

۵ـ نقطه ی پایان عمرش را خداوند به آمرزش بنهد.

۶ـ آرزویش در امید به بهره مندی از رحمت خدا محقّق شود.

۷ـ راه های جلب رضامندی خدای متعال بر او آسان گردد.

۸ـ اعمال حضرتش در تمامی احوال به شایستگی و زیبایی آراسته شود.

[۹۴ ـ و ارزقنی صحه فی عباده]

طراوت و شادابی و توان و سلامت در عبادت و بندگی خدا امری است که مطلوب عابدان و زاهدان است. در مقابل، کسالت و خستگی در این زمینه نه تنها طعم شیرین بندگی خدا را بر کام جان انسان نمی نشاند، بلکه نوعی دل زدگی و دل سردی هم در پی خواهد داشت. سلامت جسم و روح، این امکان را به فرد می دهد تا با فراغت بال و آسایش خیال سر به سجده ی حق گذارد و با او به گفت وگو و مناجات بنشیند. قضای تشریعی خداوند، آن است که بنده سر در راه بندگی نهد و به حُسن اختیار خویش، آیه ی (وَ قَضی رَبّکَ أنْ لاتَعبدوا إلّا إیّاه)(۱) را مصداق خارجی بخشد؛ پس سزاست که بنده

چنین کند و زبان حال و قال او این باشد که :

(وَ ما لی لا أعبد الَّذی فطرَنی وَ إلَیْهِ ترجعونَ)(۲)

(چرا آن کس را بندگی نکنم که مرا بر فطرت توحیدی آفریده و سرانجام و بازگشت به سوی اوست؟)

حکمت برپایی نظام آفرینش در منطق قرآن برقراری نظام بندگی است که در قرآن آمده: (وَ ما خَلَقْتُ الجِنَّ وَ الإْنْس إلّا لِیَعبدونِ)(۳) ؛ پس چرا انسان چنین نکند و از

سرِ شوق و ذوق تن به این کار ندهد و جریان حیات خویش را با حکمت آفرینش منطبق نسازد؟

۱- اسراء (۱۷): :۲۳ خداوند، امر فرمود که جز او را مپرستید.

۲- یس (۳۶): ۲۲.

۳- ذاریات (۵۱): :۵۶ من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای این که عبادتم کنند.

آنـان کـه بـه طـوع و رغبت به این امر تن ندهنـد و راه سـرپیچی و عصـیان در پیش گیرنـد، انجـامی سـخت و دردنـاک در پی خواهند داشت؛ چرا که به فرموده ی قرآن :

(إِنَّ الَّذينَ یَسْتَکْبِرونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخلونَ جَهنَّم داخرین)(۱)

(آنان که از بندگی من روی گردان شوند، جهنّم در انتظار ایشان است که با خواری و ذلّت در آن فروافکنده خواهند شد.)

حال، این عبادت و بنـدگی لوازمی دارد که در صدر آن توان و سـلامت است که اگر چنین نبود، این کار پسـندیده به درستی محقّق نمی شود و اهلیّت در این زمینه برای فرد فراهم نمی گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«مَن قامَ بِشرائط العبودیّه أهل للعتق.»(۲)

«آن کس که به شرایط بندگی اقدام کند، برای آزادی و رهایی ــ از دوزخ ــ اهلیّت یافته است.»

و نیز می فرماید :

«إذا أَحَبَّ الله عَبداً ألهمهُ حُسن العباده.»(۳)

«آن جا که خدا بنده ای را دوست بدارد، زیبایی عبادت خویش را به او الهام می نماید.»

در منطق آن امام همام علیه السلام :

«دَوام العبادَه برهان الظّفر بالسّعاده»(۴) .

«تداوم عبادت، نشان دست یابی به سعادت است.»

این دوام و قوام در بنـدگی جز به سـلامت ممکن نمی گردد؛ و آن نیـک بختی و فوز و پیروزی نهایی جز با بهره منـدی از این نعمت فراهم نمی آید. نشاط و سرزندگی نخستین شرط در عبادت است و این دو، جز با سلامت جسم و روح فراهم نمی آید. بنـدگی از سرِ بی حوصلگی راه به جـایی نـدارد که امام صادق علیه السـلام می فرمایـد: «لاتکرهوا إلی أنفسـکُم العبادَه»(۵) . مرحوم مجلسی در بیان توضیحی خود ذیل روایت آورده که:

... بحیث یکرهها النّفس وَ لاتکون فیها راغباً ناشطاً.

به گونه ای که انسان را خوش نیاید و به آن رغبت نداشته باشد و در آن نشاطی نیابد.

به هرحال، این مختصر بدان جهت آمد تا مشخّص شود که برخورداری از صحّت و سلامت، امری ضروری در

۱- غافر (۴۰): ۶۰.

۲- غرر و درر، ح ۸۵۲۹.

۳- همان، ح ۴۰۶۶.

۴- همان، ح ۵۱۴۷.

۵- بحارالأنوار :۶۸ :۲۱۳ خود را به اکراه به عبادت میفکنید.

تحقّق بخشیدن فرد به نظام بندگی است و در فقدانِ آن چه بسا که این امر محقّق نگردد. از این روست که حضرت سجّاد علیه السلام ــ که خود «زین العابدین»(۱) و «سیّدالسّاجدین» لقب گرفته ــ از خدا می خواهد تا با بهره مندی از

عافیت، بتواند بندگی خدا را، به گونه ی شایسته و بایسته، به انجام برساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

«المؤمن... لایعدل بالسّلامه شَیئآ»(۲)

«مؤمن چیزی را همانند سلامت نمی شمارد.»

[۹۵ ــ و فراغا فی زهاده]

فراغت بال و آسایش و زهدورزیدن، نکته ی بعدی است که در این بخش مطلوب حضرت سجّاد علیه السلام قرار گرفته است. مرحوم صدوق در تبیین مرام امامیّه تصریح می نماید که: «مِن شرایط دین الإمامیّه... الزُّهد»(۳) ؛ یعنی زهد را از ارکان دین امامیّه

برمی شمارد. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«ألا وَ إنَّ الزُّهد فی آیَه مِن کتاب الله عَزَّ وَ جَلَّ: (لِکَیلاتَأسوا عَلی ما فاتکُم وَ لاتَفرَحوا بِما آتاکُم).»(۴)

«آگاه باشید که ــ مفهوم ــ زهد در آیه ای از قرآن آمده که می فرماید: (تا بر آن چه از دست داده اید تأسّف مخورید و بدان چه ــ خدا ــ شما را داده، شادمان و سرخوش نگردید) .»

امام سجّاد علیه السلام آن چنان بود که بنا به نقل ابوحمزه ی ثمالی :

«إذا تَکَلَّم فِ ی الزُّهد وَ وَعظ، أبکی مَن بحضرته.»(۵)

«آن گاه که در زمینه ی زهد سخن می راند، هر آن کس را که نزد او بود می گریاند.»

به بیان امام صادق علیه السلام ، زهدپیشگی در دنیا راحت قلب و بدن را در پی دارد، در حالی که گرایش بی حدّ و حصر به دنیا و رغبت و پی جویی آن، غم و اندوه را به دنبال خواهد آورد.(۶) به فرموده ی امام صادق علیه السلام پی آمد زهدورزیدن در دنیا، فراغت بال و

۱- بحارالأنوار :۴۶ ۳ : «إذا کانَ یَوْمَ القیامَه یُنادی مُنادٍ: أیْنَ زَیْن العابدین؟ فَکأنّ ی أنظر إلی وَلَدیعَلیّین الحسین بن علیّین

أبيطالب يخطر بين الصّفوف.»«چون روز قيامت شود، منادى ندا درمى دهد كه: زيور عابدان كجاست؟ گويى در آن زمان من بهفرزندم علیّبن الحسين مى نگرم كه ميان صفوف جمعيّت مى خرامد.»

۲- بحارالأنوار :۶۷ ۳۱۱.

۳- بحارالأنوار :۱۰ ۴۰۴، به نقل از كتاب مجالس صدوق. (مرحوم مجلسى در بحارالانوار ج ۶۷،باب ۵۸ تحت عنوان الزّهد و درجاته، آيات و روايات مربوط به زهد را آورده است.)

۴- بحارالأنوار :۶۷ ۳۱۰.

۵- بحارالأنوار :۷۵ ۱۵۱.

۶- همان: ۲۴۰.

آسایش قلب است؛ آن جا که فرمودند:

«إنَّما أرادوا الزُّهد فی الدُّنْیا لتفرغ قلوبهم لِلْاخِرَه.»(۱)

«آنان در دنیا زهد پیشه کرده اند تا آسوده خاطر، روی به آخرت نهند و فراغت بال یابند.»

اشاره شـد که راحت قلب و بـدن را باید در زهدورزی (دل نبسـتن) نسـبت به دنیا یافت، همان طور که رنج و تعب این دو، در دنیاگرایی قرار داده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الرّغبه فِ ی الدُّنیا تکثر الهَمَّ وَ الحُزن، و الزُّهد فِ ی الدُّنْیا یریح القلب و البدن.»(۲)

«تمایل به دنیا، اندوه و غصّه را می افزاید. و بی میلی به دنیا، قلب و بدن را آسوده می دارد.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«شیعَتُنا أهل الزُّهد و الْعِبادَه.»(۳)

«شیعیان ما اهل زهد و بندگی می باشند.»

امـام سـجّاد علیه السـلام در یکی از مناجـات هـای خود، سـخن از دنیا در میان آورده و عواملی بر می شـمارد، از جمله: مکر و فریب های آن، وابستگی های انسان به آن فرو افتادن فرد در دام دنیا. حضرتش آن را نابودکننده ی خواستارانِ خود می خواند و از خداوند می خواهد که: «فزهّدنا فیها و سَلِّمْنا مِنها بِتَوْفیقکَ وَ عصمَتکَ»(۴) ؛ یعنی «خدایا، ما

را از این دنیا و دنیاگرایی برحـذر بدار و به توفیق و نگاه داری ات ما را در این میدان سـلامت بدار!». چنین است که در دعا از خداوند می خواهیم که:

«أنْ تفرّغنی لِمـا خلقت لَهُ، وَ لاتشـغلنی بما تکفّلته لی، و تَجْعَلَنی مِنْ عِبادِکَ وَ زُهّادکَ فِ ی الـدُّنْیا، مِمّن خلقته للعافیه و هنأته بها مع کرامتکَ.»(۵)

«خداونـدا، فراغت بـال و آسـایش خیال در زمینه ی آن چه که بـدان جهت آفریـده شـده ام به بار آر، و مرا به آن چه که خود برایم تکفّل کرده ای سرگرم مدار. مرا از بندگان خودت و زاهدان در دنیا قرار ده؛ از شمار آنانی که برای سلامت آفریده ای و با کرامت خویش این زندگی را بر آنان شیرین نموده ای.»

اندکی دقّت در همین کلام مولایمان حضرت مهدی علیه السلام به ما می آموزد که ما برای عبادت و بندگی آفریده شده ایم، از این روی نباید چندان غم روزی در دل داشته باشیم که خدای متعال خود آن را تکفّل فرموده است. باید خویش را در

۱- بحارالأنوار :۶۷ ۵۹ و ۲۳۹.

۲- بحارالأنوار :۷۰ ۹۱ و ۱۲۰.

۳- بحارالأنوار :۸۲ ۲۹۲.

۴- مناجات الزّاهدین، از مجموعه ی مناجات های خمس عشر.

۵- بحارالأنوار :۹۵ ۲۷۳. امام عصر علیه السلام ، دعای علوی مصری.

شمار بندگان خدا و زاهدان نسبت به دنیا_ به همان بیان و مفهوم که پیش از این بدان اشاره رفت _ جای دهیم که خداوند، اینان _ عابدان زاهد _ را برای بهره مندی از سلامت جسم و شیرینی خویش آفریده است.

بنا به روایات رسیده از معصومین علیهم السلام زهدورزی در دنیا ثمراتی در پی دارد، از جمله: رویش نهال حکمت(۱) ، توان تحمّل مصیبت(۲) ، کوتاهی آرزوها(۳) ، پاکی ظاهر و

باطن(۴) ، چشم روشنی و شادمانی واقعی و انسان را از این بابت، هیچ گونه کمبودی در

نخواهد رسید(۵) . به بیان امیرمؤمنان علیه السلام :

«أصابوا لذّه زهد الدُّنیا فی دُنیاهم.»(۶)

«آنان ثمره ی لذّت زهدورزی در دنیا را در همین زندگی دنیا هم می بینند.»

بدین سان، بهره مندی از آسایش خیال در زهدورزی به دنیا، با جمله ی «وَ فَراغاً فی زَهادَهٍ » مورد خواست امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال قرار گرفته است.

[۹۶ _ و علماً فی استعمال]

در گام بعدی، امام سجّاد علیه السلام از خدا می خواهد که به او توفیق دهد تا علمش را در عمل به کار گیرد. این نکته اهمّیّت فراوان دارد که انسان دانسته هایش را در میدان عمل به کار برد: هم خود از آن بهره گیرد و هم دیگران از ثمرات آن سود برند. در منطق دین، علم برای علم پسندیده نیست، بلکه به مصداق «اَللّهُمَّ ما عَرَّفْتَنا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْناهُ»(۷) آن

عرفان و آگاهی ممدوح است که در صحنه ی عمل به کار گرفته شود، و گرنه صِرف علم، آنجا که به خودی خود و بی هیچ مسؤولیّت و جهت، هدف قرار گیرد، به کار نخواهد آمد. خلاصه، در میدان عمل است که آگاهی، ارزش خود را نشان می دهد. حال آن که به دور از حوزه ی عمل، هر چند که انسان علم و آگاهی داشته باشد، کار مفید و مؤثّری صورت نخواهد گرفت.

«إنَّ أهْل النّارِ لیَتَأذّون مِنْ ریح العالِم التّارک لعلمه.»(۸)

۱- همان :۷۷ ۸۲ .

۲- همان :۶۸ ۳۴۸.

۳- همان :۷۷ ۹۵.

۴- همان :۷۷ ۴۳۴.

۵- همان :۷۳ ۵۲.

۶- نهج البلاغه، نامه ی ۲۷ خطاب به محمّدبن ابی بکر.

۷- مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

۸- بحارالأنوار :۲ ۴. از حضرت علی علیه السلام .

«جهنّمیان، از بوی عالمی آزرده می شوند که دانش و آگاهی خویش را رها کرده (یعنی در عمل به کار نگرفته است).»

«أشَدّ النّاس عَذاباً عالِمٌ لایَنْتفع مِنْ عِلمه بِشَ یْءٍ.»(۱)

«سخت ترین عذاب ها آن عالمی را در رسد که از علم خویش در میدان عمل بهره نبرده است.»

در حدیث اوّل، حضرت امیر علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می نماید که ایشان ضمن بیانی فرمودند :

«عالمـان به دو گونه انـد: دانشـمندی که به علم خویش عمـل می کنـد که او اهـل نجـات است؛ و دیگری که عمـل به آگاهی خویش را رها می کند که او هلاک خواهد شد.»

پس از آن بیـان که در متن بـدان اشاره رفت، آن گاه رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به علی مرتضـی علیه السـلام می فرمایند :

«إنَّ أشَـدَّ أهل النّار ندامَهً وَ حَسرَهً، رَجُلٌ دَعا عَبداً إلَی الله سُـبحانه، فَاستَجاب لَهُ وَ قَبِلَ مِنهُ، فَأطاع الله فَأدخله الله الجَنَّه، وَ أدْخَل الدّاعی النّار بترکه علمه.»

«دشوارترین حالت بر اهل آتش از سـر ندامت و حسرت، آن است که فرد می بیند آن کس را که خود به سوی خدا فراخوانده و او پـذیرفته و طاعت و اطاعت حق پیشه کرده، خدایش او را به بهشت می برد؛ امّا خود این دعوت کننده را _ بدان جهت که از آگاهی اش دست شسته و بدان عمل ننموده _ به آتش می اندازد.»

ذیل آیه ی (إنَّما یَخشـی الله مِن عباده العلماء) از امام صادق علیه السلام نقل شده که مراد از علما در این آیه کسانی هستند که «مَن صَـدَّقَ فعلُه قَوله. وَ مَنْ لَمْ یصدّق فعلُه قَوله فَلَیْسَ بعالم»(۲) یعنی آن عالمانی خشـیت خدا دارند که عملشان گفتارشان را تصدیق می کند. در

غیر این صورت یعنی عدم این انطباق، اساساً فرد از حوزه ی علم و عالم بیرون می رود. امام سجّاد علیه السلام می فرماید: «فَإنَّ العلم إذا لَمْ یُعمَل بِهِ لَمْ یزدد مِنَ الله إلّا بُعداً»(۳) . «علم چنان

است که آن گاه که بدان عمل نشود جز دوری از خدا ثمره ای در پی نخواهد داشت.» عالم راستین آن کس است که:

«یَنطق عَنهُ أعماله الصّالِحَه»(۴) ؛ «رفتار نیکوی او بیانگر دانش وی باشد.» گره خوردن

علم و عمل تا بدان جاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جدایی میان این دو، به خدا پناه برده می فرماید :

«نَعُوذُ بِـالله مِنْ عِلْمٍ لا ـیَنفَع، وَ هُوَ الْعِلمُ الّذی یضادّ العمل بالإخلاص. و اعْلَمْ إنَّ قَلیل العلم یحتاجُ إلی کَثیر العمل، لِانَّ علم ساعه یلزم صاحبه استعمال طول عمره.»(۵)

«از علم غیرسودمند به خدا پناه می بریم و آن دانشی است که با عمل خالصانه در دوگانگی و تضادّ قرار گیرد. بدان که دانش کم، نیازمند عمل بسیار است؛ زیرا ساعتی آموزش، عمری به کارگیریِ آن آموخته ها را ضروری می سازد.»

ص:۲۵۱

۱- همان :۲ ۳۷. از امام صادق علیه السلام .

۲- کافی :۱ ۴۴، کتاب فضل العلم.

۳- بحارالأنوار :۲ ۲۸.

۴- همان: ۳۲.

۵- همان: ۳۲.

نیز به فرموده ی ایشان :

«إنَّ العِلم یهتف بالعمل، فَإنْ أجابه و الّا ارتحل عنه.»(۱)

«دانش فریاد عمل را در پی دارد. اگر آن را اجابت کنی (که رواست). و گرنه از نزد تو رخت بر خواهد بست.»

از جمله ویژگی های عالمان بدون عمل که در روایات آمده است:

«گنجی نهان که از آن انفاق نمی شود و تنها صاحبش را می آزارد و در مقصد خود مصرف نمی شود.» (۲)

«چراغی که خود می سوزد امّا دیگران را بهره می رساند.» (۳)

«آن کس که بوی بهشت بر مشامش نخواهد نشست.» (۴)

«کسی که جایگاهش در آتش است.» (۵)

دقّت در آن ها ارزش و رابطه ی انکارناپذیر و ضروری میان علم و عمل را آشکار می سازد.

بعد از آگاهی از این تصریحات و تمثیلات و تشبیهات که در جای جای کلام معصومین به چشم می خورد، مشخّص می شود که «وَ عِلْماً فِ ی اسْتِعْمالٍ» چه ارزش والایی است که امام سجّاد علیه السلام از خداوند متعال، وصول به آن را می خواهد.

[۹۷ _ و ورعاً فی اجمال]

از جمله واژه های مثبتی که در فرهنگ اسلامی مطرح شده، کلمه ی ورع به معنی پارسایی است. در این کلمه موضوع خودنگه داری مورد نظر است؛ یعنی انسان پارسا یا ورِع کسی است که در درون خود، نیرویی دارد که او را نگاه می دارد و از مبادرت به گناه بازمی دارد. گستردگی حوزه ی ورع چنان است که امام علیه السلام آن را با توجّه به تمامی جهات، از خدای متعال درخواست می نماید.

پیش از این در مفهوم کلمه ی زهد مطالبی بیان شد. اینک گفته می شود که افراد زاهد با آن همه ارج و قرب و قدر و منزلت، جز با ورع _ خودنگه داری _ راه به جایی نمی برند. در حدیث معراج خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که :

«إنَّ الْوَرع مثله کَمَثل السَّفینَه. کَما ان فِ ی الْبَحر لایَنجو إلّا مَن کانَ فیها، کَذلِکَ لایَنجو الزّاهدون إلّا بِالوَرع.»(۶)

۱- همان: ۳۳.

۲- همان: ۳۷، از امام صادق علیه السلام .

۳- همان: ۳۸.

۴- همان: ۳۸.

۵- همان.

۶- بحارالأنوار :۷۷ ۲۶.

«مثل ورع همانند کشتی است؛ آن سان که در دل ـ امواج ـ دریا جز کشتی نشستگان کسی را راه نجاتی نیست؛ ورع نیز چنین است که برای مردم زهدپیشه، جز با کاربرد آن راه خلاص و نجاتی نخواهد بود.»

راه یابی به ولایت پیشوایان معصوم، جز با ورع امکان پذیر نیست که امام باقر علیه السلام فرموده اند: «لَنْ ينالوا وِلايَتنا إلّا بِورع.»(۱)

در روایات، ثمره ی ورع، برخورداری از صلاح نفس و دین است. ورع، نهال عمل را به بار می نشاند؛ اساس تقوی است؛ موجبات دوری از پستی ها را فراهم می آورد؛ دین را سامان می دهد؛ جان را محافظت می کند و مروّت انسانی را می آراید. علم جز با ورع پاک و منزّه نمی گردد و ورع خود هم نشین و هم پای تقوی است و خلاصه به فرموده ی امام صادق علیه السلام : «اتَّقوا الله و صونوا دينكم بالورع»(۲) . «تقوای خدا در

پیش گیرید و دین خود را با ورع نگاه دارید.»

چه بسیار که انسان در گذر روزگار در لغزشگاه شُبهات، اعمّ از فکری و مالی قرار می گیرد و در حالت تردید نمی داند چه موضعی باید گرفت. در این جا ورع به یاری فرد می آید و او را از لغزش بازمی دارد. از این جهت است که فرموده اند: «لا وَرع كَالْوقوف عِنْدَ الشُّبهه»(۳) . «هیچ ورعی مانند باز ایستادن در هنگام شبهه نیست.»

اوج ورع آن جاست که انسان در مواجهه با موضوع شبهه ناک، خود را نگاه دارد و از سقوط در این ورطه بپرهیزد.

جلوه ی ورع را می توان در اجتناب از معصیت و کفّ نفس شاهد بود. این دوری از گناه و خودنگه داری به منظور عدم مباشرت به معصیت، ارزش والایی است که باید آن را پاس داشت.

همان طور که بیان شد، ابعاد این رعایت و اجتناب، بسیار گسترده و در جهات متنوّع است. از این رو امام این ارزش را با ذکر کلمه ی «اجمال»، از خدای متعال خواستار شده است؛ بدین معنی که خداوند حضرتش را آن چنان ورعی نصیب دارد که به طور کلّی و در تمامی جوانب و جهات، ایشان را یاری و محافظت کند.

امیرمؤمنان علیه السلام به عثمان حنیف ـ والی خود در بصره ـ ضمن بیان برخی ویژگی های خود در خورد و خوراک، یادآور می شوند که شما نمی توانید چنین باشید، ولی انتظار این است که «اعینونی بِوَرع و اجتهاد و عفه و سَداد»(۴) «مرا با پارسایی و پرهیز،

تلاش و کوشش، پاکی و عفّت و استحکام و استواری یاری دهید.»

حضرتش مالک اشتر را فرمان می دهد تا در مصر «الصق بأهل الورع والصّدق»(۵) ، در جریان فرمانداریِ خویش، با

۱- بحارالأنوار :۷۹ ۳۰۹.

۲- همان: ۲۹۷.

۳- بحارالأنوار :۶۹ ۴۰۹.

۴- نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.

۵- همان، نامه ی :۵۳ با اهل ورع و صداقت بپیوند.

اهل ورع و پارسایی و راستی و درستی

پیوند برقرار نماید.

آن امام همام علیه السلام هشدار می دهد که :

«مَن قلَّ ورعه مات قلبه. وَ مَن ماتَ قلبه دخَلَ النّار.»(۱)

«آن کس که ورعش کم باشد، قلبش می میرد و آن که چنین شود، جایگاهش آتش خواهد بود.»

در منطق مولی الموحّدین علیه السلام :

«أفسد دینه مَنْ تعری عَنِ الوَرع»(۲)

«آن کس که از جامه ی زیبای ورع خالی باشد، دین خود را تباه کرده است.»

«زاد المرء إلَی الْاخِرَه الورع و التَّقی.»(۳)

«زاد و توشه ی انسان در سفر آخرت همین پارسایی و پرهیز است.»

خلاصه این که انسان باید برای گذر سربلند، از گذرگاه دنیا به سوی آخرت، به راستی زیور ورع را در بر گیرد و به آن آراسته گردد. این حوزه ی گسترده یعنی از دنیا تا آخرت می طلبد که این پارسایی و ورع، در تمامی جهات لحاظ گردد. لذا امام سجّاد علیه السلام «وَرَعاً فی إجْمالٍ» را از خداوند مسألت می نماید.

[۹۸ _ اللهم اختم بعفوک اجلی]

اینک امام سجّاد علیه السلام در اندیشه ی پایان عمر خویش است و از خدا می خواهد که «اَللّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِکَ أجَلی». بهره مندی از عفو و بخشش حق تعالی، ارزش والایی است که اگر انسانی را نصیب گردد، سزاست تا او سر به آسمان ساید و این نعمت عظیم را ارج نهد. موضوع شمول عفو الاهی دو جنبه دارد: اوّل این که خداوند چه می کند و دوم آن که بنده باید چه کند. این که خدا چه می کند، اوّلا خداوند به مصداق آیه ی (بَلْ یداهُ مَبسوطتان)(۴) قدرتی بلامنازع و فراگیر دارد. ثانیاً

(یَفْعَلُ ما یَشاء وَ یَحْکم ما یُرید).

(هر چه بخواهد انجام می دهد و به هر نحو که اراده کند حکم می راند.)

ثالثآ

۱- همان، حکمت ۳۴۹.
۲- غرر و دُرر، ح ۳۱۳۷.
۳- همان، ح ۵۴۸۹.
۴- مائده (۵): ۶۴.

(لایَسْألُ عَمّا یَفْعَل و هم یسألُون)(۱)

(کسی فراتر از او نیست تا حضرت حق را زیر سؤال برد و این مردم هستند که مورد سؤال واقع خواهند شد.)

این مقدّمه ی کوتاه از آن جهت بیان شد تا روشن گردد که ما را نرسد تا برای شمول عفو خداوندی به وضع قانون و دستورالعمل برای خدا مبادرت ورزیم. البتّه او حکیم است و کارها را به حکمت انجام می دهد؛ امّا حکیم بودن او این الزام را در پی ندارد که باید از این قول و قرارها و باید و نبایدها که ما وضع می کنیم فرمان برد و شمول عفو او در دایره ی قراردادهای ما محقّق گردد. این مطلب مورد تأیید توأمان عقل و نقل است.

به هرحال، توجه به این حرّیّت مطلقه ی حق تعالی، ما را به سوی موضوع دوم سوق می دهد و آن را در حوزه ی دیدرس ما قرار می دهد. آری، سخن در این است که ما باید چه کنیم تا مشمول عفو خداوندی شده و در معرض انوار رحمت و نسائم مغفرت او قرار گیریم؟ قرآن مجید می فرماید: (هُوَ الَّذی یقبل التَّوبه عَن عباده وَ یعفوا عن السّیّئات)(۲) . بدیهی است که در قبال چنین خدای توبه پذیر و گذرنده از گناهان، فرد

باید موقع را مغتنم شمرد و حدّاکثر استفاده را از این فرصت ببرد.

از جمله خصلت های نیکو که می تواند انسان را در معرض عفو و بخشش خدای متعال قرار دهد، آن است که انسان در زندگی روزمره ی خود، اهل عفو و گذشت از این و آن باشد. این ویژگی، از یک سو گذران زندگی را بر انسان آسان می سازد و از سوی دیگر، زمینه ی شمول عفو الاهی را فراهم می آورد. قرآن می فرماید:

(و إن تعفوا و تصفحوا و تغفروا فإنَّ الله غفورٌ رحیم)(۳)

در بیان دیگر می فرماید: (وَ لْیعفوا و لیصفحوا ألا تحبّون أن یغفر الله لَکُم؟)(۴)

اساساً دستور صریح قرآن آن است که: (خُذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عَنِ الجاهلین)(۵) .

امام سجّاد علیه السلام به خداوند عرضه می دارد :

«اَللّهُمَّ إنَّکَ أنْزَلتَ فی کتابکَ أن نعفو عمّن ظلمنا؛ و قد ظلمنا أنفسنا فأعف عنّا، فَإنَّکَ أولی بِذلِکَ مِنّا.» (۶)

«خداوندا، تو در کتابت این چنین فروفرستاده ای که از آنان که بر ما ستم رانده اند در گذریم. خدایا، اینک ما به خود ظلم کرده ایم.

۱- انبیاء (۲۱): ۲۳.

۲- شوری (۴۲): ۲۵ : (او_ خدا_ کسی است که توبه را از بندگان خویش پذیرفته و از گناهاندرمی گذرد.)

۳- تغابن (۶۴): ۱۴ : (اگر عفو و بخشش و گذشت پیش گیرید، خدای مهربان نیز با شما چنینکند.)

۴- نور (۲۴): ۲۲ : (باید عفو و بخشش پیشه کنند و از یک دیگر در گذرند. آیا شما دوست ندارید‌که مشمول عفو خداوندی قرار گیرید؟)

۵- اعراف (۷): ۹۹ : (عفو پیشه کن و به نیکی ها فرمان ده و از نادانان دوری کن.)

۶- دعای ابوحمزه ی ثمالی.

تو از ما درگذر که در این زمینه تو از ما سزاوارتری.»

توبه در پیشگاه خدا و گذشت از دیگران، یکی از عمده ترین عواملی است که می تواند انسان را در معرض عفو الهی قرار دهد. امام سجّاد علیه السلام می خواهد که خداوند، نقطه ی پایان عمرش را با عفو و گذشت و اغماض رقم زند و درخواست حضرتش برای جهان دیگر نیز چنین است :

«وَ لاتخلنی فی مشهد القیامه من برد عفوک و غفرک.»(۱)

«خدایا، مرا در _ گرمای _ قیامت، از سرمای عفو و بخشش خود بی نصیب مگردان.»

امام متّقیان علیه السلام از عفو با عناوین متنوّعی یاد کرده، از جمله: «تاج المکارم»، «افضل الإحسان»، «عنوان النُبل»، «أحسن الشیم»، «زین القدره»، «أحسن الانتصار»، «أعظم الفضیلتین». و آن را از «اخلاق الکرام» می شمارد.

موضوع دیگری که می تواند انسان را بهره مند از عفو خداوندی نماید، آن است که فرد از گناهان فاصله گیرد و خود را از لوث آن ها پاک سازد. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده :

«مَن تنزّه عن حرمات الله، سارع إلیه عفوا للّه.»(۲)

«آن کس که خود را از ارتکاب محارم منزّه دارد، عفو خداوندی به سوی او شتاب خواهد گرفت.»

به طور خلاصه سه ویژگی توبه در نزد خدا، عفوپیشگی نسبت به مردم و دوری از گناهان ارزش های والایی است که انسان را یاری می رساند تا مشمول عفو خداوند قرار گیرد و بر بلندای بخشش الاهی جای گیرد. چنین است که امام سجّاد علیه السلام جان کلام را در این زمینه مطرح نموده و از خدا می خواهد که «وَ اخْتِم بِعَفْوِکَ أجَلی».

حضرتش، خالق مهربان را مورد خطاب قرار می دهد که: «فَإن عفوت فَخیر راحم»(۳) «اگر ببخشایی تو بهترین رحم آورانی» و از خدا می خواهد که: «فاعطنی من عفوک

بمقدار أملی»(۴) «تو همپای آرزوهایم، از عفوت مرا نصیب ده» «وَ تصدّق علیَّ بِعفوک»(۵) «و

عفوت را شامل حالم گردان.» (۶)

[۹۹ _ و حقّق فی رجاء رحمتک املی]

۱- مناجات التّائبین.

۲- بحارالأنوار :۶۹ ۳۲۹.

۳- دعای ابوحمزه.

۴- دعای ابوحمزه.

۵- دعای ابوحمزه.

۶- امام سجّاد علیه السلام در جای جای دعای ابوحمزه، دردمندانه با خدا سخن گفته و بر بساط نیایش بااو نشسته است و به تعابیر گوناگون از «عفو جلیل»، «صفح قدیم»، «فضل عظیم» و رحمت واسعه یخداوندی یاد کرده و ندا به العفو العفو در داده است.

زیـادی و درازی آرزو در منطق دین و بیـان پیشوایـان، امری ناپسـند است. امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرمایـد: «ان أخوف ما أخـاف علیکم اثنـان: اتبـاع الهوی و طول الأمل»(۱) ؛ «مـن بیش از هر عامـل دیگر بر دو چیز، از نـاحیه ی شـما خـوف دارم: هوپیرستی و

آرزوهای دور و دراز.»

امّا همین موضوع نکوهیده، آن جا که در پیشگاه خدا و برای مسائل معنوی و اخروی مطرح می گردد، نه تنها نکوهشی در آن نیست، بلکه مـورد سـتایش هم واقع می شود. از این رو، امـام سـجّاد علیه السـلام از خداونـد می خواهـد که «وَ حَقِّقْ فی رَجـاءِ رَحْمَتِکَ أمَلی».

آن حضـرت اوّلا تنها و تنها به خدای بزرگ امید بسـته و بر این ویژگی خداوند را می سـتاید و شـکرگزار این نعمت است که «اَلحمدُ لِلّهِ الّذی لا أرجو غیره» و با تمام وجود باور دارد که «وَ لَوْ رجوت غیره لاخلف رجائی»(۲) . «ستایش خدایی راست که جز به او امید

ندارم که اگر جز به او به دیگری امید بربندم، نومیدم می دارد.»

ثانیآ آرزو و امید نزد او برده و به حضـرت حق عرضه می دارد که: «ان لَنا فیک أملا طویلا کثیرآ، ان لنا فیک رجاءً عظیمآ»(۳) . «پروردگارا، ما به درگاه تو آرزوی زیادی داریم و بدان

امید فراوانی بسته ایم.»

در این بیانات، به روشنی واضح است که این امید بستن و آرزوهای طولانی و فراوان داشتن، هرگز در محدوده ی حقیر مسائل مادّی نیست.

حضرتش تحقّق آن آرزوهای طولانی را نزد خداوند می جوید و عرضه می دارد :

«عظم یا سیّدی أملی وَ ساءَ عملی، فَاعْطنی من عفوکَ بِمقدار أملی وَ لاتؤاخذنی بأسوء عملی.»(۴)

«آرزویم بزرگ و کردارم ناپسند است. تو هم پای آرزویم از عفو خود نصیبم گردان و مرا به زشتیِ کردارم مگیر.»

خلاصه این که امام سـجّاد علیه السـلام دل به رحمت خدا بسته، امید نزد او برده و آرزوهایش در او خلاصه می شود و او را با واژه هـایی چون «یـا أملی و بغیـتی و یـا سؤلی و منیتی»(۵) می خوانـد. چنیـن است که تحقّق در امیدبسـتن به رحمت او را به عنوان آرزو

برای خود مطرح نموده و از خدا می خواهد که: «حَقِّقْ فی رَجاء رحمتکَ أملی».

[۱۰۰ _ و سهّل الی بلوغ رضاک سبلی]

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۸.

۲- دعای ابوحمزه.

۳- همان.

۴- همان.

۵- مناجات التّائبین.

در نیایش های امام سجّاد علیه السلام آمده که خدایا، «إنَّ الرّاحل إلیک قریب المسافه»(۱)

آن کس که روی به سوی تو گذارد، راهی نزدیک در پیش دارد. در قرآن مجید می خوانیم که :

(وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لنهدینَّهُم سُبُلَنا وَ إنَّ الله لَمَعَ المـُحسِنینَ)(۲)

(آنان که در راه ما بکوشند، ما ایشان را به راه های خود رهنمون می شویم و خداوند با نیکوکاران است.)

در تلقّی دینی، از یک طرف کوتاه ترین فاصله، راه میان عبد و حق است و از طرف دیگر، ورود و تلاش در این راه، انسان را به مقصد می رساند و راه های منتهی به خدای متعال را به او می نمایاند. ضامن تحقّق این مطلب به سیاق آیه، خداوند می باشد؛ زیرا که عهده دار راهنمایی فرد به راه خود شده است.

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید :

«مِن أحبّ السّبل إلَی الله جرعتان: جرعه غیظ تردها بحلم و جرعه حزن تردّها بصبر. و مِن أحبّ السّبل إلَی الله قطرتان: قطره دموع فی جوف اللَّیل و قطره دم فی سبیل الله. و مِن أحبّ السّبل إلَی الله خطوتان: خطوه امرء مسلم یشدّ بها صفّآ فی سبیل الله و خطوه فی صله الرّحم، و هی أفضل من خطوه یشدَّ بها صفآ فی سبیل الله.»(۳)

«از دوست داشتنی ترین راه ها به سوی خدا، فروبردن دو جرعه است : غضب را به حلم فرو خوردن، و حلم و اندوه را به صبر و شکیبایی در کام جان فروبردن است. از محبوب ترین راه های منتهی به خدا فروریختن دو قطره است : دانه ی اشکی در دل شب و قطره ی خونی در راه خدا. از دوست داشتنی ترین راه ها به سوی حق متعال، برداشتن دو گام است: گامی که فرد مسلمان برای استواری صف جهاد برمی دارد و گامی که او در زمینه ی برقراری ارتباط با خویشان به پیش می نهد که این دومی ــ حتّی ــ از اوّلی برتر است.»

امیرمؤمنان علیه السلام در این کلام نورانی خود، ارج و قدر راه های منتهی به حق را در سه ارتباط بر می شمرد: اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی و ضرورت تلاش و فداکاری در راه عقاید الاهی. حضرتش ضمن طبقه بندی آن ها در هر زمینه بهترین ها را یادآور می شود.

طبیعی است که شناخت جامع الأطراف این راه ها و حرکت در آن ها، آگاهی، توفیق و تلاش وافری را می طلبد که این کار را به سادگی ممکن نمی سازد. از این رو حضرت سجّاد علیه السلام به روال همیشگی خود در این دعا، این آگاهی و توفیق و تلاش را از خداوند می خواهد که «وَ سَهِّلْ إلی بُلُوغِ رِضاکَ سُبُلی»؛ چرا که وصول به بلندای رضامندی خدای متعال، ارزش والایی است که جز از این راه ــ یعنی دست آویختن به دامن لطف و کَرَم و رحمت او ــ به دست نمی آید.

پیشوای متّقیان علیه السلام می فرماید:

«ان مِن أحبّ عباد الله إلیه عبدآ أعانه الله علی نفسه... و ارتوی من عذب فراتٍ سَهّلت له موارده، فشرب نهلا و

۱- دعای ابوحمزه.

۲- عنکبوت (۲۹): ۶۹.

۳- بحارالأنوار :۷۵ ۵۸.

سلک سبیلا جددآ...»(۱)

«ای بندگان خدا! از جمله محبوب ترین افراد نزد خداوند، کسی است که خدایش او را در زمینه ی غلبه بر نفس سرکش یاری رساند... و از این رهگذر، خویش را از سرچشمه ای گوارا سیراب نموده؛ آبشخواری که به آسانی در اختیارش قرار گرفته و از آن نوشیده است و در راه هموار و مستقیم گام برداشته است.»

در این کلام، برخورداریِ سهل و آسان از چشمه ی آب حیات و حرکت در راهی هموار و مستقیم و به دور از خطا و لغزش، مرهون یاری خدا دانسته شده است. یعنی این تنعّم و توان و توفیق و سهولت گام گذاری در راه حق، ثمره ی یاری رساندن خدای متعال برشمرده شده است.

انسان چه کند تا مشمول این یاری رسانی شود؟ خود مقوله ی دیگری است که باید جداگانه به آن پرداخته شود. ولی به هر حال، آسان شدن راه های وصول به رضای حق که در کلام حضرت سجّاد علیه السلام مطرح شده، ارزشی کارساز و اثرگذار و نتیجه بخش در جریان حیات است. لذا اگر انسان بتواند سرانجام رضای حق را در تلاش های خود به دست آورد، به بلندایی وصف ناشدنی دست یافته و مشمول آیه ی (رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک الفوز العظیم)(۲) گردیده است. این اوج، رضایت متقابل عبد و حق از

یکدیگر و وصول به سراپرده ی فلاح و رستگاری را در پی خواهد داشت.

[۱۰۱ _ و حسّن فی جمیع احوالی عملی]

نکته ی پایانی مورد درخواست در این بخش، آن است که «وَ حَسِّنْ فی جَمیعِ أحْوالی عَمَلی» خدایا، در تمام حالاتم کردار مرا نیکو بدار.

در کلمات امیرالمؤْمنین علی علیه السلام آمده که :

«فی تقلّب الأحوال علم جواهر الرّجال.»(۳)

«در تغییر شرایط و دگرگونی هاست که جوهره ی انسان ها نمودار می گردد.»

روشن است که شرایط جسمی، روحی، فردی، اجتماعی و... در انسان، تأثیرات مستقیم و غیر مستقیم می گذارد و چه بسا که این تغییرات، مواضع فرد را نسبت به یک موضوع واحد دگرگون می سازد. در این میان اگر زمام کار در دست خود انسان باشد و فرد بتواند بر نفسانیّات خویش چیره گردد و آن ها را مهار کند، نتایج مطلوب به بار می آید.

امّا آن جا که شخص در این میدان مغلوب می گردد، روشی را پیش می گیرد و ناخواسته گام گذارِ راهی می شود که سرانجامی خوش و نیکو در پی نخواهد داشت. اگر اندیشه و متعاقباً رفتار فرد، به ازای تغییر شرایط بیرونی یا درونی دستخوش تحوّل و دگرگونی شود، آن هم نه در جهت مثبت که با بار و گرایش منفی، بدیهی است که فرجامی خوش

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۸۷.

۲- مائده (۵): ۱۱۹.

۳- کافی ۸: ۲۲؛ تحف العقول: ۹۷؛ نهج البلاغه: حکمت ۲۱۷.

در انتظار چنین کسی نخواهد بود. ولی آن که زمام نفسش را با قدرت در دست گرفته و خود او را می راند _ نه آن که اختیار خویش به دست او دهد_ همواره رفتار و کردار او تحت تأثیر اعتقاداتش شکل می گیرد و هرگز دچار لغزش و انحراف نمی گردد.

پیروزی در این میدان پُرخطر، یاری خواستن از خدای بزرگ را می طلبد تا انسان به اتّکای حضرت حق، کارهایش را سامان دهد و بر صحیفه ی عمل خویش مهر تأیید و رضایت او بزند؛ چنان که در سرتاسر این دعا، امام سجّاد علیه السلام از خداوند می خواهد تا در فراگیری اخلاق پسندیده و فروگذاری اخلاق نکوهیده، او را یار راه باشد.

توفیق به انجام اعمال نیکو، والایی و شرفی است که هر کس را به سادگی درنرسد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«الشّرف عند الله سبحانه بحُسن الأعمال لا بِحُسن الأقوال.»(۱)

«بلندمرتبگی در پیشگاه خداوندی، به اعمال نیکوست، نه به سخنان زیبا.»

در دیگر بیانات آن حضرت بهترین کار، به خودنگه داری از انجام کار نادرست وصف شده؛ بهترین سخن را هم آهنگی آن با عمل دانسته و بهترین رفتار را همپایی و همراهی آن با میزان حق و عدل دانسته است. به طور کلّی انسان ها مرهون اعمال خویش دانسته شده اند که: «إنَّکُم بأعمالکم مجازون و بها مرتهنون»(۲) و به مصداق «برکه

العمر فی حُسن العمل»(۳) برکت و پرباریِ عمر را در عملکرد نیکو می داند.(۴)

این بخش از شرح اجمالی کلام امام سجّاد علیه السلام را با بیان این مسأله به پایان می بریم که بر اساس اعتقادی استوار، اعمال ما به پیشگاه خداوند، پیامبر و ائمّه ی طاهرین :عرضه می شود(۵) . از این رو نباید به گونه ای عمل کرد که موجبات شرمساری

نزد آنان فراهم آید.

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ نَبِّهْنی لِذِکْرِکَ فی أوْقاتِ الْغَفْلَه، وَ اسْتَعْمِلْنی بِطاعَتِکَ فی أیّامِ الْمُهلَهِ، وَ انْهَجْ لی إلی مَحَبَّتِکَ سَبیلا سَهْلَهً، أکْمِلْ لی بِها خَیْرَ الدُّنیا وَ الْاخِرَهِ.»

۱- غرر و دُرر، ح ۱۹۲۴.

۲- همان، ح :۳۸۲۰ شما در گرو اعمالتان هستید.

۳- همان، ح :۴۴۳۴ برکت عمر در کار نیک است.

۴- در مجموعه ی ارزنده ی غرر و دُرر، ۱۴۷ حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه ی عمل گرد آمدهکه می توانید فهرست آن را در شرح غرر و درر، :۷ ۲۷۷ تا ۲۷۸ ببینید. هم چنین در مجموعه ی میزان الحکمه:۷ ۵ _ ۴۴ ذیل عنوان «العمل» مطالب ارزنده ای ذیل عناوین و تقسیم بندی های گویا پیرامون این موضوعآمده است.

۵- در آیه ی ۹۴ سوره ی توبه می فرماید: (وَ سفی الله عَملکُم و رَسوله...) و در آیه ی ۱۴۳ بقرهمی فرماید: (...لتکونوا ءکداء عَطَ النّاس وَ یَکون الرَّسول عَلَیکُم ءَکیدآ)، اعمال ما در معرض و دیدرسخدا و پیامبر و ائمّه علیهم السلام قرار دارد.

«خداونـدا، بر محمّد و خاندانش درود فرست و مرا به خودت یادآور شو و در طی عمر به طاعت و اطاعت خویش به کار گیر، راهم را به سوی دوستی و محبّت خود آسان ساز تا بدین سان دنیا و آخرتم را به کمال رسانی.»

امام سجّاد علیه السلام سه خواسته در این بخش، از خدای خود دارد :

یـاد خـدا در زمان بی خبری و غفلت، اشـتغال به امر بنـدگی در فرصت و مهلت عمر، راه یابی آسان به محبّت ورزی به خـدای متعال. این هر سه به انگیزه و هدفِ ایستادن بر بلندای خیر دنیا و آخرت مطرح می شود.

در مورد اشتغال به بندگی، توضیحاتی ذیل جمله ی «فَلا أشْتَغِلَ عَنْ عِبادَتِکَ بِالطَّلَبِ» مطرح گردید. در زمینه ی راه یابیِ آسان به وصول رضایت خاطر خـدای متعال نیز، ذیل جمله ی «وَ سَـهِّلْ إلی بُلُوغِ رِضاکَ سُبُلی» مطالبی بیان شـد. پیرامون خیر دنیا و آخرت نیز در بخش پایانی کلام حضـرت سـجّاد علیه السـلام توضـیح و بیانی خواهـد آمد. در این قسـمت در باب موضوع یاد خدای متعال بحث می شود.

[۱۰۲ _ نبّهنی لذکرک فی اوقات الغفله]

این واژه و مشـتقّاتش در قرآن مجیـد، بالغ بر ۲۸۰ بار به کار رفته است. در صـدر وظایف پیامبری، تـذکّر دادنِ مردم به خـدا و بیـدارکردن آنـان از خواب غفلت قرار دارد، به طوری که اساساً این تنبّه و تـذکّر، خمیرمـایه ی اصـلی تلاش های پیامبران را تشکیل می دهد.

در قرآن خطـاب به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم می خوانیم که: (إنَّما أنْتَ مُـذَکِّر لَسْتَ عَلیهم بِمِـُصَـیطر)(۱) ، (تو فقط یادآوری کن، که نگهبان بر آن ها نیستی.)

بـدان جهت که بار رسالت پیامبر، جز با این تنبّه و تذکّر به خدای متعال به مقصد نمی رسد و هدف آن تحقّق نمی یابد. همین گونه است آیاتی همانند (وَ ذَکّر فإنّ الذّکری تَنفع المؤْمنین)(۲) ((ای پیامبر) تذکر بده! زیرا، به راستی، تذکّر به مؤمنان سود می رساند.)

(فذکّر ان نفعت الذّکری)(۳) (پس تذکّر بده، اگر تذکّر سود بخشد.)

پی آمد این کار پیامبر به روشنی در آیه ی (سیذکّر مَن یَخشی)(۴) متجلّی می گردد؛

بدین معنی که راه را برای تنبّه و تذکّر مهیّا می سازد.

روشن است که علایق و وابسـتگی های دنیوی چنان است که انسان را دچار غفلت می سازد. اشـتغال به این سـرگرمی ها او را از وصول به هدف اصلی و والای حیات، باز می دارد و به بازیچه ها مشغول می نماید. اگر این

۱- غاشیه (۸۸): ۲۱.

۲- ذاریات (۵۱): ۵۵.

۳- اعلی (۸۷): ۹.

۴- اعلی (۸۷): :۱۰ به زودی تذکّر می پذیرد کسی که خشیت دارد.

گرایش انسان ها با یاد خدا مهار و کنترل نشود، چه بسا لغزش های بزرگی در پی داشته باشد، از جمله: تحیّر، سرگردانی و احساس پوچی و بی هدفی.

در منطق قرآن، صاحبان خرد کسانی هستند که همواره و در تمامی حالات زندگی متذکّر به خدای متعال باشند: (الَّذینَ یذکرونَ الله قیاماً وَ قُعوداً وَ عَلی جُنوبهم...)(۱) . (آنها که خدا را (در همه حال) یاد می کنند: ایستاده، نشسته، و بر پهلو خود.)

متقابلا مردمی که این بیداری را ندارند یا به انگیزه های غیر الاهی و به منظور ریاکاری با کسالت و بسیار مختصر، خدا را به یاد می آورند مورد نکوهش قرار گرفته اند.(۲) گاهی کار در این مقوله آن قدر سخت می شود که به فرموده ی قرآن، مردمی

چنان اند که (إذا ذکّروا لایذکرون)(۳) (وقتی تذکّر داده شوند، تذکّر نمی پذیرند.)

حتّی آن زمان که دیگران، می کوشند آنان را به یاد خدا بیندازند، باز هم چنین نمی کنند و متذکّر نمی شوند. چنین افرادی در برابر این بیداری مقاومت نشان می دهند و موضع می گیرند، حال آن که قرآن آشکارا می فرماید: (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذکروا الله ذکراً کثیراً)(۴) (ای مؤمنان! خدا را فراوان یاد کنید.)

یقیناً مراد از این ذکر، تنها ذکر زبانی نیست، هر چند که آن نیز در جای خود ممدوح است و بدان امر شده است؛ امّا موضوع به مراتب فراتر از آن است که در محدوده ی زبان خلاصه شود.

مؤمنان راستین آنانی هستند که: (إذا ذکر الله وجلت قلوبهم)(۵) ؛ چرا که یاد خدا

ریشه در دل دارد و در آن اثر می نهد. از این رو قرآن فرموده: (ألا بِذکر الله تَطْمئنّ القلوب)(۶) . پی آمد توجّه توأمان به مفهوم این دو آیه ی اخیر، بروز حالت دوست داشتنِ

بیم و امید و خوف و رجا در انسان مؤمن است؛ حالتی که از یک سو به او آرامش و سکونت خاطر می دهد و از سوی دیگر در او تلاش و فعّالیّت به بار می آورد.

قرآن با لحنی شگفت انگیز می پرسد: (وَ مَن أظلم ممّن ذکّر بآیات ربّه فأعرض عنها؟)(۷) . (چه کس ستم کارتر از انسانی است که آیات و نشانه های پروردگارش به او تذکّر داده

می شود، ولی وی روی گردان از آن هاست؟)

۱- آل عمران (۳): ۱۹۱.

۲- نساء (۴): ۱۴۲.

۳- صافات (۳۷): ۱۳.

۴- احزاب (۳۳): ۴۱.

۵- انفال (۸): ۲ : (آن گاه که به یاد خدا می افتند، هراس قلب هایشان را فرا می گیرد.)

۶- رعد (۱۳): ۲۸ : (آگاه باشید، با یاد خدا دل ها آرام می گیرد.)

۷- کهف (۱۸): ۵۷.

کـار آیه آن است که فرد را به یـاد ذوالآیه بینـدازد. این چه خیره سـری و کـدام خیره سـر است که در قبال آیات و نشانه های خدای خود مقاومت کند و متذکّر و متنبّه نشود؟

بسیاری از آیات قرآن، با عبارات و جملاتی پایان می گیرد، نظیر (أفلا تَتذکّرون)، (لعلّکم تذکّرون)، (أفلا تذکرون)، (قلیلا ما یتذکّرون)، (فَلولا تذکّرون). این گونه عبارات، حقیقت و ضرورت آن تذکّر و تنبّه را که بدان اشاره رفت، یادآور می شود.

پایگاه این تذکّر تا بدان جاست که حتّی از عنصر پلیدی همانند فرعون نباید ناامید بود؛ خداوند به رسولانش موسی و هارون علیهما السلام فرمان می دهد که در دعوت او (فقولا له قولا لیناً لعلّه یتذکّر أو یخشی)(۱) (با او به بیان لیّن ــ شیوا و نرم ــ سخن گوئید شاید

ــ به راه آمده ــ متذکّر گردد و راه خشیت ــ از خدا ــ پیش گیرد.)

یعنی حتّی آن جا که انسان سرکش و عصیانگری چونان فرعون مطرح است، نبایـد کـار را پایان یافته و امر را غیرقابل تغییر دانست؛ هر چند که: (وَ ما یتذکّر إلّا من ینیب)(۲) .(جز آن کس که قصد انابه و بازگشت دارد، کسی متذکّر نمی گردد.)

به هر حال، سخن درباره ی ذکر و یاد خـدا بسیار فراوان است که در این مختصـر نمی گنجـد. در آن میان پیوند بین صاحبان خرد ــ اولوالألباب ــ و موضوع ذکر، امری انکارناشدنی و مسلّم است که به صراحت در قرآن مجید بدان تأکید شده است(۳) . بد

نیست که فهرست وار بدانیم که :

۱ــ قرآن برای تحکیم و تجدید این یاد و خاطره ی الاهی است. (قمر :۵۴ ۳۲)

۲ــ ثمره ی غلبه ی شیطان، فراموشیِ یاد خداست. (مجادله :۵۸ ۱۹)

۳ــ هشدار که دل بستگی بیش از حد به مال و فرزند، انسان را در معرض فراموشی نسبت به یاد خدا قرار می دهد. (منافقون :۶۳ ۹)

۴ــ روی گردانی از یاد خدا و غفلت پیشگی در این باب، عذابی سخت در پی خواهد داشت. (جنّ :۷۲ ۱۷)

۵ــ از آنان که از یاد خدا روی گردان شده و جز به حیات ــ حقیرــ مادّی نمی اندیشند، باید فاصله گرفت. (نجم :۵۳ ۲۹)

۶ــ کار عمده ی شیطان، سنگ اندازی و مانع تراشی در راه یاد خداست. (مائده :۵ ۹۱)

۷ــ مردان خـدا کسانی هسـتند که اشـتغال به کارهای روزمره ــ تجارت و خرید و فروش ــ آنان را از یاد خدا غافل نمی کند. (نور :۲۴ ۳۷)

۸ _ آنان که دچار غفلت از یاد خدا می شوند، همواره شیطانی همپای ایشان است. (زخرف :۴۳ ۳۶)

۹_ آیا آن هنگام فرا نرسیده که مؤمنان قلب هایشان را با یاد خدا خاشع دارند؟ (حدید :۵۷ ۱۶)

ص:۲۶۳

۱- طه (۲۰): ۴۴.

۲- غافر (۴۰): ۱۳.

۳- زمر (۳۹): ۹ و ۲۱؛ بقره (۲): ۲۶۹؛ آل عمران (۳): ۷؛ ابراهیم (۱۴): ۵۲؛ غافر (۴۰): ۵۸.

۱۰ــ پی آمد روی گردانی از یاد خدا، فرو افتادن در تنگنای معیشت است. (طه :۲۰ ۱۲۴)

سخن را درباره ی ذکر خدا، با این آیه ی قرآنی به پایان می بریم که در تبیین فروفرستادن قرآن می فرماید :

(اللهُ نَزَّلَ أحْسَنَ الْحَديثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ، ثُمَّ تَلينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إلی ذِكْرِ اللهِ. ذلِكَ هُدَی اللهِ يَهْدِی بِهِ مَن يَشاءُ، وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ)(۱)

(خداوند، نیکوترین سخن را فرو فرستاد، کتابی متشابه که شامل وعده و وعید است؛ کسانی که خشیت خدایشان دارند، پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد. سپس پوست بدنشان و دلهاشان به یاد خدا نرم می گردد. این است هدایت خدا؛ هرکه را بخواهد، به آن راه نماید. و هرکه را خدا گمراه کند (توفیق خاصّ هدایت را از او ــ به دلیل سوء اختیار خودشان ــ بگیرد)، او را هدایت کننده ای نیست)

لرزیدن بر خود از خشیت خداوندی، آن گاه نرمیِ جسم و جان و گرایش قلب و قالب به یاد خدا؛ از جمله ثمرات برخورداریِ درونی از حقایق قرآنی است.

اینک با توجّه به آیاتی از قرآن که بحث شد، حلاوت درخواست امام سجّاد علیه السلام از خدای متعال بیشتر بر کام جان انسان می نشیند. انسان با تمام وجود می یابد که چرا حضرتش این تنبّه و بیداری را در زمینه ی یاد خدا و چاره جویی برای غفلت و بی خبری، از حضرت حق می طلبد و عرضه می دارد که: «وَ نَبِّهْنی لِذِكْرِكَ فی أوْقاتِ الْغَفْلَةِ».

)(

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، كَأفْضَلِ ما صَلَّيْتَ عَلی أحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ وَ أنْتَ مُصَلٍّ عَلی أحَدٍ بَعْدَهُ، وَ آتِنا فِ ی الدُّنيا حَسَنَةً وَ فِ ی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنِی بِرَحْمَتِكَ عَذابَ النّارِ.»

«خداوندا، بر محمّد و خاندانش درود فرست، همانند برترین درودهایی که پیش از او بر فردی از آفریدگان خویش فرستاده ای و یا پس از او بر کسی خواهی فرستاد. ما را در دنیا و آخرت نیکویی عطا فرما و به رحمت خود، مرا از آتش دوزخ مصون بدار.»

در بخش پایانی دعای مکارم سه مسأله ی عمده مطرح است :

اوّل: موضوع صلوات و درود ویژه ای که بر پیامبر و خاندانش نثار گردیده است.

دوم: برخورداری از نیکویی هاــ حسنات ــ در دنیا و آخرت.

سوم: مصونیّت از عذاب دوزخ، در پرتو رحمت خداوندی.

[۱۰۳ _ اللهم و صل علی محمد و آله]

مسأله ی صلوات، از اهمّیّت والایی در فرهنگ اسلامی برخوردار است. قرآن مجید می فرماید :

(إِنَّ اللهَ وَ ملائِکَته یُصَلُّونَ عَلَی النَّبیّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسلیماً)(۲)

(خدا و فرشتگان بر پیامبر دورد می فرستند. ای مؤمنان! شما نیز چنین کنید، بر او درود فرستید و به واقع تسلیم او شوید.)

۱- زمر (۳۹): ۲۳.

۲- احزاب (۳۳): ۵۶.

این اهمّیّت تا بـدان جاست که اگر فردی در نماز، همین آیه را تلاوت کرد، موظّف است که در همان حال به حضـرتش درود فرستد.(۱)

از سوی دیگر، کسـی که بر پیامبر صلوات می فرستد_ چه در دوران حیات و چه پس از وفات ایشان _ خداوند آن درود را به ده برابر به خود آن فرد باز می گرداند و ده حسنه به او عطا می فرماید.(۲)

آن هنگام که آیه ی فوق الـذّکر بر پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم نازل گردیـد، به آن حضـرت گفته شـد: ما نحوه ی سلام گویی به شـما را دانستیم، برایمان روشن کنید که نحوه ی درودفرسـتادن بر شما چیست؟ آن حضرت فرمودند: این چنین بگویید:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحمَّدٍ و آل محمّد، کَما صَلَّیْتَ عَلی إبراهیمَ وَ آل إبراهیم، إنَّکَ حمیدٌ مجیدٌ.»(۳)

«بـار خـدایا، بر محمّـد و خانـدانش درود فرسـت، آن سـان که بر ابراهیم و خانـدانش چنین کرده ای که تـویی سـتوده مقـام و والاقدر.»

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت است که فرمود :

«کلّ دعاء محجوب حتّی یصلّی علی محمّد و آل محمّد.»(۴)

«تمامی دعاها در حجاب است _ راه به جایی نمی برد_ تا آن زمان که صلوات بر محمّد و خاندانش نثار گردد.»

این روایت به خوبی جایگاه بلنـد صـلوات را نشان می دهـد، به طوری که آن را عامل راهیابی نیایش به پیشـگاه خداوند متعال می داند. صـلوات موجبات شـکافته شدن حجاب های آسمانی را فراهم آورده و دعا را به هدف اجابت می نشاند. و اگر چنین نباشد، دعا_ بدون پذیرش در پیشگاه خداوندی _ به سوی فرد نیایشگر باز می گردد.(۵)

حضـرتش جایگـاه اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را نیز در فرسـتادن سـلام بر ایشان روشن نموده است، آن جا که فرموده :

«مَن صلّی صلاه و لَمْ یصلّ فیها علیَّ وَ علی أهل بیتی لَمْ تقبل منهُ.»(۶)

«آن کس که نماز بخواند و بر من و خاندانم درود نفرستد، این نماز از او پذیرفته نیست.»

مرحوم مجلسی در مجموعه ی ارزنده ی بحارالأنوار، بابی تحت عنوان «فضل الصّلاه علی النّبیّ و آله» شامل ۶۷ روایت

۱- بحارالأنوار :۱۰ ۱۰۷، امیرالمؤمنین علیه السلام : «إذا قرأتم: إنَّ الله وَ ملائکته یصلّون علی النّبی، فصلّواعَلیه، فی الصَّلاه کُنتم أو فی غیرها.»

۲- بحارالأنوار :۱۶ ۳۴۳، امام موسی بن جعفر ۸.

۳- بحارالأنوار :۲۵ ۲۲۸، از امام رضا علیه السلام .

۴- بحارالأنوار :۲۷ ۲۶۰.

۵- همان، حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام . مرحوم مجلسی در این مجلّد، صفحه ی ۲۵۷ تا ۲۶۰، پانزدهروایت در باب صلوات بر محمّد و آل محمّد آورده است.

۶- بحارالأنوار :۸۲ ۲۷۹.

از مصادر مختلف آورده است(۱) . صورت های

مختلف صلوات بر پیامبر و خاندانش از ناحیه ی معصومین علیهم السلام در آن باب طرح گردیده است.

خدای متعال درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعهّد و پایداری بر ولایت ایشان و خاندان گرامیشان را ریشه و نمودِ پاکی خلقت و موجب طهارت جان و تزکیه و کفّاره ی گناهان قرار داده است، که به بیان امام هادی علیه السلام خطاب به اهل بیت عرضه می داریم که:

«و جعل صلواتنا علیکم و ما خصّنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهاره لانفسنا و تزکیه لنا و کفّاره لذنوبنا.»(۲)

«خداوند، درود ما بر شما را، و ولایت تان را که ما را بدان اختصاص داد، وسیله پاکیزگی خلقت (یا اخلاق) ما، پاک نهادیِ جانهای ما، تزکیه برای ما و کفّاره گناهانمان قرار داد.»

همین پاکی و پاک دامنی و تزکیه، امری است که در دعاها، در پرتو صلوات بر پیامبر و خاندانش، از خدای متعال درخواست می شود که:

«فزکّنا بصلواتک و صلوات ملائکتک.»(۳)

«پس ما را به صلوات خودت و صلوات ملائکه خود تزکیه کن.»

خلاصه آن که در خواست از خداوند برای نثار صلوات بر پیامبر و اهل بیت گرامی آن حضرت، امری است که به صورت های گوناگون در روایات ما به آن پرداخته شده، به طوری که بخش های عظیمی از مجموعه های روایی شیعه را به خود اختصاص داده است. می بینیم که عبارت «أسْألُکَ أنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد» در جای جای روایات، ادعیه و زیارات مأثور به چشم می خورد.(۴)

در منطق روایات رسیده از معصومین علیهم السلام این نکته مطرح است که اگر دعایی با صلوات همراه باشد، به هدف اجابت خواهد نشست؛ زیرا خداوند، مهربان تر از آن است که قسمتی از دعا را_ یعنی صلوات بر محمّد و اهل بیت آن حضرت :را که در روایات، دعای مستجاب قلمداد شده _ بپذیرد؛ امّا بخش دیگر آن، یعنی درخواست های گوناگون فرد نیایشگر را نشنیده بگیرد و به آن اهمّیّت ندهد.(۵)

از جمله نیایش های مستحبّ در خلال انجام نماز شب، دعایی است که در دنباله ی نماز شفع خوانده می شود. در بخشی از این دعا ابتدا جمله ی «فَصَلِّ عَلی محمَّدٍ وَ آلِ مُحمَّد...» آمده و پس از آن نمازگزار برای خود از خدا می خواهد که:

۱- بحارالأنوار :۹۱ ۴۷ _ ۷۲.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه ی کبیره.

۳- بحارالأنوار :۹۱ ۶۶، از امام صادق علیه السلام .

۴- فهرست برخی از این روایات را می توان در معجم احادیث بحارالأنوار :۱۷ ۱۲۱۲۶ _ ۱۲۱۳۰ملاحظه نمود.

۵- بحارالأنوار :۹۱ ۶۸.

«... وَ جُد عَلیَّ بِطولکَ وَ مَعروفِکَ یا رَبّ العالَمین». «و به لطف و احسانت بر ما جود و بخشش کن، ای خداوندگار جهانها.»

مجدّداً طیّ جمله ی «وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحمَّدٍ خاتم النَّبیّین...» بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش درود می فرستد. آنگاه در بخش پایانی دعا عرضه می دارد که :

«اَللّهُمَّ إنّ ی أدعوکَ کَما أمرت، فَاسْتَجِب لی کما وَعدت، إنَّکَ لاتَخْلف المیعاد.»(۱)

«خدایا، من تو را به گونه ای خواندم که خود فرمان داده بودی ــ یعنی خواسته ام را در میان دو صلوات بر پیامبر و خاندانش قرار دادم ــ اینک از تو می خواهم که درخواستم را آن سان که وعده داده بودی (یعنی این که من دعایی را که میان دو صلوات بر پیامبر و خاندانش قرار گیرد، اجابت خواهم نمود) برآورده سازی، چرا که تو هرگز خلف وعده نخواهی نمود.»

می بینیم که موضوع صلوات، امر بسیار مهمّ و پر ارزشی است که در روایات متعدّد معصومین با الهام از دستور روشن و صریح و اکید قرآنی بدان پرداخته شده است. راه و رسم ائمّه علیهم السلام نیز چنین بوده است که ادعیه ی صحیفه ی سجّادیه گواه روشنی بر این موضوع می باشد. امیرمؤمنان علیه السلام در مقام نیایش از خداوند می خواهد که :

«اَللّهُمَّ اجْعَلْ شَرائِف صَلواتکَ وَ نوامی برکاتکَ عَلی محمّد عبدکَ وَ رَسولکَ الخاتم لِما سبق وَ الفاتح لما انغلق...»(۲)

«خداوندا، گرامی ترین درودها و افزون ترین برکات خود را بر محمّد ۶ ، بنده و فرستاده ات، قرار ده؛ همان پیامبری که ختم گذشتگان و گشاینده ی پیچیدگی ها بود.»

در پایان این بخش، یادآور می شود که مرحوم مجلسی در مجموعه ی ارزنده ی بحارالأنوار (۳) بابی ذیل عنوان «الصّلوات الکبیره المرویّه مفصّلا علَی الأئمّه صلوات الله علیهم

اجمعین» گرد آورده که طیّ آن صورت صلوات هایی را درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا امام عصر علیه السلام نقل کرده است. در روایت دوم این باب با ذکر مقدّمه ای داستانی، چگونگی صدور صلوات ابوالحسن ضرّاب اصفهانی را از ناحیه مقدّسه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه بیان می دارد. نیز در روایت پنجم، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که :

آن کس که می خواهد پیامبر و خاندانش را در درود فرستادن بر ایشان شادمان نماید، این چنین بگوید :

«اَللّهُمَّ یا أجْوَدَ من أعطی وَ یا خَیر مَنْ سُئل وَ یا أرحم مَنِ اسْتُرحم!

اَللّهُمَّ صَلِّ علی محمَّدٍ وَ آلِه فِ ی الأوَّلین و صلِّ علی محمَّدٍ و آلِهِ فِ ی الآخِرین، وَ صَلِّ عَلی محمَّدٍ و آلِهِ فِ ی المـَلاء الأعلی وَ صَلِّ عَلی محمَّد وَ آلِه فِ ی الْمـُرْسَلین.

اَللّهُمَّ اعط محمَّداً وَ آله الوَسیلَه وَ الفَضیلَه و الشَّرف و الرِّفعه و الدَّرجه الکبیره.

اَللّهُمَّ إنّ ی آمنتُ بِمحمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ لَمْ أره، فلاتحرمنی یوم القیامه رؤیته و ارزُقنی صحبته و توفّنی علی

۱- مشروح این دعا که با جمله ی «إلهی تَعرض لکَ فی هذا اللَّیل» آغاز می شود، در کتابمفاتیح الجنان، ذیل اعمال شب نیمه ی شعبان، از مصباح المتهجّد شیخ طوسی نقل شده است.

۲- نهج البلاغه، خ ۷۲.

۳- بحارالأنوار :۹۱ ۷۳.

ملّته و اسْقنی مِن حوضِه، مشرباً رَویّاً صائغاً هَنیئاً لا اظمأ بعده أبداً، إنَّکَ عَلی کُلِّ شَ یْءٍ قَدیر.

اَللّهُمَّ إنّ ی آمنتُ بِمحمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِه و لَمْ أره، فعرّفنی فِ ی الجنان وَجهه.

اَللّهُمَّ بَلِّغ مُحمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آله مِنّ ی تحیَّةً کَثیرَه وَ سَلاماً.»(۱)

«بارالاها، ای بخشنده تر از هر آن که می بخشاید و ای بهترین کسی که مورد درخواست واقع می شود و ای مهربان ترین فرد به آن که مورد مهربانی قرار می گیرد، بر پیامبر و خاندانش در میان پیشینیان و پسینیان ــ از آفریدگانت ــ درود فرست. خدایا، بر پیامبر و خاندانش در «عالم بالا» درود فرست. بر آن حضرت و خاندانش در میان ــ دیگرــ پیامبران درود فرست. خدایا، به آن حضرت و خاندانش، وسیله (۲) ، فضیلت و برتری، شرف و سربلندی و درجه و مقامی بالا و

والا مرحمت فرما. خدایا، من به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی ایمان آورده ام که او را ندیده ام، پس روز قیامت مرا از دیدارش محروم مفرما و گفت وگو و هم جواری با او را روزی ام گردان و مرا بر راه و روش او بمیران، و از حوض او مرا نوشیدنی گوارا بنوشان، به گونه ای که پس از آن هرگز تشنه کامی سراغم نیاید که تو بر هر چیز توانایی. خدایا، من به محمّد ۶ ایمان آورده ام و حال آن که او را ندیده ام، پس رویش را در بهشت به من بنمایان. خدایا، تحیّت و سلام مرا به فراوانی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برسان.»

گفتیم که در فرهنگ دینی بسیار به موضوع صلوات پرداخته شده است، که در این جا فقط به مختصری از مطالب مفصّل در این باب اشاره شد. همین جایگاه بلند موجب شده تا ائمّه ی طاهرین به آن اهتمام فراوان داشته باشند. نمونه ی روشن و کامل آن را می توان در نیایش های رسیده از ایشان عموماً و به طور مشخّص و روشن در ادعیه ی صحیفه ی سجّادیه شاهد بود. همچنین در یکی از ارزنده ترین اذکار مأثور، یعنی زیارت جامعه ی کبیره از زبان امام هادی علیه السلام در باب ارزش و ثمرات صلوات چنین می خوانیم :

«وَ جَعَلَ صَلَواتنا عَلَیْکُمْ وَ ما خصّنا بِهِ مِن ولایَتِکُم طیباً لِخَلْقنا وَ طَهارَةً لِاَنْفُسنا وَ تَزکیَةً لَنا وَ کَفّارَةً لِذُنوبِنا.»(۳)

در این بخش از زیارت جامعه، عمده ترین آثار صلوات در چهار زمینه زیرین خلاصه گردیده است :

۱. این صلوات، گویی خود نشانی بر پاک سرشتیِ ماست؛ یعنی ارادتمندی به پیامبر و خاندان گرامی اش و عرض سلام و درود بر آنان، گویای طینتی پاک است که ریشه در گذشته ی ما دارد و بر صدق ایمان ما گواه است.

۲. این امر موجب پاک نفسیِ ما در حال حاضر است؛ یعنی آن گذشته ی پرنور تا به امروز ادامه یافته و اینک نیز ما را پوشش داده و به لباس پاکی درآورده است.

۳. آن گذشته و حال، عاملی است که موجبات تزکیه و پاک دامنیِ ما را از این به بعد فراهم می آورد.

۴. این صلوات و درود رسانی، با این نشانی که از گذشته و حال ما دارد، به حدّی اثرگذار در آینده ی ماست که

۱- همان: ۸۵.

۲- «وسیله» جایگاهی ارزشمند در قیامت است که در روایات، در مورد آن توضیحاتی بیان شده،از جمله خطبه الوسیله از امام امیرالمؤمنین علیه السلام ، در حدیث چهارم روضه کافی. (ویراستار)

۳- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه ی کبیره : «خداوند، درود رسانی ما را بر شما و آن چه که از ولایتشما ما را بدان اختصاص داده، موجب پاک سرشتی، پاک سازی و پاک دامنی و کفّاره ی گناهان ما قرار دادهاست.»

می تواند در محضر عدل الاهی به عنوان عاملی جهت خنثی سازی و کفّاره ی گناه محسوب گردد.

این چهار اثر بارز، ارزنده و درخشان که در کلام معصوم برای صلوات برشمرده شده و آن روشی که خود معصومین در مراقبت بر این امر داشته اند، نشان می دهد که صلوات تا چه حدّ کارساز و اثرگذار است. پیشینیان ما با الهام از ائمّه ی معصومین علیهم السلام ، تلاش وافری در این باب از خود ابراز داشته اند.

کتب فراوانی در باب صلوات به رشته ی تحریر درآمده است(۱) و برخی

جمع آوری کنندگان احادیث، در مجموعه های حدیثی خویش، بخش هایی را به این موضوع اختصاص داده اند، از آن جمله: بحارالأنوار ج ۹۱، غایه المرام محدّث بحرانی : ۳۱۰ تا ۳۱۵، مصباح الهدایه آیه الله سیّد علی بهبهانی: ۱۵۷ تا ۱۶۳، تعلیقات احقاق الحق آیه الله مرعشی :۳ ۲۷۴ به بعد، :۹ ۵۲۴ تا ۶۴۳.

سخن را در باب صلوات، به ذکر صلواتی پایان می بریم که خواندن آن به ویژه برای نماز جمعه توصیه شده است :

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد حَتّی لایَبقی مِنْ صَلَواتِکَ شَ یْء. وَ ارْحَم مُحَمَّداً وَ آلِ مُحَمَّد حَتّی لایَبقی مِنْ رَحْمَتکَ شَ یْء. وَ بارک عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد حَتّی لایبقی مِن بَرَکاتکَ شَ یْء. وَ سَلِّم عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد حَتّی لایبقی مِنْ سَلامکَ شَ یْء.»(۲)

«خدایا! بر محمّد و آل محمّد درود فرست تا آنجا که هیچ چیز از صلواتت باقی نماند. و بر محمّد و آل محمّد رحمت فرست تا آنجا که هیچ چیز از رحمتت باقی نماند. و بر محمّد و آل محمّد برکت فرست تا آنجا که هیچ چیز از برکتت باقی نماند و بر محمّد و آل محمّد سلام فرست تا آنجا که هیچ چیز از سلام حضرتت باقی نماند.»

[۱۰۴ _ و آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه، و قنی برحمتک عذاب النار]

پیش از آن که امام سجّاد علیه السلام دعای مکارم را با جمله ی «وَ قِنی بِرَحْمَتِکَ عَذابَ النّارِ» به پایان آورد، از خداوند می خواهد که: «وَ آتِنا فِ ی الدُّنیا حَسَنَهً وَ فِ ی الْآخِرَهِ حَسَنَهً». بدین سان حضرتش سخن از خیر دنیا و آخرت در میان آورده، از حضرت حق می خواهد تا این هر دو، شامل حال وی شود.

قرآن مجید در ضمن تعلیم شعائر حجّ، به حاجیان یادآور می شود که پس از ادای مناسک حج و آداب و رسوم آن به فراوانی یاد خدا نمایند. سپس می فرماید :

(فَمِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ: رَبَّنا آتِنا فِ ی الدُّنیا وَ ما لَهُ فِ ی الْآخِرَه مِنْ خَلاقٍ * وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ: رَبَّنا آتِنا فِ ی الدُّنیا حَسَنَهً وَ فِ ی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ * أُولئِکَ لَهُمْ نَصیبٌ مِمّا کَسَبُوا وَ اللهُ سَریعُ الحِسابِ)(۳)

(برخی از مردم هستند که می گویند: خدایا! در دنیا به ما بده. اینان بهره ای از آخرت ندارند. امّا بعضی از آنها می گویند: خدایا! هم در دنیا به ما حسنه بده و هم در آخرت، و ما را از کیفر دوزخ بازدار. اینان را بهره ای است از آنچه به دست

آوردند. و خداوند،

ص:۲۶۹

۱- پیوست کتاب «شرح و فضایل صلوات» نوشته ی احمدبن محمّد الحسینی اردکانی (چاپتهران: انتشارات میقات)، ۲۸ اثر مستقل که در زمینه ی صلوات نگاشته شده، معرّفی گردیده است.

۲- بحارالأنوار ۸۷ : ۶۷، ذیل روایت ۱۰ (نقل از مصباح کفعمی).

۳- بقره (۲): ۲۰۱ _ ۲۰۳.

سریع الحساب است.)

جمعی از مردم صرفاً دنیا را از خدا مسألت می دارند که برای آنان نصیبی در آخرت نخواهد بود و جمعی دیگر خیر دنیا و آخرت را به صورت توأمان از خداوند درخواست می نمایند؛ ضمن آن که خواستار مصونیّت از آتش عذاب الاهی نیز می باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

«فردی بعد از پایان وقوف در عرفات و حرکت ایشان به سوی مشعر، از پدرم پرسید: آیا ممکن است خداوند تمامی این مردم را ناامید نماید؟ حضرتش در پاسخ فرمودند: هیچ کس اعمّ از مؤمن و کافر در این موقف درنگ نمی کند، مگر آن که خداوند او را می آمرزد؛ البتّه آنان در این شمول بخشایش خداوندی، به سه گروه تقسیم می شوند :

[اول] مؤمنی که خدا تمامی گناهان گذشته و آینده ی او را می بخشاید و از آتش جهنّم وی را می رهاند. این مصداق فرموده ی الاهی است که می فرماید :

(وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: رَبَّنا آتِنا فِ ی الدُّنيا حَسَنَةً وَ فِ ی الْاخِرَهِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النّارِ)

[دوم] و مؤمنی که تنها گناهان گذشته اش آمرزیده شده و به وی گفته می شود: «اَحسن فی ما بقی» در آن چه ــ از عُمرت ــ باقی مانده، راه و روشی نیکو پیش بگیر.

گروه سوم کافرانی هستند که در این مکان به انگیزه ی آراستگی زندگی دنیایی خویش وقوف می نمایند. اینان اگر از گذشته ی خویش توبه کنند، خدا آنان را نیز می آمرزد و اگر لب به توبه نگشایند، باز هم خداوند اجر دنیوی آنها را پای مال ننموده و پاداش دنیوی این موقف را به آنها عطا می نماید با این تفاوت که:

(أُولئِكَ لَيْسَ لَهُمْ فِ ی الْاخِرَهِ إِلَّا النّارِ وَ حَبِطَ ما صَنعوا فيها وَ باطل ما كانُوا يَعْمَلُونَ)(۱)

(اینان در آخرت، بهره ای جز دوزخ ندارند؛ هر کاری که در دنیا کرده اند، نابود شده است. و اعمال آنها هدر و هبا است.)

هم چنین آن حضرت در تبیین حسنات اُخروی و دنیوی مندرج در آیه ی یاد شده؛ بهشت و رضامندی و رضوان خداوندی را حسنه ی اُخروی می داند؛ و گشادگی در روزی و توان گسترده در معاش و رفتار خوش و سلوک نیکو با دیگران را حسنه ی خداداد دنیوی برمی شمارند.(۲)

لازم به ذکر است که این درخواست ــ یعنی رسیدن به خیر و حسنه ی دنیوی و اُخروی و مصونیّت از آتش دوزخ ــ دعایی برگرفته از قرآن مجید است که در نیایش های گوناگون به خواندن و مسألت نمودن آن از خداوند به فراوانی توصیه به عمل آمده است.(۳)

۱- هود (۱۱): ۱۶. مشروح این روایت بالا را در کتاب بحارالأنوار :۹۶ ۲۴۹ _ ۲۵۰ بنگرید.

۲- بحارالأنوار :۶۸ ۳۸۳.

۳- از آن جمله می توان این موارد را یادآور شد: تکبیر پنجم در نماز میّت، بحارالأنوار ۷۸ : ۳۵۲؛قنوت نماز وتر، بحارالأنوار ۸۴ : ۲۱۵؛ در اذکار نماز شب، بحارالأنوار ۸۴ : ۲۸۶، از امام سجّاد علیه السلام ؛خطبه ی حضرت امیر علیه السلام در روز جمعه، بحارالأنوار ۸۶ : ۲۴۰ ؛ دعای پس از نماز جمعه، بحارالأنوار :۸۶۳۷۹.

در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخورداران از چهار نعمت و خصلت و ویژگی، مصداق بهره مندان از خیر دنیا و آخرت شمرده شده اند، آن جا که فرمود :

«مَنْ أُعطی أرْبَع خِصال فِ ی الدُّنیا، فَقَدْ أُعطی خَیْرُ الدُّنیا وَ الْاخِرَه وَ فازَ بِحظّه مِنْهُما: وَرَع یَعصـمُهُ عَنْ مَحارِم الله، وَ حُسْن خُلْق یَعیشُ بِهِ فِ ی النّاس، وَ حِلمٌ یَدفَع بِهِ جَهْلَ الجاهِل، وَ زوجَه صالِحَه تعینه عَلی أمر الدُّنیا وَ الْاخِرَه.»(۱)

«آن کس که در دنیا از چهار خصلت بهره مند باشد، خیر دنیا و آخرت به او داده شده است و بابرخورداری از آن ها رستگار خواهد گردید: پارسایی که او را از ارتکاب محارم بازدارد، خوش رفتاری که با آن در میان مردم زندگی کند، تحمّل و بردباری که در پناه آن نادانی جاهلان را از خود دور نماید، و همسری پاک نهاد و صالحه که او را در امور دنیا و آخرتش یاری دهد.»

امام سجّاد علیه السلام در مناجات با خدای متعال عرضه می دارد :

«نَحْنُ نَسْأَلُکَ مِنَ الْخَیْرِ ما یَکُونُ صَلاحآ لِلدُّنْیا وَ بلاغآ لِلْاخِرَهِ، وَ آتِنا فِ ی الـدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِ ی الْاخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ.»(۲)

«ما از تو ــ ای خدا ــ چیزی می خواهیم که صلاح دنیا و بلاغ آخرت باشد. در دنیا و آخرت به ما حسنه بده و ما را از کیفر دوزخ بازدار.»

امام چهارم همان طور که از سیاق آیه ی قرآن به دست می آید، کار خیررسانی را به خداوند بزرگ ارجاع نموده و عرضه می دارد که: خدایا، ما خیری را از تو طلب می کنیم که صلاح دنیا و بلاغ آخرت ما باشد، آن گاه آیه ی مورد بحث را تلاوت می فرماید.

ما نیز ضمن طرح خواسته های خود، همواره باید این نکته را مدّ نظر داشته باشیم که معلوم نیست هر آن چه را که با دید محدود خویش، خیر و صلاح تشخیص می دهیم، ضرورتآ برای ما خیر باشد. لذا ارجاع به خداوند، کار را استوار می دارد و درخواست از فضل او، ضریب اطمینان بالایی در تشخیص خیرــ چه در دنیا و چه در آخرت ــ فراهم می آورد. از این رو، باید بیاموزیم که در طرح خواسته ها در پیشگاه خدای متعال، از این امر مهم غافل نباشیم.

امام در واپسین کلام خویش در این دعا، با الهام از همین آیه ی کریمه ی قرآنی به پیشگاه خداوندی عرضه می دارد: «وَ قِنی بِرَحْمَتِکَ عَذابَ النّارِ» و با این جمله، دعا را به پایان می برد.

پیش از این به مناسب عبارات «وَ ارْزُقْنی فَوْزَ المَعاد وَ سَلامَهَ الْمِرْصاد» در دعای مکارم، مطالبی پیرامون جهان دیگر و موضع خطیر آن بیان شد. اینک می افزاییم که: به راستی :

آن جا که عقاب پر بریزد   از پشّه لاغری چه ریزد؟

آن گاه که امام با آن شأن والا و بالای خویش، این چنین خود را در خطر دیده و دست به دامان رحمت خدا می شود

ص:۲۷۱

۱- بحارالأنوار ۶۶ : ۴۰۴ (نقل از امالی شیخ طوسی :۲ ۱۸۹).

۲- بحارالأنوار ۸۱ : ۲۸۶.

تا مشمول عذاب او قرار نگیرد، ما باید چگونه باشیم؟

آیا هرگز پیام های قرآن را در این باب، جدّی گرفته ایم که آن روز چنان روزی است که :

(تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَی النّاسَ سُکاری وَ ما هُمْ بِسُکاری وَ لکِنَّ عَذابَ اللهِ شَدیدٌ)(١)

(زنان باردار (از هول و هراس)، جنین بر زمین می نهند و مردم همانند مستانِ بی خبر دیده می شوند، با آن که چنین نیستند، بلکه عذاب خداوندی بسی سخت و دردناک است.)

مگر نه این است که زیباترین نماد عاطفی در ادبیّات جهان همواره در تصویر مادری نمایان شده که فرزند شیرخواره اش را در آغوش گرفته و از شیره ی جانش به او می نوشاند و جان خود را برای حفظ او فدا می کند؟ پس در قیامت چه خبر است که در وصف آن آمده است :

(تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمّا أرْضَعَتْ)(٢)

(زنان شیرده، شیرخوارگان خویش را رها می کنند و می گریزند.)؟

به راستی آیا ما این ترسیم ها را ــ که به بیانی بیش از ثلث آیات قرآن مجید را در شکل های گوناگون به خود اختصاص داده ــ جدّی گرفته ایم و آن ها را باور داریم؟ نگاهی حتّی نه چندان دقیق به رفتار روزانه ی بسیاری از ما، بی اعتقادی و عدم پایبندیِ جدّیِ ما به حساب و کتاب و جزا و پاداش و بعث و حشر و نشر و سؤال و جواب و حضور در پیشگاه عدل خداوندی را نشان می دهد. به راستی آیا رواست که ما بر دست آورد پیامبرمان، قرآن ــ که امروزه ثمره ی ماندگار تلاش تمامی انبیا و اولیا در پهنه ی تاریخ بشری است ــ این چنین ستم روا داریم؟

این مقوله ای است که تنها با سخن راست نیاید؛ به ویژه آن که گفتار در برابر رفتار صف بکشد و قول در مقابل فعل شکل بگیرد و ناهماهنگی در این دو زمینه بسیار به چشم آید که :

(كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أنْ تَقُولُوا ما لاتَفْعَلُونَ)(٣)

(خشم الهی شدید است از این که سخنی بگویید که بدان عمل نمی کنید.)

ص:۲۷۲

۱- و ۲ . حج (۲۲): ۳.

۲-

۳- صف (۶۱) : ۴.

به پایان آمد این دفتر...

در آغـاز کتاب آوردم که چه شـد تا من به این راه افتادم و قلم به شـرح دعای مکارم اخلاق کشـیده شـد. همین جا بگویم که هرگز داعیه ی شرح کلام مولایم امام سجّاد علیه السلام را ندارم؛ چرا که بی هیچ مجامله و تعارف، بلندای کلام حضرتش در دوردست افقی است که فکر و ذهن و دست و قلبم را تاب و یارای درک آن ساحت نیست و تنها می توانم بگویم که :

«دست ما کوتاه و خرما بر نخیل»

و خـدا را که این سـخن، از سر صـدق، از قلبم جاری شـده و امید که خواننده نیز آن را به جدّ بپذیرد و هرگز این سـخن را از مقوله ی «خفض جناح» و «تواضع علمی» ندانسته و تلقّی ننماید.

امّا آن چه به هم آمـد و زینت افزای این صـفحات _ نه چنـدان کم _ گردیـد، اوّلا در باور اوّلیّه ام چنان نبود که چنین خواهد شـد؛ زیرا که از همـان آغـاز، بر نـاتوانی خود در این زمینه به خوبی آگاه بودم و گام در تاریکی ننهاده بودم؛ ثانیاً تا این زمان نمی اندیشیدم که مقوله ی اخلاق، گستره ای این چنین در فرهنگ دینی ما دارد.

به برکت این دعـا و ثمره ی مراجعـات ضـروری بـود که دانسـتم مرحوم مجلسـی رضوان الله تعـالیعلیه مجلّـداتی از اثر نفیس و ارزنده ی خود را به «مکارم الاخلاق» و «مساوی الاخلاق» و «کتاب العشره» و «الآداب و السُّنن» اختصاص داده است(۱) .

مهم تر آن که این همه را در کتـاب ایمان و کفر جای داده و از اخلاق نیکو در آغاز ابواب متنوّع مکارم الأخلاق(۲) با عنوان «جوامع المکارم و آفاتها و ما یوجب الفلاح و الهدی»

یاد کرده است.

در یک کلام، جویندگان راه خدا و آنان که رستگاری و هدایت را طالب اند، باید وصول به این سرمنزل مقصود را تنها و تنها در گرو آشـنایی و کاربرد اخلاق نیکو و شـناخت آفت های آن بداننـد. اگر این آگاهی و بیـداری در میان نباشـد، انسان ها به واقع راه به جایی نخواهنـد برد؛ هر چنـد که زندگیِ به ظاهر آراسـته ای داشته باشد. این امر برای مردمِ پای بند به اندیشه های الاـهی، از اهمّیّتی به مراتب افزون تر برخوردار است؛ چرا که پشـتوانه ی تـدارک حیـاتی خواهـد بود که از هر جهت پـاک و معنیدار برای ایشان باشد.

۱- ابواب مکارم الأخلاق (اخلاق پسندیده) :۶۶ ۳۲۲، تا :۶۹ ۷۴؛ ابواب مساوی الأخلاق(خُلق های نکوهیده) :۶۹ ۷۴؛ تا پایان مجلّد ۷۰ و کتاب العشره (زندگی اجتماعی) در مجلّدات ۷۱ به بعد.

۲- بحارالانوار :۶۶ ۳۳۲ به بعد، باب ۳۸.

به هرحال، من کوشیدم تا در جای جای این نوشته و در راستای توضیح کلام امام سجّاد علیه السلام به آیات قرآن و احادیث و روایات پیشوایان دین استناد کنم و از خود، کمتر مطلبی در میان آورم، مگر آن جا که ضرورتی برای تبیین بیشتر در کار بوده است. اگر در پاره ای اوقات، تکراری در میان آمده، این نه از سر غفلت بوده، بلکه به عمد چنین کرده ام تا نقطه های قوّت مباحث (نظیر موضوع گستره ی اخلاق و بهادادن به اخلاق علمی و...) هر چه بیشتر و بیشتر روشن گردد.

به راستی می گویم: وقتی از این کار فارغ شده و مشغول نوشتن سطور پایانی بودم، بر من بسیار سخت گذشت؛ چرا که حال و هوای ایجادشده در دل و روحم ــ به خاطر گشت و گذار در بوستان اخلاق الاهی، آن سان که امام علیه السلام آن را گل آرایی نموده بودند و شمیم خوشی که فضای جانم را در بر گرفته بود ــ راه جدایی از این مجموعه را بر من بسته بود. تازه فهمیدم چرا سعدی در دیباچه ی گلستان، در بیان حال و روز آن کس که

سر به جیب مراقبت فرو برده، در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ حالی که از این معامله باز آمد

در پاسخ به کسی که او را گفته بود :

از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟

گفت :

به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم اصحاب را. چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

و این ترسیمی از حال آن کس است که سر در بوستان مکارم الأخلاق برده و اینک بازگشته است.

امید آن دارم که تمامی والایی ها و زیبایی های این نوشته را به حساب مولایم حضرت سجّاد علیه السلام گذارید و کاستی های آن را در حساب نویسنده آورید.

اصغر صادقی

تهران ــ فروردین سال ۸۶

ص:۲۷۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹